161

دانشگاه تهران

انتشارات مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی
۷۴
چاپ دوم

تاریخ ایران

از دوران باستان تا پایان سدهٔ هیجدهم

جلد دوم

تالیف: ن. و. پیگولوسکایا • آ. یو. یاکوبوسکی
ی. پ. پطروشفسکی • ل. و. ستریوا • آ. م. بلنیتسکی

ترجمه: کریم کشاورز

Date.......... ....

Call No.........

Account No.........

J. & K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last stamped above. An overdue charges of 6 nP. will be levied for each day. The book is kept beyond that day.

FREE GIFT

J.9AA1-5504
L:-4726

تاریخ ایران

از دوران باستان تا پایان سدهٔ هیجدهم

انتشارات مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی

شمارهٔ ۷۴

ترجمه

۴۲

۱۳۴۹

اهدائی
با احترامات فائقه
دکتر شمس الدین احمد
رئیس بخش فارسی دانشگاه کشمیر
سری نگر کشمیر (هند)

تاریخ ایران از دوران باستان

تا پایان سده هیجدهم

جلد دوم

تألیف

ن. و. پیگولیوسکایا آ. یو. یاکوبوسکی

ای. پ. پطروشفسکی ل. و. استریوا آ. م. بلنیتسکی

ترجمهٔ

کریم کشاورز

چاپ اول آذرماه ۱۳۴۶

KASHMIR UNIVERSITY
Iqbal Library
Acc. No 178980
Dated 30.5.83

Head of the Post-Graduate Department of Persian
J&K University
No M14TI-58 Date......
Hazratbal, Srinagar.

چاپ دوم این کتاب در دوهزار نسخه به‌تاریخ آذرماه ۱۳۴۹
در چاپخانهٔ سازمان انتشارات و چاپ دانشگاه تهران باتمام رسید

حق چاپ مخصوص مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی است

بها : ۱۵۰ ریال

فهرست مندرجات

مجلد دوم

« تاریخ ایران از دوران باستان تاپایان سدهٔ هیجدهم »

موضوع	صفحه
فصل پنجم	
ایران زیر سلطهٔ مغول (ازسال ۱۲۲۰ تا ۱۳۳۶م - ۶۱۷ تا ۷۳۷ ه.)	

بخش ۱- ویژگی این دوران بطور کلی	۳۲۵
بخش ۲- منابع اصلی این دوره	۳۲۶
بخش ۳- تشکیل امپراطوری مغول وآغاز فتوحات مغولان	۳۴۷
بخش ۴- هجوم لشکریان چنگیزخان به آسیای میانه وایران	۳۵۵
بخش ۵- مبارزهٔ اقوام ایرانی علیه فاتحان مغول	۳۵۹
بخش ۶- امپراطوری مغول پس از مرگ چنگیزخان	۳۶۲
بخش ۷- وضع ایران	۳۶۶
بخش ۸ - لشکرکشی هولاکوخان به ایران	۳۷۰
بخش ۹- دولت هلاکوئیان وهمسایگان آن	۳۷۴
بخش ۱۰- سازمان دولت هلاکوئیان	۳۷۶
بخش ۱۱- دولت هلاکوئیان درعهد نخستین جانشینان هلاکو	۳۸۴
بخش ۱۲- زندگی اجتماعی واقتصادی ایران درعهد شش ایلخان نخستین	۳۹۱
بخش ۱۳- حکومت واصلاحات غازان خان	۳۹۹
بخش ۱۴- حکومت الجایتوخان	۴۱۰
بخش ۱۵- آغاز انقراض دولت هلاکوئیان	۴۱۱
بخش ۱۶- نهضتهای آزادیخواهانهٔ مردم در قرن سیزدهم وآغاز قرن چهاردهم م.	۴۱۵
بخش ۱۷- استنتاج کلی از اوضاع این دوره	۴۱۸

موضوع | صفحه

فصل ششم

ایران در عهد پاشیدگی فئودالی وقیامهای مردم (از ۷۳۰ هـ. تا پایان قرن نهم)

بخش ۱- ویژگی این دوران بطور کلی ۴۱۹
بخش ۲- منابع اصلی تاریخ این دوران ۴۲۰
بخش ۳- انقراض امپراطوری هلاکوئیان ۴۳۰
بخش ۴- ایران غربی ۴۳۱
بخش ۵- خراسان ۴۳۲
بخش ۶- ایران جنوبی ۴۳۵
بخش ۷- دولتهای چوبانیان وجلایریان ۴۳۷
بخش ۸- نهضتهای ایران درقرن چهاردهم میلادی ۴۳۹
بخش ۹- معتقدات پیروان نهضت‌های خلق درقرن چهاردهم ۴۴۱
بخش ۱۰- آغازنهضت سربداران درخراسان ۴۴۳
بخش ۱۱- خروج سربداران درخراسان ۴۴۶
بخش ۱۲- تأسیس دولت سربداران درخراسان ۴۴۸
بخش ۱۳- مبارزهٔ داخلی در دولت سربداران ۴۵۱
بخش ۱۴- نهضت‌های مردم درگیلان ومازندران ۴۵۵
بخش ۱۵- خروج سربداران درکرمان ۴۵۷
بخش ۱۶- فتوحات تیمور درایران ۴۵۸
بخش ۱۷- جانشینان تیمور - سلطان شاهرخ ۴۶۲
بخش ۱۸- نهضت‌های مردم ایران درنیمهٔ اول قرن پانزدهم ۴۶۶
بخش ۱۹- ایران غربی ونواحی مجاور آن درنیمهٔ دوم قرن ۱۵ ۴۶۹
بخش ۲۰- ایران خاوری درنیمهٔ دوم قرن پانزدهم ۴۷۵
بخش ۲۱- روابط فئودالی درایران - درنیمهٔ دوم قرن چهاردهم وقرن ۱۵ م. ۴۷۸
بخش ۲۲- فرهنگ وتمدن ایران درقرون سیزدهم وچهاردهم ۴۸۲

صفحه

موضوع

فصل هفتم

ایران درقلمرو دولت صفویه (قرن دهم ه.)

بخش ۱- ویژگی این دوره بطور کلی ۴۹۱
بخش ۲- منابع ومآخذ اصلی تاریخ این دوره ۴۹۱
بخش ۳- ایران درحدود سال ۱۵۰۰م - ۹۰۶ه. ۴۹۸
بخش ۴- صفویان وغزلباشان تا آغاز قرن شانزدهم م. ۴۹۹
بخش ۵- دولت صفویه ۵۰۷
بخش ۶- روابط فئودالی درایران عهد صفویه ۵۰۹
بخش ۷- سیاست داخلی وخارجی دولت صفوی درعهد شاه طهماسب اول ۵۱۲
بخش ۸- ایران درپایان سلطنت شاه طهماسب اول - قیام مردم گیلان ۵۱۹
بخش ۹- قیام تبریز ۵۲۲
بخش ۱۰- ایران درعهد جانشینان شاه طهماسب اول ۵۲۶
بخش ۱۱- استنتاج از وقایع این دوره ۵۲۹

فصل هشتم

ایران درقرن یازدهم هجری

بخش ۱- ویژگی این دوره بطور کلی ۵۳۰
بخش ۲- منابع ومآخذ اصلی این دوره ۵۳۱
بخش ۳- وضع ایران درآغاز حکومت شاه عباس اول ۵۴۰
بخش ۴- اصلاحات شاه عباس اول ۵۴۳
بخش ۵- سیاست خارجی دولت صفوی درعهد شاه عباس اول ۵۴۶
بخش ۶- سیاست داخلی شاه عباس اول ۵۵۱
بخش ۷- روابط فئودالی درایران قرن یازدهم ۵۵۶
بخش ۸- وضع کشاورزی ایران درقرن یازدهم ه. ۵۶۴
بخش ۹- شهروپیشه وبازرگانی درقرن هفدهم م. ۵۷۰

موضوع	صفحه

بخش ۱۰- سازمان دولتی کشور صفوی درقرن یازدهم ه. ۵۸۱
بخش ۱۱- قیام مردم گیلان ۵۹۰
بخش ۱۲- ایران درعهد جانشینان شاه عباس اول ۵۹۳

فصل نهم

انحطاط جامعهٔ فئودالی درایران درقرن دوازدهم هجری

بخش ۱- ویژگی این دوره بطور کلی ۵۹۷
بخش ۲- منابع وماخذ اصلی تاریخ این دوره ۵۹۸
بخش ۳- وضع ایران درآغاز سدهٔ دوازدهم هجری ۶۰۷
بخش ۴- نهضت های خلق دراکناف کشور صفوی ۶۱۳
بخش ۵- قیام افغانان غلجه‌زائی (غلزائی) ۶۱۵
بخش ۶- لشکرکشی غلجه زائیها باصفهان ۶۱۸
بخش ۷- مبارزهٔ مردم علیه فاتحان افغان ۶۲۰
بخش ۸- مداخله روسیه ۶۲۲
بخش ۹- هجوم ترکیه ۶۲۴
بخش ۱۰- طرد افغانان از ایران - طلوع نادر ۶۲۷
بخش ۱۱- مناسبات ایران با روسیه وترکیه ۶۲۹
بخش ۱۲- وضع ایران درحدود ۱۱۴۳-۱۱۵۳ ه. ۶۳۱
بخش ۱۳- قورولتای مغان ۶۳۳
بخش ۱۴- سیاست خارجی نادرشاه ۶۳۷
بخش ۱۵- سیاست داخلی نادرشاه ۶۳۹
بخش ۱۶- شورش های خلق درعهد نادرشاه ۶۴۳
بخش ۱۷- جنگهای خانگی فئودالی درایران ۶۴۷
بخش ۱۸- حکومت کریم خان زند ۶۴۹
بخش ۱۹- جنگهای خانگی مجدد درایران - تأسیس سلسلهٔ قاجاریه ۶۵۱
بخش ۲۰- زندگی فرهنگی ایران درقرون ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ ۶۵۴
بخش ۲۱- استنتاج از اوضاع این دوره ۶۶۴

فصل پنجم

ایران زیر سلطهٔ مغول

(ازسال ۱۲۲۰ تا ۱۳۳۶م۰ - ۶۱۷ تا ۷۳۷ه۰)

بخش ۱- ویژگی این دوران بطور کلی

تأسیس امپراطوری مغول در صحاری آسیای مرکزی اهمیّت تاریخی جهانی داشت.

فتوحات مغولان به اراضی وسیع آسیا - یعنی چین و تبّت و ترکستان شرقی (اکنون سین تسزیان نامیده میشود) وکشورهای آسیای میانه و ایران وکشورهای قفقاز و آسیای مقدّم و دشت قپچاق (دشت پولووتس[1]) وکشورهای اروپای شرقی وخاك روس[2] بسط یافت.

فتوحات مغول برای ایران نیز مانند دیگر کشورهای یاد شده بلا و بدبختی عظیمی بود نه تنها ویرانیهائی که بر اثر فتوحات مغولان پدید آمده بود موجب سقوط شدیدنیروهای تولیدی شد، بلکه بهره کشی وبهره برداری وحشیانه سران فاتح ازکشور نیز باعث آن گشت.

در این دوره میزان اقطاعات نظامیان افزایش و نفوذ سران نظامی چادرنشین (در این دوره گروه زمامدار طبقهٔ فئودالها) درکشور تشدید یافت، و استثمارفئودالی تولید کنندگان اصلی یعنی روستائیان و پیشه وران - که بی حقّی ایشان و مظالم

۱- منابع تاریخی صحاری شمالی مجاور کرانهٔ دریای سیاه وقسمت سفلای دُن و وُلگا وبخش اعظم کازاخستان را چنین مینامند.

۲- به نقشهٔ رجوع شود.

بیرحمانه نسبت بدانان بحدّ اعلا رسیده بود- بیش از پیش شدّت پیدا کرد . ولی مردم مظلوم و ستمکشیدهٔ ایران بخاطر بازیافتن آزادی خویش دلیرانه مبارزه کردند و سرانجام ارکان حاکمیّت فاتحان چادرنشین را متزلزل ساختند .

بخش ۲ - منابع اصلی تاریخ این دوره

گرچه فتوحات مغولان در پیشرفت فرهنگ و تمدن ایران در قرنهای سیزدهم و چهاردهم تأثیر ناروائی داشت ولی موجب انحطاط کامل آن نگشت . بعضی از رشته های فرهنگی پس از سی‌چهل‌سال انحطاط مجدداً آغاز پیشرفت کردند .

از آنجمله در قرنهای سیزدهم‌و چهاردهم‌تاریخ نویسی در ایران ترقی‌شگرفی کرد . مقدمات این ترقی در طی چندین قرن ماقبل فراهم گشته بود .

اکنون دیگر زبان فارسی در کتب تاریخی حاکم بوده لسان تازی تقریباً برکنار شده بود .

مورّخان ایرانی قرنهای سیزدهم و چهاردهم برخلاف اسلاف خویش - در بسیاری از موارد اسناد و مدارك رسمی را در کتب وآثار خود نقل‌میکردند .

خانهای مغول که در ایران حکومت میکردند ذینفع بودند که پیروزیها و اعمال‌ایشان موردستایش‌قرارگیرد و مخلّد گردد و بدین‌سبب مورّخان را در کنف حمایت خویش‌قرار میدادند .

معمولاً مورّخ ایرانی که بسفارش‌خان تاریخ می‌نوشت یک شغل درباری یا اداری را هم عهده‌دار بود : و باین‌سبب بامور داخلی و خارجی دولت واقف بودو به اسناد ومدارك بایگانی دولتی دسترسی داشت .

ضمناً، اینکه مورّخ در دربار رتبه و مقامی داشت و خان‌با کمال سخاوت‌مزد نوشتن کتب را میداد، مرد دانشمند رابه درباریی متملق‌و چاپلوس مبدل میساخت که در مقام مدّاحی چنگیز خان واخلاف او غالباً غلُو میکرد و بالکُل اندازه را را از دست میداد .

ترقی فن تاریخ نویسی در قرنهای سیزدهم و چهاردهم تا اندازه‌ای هم مربوط بدان بود که بسبب جنگهای صلیبی و تأسیس امپراطوری مغول وافزایش حجم بازرگانی ممالک مجاور مدیترانه با آسیا ـ بوسیلهٔ کاروانها و یا از طریق دریا ـ روابط سیاسی و اقتصادی و فرهنگی ایران نیز توسعه یافت.

این وضع موجب وسع نظر بسیاری از مورّخان ایرانی گشت و آنان از اسناد و مطالب تازه و از آنجمله از مدارك نوینی در تاریخ اقوام مغول و ترك استفاده کردند. مورّخان قرنهای سیزدهم و چهاردهم از لحاظ نظری که به فاتحان داشتند بدودسته تقسیم میشوند:

دستهٔ اول ـ دشمنان فاتحان.

دستهٔ دوم ـ مدّاحان ایشان.

مؤلفین آتی الذکر بدستهٔ اول منسوب میباشند:

ابن الاثیر (۱۱۶۰ تا ۱۲۳۴م. - ۵۵۶ تا ۶۳۲ه.)[۱] در تاریخ مفصّل دوازده جلدی خود که بزبان عربی نوشته شده است داستان هجوم قشون مغول را، که بیشتر مبتنی بگفته های شهودعینی وقایع بوده‌است، نقل میکند. سخنان زیرین ابن الاثیر نشان میدهد که تأثیر کلّی هجوم لشکریان چنگیزخان در اذهان مردمان آن زمان از چه قرار بوده است:

« اگر میگفتند که از زمان خلقت آدم ابوالبشر تا کنون ـ جهان چنین مصیبتی را بخود ندیده ـ درست گفته بودند زیرا تاریخ چیزی که شبیه باین ویانزدیک بدین باشد نشان نمیدهد.

بزرگترین بلا و مصیبتی که تاریخ نقل میکند همانا رفتار بخت النصر با اسرائیلیان است که چگونه آنانرا معدوم و اورشلیم را ویران ساخت. ولی اورشلیم در برابر کشورهائی که این ملاعین غارت و ویران کردند چه بود؟ وفرزندان اسرائیل

۱- دربارهٔ وی به بخش دوم فصل چهارم رجوع شود.

درمقام قیاس با کسانیکه اینان[1] نابودساختند که بودند؟ زیراعدهٔ ساکنان تنهایکی از شهرهائی که بدست اینان ویران شد بیشتر از تمام افراد بنی اسرائیل بوده. شاید تا آخرالزمان مردم‌چنین وقایعی را ـ مگرهجوم یأجوج و مأجوج ـ دیگرنبینند[2]. حتی دجّال کسانی راکه مطیع وی گردند امان میدهد و فقط کسانی را که در برابر او پایداری کنند نابود می‌سازد.

ولی اینان بهیچکس رحم نکردند و زنان ومردان وکودکان‌را کشتند، شکم زنان‌باردار را دریدند و جنین را کشتند!»

داستان‌ابن‌الاثیر دربارهٔ فتوحات مغولان از لحاظ بیان زنده و روشن واز لحاظ شرح تأثرانگیز وقایع ممتاز است.

محمدبن احمد نسوی (نساوی) مردی بود ایرانی واز خُرده فئودالان‌خراسان (صاحب قلعهٔ خورن‌دز). وی منشی آخرین‌سلطان سلالهٔ‌خوارزمشاهیان‌جلال‌الدین بود و درمبارزه علیه فاتحان مغول شرکت جست.

نسوی در سال ۱۲۴۲-۴۱م۰-۳۹-۶۴۰ه‍. یعنی ده سال پس از مرگ خوارزمشاه کتابی تحت عنوان «سیرت‌السلطان جلال‌الدین منکوبرنی» بزبان عربی نوشته وقایع سال‌های ۱۲۱۸ تا۱۲۳۱م۰-۶۱۵تا۶۲۹ه‍. را دربارهٔ‌هجوم‌لشکریان چنگیزخان شرح داده است.

این اثر حاوی مطالب فراوان دربارهٔ وضع نواحی ایران درآن زمان است و از روی تنها نسخهٔ خطی موجود ـ یعنی نسخهٔ پاریس از سال ۱۸۹۱ تا ۱۸۹۵ میلادی بوسیلهٔ دانشمندی بنام اُ.اُودا دردو مجلّد طبع ومنتشر شد (متن عربی و ترجمهٔ فرانسهٔ آن).

درسال ۱۹۳۰ میلادی یک کتاب دیگر نسوی ـ که پیشتر کسی ازآن اطلاع

۱ـ مقصود خان‌های مغول است.

۲ـ طبق افسانهٔ‌تورات که در قرآن‌هم آمده یأجوج ومأجوج قبایل وحشی‌شمالند. درعهد مورد نظر ما آنانرا به قبایل‌چادرنشین اسیای مرکزی تشبیه میکردند.

نداشت بنام «نفثةالمصدور» که بزبان فارسی نوشته شده است در ایران منتشر شد[۱]. این اثررا لغت شناس مشهور ایرانی رضاقلیخان هدایت (۱۸۰۰-۱۸۷۶ میلادی) مدتی پیش از سال ۱۹۳۰ میلادی از روی تنها نسخهٔ خطی که بعدها از دست رفت برای طبع آماده کرده بود.[۲]

«نفثةالمصدور» بمنزلهٔ خاطرات مؤلف است وحاوی داستانهائی ازمصائب و سرگردانیهای وی میباشد پس از مرگ جلال الدین. دراین داستان مناظر وحشتناکی از رنجهای سرزمین هائی که بدست لشکریان مغول ویران شد رسم شده‌است. این کتاب درسال ۱۲۳٤-۵ میلادی نوشته شده‌است.

هردو اثر آکنده از بغض ودشمنی به‌فاتحان است و درمدح و توصیف صفات عالیهٔ جلال الدین غلو شده‌است ولی این عمل ازطرف مؤلف صادقانه و از صمیم قلب انجام شده زیرا هردو کتاب پس از مرگ جلال الدین وهواخواهان وی نوشته شده‌است وبالنتیجه چشمداشت پاداشی دربرابر این مدح وثنا نداشت.

هردو کتاب بانشائی متصنع وسنگین وپراز اشکال معانی بیانی نوشته‌شده، مشحون از اشعار عربی است.

منهاج الدین عثمان ابن سراج الدین جوزجانی در حدود سال ۱۱۹۳م - ۵۹۰ه. میلادی چشم بدنیا گشود و در خدمت سلاطین سلالهٔ غوریان بود. جوزجانی

۱- چند تألیف ازچندین مؤلف باین نام معروف است که همه درشرح مصیبت های عمومی میباشد.

۲- رضاقلیخان نام مؤلف را درنسخهٔ خطی اشتباهاً «محمد زیدری» نوشته درصورتیکه مورخ ولغت شناس مشهور ایرانی استاد میرزا محمدخان قزوینی درمقاله‌ای که درسال ۱۹۳۰ میلادی منتشر شد ثابت کرد که بجای «زیدری» باید «خرندزی» (خرندز قلعهٔ نسوی بود) خواند. قزوینی میگوید: اینکه نسوی مؤلف کتاب دوم نیزهست ازآنجا معلوم است که هردو اثر - فارسی وعربی - دربرخی از بخش ها کلمه به کلمه ویا ازلحاظ مضمون همانندند ودرهردو اثر مؤلف مطالب متشابهی را دربارهٔ خویش و کارهای خود مینویسد.

برای نجات ازچنگال لشکریان چنگیزخان بهندوستان گریخت وتا پایان عمر درآنجا زیست.

درحدود سال ۱۲۶۰م - ۶۵۹ه. وی تألیفی را در تاریخ مختصر عمومی بزبان فارسی بپایان رسانید وبه ناصرالدین محمود شاه اول سلطان هندوستان اهداء کرد و بدین سبب کتاب مزبور را «طبقات ناصری» نامید[۱]. دراین کتاب شرح هجوم لشکریان چنگیزخان بخراسان بتفصیل داده شده است. جوزجانی منابعی را که بدست ما نرسیده مورد استفاده قرار داده است. وی با امپراطوری مغولان سخت مخالف است وفاتحان را لعنت ونفرین میکند و کینه و نفرت خود را پنهان نمیدارد. اثر جورجانی بالتمام منتشر نشده است.

درهندوستان بخشی از «طبقات ناصری» طبع ونشر شده است (بخش های یازدهم وهفدهم تا بیست وسوم - کلکته سال ۶۴-۱۸۶۳ طبع Nassau Lees). ترجمه انگلیسی قسمتی ازاین کتاب - بخش های هفتم تا بیست وسوم - توسط راورتی بعمل آمده ودر دو مجلد - لندن سال ۱۸۸۱ میلادی طبع - ومنتشرشده است.

عبدالله بن عمر بیضاوی ازمردم فارس ومفسّر مشهور عربی زبان قرآن در قرن سیزدهم میلادی[۲] تألیفات بسیار درمذهب سنی و ماوراءالطبیعه دارد وضمناً تاریخ مختصر عمومی بنام «نظام التواریخ» - که بیشتر آن از آثار دیگران مأخوذ میباشد - تصنیف نموده است. دراین کتاب مطالبی که درباره اتابکان فارس نوشته شده جالب توجه است. اطلاعات مربوط بحکومت مغولان درایران دراین اثر اندک است. «نظام التواریخ» بچاپ رسیده است.

مؤلفان زیرین که همه آثار خودرا بزبان پارسی نوشته اند ازمورخانی میباشند

۱- این اثر بنام «تاریخ منهاج السراج» نیزمشهور است.

۲- سال تولد و وفات او درست معلوم نیست. مورخین سال مرگ اورا ۱۲۸۶ ویا ۱۲۹۲ ویا ۱۳۱۶ والخ مینویسند.

که درخدمت خانهای مغول بوده برحسب سفارش مستقیم ایشان بتاریخ نویسی پرداخته یا اینکه نسبت بفاتحان وفادار بوده‌اند.

علاءالدین عطاملک بن محمد جوینی (۱۲۸۳ تا ۱۲۲۶م / ۶۸۲-۶۲۴ه.) از خاندان بزرگان ومأموران قدیم ایرانی ازمردم جوین خراسان بود. اعضاء خاندان جوینی نخست درخدمت خوارزمشاهیان بودند و سپس بخدمت خانان مغول کمر بستند.

بهاءالدین جوینی درعهد خانان مغول وزیرخراسان بود وپسراو شمس‌الدین-محمدجوینی درظرف مدت بیشترازبیست سال وزیر بزرگ سه‌تن ازخانان مغول که بلافاصله پس‌ازفتح مغولان در ایران حکومت کردند بود و عطاملک جوینی مورخ مشهور وبرادرصاحب دیوان درآن سالها ازطرف‌خانان مغول حکومت بغداد ونواحی را داشت وپس‌از ویرانیهائی که هجوم‌مغول ببار آورده بود درآنجا به‌ترمیم خرابیها پرداخت. عطاملک جوینی بناگهان پس‌از آنکه خبرمغضوبی‌خاندان‌جوینی- و ضبط اموال ایشان واینکه اعضای خاندان درمعرض‌خطر حبس و اعدام‌میباشند- را شنید براثر سکته قلبی درگذشت (مارس‌سال۱۲۸۳م - ۶۸۲ه)

اثر بزرگ تاریخی عطاملک‌جوینی‌بنام«تاریخ جهانگشا» درحدودسال ۱۲۶۰م-۶۵۹ه. پایان‌پذیرفت. مجلد نخست‌این کتاب در تاریخ امپراطوری مغول است از نخستین اردوکشیهای چنگیزخان تامرگ گویوگ قاآن (کیوک‌خان). جلد دوم در تاریخ دولت خوارزمشاهیان وهمچنین‌تاریخ حکام و جانشینان چنگیزدرایران تاسال ۱۲۵۸م - ۶۵۷ه. مجلد سوم‌تاریخ لشکرکشی هلاکوخان‌است به‌ایران (۱۲۵۸ تا ۱۲۵۶م / ۶۵۶-۶۵۴ه.) و همچنین تاریخ اسماعیلیان الموت و دولت ایشان (۱۲۵۸ تا ۱۰۹۰م - ۶۵۶/۴۸۳ه).

تاریخ اخیر ازروی منبعی تاریخی که بدست ما نرسیده و «سرگذشت سیدنا» نام دارد نوشته شده‌است.

اثر جوینی حاوی مطالب تاریخی فراوان است. بااینکه این اثر برروی هم

بهواخواهی مغولان نوشته شده است معهذا جوانب سیاه حکومت خانان مغول یعنی ویرانی شهرها و نواحی و غارت بی‌بند وبار و سیاست مالیاتی وحشیانه حکام مغول‌را به‌سکوت برگزار نکرده است . کتاب جوینی (که مؤلف در تمام مدت عمر خویش درمیان مغولان بوده) واجد انشاء خاصی‌است .

متن‌فارسی «تاریخ جهانگشای جوینی» درسه مجلد ازطرف گیب با مقدمه‌ای تاریخی وحواشی‌شادروان علامه محمد قزوینی چاپ ومنتشر شده‌است (لیدن ـ لندن سال ۱۹۳۷-۱۹۱۲م .)

دربعضی‌از نسخ خطی«تاریخ جهانگشا» فصلی‌اضافی‌درباره تسخیربغداد بدست مغولان که بقلم‌خواجه نصیرالدین‌طوسی منجم و ریاضی‌دان مشهور و معاصر جوینی نوشته شده دیده میشود . دونسخهٔ پاریس‌نیز حاوی رساله‌ای درتذکرهٔ حیات‌جوینی ومطالب فراوان اجتماعی وزندگی روزمره میباشد .

خواجه نصیرالدین طوسی که در بالا ذکر وی رفت (درسال ۱۲۷۷ میلادی درگذشت) بانی رصد خانه مراغه بود وخدمت هلاکوخان مغول میکرد وآثاربسیار دارد واز آنجمله رسالهٔ مختصری راکه عنوان ندارد دراموری مالی دولت باو نسبت میدهند . دراین‌رساله ازتغییراتی که خانان مغول درسیستم وضع مالیات داده بودند یاد کرده‌است .اخیراً مینوی‌دانشمندایرانی و و.ف. مینورسکی‌استاددانشگاه کمبریج این‌رساله را چاپ و منتشر کرده‌اند (متن‌فارسی وترجمهٔ انگلیسی‌باحواشی) .

رشیدالدین فضل‌الله بن ابوالخیرعلی همدانی(۱۳۱۸ تا۱۲۴۷م -۷۱۸-۶۴۵ه) یکی‌از بزرگترین‌مورخان‌ایرانی قرون وسطی بشمار میرود . وی دانشمند وپزشک و متشرع سنی‌ودرعین حال رجلی‌سیاسی ووزیر غازان‌خان‌والجایتوخان‌مغول‌بود(۱۲۹۸ تا ۱۳۱۷م - ۷۱۷-۶۹۸ه) .

رشیدالدین براثر حمایت خان‌های یاد شده یکی‌ازفئودالهای بزرگ ومالک اراضی ومستغلات وسیع گشت . وی‌بیش‌ازهشتادهزارهکتار زمین‌مزروع آبی درنقاط مختلف کشور داشت و صاحب باغها و نخلستانها و قنوات فراوان وگله های بزرگ

(۲۰۰ هزار گوسفند و ۳۰ هزار اسب و ده هزار شتر و غیره) بود . وی تمول هنگفتی درحدود ۳۵ میلیون دینار گرد آورد که بیشتر آن را در شرکتهای بزرگ بازرگانی بکار انداخته بود .

رشیدالدین درعهد ابوسعیدخان براثر تحریکات وتفتین درباریان ناگزیر از خدمت خان کناره گرفت . وی پس از آن بدروغ متهم شد که الجایتوخان را مسموم کرده است و در ماه ژوئیه سال ۱۳۱۸ م - ۷۱۸ ه . اعدام شد . بخشی از اموال او ضبط وبخشی دیگر غارت شد وضمناً کتابخانهٔ بزرگ او در تبریز که حاوی شصت هزار مجلد کتاب بود با بخشی از نسخ خطی آثار خود وی نابود گردید . او ده سال پس از مرگ از اتهامات وارده تبرئه شد .

«جامع التواریخ» تاریخ بزرگی است که رشیدالدین بدستور غازان خان نوشت و درمیان کتب تاریخ فارسی درقرون وسطی مقام خاصی دارد . رشیدالدین دراین اثر از سنت دیرین مورخان عرب و ایرانی - که «تاریخ عمومی» را فقط تاریخ کشورهای مسلمان میدانستند - عدول کرد .

رشیدالدین معتقد بود که تاریخ عمومی باید واقعاً شرح وقایع زندگی عموم اقوام معروف زمان - از «فرنگان» درمغرب گرفته تا چینان درمشرق - باشد . ازآنجمله رشیدالدین برای نخستین بار وظیفه دار بود تاریخ مغولان را از زمان باستان برشته تحریر درآورد . اجرای چنین نقشهٔ بزرگ ونوشتن چنین اثر سترگی از حدود نیروی فردی واحد بیرون بود . بدین سبب رشیدالدین دانندگان زبان وتاریخ اقوام دیگر را نیز بهمکاری خواند . میان اینان دو ایرانی و دو چینی و مرد هندوئی از کشمیر و علی الظاهر یک کشیش کاتولیک فرانسوی بود . چندتن از مغولان که از داستانهای قدیمی وافسانه های باستانی قبایل مغول بااطلاع بودند رشیدالدین را درتدوین تاریخ قبایل مغول و ترک یاری میکردند . شخص غازان خان نیز یکی از این مطلعان بود .

کار تنظیم کتاب «جامع التواریخ» هنگام حیات غازان خان درسال ۱۳۰۰ م - ۷۰۰ ه . آغاز شد ودرعهد حکومت الجایتوخان درسال ۱۳۱۰/۱۱ م / ۷۱۰-۱۱ ه .

پایان یافت. این اثر به سه مجلد تقسیم شد. مجلد نخست که بافتخار غازان خان «تاریخ غازانی» نامیده شد حاوی خلاصه‌ای از تاریخ قبایل مغول و ترك و تاریخ حکومت چنگیزخان وجانشینان وی وتاریخ اولوسهائی (اولوس مجموع چند قبیله را می گفتند) که از امپراطوری مغول منشعب گشته بودند وتاریخ خانان مغول در ایران (یا اولوس هلاکوئیان) تامرگ غازان خان (سال ١٣٠٤م - ٧٠٤ھ) میباشد.

در مجلد دوم تاریخ اقوام ودولتهای غیرمسلمان- یعنی چین ویهودیان قدیم، «فرنگان» (دول اروپای غربی) وپاپ روم وامپراطوران روم (امپراطوران روم شرقی و روم مقدس یعنی ژرمن) ودولتهای هندوستان آمده‌است.

مجلد سوم قراربود جغرافیای «هفت اقلیم» را شامل گردد[1]. حدس زده میشود که این مجلد یاهرگز نوشته نشده است و یا نوشته شده ولی هنگام غارت کتابخانهٔ رشیدالدین که بعداز اعدام او وقوع یافت ازدست رفته‌است.

مجلد نخست یعنی «تاریخ غازانی» ارزنده‌تر از مجلدات دیگر است. آن بخش که درآن ازتاریخ قبایل چادرنشین ترك ومغول و سازمان اجتماعی و شیوهٔ زندگی و موازین حقوق عادی و روایات وافسانه های آنان گفتگومیشود چنان کامل ودقیق است که نظیر آنرا درهیچیك از منابع دیگر و حتی منابع مغولی و چینی نمیتوان یافت. این مجلد بویژه ازلحاظ تاریخ ایران وتااندازهٔ، دیگرممالك درسدهٔ سیزدهم میلادی واجد اهمیت میباشد. تاریخ حکومت غازان خان بتفصیل تمام در این مجلد آمده است.

دراین بخش رونوشت کامل ویاخلاصهٔ یرلیغ های غازان‌خان نقل‌شده‌است. «تاریخ غازانی» حاوی مطالب فراوان در تاریخ اجتماعی و اقتصادی ایران درقرن سیزدهم میلادی میباشد.

درظرف مدت بیش از یکقرن در روسیه و کشورهای خارجه قسمتهائی از

۱- درباره معنی کلمهٔ اقلیم به بخش ۲ فصل‌سوم رجوع کنید

«تاریخ غازانی» (متن فارسی با ترجمه وحواشی) منتشرشده ودونفرفرانسوی بنام کاترمر و ا. بلوشه و ای. ن. برزین و کارل یان (درحدود سال ۱۹٤۰) باین مهم پرداختند. اکنون انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم شوروی سرگرم چاپ ترجمهٔ کامل «تاریخ غازانی» وهمچنین طبع متن فارسی آن (با مقابله هفت نسخهٔ خطی بسیارقدیمی) میباشد.

از مجلد دوم که ارزش ناچیزی دارد تاکنون فقط قطعاتی چند چاپ و منتشر شده است.

مکاتبات رشیدالدین که بهمان نام «مکاتبات رشیدی» یا «منشآت رشیدی» معروف است و بوسیلهٔ منشی وی محمد ابرکوهی جمع آوری شده نیزیک منبع مهم تاریخی شمرده میشود. این مجموعه حاوی ۵۳ نامه است (که یکی از آنها آغاز ندارد) از آنجمله چهارنامه است که ازطرف دیگران برشیدالدین نوشته شده ولی باقی نامه های شخص رشیدالدین است که بفرزندان خویش- حکام نواحی مختلف ایران- و همچنین بمأموران بلندپایه وروحانیون بزرگ مسلمان ودیگربزرگان عنوان کرده است. دراین مکاتبات مدارك فراوان درباره سیاست مالیاتی، وضع دشوار روستائیان، بازرگانی، احداث قنوات و مجاری آبیاری و غیره وجود دارد. وصیت نامهٔ رشیدالدین که دریکی از نامه ها (شمارهٔ ۳٦) مندرج است وصورتی از املاك و دارائی او ضمن آن آمده شایان توجه بسیار است.

ازاین مکاتبات میتوان بوضع دارائی واملاك مالك فئودالی همچون رشیدالدین واینکه چگونه آنرا اداره میکرده پی برد.

«منشآت رشیدی» بوسیلهٔ استاد خان بهادر محمد شفیع (لاهور سال ۱۹٤۷ متن فارسی باحواشی) طبع ومنتشر شده است.

کتاب رشیدالدین بزبان نسبتاً ساده نوشته شده است وبهترین نمونهٔ نثر «فارسی نو» میباشد.

قیافهٔ اجتماعی رشیدالدین از «جامع التواریخ» و منشآت وی نمودار است.

وی نمایندهٔ یکی از گروههای طبقهٔ فئودال یعنی مأموران کشوری میباشد که باروحانیون مسلمان روابط نزدیک داشتند و بدین سبب با تمایلات پراکندگی و تلاشی طلبی فئودالی و لجوجترین طرفداران آن یا اعیان چادرنشین مغول دشمنی میورزیدند. رشیدالدین میکوشید بوسیله تقویت خوانین مغول موجبات تحکیم حکومت نیرومند مرکزی را فراهم کند.

او میل داشت که خانان مغول وارثان و ادامه دهندگان امر «خسروان ایران» وسنن دولتمداری ساسانیان وسیاست مرکزیت جوئی آنان باشند. رشیدالدین را فقط بطور مشروط میتوان جزو مداحان و ثنا گویان خانان مغول شمرد. وی هنگامی که چنگیزخان واعقاب اورا مدح میکرد جز انجام سفارش ودستور کاری نمیکرد ودرواقع از ته دل ثنایشان نمیگفت.

رشیدالدین نه وحشیگریهای لشکریان چنگیزخان را پنهان مینمود و نه جوانب تاریک ومنفی دولتی را که فاتحان ایجاد کرده بودند مخفی میداشت. فقط بنظر میرسد که مدح وثنای غازان خان ازطرف رشیدالدین باصدق وصمیمیت توأم بوده است وآنهم نتیجهٔ روش غازان خان بود: زیرا وی بگروهی از فئودالها که رشیدالدین مبیّن منافع آنان بود اتکاء داشت.

ابو سلیمان بن داود بناکتی ازمردم بناکت آسیای میانه بود (در حدود سال ۱۳۲۹م-۷۳۰ه. درگذشت) ودرسال ۱۳۱۷م-۷۱۷ه. خلاصه ای از «جامع التواریخ» رشیدالدین تنظیم کرد و قطعاتی در تاریخ کشورهای غیر مسلمان بدان افزود. این کتاب بنام «تاریخ بناکتی» معروف است وطبع نشده است[1].

عبدالله کاشانی یکی از همکاران رشیدالدین درتنظیم وتألیف «جامع التواریخ» بود وپس از محکومیت و اعدام رشیدالدین خواست ویرا به سرقت ادبی متهم کند

۱- نسخه خطی خوبی (فهرست قرن شانزدهم) در مجموعهٔ انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم ازبکستان موجود است.

و تألیف تمام «جامع التواریخ» را بخود نسبت دهد. عبدالله کاشانی کتابی بنام «تاریخ الجایتوخان» نوشت که چاپ ومنتشر نشده است[۲].

شهاب الدین عبدالله بن فضل الله شیرازی که بیشتر بلقب «وصاف الحضرة» یا «وصاف» مشهور است ازمردم شیراز بوده و در دربار ایلخانان خدمت میکرده و براثر یاری وحمایت رشیدالدین مدارج ترقی را پیموده ودرتحت ریاست وی در ادارهٔ مالی خدمت میکرده است. از زندگی او اطلاع دیگری در دست نیست.

وی اثر تاریخی بزرگی دارد بزبان فارسی و با عنوان عربی «تجربة الامصار و تزجیة الاعصار» که بیشتر بنام «تاریخ وصاف» مشهور است. چهار بخش نخست این اثر بپایان رسید وباوساطت رشیدالدین درسال ۱۳۱۲ م - ۷۱۲ ه. به الجایتوخان تقدیم شد وبخش پنجم آن درسال ۱۳۲۵ م - ۷۲۶ ه. خاتمه پذیرفت.

این تاریخ بصورت ذیل تاریخ جوینی تنظیم شده است ووقایع را از ۱۲۵۷ تا ۱۳۲۳ م/ ۶۵۵-۷۲۴ ه. شرح میدهد. منابع وصاف عبارت بود از آثار جوینی و رشیدالدین و اسناد ومدارک رسمی دیگر وازآنجمله اسناد دیوان مالیاتها وگفته های گواهان عینی وخاطرات شخصی مؤلف.

بخش نخست تاریخ وصاف شامل وقایع حکومت خانهای بزرگ- خوبیلای (قبلای) قاآن و تیمور قاآن - و تاریخ دولت هلاکوئیان تاسال ۱۲۸۴ م - ۶۸۳ ه. میباشد. بخش دوم درتاریخ فارس است از تسخیر آن سرزمین توسط سلجوقیان تاخروج لران درسال ۱۲۹۱ م - ۶۹۱ ه. بخش سوم دنبالهٔ تاریخ دولت هلاکوئیان است تا تاریخ مرگ غازان خان. بخش چهارم وقایع حکومت الجایتوخان وبخش پنجم پایان حکومت الجایتوخان وحکومت ابوسعید بهادرخان وهمچنین شرحی در بارهٔ تضییقات مالیاتی درفارس و وضع سخت آن ایالات را درحکومت خان مزبور شامل است.

«تاریخ وصاف» حاوی مطالب فراوان شایان توجهی درتاریخ سیاسی واجتماعی واقتصادی ایران درقرن سیزدهم وآغاز قرن چهاردهم میباشد که درمنابع دیگروجود

---

۱ - نسخهٔ خطی با ارزشی از این کتاب درکتابخانه ملی پاریس موجوداست.

ندارد. بدین سبب ارزش این منبع تاریخی بسیار است ولی استفادهٔ ازآن بسبب انشاء وبیان پرطمطراق ومتصنع مؤلف و زبان پراز استعاره وایماء و معمای وی با دشواری مواجه میگردد.

دراین کتاب مضمون کاملاً تابع ظاهر ادبی متکلف وتصنعی آن گردیده است. درباره سبک انشاء وصاف از روی قطعه زیر که نقل میکنیم میتوان داوری کرد:

«چون زرگر تقدیر رود دربندرا مانند سبیکهٔ سیم گردانیده بود وپوستین پیرای شتا براندازهٔ طول وعرض تلال و وهاد لباس قاقمی بریده وسطح اعلای نهر مقدار یک نیزه چون اجزاء سنگ مصمت شده بحکم بر که اغول لشکری مغول ناپاک تر از عفاریت وغول زیادت تراز قطرهٔ باران... برآن آب افسرده چون آتش وباد بگذشتند ... الخ».

ریو محقق مشهور ومؤلف فهرست نسخ خطی فارسی موزهٔ بریطانیا دربارهٔ تاریخ وصاف میگوید که این کتاب «حاوی بازدید قابل اعتمادی از وقایع مهمی که درعصر مصنف وقوع یافته میباشد ولی ارزش انکار ناپذیر آن بسبب نقائص اسلوب بیان و بیشتر بواسطهٔ سبک انشاء تصنعی وفراوانی ملال آور الفاظ ـ بسیار کاهش می یابد. دریغا که جمعی نوشتهٔ ویرا سرمشق خویش قرار دادند و بدین طریق اثر مرگباری درکتب تاریخی ادوار بعدی ایران باقی گذاشته.»[1]

نظرهای سیاسی تاریخ وصاف همان است که درتاریخ رشیدالدین بیان شده است. وصاف نیز مانند رشیدالدین ضمن مداحی متملقانه ازخانان مغول وحشیگریها وتجاوزات وزورگوئیها وعواقب مرگبار سیاست مالیاتی ایشانرا درزراعت وزندگی شهری مناطق ایران وبخصوص فارس (که وضع آن ایالت را مصنف از روی مشاهدات خویش نقل میکند) نشان میدهد.

درسال ۱۲۶۹ ﻫ / ۱۸۵۳ م ـ چاپ سنگی کتاب وصاف در بمبئی منتشر شد.

1 - Ch. Rleu. Catalogue of Pers· USS in Brit. museum 1, P. 162.

این چاپ حاوی فرهنگ لغتهای نادر ومهجور و اصطلاحات ویژه که در تاریخ وصاف فراوان است نیز میباشد.

هامر - پورگشتال (وین ۱۸۰۶) بخشی از اثر وصاف را (فقط مجلد اول را) باترجمهٔ آلمانی آن چاپ ومنتشر کرده.

حمدالله بن ابوبکر مستوفی قزوینی (در حدود سال ۱۲۸۱ میلادی بدنیا آمد. سال وفات معلوم نیست) از خاندان قدیمی مستوفیان، بود که ازقرن یازدهم مقام ریاست خزانه‌داری (مستوفی) ولایت قزوین را بارث شاغل بودند. حمدالله مستوفی قزوینی از حمایت رشیدالدین برخوردار و در دیوان مالیات مشاغل مهمه را عهده‌دار بوده و زمانی امور مالی قزوین وچندین ولایت مجاور را اداره میکرده.

تألیف تاریخی حمدالله مستوفی بنام «تاریخ گزیده» درسال ۱۳۳۰م / ۷۳۱هـ. بپایان رسید و به‌وزیر غیاث‌الدین محمد رشیدی فرزند رشیدالدین اهداء شد. دراین اثر که ازنوع تاریخ عمومی است بخش دوازدهم ازفصل چهارم خلاصه‌ای از تاریخ خانان مغول را در ایران مشتمل میباشد. فصل چهارم بتفصیل دربارهٔ زادگاه مصنف یعنی قزوین سخن میگوید. شرح وقایع آن بسال ۱۳۲۹م - ۷۳۰هـ. خاتمه می‌پذیرد.

ادوارد. گ. براون «تاریخ گزیده» را درسلسله انتشارات اوقاف گیب در دو مجلد - متن فارسی (چاپ عکسی نسخهٔ خطی اواسط قرن پانزدهم) و ترجمهٔ مختصر انگلیسی (لیدن - لندن - ۱۹۱۳-۱۹۱۰م) - چاپ ومنتشر کرده‌است.

نسخهٔ خطی که براون منتشر کرده ضمیمه‌ای دارد و آن تاریخ آل مظفر است که درحدود سال ۱۴۲۰م - ۸۲۳هـ. توسط محمود کتبی نوشته شده‌است.

بعضی از نسخ خطی «تاریخ گزیده» دارای ذیلی میباشد: الف - ذیلی که خود حمدالله مستوفی نوشته وشرح وقایع رابسال ۱۳۴۴م - ۷۴۰هـ. رسانده‌است. ب - ذیلی که زین‌العابدین مستوفی قزوینی فرزند وی نگاشته ووقایع را تاسال ۱۳۹۲م - ۷۹۰هـ شرح داده است.

۱

در حدود سال ۱۳۳۰ م - ۷۳۶ هـ. حمدالله قزوینی تاریخ بزرگ منظومی (۷۵ هزار بیت) را بنام «ظفرنامه» بپایان رساند. منظور وی این بود که دنبالهٔ «شاهنامه» فردوسی را نوشته وآن اثر را تکمیل کند.

ظفرنامه وقایع را بسال ۲/۱۳۳۱م - ۳۳/۷۳۲هـ. میرساند. دراین اثر بعضی وقایع وتواریخ نقل شده که درهیچیک ازمنابع دیگرنیست. بخصوص داستان مؤثری که دربارهٔ تسخیر شهرقزوین بدست مغولان ومطالبی که راجع به کشتار عمومی‌سال ۱۲۲۰م - ۶۱۷هـ.، که مبتنی بگفته های جد بزرگ مصنف است، نقل‌میکند بسیار پرارزش‌میباشد.

اثر سوم حمدالله قزوینی که در حدود سال ۱۳۴۰م - ۷۴۱ هـ. پایان یافت کتابیست درهیئت وجغرافیا بنام «نزهت‌القلوب». باارزش‌ترین بخش این‌اثر قسمت سوم آن‌است درجغرافیای مفصل‌ایران و کشور هلاکوئیان. مصنف ازبسیاری منابع اصلی‌استفاده کرده است. ولی از مدارك و مطالب جغرافیون ادوار پیشتر کمتر بهره گرفته وآنچه‌را نقل کرده توأم بانظر انتقادی‌است.

بدین‌سبب مطالب کهنه درکتاب او نادراست. فقط شرح‌جغرافیای فارس را تقریباً بالتمام‌از«فارس‌نامه» ابن‌البلخی‌اخذ کرده. ولی‌مطالب‌آنرا نیز باترازوی‌انتقاد وزن کرده است. اطلاعات مربوط به جغرافیای اقتصادی ایران بیشتر مربوط بعصر خود مؤلف‌میباشد و وی از دفاترمالیاتی دولت هلاکوئیان که بسمت مأمورعالیمقام بدان دسترسی داشته استفاده کرده‌است.

وی‌در وصف‌تمام‌ولایات‌نقشهٔ‌واحدی‌راملاك‌قرارمیدهدوعرض‌وطول‌جغرافیائی واطلاعاتی‌دربارهٔ‌شرایط طبیعی‌وانواع وسایل‌آبیاری وکشاورزی ومزروعات وشهرها ومذهب مردم آن ذکرمیکند. تقریباً در مورد تمام ولایات ارقام مالیات وصولی و حتی تعداد قراء بسیاری از ولایات را بدست میدهد. ولی برعکس اطلاعات مربوط به‌پیشه‌ها وحرف وبازرگانی وزندگی‌شهرنشینان بسیار قلیل‌است.

شرح رودخانه‌ها و مجاری و نهرهای آبیاری و معادن و شرح مسیر راه‌های کاروان روئی که از ایران میگذشته علیحده داده شده‌است.

حمدالله قزوینی نیز مانند رشیدالدین مبیّن عقاید سیاسی مأموران بلندپایهٔ دولت بوده که با دستگاه مرکزی دولت جوش خورده پشتیبان سنن مرکزیت‌طلبی دولتهای قدیم ایران ومخالف شدید پاشیدگی وپراکندگی فئودالی بودند.

متن کامل «نزهت‌القلوب» با چاپ سنگی منتشر شده (بمبئی سال ۱۳۱۱ ﻫ - ۱۸۹۴ م) ولی بهیچوجه رضایت‌بخش نیست. طبع علمی و انتقادی بخش جغرافیائی (سوم) «نزهت‌القلوب» توسط لی‌استرنج در سلسلهٔ انتشارات اوقاف گیب بعمل آمده است (لیدن - لندن سال ۱۹۱۵ م - دردو مجلد، متن فارسی وترجمهٔ انگلیسی).

محمدبن علی شبانکاره[1] شاعر ومورخ «تاریخ عمومی» خشک و مختصری بزبان فارسی بنام «مجمع الانساب» نوشته‌است. روایت دوم واصلاح‌شدهٔ این اثر را مؤلف در سال ۳/۱۳۴۲ م - ۴/۷۴۳ ﻫ. بپایان رسانده و وقایع را نیز تاآن‌سال شرح داده‌است. این تاریخ ازلحاظ شرح وقایع ازسال ۱۳۲۰ م - ۷۲۰ ﻫ. تاحدود ۱۳۴۰ م - ۷۴۱ ﻫ. شایان‌توجه است.

اثر شبانکاره بطبع نرسیده است. در مجموعهٔ انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم‌شوروی (لنینگراد) نسخهٔ خطی شبانکاره بخط مؤلف مضبوط است.

در دوران موردنظرچند تألیف‌نیز درتاریخ ولایات وایالات نوشته شده دردست است. ارزنده‌تر ازهمهٔ آنها «تاریخ نامهٔ هرات»[2] سیف‌بن‌محمد هروی است که بیشتر بنام «تاریخ سیفی» معروف میباشد. مؤلف در هرات بسال ۱۲۸۲ م - ۶۸۱ ﻫ. بدنیا آمده سال وفات وی معلوم‌نیست. سیفی‌مردی‌بود دارای معلومات و تحصیلات وسیع و در زمرهٔ شاعران درباری ملوک سلالهٔ کُرت[3] درهرات که‌دست‌نشاندهٔ‌خانان مغول

۱- از مردم شبانکاره - بخش‌جنوب شرقی‌فارس.

۲- دربعضی‌نسخ خطی این اثر «تاریخ هرات» و «تاریخ کرت» نامیده شده‌است.

۳- نام سلاله کرت یا کرتیان را محققین بچند جور میخوانند. دراین کتاب تلفظی را که بارتولد وبراون انتخاب کرده‌اند بکار میبریم. (بنظر میرسد که کرَت درست‌است مترجم)

بودند (۱۳۸۹-۱۲۴۵/۶۴۵تا۷۹۲هـ.م) بشمار میرفت.

سیفی آثار منظوم و منثور بسیار دارد و از آنجمله بدستور غیاث‌الدین اول ملک کرت هرات تاریخ مشروح شهر هرات وپیرامون‌آنرا تحت‌عنوان یاد شده تنظیم نموده.

اثر سیفی وقایع دوره‌ای‌را که ازنخستین هجوم لشکریان چنگیزخان بخراسان (۱۲۲۰م - ۶۱۷هـ) آغاز میگردد تاسال ۱۳۲۱م - ۷۲۱هـ. که تاریخ پایان کتاب است - شرح میدهد.

سیفی از آثار جوزجانی و رشیدالدین و منابع دیگر تاریخ هرات که بدست ما نرسیده وهمچنین اسناد سیاسی‌واقوال‌فراوان سالخوردگان وگواهان‌عینی استفاده‌نموده است. دراثر سیفی‌اشعار بسیار نقل‌شده‌است. وی دراین کتاب بیشتر به‌تاریخ‌سیاسی امارت هرات و سلالهٔ محلی کرت می‌پردازد. با اینحال مطالب و جزئیات زیادی دربارهٔ زندگی داخلی‌شهر هرات وقراء حومهٔ آن دراین کتاب دیده میشود.

سیفی‌مبیّن منافع بزرگان محلی‌فئودال بوده به‌حکومت مغولان دشمنی‌میورزیده است وبسیاری از وقایع‌را بصورتی - غیراز آنچه در آثار رشیدالدین و وصاف و دیگر مورخان درباری خوانین‌مغول دیده میشود شرح‌داده است. از اثر سیفی هروی نسخ خطی‌معدودی دردست است.

اخیراً محمدزبیر صدیقی‌استاد دانشگاه کلکته متن‌فارسی‌اثر سیفی‌را بامقدمه‌ای طبع ومنتشر کرده‌است.

از منابع مغولی مهمتر از همه «یوآن - چائو - بی - شی» (داستان نهان در انساب مغول) است که درحدود سال ۱۲۴۰م - ۶۳۸هـ. درمغولستان تنظیم شده. متن‌مغولی‌این اثر بخط چینی ودوترجمهٔ چینی‌آن دردست است.

این کتاب ازلحاظ مضمون یک سلسله افسانهای حماسی‌است مربوط به‌دوران

۱- یک نسخه معیوب دربایگانی فرهنگستان علوم شوروی نیز موجود است و نسخهٔ دیگری درمجموعهٔ ب. ن. زاخو در (مسکو) وجود دارد.

چنگیزخان که باروح معتقدات فئودالهای چادرنشین مغول دستکاری وتنظیم شده‌است. این دستکاری بمنظور ایجاد تاریخ رسمی چنگیزیان - یعنی چنگیزخان وپسرانش بعمل آمده‌است.

«داستان نهان» بسبک حماسی سال بسال از وقایع سیاسی مغولستان درپایان قرن دوازدهم و آغاز قرن سیزدهم سخن گفته و مفصلاً از روابط اجتماعی و زندگی چادرنشینی مغولان بحث مینماید.

«داستان نهان» در اواسط قرن نوزدهم توسط یکی از بزرگترین چین‌شناسان روسی بنام کافاروف (اسقف بزرگ پالادیا) کشف شد. وی متن این اثر را برای چاپ مهیا ساخت ولی موفق بطبع وانتشار آن نگشت. با اینحال ترجمهٔ بسیار خوبی از «داستان نهان» را که از روی ترجمهٔ کلمه بکلمهٔ چینی بعمل آورده بود منتشر کرد.

س. آ. کوزین مغول‌شناس شوروی ترجمهٔ جدیدی از «داستان نهان» بزبان روسی با متن مغولی ولغت‌نامه ومقدمه‌ای برای مطالعهٔ این اثر تهیه وچاپ کرده‌است. (سال ۱۹۴۱، مسکو- لنینگراد)

در چین دوچاپ علمی متن «داستان نهان» بخط چینی منتشر شده است: یکی چاپ ا. د. خوی (پکین سال ۱۹۰۸) وچاپ شرکت «کومرشل پرس» (شانگهای)[۲].

در اروپای غربی نیز اثر مزبور دو بار چاپ شده است و دو نفر از بزرگترین کارشناسان خاوردور آنرا برای طبع آماده کرده بودند: یکی چاپ اریخ هینش (بخش اول متن. لیپزیک سال ۱۹۳۷ و بخش دوم ترجمهٔ آلمانی لیپزیک سال ۱۹۴۱)[۳] و دیگر چاپ پ. پللیو (متن کامل مغولی و ترجمهٔ فرانسهٔ شش فصل اول - پاریس سال ۱۹۴۹).

۱- در «آثار اعضای هیئت روحانی در پکین» مجلد چهارم cpB سال ۱۸۶۶ میلادی.

۲- چاپ نو (سال طبع کتاب ذکرنشده‌است).

۳- از جمله آثار هینش که مربوط به «داستان نهان» است لغت نامه‌ایست از آن (لیپزیک سال ۱۹۴۱)

«داستان‌نهان» بزبان های بسیار ترجمه شده‌است[1]. گذشته از «داستان‌نهان» تاریخ مغولی دیگری بنام «آلتان دبتر» (کتاب طلا) وجود داشت. رشیدالدین در تاریخ بزرگ خویش از آن استفاده کرده است. ولی «آلتان دبتر» بدست ما نرسیده‌است.

آنچه باصطلاح «یاسای بزرگ» یا «یاساق» چنگیزخان نامیده میشود همان حقوق عادی مغولی است که مدوّن ومنظم وبا روح منافع و عقاید اعیان چادرنشین (که به فئودال مبدل‌شده بودند) منطبق گشته‌بوده و بطورناقص بدست ما رسیده‌است. بخشی‌از محتویات یاسا را جوینی‌مورخ قرن سیزدهم و مقریزی مورخ عرب مصری قرن پانزدهم ودیگران نقل کرده‌اند.

منابع تاریخی ارمنی‌نیز ازلحاظ تاریخ فتوحات‌مغولان ودولت مغولی هلاکوئیان واجداهمیت میباشد. بویژه آثار مؤلفان‌قرن سیزدهم وآغاز قرن‌چهاردهم م پرارزش است. از میان آثار یاد شده باید کیروکوس گاندزاکی (یعنی گنجهٔ) مؤلف «تاریخ ارمنیان» راکه شاهد عینی فتوحات مغول و مدتی در دست آنان‌اسیر بوده نام برد[2]. گریگوری آکنرتسی (درسال ۱۳۳۰م - ۷۳۶ه. درگذشت) مؤلف کتاب پرمغز «تاریخ‌قوم تیرانداز» است واطلاعات فراوان پرارزشی‌را دربارهٔزندگی مغولان وشیوهٔ حکومت ودستگاه مالیاتی فاتحان مغول درکتاب خود آورده است.

۱- ازلحاظ انتقاد علمی‌چاپ‌های گوناگون متن وترجمهٔ این‌اثر (بخصوص‌ترجمهٔ س. آ. کوزین Kozine) کتاب جدید آ. موستائرت A. Mostaert بنام:

Sur quelques passages de l'histoire Secrete des mongols. Harvard-Journal of Asiatic studies T.T. 13, 14, 15, 1950-1952.

واجد اهمیت بسیار است.

۲- متن‌ارمنی آن درسال ۱۹۰۹ درتفلیس وترجمه فرانسه آن توسط م. بروسه طبع شده (cPB. ۱۸۷۰).

«واردان کبیر» یا «باردزربردی») تاریخ عمومی» [۱]، استتانوس اوربلیان (۱۳۰۴-۱۲۵۸ م/ ۷۰۴-۶۵۶ ﻫ) مطران سیونیک که ازخاندان شاهزادگان سیونیک بنام اربلیان ها بوده [۲] مؤلف کتاب ارزنده‌ای بنام «تاریخ شاهزاده‌نشین سیساکان» (سیونی) است و وقایع تاسال ۱۲۹۹ م-۶۹۹ ﻫ. را درآن شرح داده که حاوی مطالب فراوانی درتاریخ اجتماعی و اقتصادی آن عصر است [۳].

تمام مؤلفان یاد شده مطالب پرارزش وفراوانی درباره ویرانیهای عصرمغولان نقل میکنند. معهذا مشی سیاسی واردان کبیر واستپانوس اربلیان درآثار مزبورطرفداری از مغولان است وسبب اتخاذ این روش ازطرف ایشان بیشتر حمایتی است که نخستین ایلخانان بت‌پرست هلاکوئی- و حتی تا اندازه‌ای غازان‌خان مسلمان- از روحانیون مسیحی وفئودالهای مسیحی ارمنی و گرجی بعمل می‌آوردند.

درتاریخ بزرگ وقایع گرجستان بنام «کارتلیس تسخووربا» (زندگی کارتلی) که توسط آکادمیسین م. بروسه چاپ و منتشر شده (متن گرجی و ترجمهٔ فرانسه) اطلاعات فراوان دربارهٔ فتوحات وحکومت مغولان وجود دارد.

از مؤلفان سریانی زبان گریگوری ابوالفرج ملقب به بارعبرای [۴] که یکی از رجال کلیسای مونوفیزیت (سمت متران داشت) ومورخ بود و «تاریخ عمومی» سه جلدی [۵]

۱- متن ارمنی چاپ شده است (۱۸۶۱) وترجمهٔ ای روسی از آن نیزموجود است (۱۸۱۶ میلادی).

۲- این خانواده اصلاً گرجی بوده (اربلی). یک شاخه ازآن درقرن دوازدهم سیونیک را باقطاع از سلجوقیان گرفت واندک اندک ارمنی شد.

۳- متن ارمنی آن چاپ شده است (مسکو ۱۸۶۱) و ترجمهٔ فرانسه توسط م. بروسه (cpB ۱۸۶۴).

۴- یعنی «پسریهودی» (بعربی «ابن العبری»). پسر پزشکی یهودی بود که بدین مسیحی مذهب مونوفیزیک درآمده بود.

۵- بنام Chronicon Syriacum. بهترین چاپ آن توسط پ. بدژان (پاریس ۱۸۹۰) بعمل آمده. ترجمهٔ انگلیسی هم وجود دارد.

بزرگی بزبان سریانی تألیف نموده واجد اهمیت فراوان است. تاریخ سیاسی در مجلد اول این اثر آمده‌است.

ابوالفرج بخواهش دوستان عرب خویش روایتی ازبخش اول این کتاب را تحت عنوان «مختصر تاریخ الدول» بزبان عربی تنظیم کرد و در آن از منابع عربی و فارسی استفادهٔ شایان نمود[1]. این اثر حاوی اطلاعات فراوان در بارهٔ مغولان است واز آنجمله‌است خلاصهٔ «یاسای کبیر» چنگیزخانی.

یکی از آثار شایان توجه قرن چهاردهم تذکرهٔ حال ماریابالاخ سوم اسقف بزرگ کلیسای نستوری است که مؤلف آن معلوم نیست. ماریابالاخ اصلاً ترك ایغور و از مردم شمال چین بود و درسال ۱۳۱۷م - ۷۱۷ه. درگذشت[2]. این منبع حاوی شرح وتفصیل فراوان دربارهٔ تاریخ سیاسی دولت هلاکوئیان و زندگی مغولان وهمچنین خصوصیات اخلاقی ایلخان ارغون‌خان وجانشین او میباشد.

دراین کتاب یادداشتهای روزانه مسافرت رابان سائومی کشیش نستوری که دارای معلومات وسیع بود گنجانده شده‌است. وی مردی ایغور از شهر پکن بوده واز طرف ارغون خان درسال ۱۲۸۷-۱۲۸۸م/۶۸۶-۶۸۷ه. بسمت سفیر نزد پاپ رم وجمهوری ژن وپادشاهان فرانسه وانگلیس رفت.

در یادداشتهای جهانگردان اروپائی نیز اطلاعات گوناگونی دربارهٔ وضع اجتماعی واقتصادی ایران وکشورهای مجاور آن که درتحت سلطهٔ مغولان قرار داشته وهمچنین درباره خود مغولان مشاهده میگردد.

کشیشان کاتولیک فرانسیسکن-پلانو کارپینی (در ۷-۱۲۴۶م/۵-۶۴۴ه.

۱- ا. پوکوك متن آنرا باترجمهٔ لاتین در ۱۶۶۳ چاپ کرد. چاپ علمی آن توسط آنتوان سالحانی بعمل آمده (بیروت سال ۱۸۹۰).

۲- متن این اثر دوبار توسط پ. بدژان درپاریس منتشر شد: یکی درسال ۱۸۸۸ ودیگر درسال ۱۸۹۵ (چاپ اصلاح‌شده). ترجمهٔ فرانسهٔ این اثر درسال ۱۸۹۵ توسط ژ.ب. ژابو در پاریس منتشر شد.

سفر کرد) و ویلهلم روبروک (در ۱۲۰۵-۱۲۰۳م / ۶۵۳-۶۵۱ھ. سفر کرد) و مارکوپولوی ونیزی (از ۱۲۷۱ تا ۱۲۹۵م / ۶۹۵ تا ۶۷۰ھ. درآسیا بمسافرت پرداخت و در ۱۳۲۳م - ۷۲۳ھ. درگذشت) و کشیش فرانسوی اودوریک از پوردونون (از سال ۱۳۲۱م- ۷۲۱ھ. مسافرت آغاز کرد) جزو اینان بودند. تمام این یادداشتها طبع ومنتشر شده و یادداشتهای سه مؤلف نخستین یاد شده بزبان روسی هم ترجمه شده است.

مورخان وسیاحان چینی نیز اطلاعات پرارزشی دربارۀ مغولان و سازمان اجتماعی و زندگی و فتوحات ایشان باقی گذاشته‌اند. ولی فقط یادداشتهای کشیش دائوس موسوم به چان‌چون مستقیماً به‌خاور ایران وآسیای میانه مربوط میباشد[1].

بخش ۳ - تشکیل امپراطوری مغول و آغازفتوحات مغولان

درآغاز قرن سیزدهم قبایل چادرنشینی که از اعماق آسیای مرکزی برخاسته بودند بیاری آتش وشمشیر بخش عظیمی از جهان متمدن آنروزی را مسخر کردند و سلطهٔ خویش را براراضی وسیعی که از اقیانوس آرام تا دریای سیاه و بحر متوسط (مدیترانه) ممتد بود برقرار ساختند. این نهضت چادرنشینان که بنام هجوم مغولان یا تاتاران مشهور است واجد اهمیت تاریخی وجهانی بوده.

برای فهم وضع بین‌المللی آسیا در ربع اول قرن سیزدهم و درک علل فتوحاتی که نصیب امپراطوری جدیدالتأسیس مغول شد - فتوحاتی که بایران نیز گسترش یافت - باید اوضاع جامعهٔ مغول و راه تکامل آنرا در آغاز قرن سیزدهم میلادی درنظر گیریم.

در قرنهای یازدهم و دوازدهم اراضی وسیعی را که در بخش‌های علیای رود ایرتیش، در غرب، تا بخش‌های علیای رود جیحون و قلهٔ خینگان بزرگ ممتد بود

۱- در «آثار اعضای هیئت روحانی روسی درپکین» مجلد چهارم cpB سال ۱۸۶۶. ترجمهٔ روسی این اثر توسط پالادیا کافاروف - طبع شده‌است.

قبایلی اشغال کرده بودند. که بلهجه های مختلف یک زبان مشترك سخن میگفتند که بعدها آن زبان مغولی نامیده شد. اینان درآنزمان هنوز نام مشترکی نداشتند. بزرگترین اولوس ها یعنی اتحادیه های قبیله ای آنان عبارت بودند از:

نایمان ها که دربخش علیای رود ایرنیش و کوههای آلتائی کوچ میکردند و کرائیت ها که درکرانه رودهای اورخون و تولا متمکن بودند ومرکیت ها درنواحی جنگلی واقع بین رود سلینگا ودریاچه بایکال وتایچیوتها درکرانهٔ رودهای اونون و کرولن وتاتارها درجنوب شرقی بیابان گوبی در مرز چین و اونگوتها درامتداد دیوار بزرگ چین.

همسایگان این قبایل آنها را بنام نیرومندترین قبیله‌ای که تاتارها بودند «سیاه تاتار» میخواندند تا از تاتاران اصلی یا «تاتار سفید» متمایزسازند.

درآنزمان هنوز نام «مغولان» معروف نبود. بدین سبب منابع عربی و ایرانی و ارمنی و گرجی وروسی نیمه اول قرن سیزدهم تنها از تاتاران سخن میگویند.

منشأ کلمهٔ «مغولان» درست روشن نیست. بعقیدهٔ آکادمیسین واسیلیف - این کلمه مصنوعی وکتابیست و از شکل چینی «من - غو» («من - گو») مشتق شده است. این اسم بعداز تأسیس امپراطوری چنگیزخان یعنی زمانیکه نام مشترکی برای تمام قبایل مغول ضرورت پیدا کرد - بطور رسمی متداول شد.

قبایل مغول بدو دسته تقسیم میشدند: قبایل جنگلی که کارشان ماهیگیری و صید حیوانات بود. وصحرائی که چادرنشین بوده به دامداری میپرداختند. دستهٔ اخیرالذکر باگله های خود زمستان را درصحراها و تابستانها را درمراتع کوهستانی میگذراندند. اینان دامهای بزرگ شاخدار وگوسفند و بز و اسب تربیت میکردند و در یورتهای مدور بزرگی که برچرخها قرار داشته وبوسیلهٔ گاوهای نر کشیده میشدند ازمحلی بمحل دیگر نقل مکان نموده وسالی چندین بار مرتع عوض میکردند. دامداری وشکار تمام نیازمندیهای زندگی ایشانرا تأمین مینمود.

در گذشته قبایل مغول مرحلهٔ سازمان جماعت بدوی را میگذراندند[۱] در عشیره های ایشان هنوز تفاوت واختلاف پدید نیامده بود وهمهٔ اهل عشیره یکجا کوچ میکردند و در توقفگاه یورت ها را حلقه‌وار برپا میداشتند و یورت بزرگ عشیره مانند نقطه‌ای بود درمرکز دایره. این شیوه کوچ کردن «کورنی» نامیده میشد زیرا که کلمهٔ «کورن» بمعنی «حلقه» بود.

بتدریج میان قرن های یازدهم ودوازدهم بعضی خانواده های بزرگان وثروتمندان که دارای گله های بزرگ بوده وجماعت های کثیرالعائله (آئیل ها) را تشکیل میدادند درمیان عشیره پدید آمدند وممتاز شدند.

جریان تفکیک وتقسیم عشیره به قشرهای نابرابر شدید وشدیدتر میشد تااین که اعضای بینوای عشیره تابع و وابستهٔ بزرگان و ثروتمندان میگشتند. در آغاز قرن سیزدهم بود که جامعهٔ طبقاتی آغاز فئودالیزم درصحرای مغولستان پدید آمد. لفافه وصورت ظاهر سازمان عشیرتی باتمام علامات ونشانیهای خود - یعنی منع ازدواج با اهل عشیره، واعتاب شاخهٔ مذکر را قانوناً جزوخانواده شمردن، وانتقام خون وپرستش عشیرتی وعادات ورسوم عشیرتی محفوظ مانده بود ولی در زیر این پرده ظواهر پدرشاهی روابط نوین اجتماعی- روابط فئودالی- پدیدآمده بوده

بخش اعظم چادرنشینان ازخود صاحب دام بوده وامور معیشت خود را درحدود «آئیل» مستقلاً (واحد خانوادگی چادرنشینی نزد مغولان) اداره میکردند ولی دیگر مادیر وآمر وسیلهٔ اصلی تولید - یعنی مراتع - فئودالهای چادرنشین یا نویان ها بودند وفرد مغول عادی چادرنشین می بایست بار بیغار را بنفع وی بکشد منتهی بظاهر زیر لفافهٔ یاوری عشیرتی وپدرشاهی.

بیغار اصلی افراد معمولی چادرنشینان یا «آراتها» این بود که دامهای فئودالها را بچرانند (پرداخت بهره فئودالی بوسیله کار). گذشته ازاین آراتها دامهای کوچک برای کشتار بارباب میدادند و برای مدتی معین عده‌ای مادیان شیرده باقامتگاه

۱- به توضیح آخر کتاب رجوع شود.

فئودالها میفرستادند وهنگام شکارنرگه برای راندن نخجیر خدمت میکردند.

بخاطر تصرف مراتع ودام ها واسیران زرخرید ودیگر غنائم جنگی دائماً میان عشیرت‌ها وقبایل مغول مبارزه جریان‌داشت. وعشیره یا قبیله مغلوب تابع و وابسته قبیله یاعشیره فاتح میشد.

مغولان‌اسیر- برده نیزداشتند ولی‌برده‌داری اساس تولیدات مغولان را تشکیل نمیداد.

«داستان نهان» - که پیشتر ذکر آن رفت و تاریخی است مجهول‌المؤلف و منبعی گرانبها، ساختمان پیچ درپیچ جامعهٔ مغولی‌را بتفصیل‌شرح‌میدهد.

نوکران درپیرامون هرخان‌فئودال ویا نویان یابهادری که در مبارزه کامیاب وموفق گشته بود گرد می‌آمدند. اینان نخست‌سپاهی‌وی بودند ولی‌بعد به‌فئودالهای تابع وی مبدل شده خدمت سپاهیگری‌را برای‌خان خود انجام‌داده ضمناً از آراتهای تابع‌خویش بهره‌کشی میکردند.

نوکران با خان بشکار میرفتند و در شبیخونها و دستبرد بدیگران شرکت جسته، درتقسیم‌غنائم‌جنگی‌شرکت داشتند، محافظ خان بودند، در مجالس بزم و عیاشی او حاضر و در زمان صلح مراقب امور دام‌داری او میبودند و هنگام اخذ تصمیمات مهم مورد شور خان واقع میشدند.

اتحادها یا دسته‌های قبایل که پیشتر پدید آمده بود (اولوس) در ایندوره به واحدهای دولتی مبدل شد. گذشته از اولوس‌های‌بزرگ- تاتارهای «سفید»، و کرائیت‌ها وتای‌چیوت‌ها ومرکیت‌ها و نایمانها - تعداد بسیاری اولوس‌های خرد وجود داشت. خانهائی که در رأس این اولوسها قرار داشتند آلت سلطه و سیادت اعیان چادرنشین برآراتها بودند. میان اولوسها دائماً جنگ بود.

بدینطریق در آستانهٔ قرن سیزدهم روابط فئودالی‌در مغولستان بصورت بدوی وجود داشت. پیروزی کامل‌فئودالیزم وتبدیل آراتهای تابع به «سرف» یا روستائی مقید بزمین بعدها - پس‌از تأسیس‌امپراطوری مغول - صورت گرفت.

قبایل مغول از لحاظ رشد فرهنگی و درجهٔ تمدن در مراحل گوناگون قرار داشتند. از همه عقب مانده تر قبایل جنگلی بودند. مغولان خط نداشتند. متمدنترین قبیلهٔ مغول یعنی نایمانها خط اویغوری را پذیرفتند. اویغورهای ترک زبان که در ترکستان خاوری (اکنون بنام سین تسزیان معروف است) میزیستند در آن زمان تمدن و فرهنگ نسبتاً عالی داشتند و همسایهٔ نایمانها بودند وخط والفبائی سریانی (آرامی) داشتند.

دین بیشتر مغولان شمنی بود. رب النوع اصلی ایشان «آسمان آبی ابدی» بود، به رب النوع زمین و بارواح گوناگون نیز تعظیم مینمودند. مغولان معتقد بودند که شمنان - جادوگر قادرند با ارواح مربوط گشته آنهارا مسحور سازند و ارواح بهنگام خطر بیاری آنان بیایند وبدفاع از ایشان برخیزند.

ولی بخشی از نایمانها دین بودا ومذهب نستوری مسیحی را از اویغورها پذیرفت. این دو کیش در میان اویغورها رایج بود. سران اعیان قبیلهٔ کرائیت حتی در آغاز قرن یازدهم بواسطهٔ اویغورها بمذهب نستوری مسیحی درآمدند.

از آغاز قرن سیزدهم مبارزه داخلی مغولان به پیروزی دسته‌ای از اعیان چادرنشین (که به فئودال تبدیل یافته بودند وبه قبایل مختلف تعلق داشتند) که یکی از پیشوایان دشتی بنام تموچین در رأس آنان قرار داشت پایان پذیرفت. این دسته اولوسهای قدیم قبیله‌ایرا یکی پس از دیگری تار ومار کرد.

تموچین درحدود سال ۱۱۵۵م - ۵۵۰ه‍. درخانوادهٔ فئودالی چادرنشین بنام ئسوگی بهادر چشم بدنیا گشود. ئسوگی بهادر از خاندان اعیان بورجیگین و قبیلهٔ تای چیوت بود. وی که در ده سالگی یتیم شده بود با برادرانش به فقر وفاقه دچار گشت زیرا نوکران ئسوگی مادر بیوه واطفال صغیر اورا ترک گفته بودند.

تموچین جوانی برومند شد و براثر استعداد ذاتی و حمایت وان خان کرائیتی نیرو گرفت ونوکرانی بدور خویش گردآورد. نوکران نیروی اصلی هرفئودال چادرنشین را تشکیل میدادند. اولوسی که وی تأسیس کرد متدرجاً بیک نیروی عظیم سیاسی مبدل شد. تموچین نخست باتفاق وان خان کرائیتی اولوسهای تاتار «سفید» ومرکیت ها را

تار و مار کرد وسپس به‌متفق پیشین خود وان‌خان کرائیتی حمله کرده اولوس اورانیز قلع وقمع کرد. بعداز آن تموچین اولوس نایمانهارا مغلوب ساخت. بقایای اولوسهای مغلوب به‌اولوس تموچین پیوستند.

آخرین رقیب تموچین - جاموخا پیشوای دشتی بود که قبایل کوچک را بدور خویش گرد آورد وبدست تموچین منهزم واسیر واعدام شد.

درسال ۱۲۰۶م-۶۰۳ه. بررود انون درمغولستان قورولتای (کنگرهٔ فئودالهای چادرنشین) تشکیل شد و تموچین پنجاه ساله بسمت خان بزرگ سراسر مغولستان اعلام‌شد ولقب پرافتخار چنگیزخان‌را پذیرفت. معنی این لقب تاکنون درست معلوم نشده است.

بدین‌طریق دولت مغول پدید آمد. براثر آن رشد و تکامل روابط فئودالی سریعتر شد. تأسیس دولت واحد موجب تشدید جریان تکوین و سازمان قوم مغول گشت.

سازمان دولت مغول بقرار زیربود. در رأس دولت «خان‌بزرگ» قرارداشت. ویرا قاآن نیزمیخواندند[1]. این سمت را چنگیزخان وبعداز او اخلاف او یا چنگیزیان داشتند. بعضی از اولوسها هم در زمان حیات چنگیزخان میان اعضای خاندان خان تقسیم شد و اینان دست نشانده و واسال[2] خان بزرگ گشتند و جملهٔ نویانهائی که باتفاق نوکران و آراتهای «سرف»[3] خویش دراراضی وی بزندگی چادرنشینی اشتغال داشتند خود دست نشانده وتابع او بودند. چنگیزخان از سال ۱۲۰۶ تا ۱۲۲۷م-۶۰۳ تا ۶۲۵ه. حکومت کرد.

این جامعهٔ فئودالی که مبتنی برسلسله مراتب بود درعین حال یک سازمان جنگی بشمار میرفت زیرا طبق یک رسم قدیمی ترکان ومغولان به‌تومان وهزاره و صده وده‌ه

۱- قبل از آن تاریخ مغولان وترکان امپراطور چین را قاآن (مغولی است - ترکان خاقان میگفتند) می‌نامیدند.

۲ و ۳- به‌توضیح آخر کتاب رجوع شود.

KASHMIR UNIVERSITY

یعنی ده‌هزار مرد جنگی و هزار و الخ تقسیم شده بود. قبایل و شاخه‌ها و خاندانهای قدیمی همچنان تحت عنوان تومان و صده و الخ بوجود خودادامه میدادند و پیشوایان موروثی آنها در عین حال رئیس تومان وغیره بودند.

چنگیز خان آگاهانه از اعیان چادرنشین و سنن اشرافی در جامعهٔ مغولی پشتیبانی میکرد و روابط فرد عادی و چادرنشین مغول و آقا و ارباب او را - که در عین حال هم فئودال و هم فرمانده جنگی او بود - بشکل یک قانون تغییر ناپذیر در آورد.

چنگیزخان بعناصر فئودالی که پیش از حکومت او در جامعهٔ مغول وجود داشت سازمان دقیقی بخشید.

گارد نگهبان ده‌هزار نفری معروف چنگیزخان (که بنام کشیک معروف بود) که از جوانان خاندانهای اعیان تشکیل شده بود در کنار سپاهیان فئودال وجود داشت. این گاردِ اشرافی و فئودالی وضع ممتازی داشت. کادرهای فرماندهان ارشد ارتش و چندی بعد مدیران سرزمینهای مفتوح از میان این عده انتخاب میشدند.

یاسای بزرگ - یا حقوق عادی که با روح منافع اعیان دستکاری شده بود و در زیر لفافهٔ پدرشاهی نظامات ومقررات فئودالی و دیسیپلین خشن نظامی را تقدیس مینمود- قانون اساسی دولت بود.

اتحاد سیاسی مغولستان موجب ایجاد قدرت نظامی نیرومندی گشت که چنگیز- خان ازآن برای فتوحات و جهانگشائی استفاده نمود.

محرّک سیاست جهانگشائی چنگیزخان همانا منافع اعیان چادرنشین فئودال- شده بود.

از قدیم درآمد اعیان مزبور را نه تنها بهره کشی از آراتها تشکیل میداد بلکه بهمان اندازه از جنگهای غارتگرانه میان اولوسهای مجاور منتفع میشدند. ازآنجائیکه پس از وحدت مغولستان جنگهای داخلی در آن کشور موقوف شد اعیان چادرنشین که نمیخواستند از غنایم جنگی محروم گردند به فتوحات خارجی و جهانگشائی متمایل

میشدند. و از آنجائیکه موفقیت در این جنگها مستلزم وجود یک حکومت نیرومند خانی و تنسیقات سخت نظامی بود. اعیان مغول با کمال وفاداری بخدمت چنگیزخان کمر بستند.

از میان اعیان مزبور سرداران با استعدادی چون جبه و سوبوتای و مرخولی و شیگی- قوتوقو و دیگران برخاستند.

پیشرفت امر فتوحات مغولان تا اندازهٔ مرهون سازمان دقیق و استوار و تنسیقات و تحرّک فوق‌العاده سواران چادرنشین بود و این خود مزیّت بارزی بود که مغولان در برابر سپاهیان فاقد دیسیپلین و بطی‌الحرکهٔ فئودالهای اسکان یافته کشور های مجاور داشتند.

اما عامل قطعی این بود که در کشورهای مورد تهاجم مغولان پاشیدگی و فساد و پراکندگی فئودالی حکمفرما بوده، وحدت داخلی وجود نداشت. از دیگرسو حکام کشورهای مزبور از تسلیح مردم کشور خویش و اعزام ایشان علیه دشمن بیمناک بوده بملت خود اعتماد نداشتند.

در سال ۱۲۰۹-۱۲۱۰ م - ۶۰۶-۶۰۷ ه. چنگیز خان کشور تنکقوت سی سیا (ایالت کنونی گانسُو در چین) و کشور اویغور را مسخّر و خراجگزار خویش ساخت. در فاصلهٔ میان سالهای ۱۲۱۱ تا ۱۲۱۵ م - ۶۰۸ تا ۶۱۲ ه. سپاهیان مغول بخش اعظم شمال چین (امپراطوری تسزین) را ویران و مطیع ساختند. فتح شمال چین و سپس جنوب آن کشور (امپراطوری سُون) در عهد جانشینان چنگیز خان پایان پذیرفت. چنگیزخان پس از آنکه موفقیت‌های قاطعی در چین بدست آورد نیروهای نظامی عمدهٔ خویش را متوجه مغرب ساخت و پس از آنکه در سال ۱۲۱۸ میلادی-۶۱۵ هجری ترکستان شرقی و هفت آب را مسخّر ساخت به کشور خوارزمشاهیان که آسیای میانه و تقریباً تمامی ایران جزء آن بود حمله کرد. تسخیر سرزمینهای متمدن و با فرهنگ، منابع مادی عظیم و جدیدترین ادوات فنی جنگ را در اختیار مغولان گذاشت.

چینیان اسلحه ساز و سازندگان دستگاههای قلعه کوب و دستگاههای کلوخ انداز وارد لشکریان مغول شدند. از دیرباز بازرگانان چینی ومسلمان بمغولستان آمدوشد میکردند.

صنعتگران و پیشه‌وران گوناگون نیز با بازرگانان بمغولستان آمده دراقامتگاه های فئودالهای بزرگ مغول باقی مانده و دست آوردهای تمدن و فرهنگ چین و کشورهای آسیای میانه را در دسترس سران جامعهٔ چادرنشینان مینهادند.

وضع دولت مغولان پیش از هجوم ایشان به غرب چنین بود.

بخش ٤ - هجوم لشکریان چنگیزخان به آسیای میانه و ایران

چنگیزخان با دقت تمام برای لشکرکشی بسوی باختر آماده گشت. قبل از آغاز عملیات جنگی اکتشاف وتجسّس عمیق نیروی دشمن بیاری، بازرگانان مسلمان آسیای میانه که در خدمت چنگیزخان بوده بوسیلهٔ کاروان ها با چین تجارت میکردند بعمل آمد.

هم‌اینان راهنمای ارتش مغول نیز بودند. در پائیز سال ۱۲۱۹ میلادی - ۶۱۶ ه. چنگیزخان لشکریان خودرا از کرانه های ایرتیش علیه کشور ودولت محمد خوارزمشاه برای جنگ اعزام داشت.

چنگیزخان برای اینکه درآن واحد بتمام مراکز مهم دولت خوارزمشاهیان ضربه وارد آورد لشکر خویش را بچند بخش تقسیم کرد و قسمتی از سپاهیان رابرای محاصره اُترار باقی گذاشته و دستجات دیگری را بسوی قسمت علیا و سفلای سیحون گسیل داشت و خود با نیروهای اصلی مغول بسوی بخارا حرکت کرد.

سپاهیان مغول که برای تسخیر شهرهای کرانهٔ سیحون اعزام شده بودند در خجند با مقاومت سختی روبرو شدند. تیمور ملک این مبارزهٔ نامساوی راعلیه مغولان رهبری میکرد و با مشتی دلیران بی‌باک درجزیره‌ای نزدیک شهر قرارگرفته مردانه حملات دستجات فاتح را دفع میکرد.

بخارا در تاریخ فوریهٔ سال ۱۲۲۰م - ۶۱۷ هـ. پس از دوازده روز محاصره بدست چنگیزخان مسخر گردید. شهر تار ومار شد و بخشی از مردم آن مقتول و بقیةالسیف به بردگی درآمدند. در ماه مارس سال ۱۲۲۰م - ۶۱۷ هـ. چنگیزخان بشهر سمرقند نزدیک شد.

خوارزمشاه دفاع از این شهر را بسیار مهم میشمرد و بدین سبب پادگان نیرومندی را در آنجا متمرکز ساخته بود. ولی سمرقند نیز بسرنوشت بخارا دچار شد و پس از ویرانی آن بدست مغولان حتی یک چهارم مردم آن نیز باقی نماندند. بخارا و سمرقند براثر خیانت بخشی از اعیان فئودال سقوط کرد.

در ماه مه سال ۱۲۲۰م - ۶۱۷ هـ. سراسر ماوراءالنهر مسخّر چنگیزخان گردیده بود.

محمد خوارزمشاه با اینکه نیرویش بمراتب بیش از مغولان بود نتوانست در مقابل فاتحان ایستادگی کند. او نه به سرداران خود اعتماد داشت نه بهفئودالهای دست‌نشاندهٔ خود و نه به سپاهیان ایشان و از اینکه آنان را برای نبرد قاطع دریک نقطه متمرکز سازد بیمناک بود و بدین سبب بدستجات کوچک تقسیمشان میکرد و لشکریان چنگیزخان این دستجات‌را یک‌یک نابود میکردند. خود محمد خوارزمشاه و فرزند ارشد او جلال الدین بایران گریختند. گروهی از لشکریان مغول تحت فرماندهی جبه و سوبوتای مامور تعقیب خوارزمشاه شدند و محمد خوارزمشاه برای نجات و فرار از تعقیب به جزیرهٔ غیر مسکونی در دریای خزر رفت و درسال ۱۲۲۰ میلادی - ۶۱۷ هجری‌ درآنجادرعزلت‌و تنهائی‌جان سپرد. مادر وی تورکان‌خاتون نیز دچار سرنوشت غم‌انگیزی گشت. وی باتمام اهل‌حرم خوارزمشاه‌اسیرچنگیزخان شد وبه مغولستان اعزام گشت و درآنجا درگذشت.

سواران جبه و سوبوتای که محمد خوارزمشاه را تعقیب میکردند نخستین مغولانی بودند که وارد خراسان شدند. این گروه از شمال ایران عبور کردند و همه جا را ویران و غارت کردند و بحدود قفقاز رسیدند و شیروان و بخشی ازگرجستان را

تاراج کردند و مردم قپچاق (پولووتس‌ها را) را تار و مار ساختند و در صحراهای جنوب روسیه رخنه کردند و در سال ۱۲۲۳م. - ۶۲۰ هـ. در کنار رود کالک افواج شاهزادگان روسی را منهزم کردند و دریای خزر را ازسوی مغرب دور زده به‌قوای عمدهٔ چنگیزخان که به مغولستان باز میگشت پیوستند. ساکنان قزوین وهمدان و چند شهر دیگر در برابر فاتحان دلیرانه پایداری کردند.

پس از مرگ محمد خوارزمشاه فرزند او جلال‌الدین به خوارزم آمد ولی اعیان محل مقدم ویرا با دشمنی و کینه استقبال کردند و او ناگزیر به شهر غزنه - تیول خود - بازگشت.

چنگیزخان پس از تصرف سمرقند مجددا لشکریان خودرا بچند دسته تقسیم کردو برای تسخیر شهرهای بزرگ آسیای میانه و خراسان اعزام داشت. سه‌شاهزادهٔ ارشد بنام - جوچی وچغتای و اوگدی (اوکتای). به گرگانج گسیل گشتند. شهر مزبور پس از شش ماه محاصره و جنگهای سخت خیابانی در آوریل سال ۱۲۲۱م. - ۶۱۸ هـ. مسخر شد و مردم شهر یامقتول ویا باسیری و بردگی برده شدند. لشکریان مغول سدّی را که در کنار شهر بر جیحون بسته شده بود ویران ساختند و شهر را غرق درآب کردند.

آنانکه تصادفاً از کشتار عمومی جان بسلامت بدر برده بودند درآب غرق شدند ویا در زیر آوار درگذشتند.

تولوی پسر کوچک چنگیزخان بخراسان اعزام گشت. پیش قراولان لشکر او نسا و سبزوار را تصرف کردند. نخستین نبرد تولوی حملهٔ به شهر مرو بود که با وجود پایداری ساکنان آن سقوط کرد. سپس نیشابور بیرحمانه ویران شد و زمین شهر را شخم زدند و جو کاشتند.

درهر دو شهر عموم مردم را از دم تیغ گذراندند. این دسته طوس را ویران کردند و هرات را مسخّر ساختند. تولوی طالقان را نیز متصرف شد و ویران کرد. خود چنگیز خان در پایان سال ۱۲۲۰م. - ۶۱۷ هـ. عازم ترمذ شد و مردم

آن شهرتسلیم وی گشتند و مغولان همه را از دم تیغ گذراندند. ساکنان بلخ بالکل از پایداری خودداری کردند و تسلیم لطف و مرحمت مغولان شدند. ولی چنگیزخان با اینحال امر کرد تا شهر را ویران کنند وهمهٔ ساکنان آن را از دم تیغ بگذرانند زیرا نمیخواست شهر مستحکمی را در پشت سر خویش باقی بگذارد. بامیان نیز از صفحهٔ زمین محو شد.

هرجا که لشکریان چنگیزخان قدم می نهادند شهرها و قراء آباد را ویران و صدهزاران تن مردم بیگناه را نابود کرده زنان و کودکان و پیشه‌وران را به‌بردگی می‌بردند. بر اثر هجوم مغولان خراسان بطور وحشت انگیزی ویران و خالی از سکنه شد.

فئودالها از اینکه عامهٔ مردم را برای مبارزه با فاتحان مسلح کنند هراسناك بودند. اکثریت اعیان و بزرگان به تسلیم و سازش با مغولان تمایل داشتند. روستائیان پراکنده و بی‌سلاح بودند. در عوض مردم شهرها و بویژه پیشه‌وران در برابر دشمن دلیرانه ایستادگی کردند.

هجوم چادرنشینان اعم از تازیان بدوی و یا ترکان غز وغیره به‌سرزمینهای زراعتی وکشاورزان اسکان‌یافته بطور کلّی همیشه موجب ویرانی و فقر بوده ولی‌در موارد یاد شده این ویرانیها بدون نقشه صورت میگرفت. امّا چنگیزخان وسرداران او تخریب سرزمین های کشاورزی وشهرهاوکشتار دسته جمعی مردم رابطور متشکل عملی میساختند.

مبتکر این شیوه شخص چنگیزخان بود و سبب اعمال او این بود که عدهٔ لشکریان‌مغول قلیل‌بود و بحساب آکادمیسین و.و.بارتولد از دویست هزار تجاوز نمی نمود و این عده برای انقیاد اراضی وسیعی که چنگیز خان تسخیر نموده بود کفایت نمیکرد.

چنگیزخان میخواست بوسیلهٔ کشتار دسته جمعی کسانیکه قادربمقاومت‌بودند و استقرار شیوهٔ قتال‌و ارعاب‌اقوام‌مغلوب را مرعوب و ضعیف کند و ازعصیان‌وشورش

آنان علیه فاتحان جلوگیری بعمل آورد . عده‌ای از اطرافیان و نزدیکان چنگیزخان این شیوه را تأیید نمیکردند . بطوریکه از منابع موجود بر میاید حتی دو تن از فرزندان چنگیزخان - جوچی و اوگدی (اوکتای) - مخالف این روش بودند . ولی اکثر فئودالهای چادرنشین مغول روش چنگیزی را می‌پسندیدند زیرا دزدی و غارت را بمقیاسی که تا آن زمان سابقه نداشته مجاز میدانست و دست ایشانرا بازگذاشته بود .

بخش ۵ - مبارزه اقوام ایرانی علیه فاتحان مغول

عامهٔ مردم ایران دربسیاری از موارد دلیرانه در برابر فاتحان پایداری کردند . ولی فاقد رهبری واحد بودند و کانونهای پراکندهٔ مقاومت یکی بعد از دیگری براثر ضربات فاتحان خاموش میشد . جلال‌الدین که آخرین پادشاه سلالهٔ خوارزمشاهیان بود کوشید تامبارزه‌علیه‌فاتحان‌را سامان بخشد و رهبری آنرا برعهده گیرد (۱۲۲۰ تا ۱۲۳۱ م. - ۶۱۷ تا ۶۲۹ ه.) . چیزی نگذشت که قریب هفتاد هزار نفر در زیر لوای اوگردآمدند و وی در رأس این عده باستقبال دشمن شتافت . در صحرای پروان نزدیک کابل جنگ درگرفت و پس از دو روز پیکار خونین - لشگر بزرگ مغول که در تحت فرماندهی شیکی قوتوقو قرارداشت شکست خورد و منهزم گشت . این نخستین شکستی بود که بعد از ورود مغولان بآسیای میانه و ایران برایشان واردآمد . مردم هرات و مرو و دیگر شهرها پس ازشنیدن خبر این پیروزی علم‌عصیان برافراشتند و افراد پادگان فاتحان را نابود ساختند .

ولی جلال‌الدین باهمیّت شرکت مردم در مبارزه پی نبرد و فقط بسپاهیان فئودال که اکثراً از چادرنشینان ترک (غزان و خلجان) مرکب بودند مستظهر و امیدوار بود .

چیزی نگذشت که میان‌سرداران وی که از اعیان چادرنشین ترک بودندبرسر تقسیم غنایم نزاع درگرفت و آنان ویرا ترک گفتند . پس از شکست پروان تمام نیروهای مغول تحت رهبری شخص چنگیز خان علیه جلال‌الدین وارد نبرد شدند .

پیکار قطعی بر کرانهٔ رود سند در نوامبر سال ۱۲۲۱م ۰-۶۱۸ھ. درگیر شد و لشکریان جلال‌الدّین منهزم شدند ووی با مرکب خویش بآب سند زده بدشواری جان بدربرد.

فقط قریب چهار هزار مرد جنگی باتفاق جلال‌الدین خود را نجات داده به هندوستان پناه بردند. قهرمان دلیر و سربلند دفاع خجند یعنی تیمور ملک نیز میان آنان بود.

یک لشکر بیست هزار نفری مغول برای تعقیب جلال‌الدین گسیل گشت و وارد هندوستان شد و شهرهای مولتان ودهلی را غارت کرد ولی بدون اینکه مأموریت خویش را انجام دهد بازگشت.

بزودی چنگیزخان بسمرقند مراجعت کرد. امر تسخیر آسیای میانه و خراسان پایان یافته بود.

امپراطوری خوارزم دیگر وجود نداشت و پایداری جلال‌الدین درهم شکسته بود. سرزمین پهناوری ازکرانهٔ اقیانوس آرام گرفته تا سواحل دریای خزر جزو امپراطوری مغولان شده بود.

نیروی عمدهٔ نظامی چنگیزخان بمیهن بازگشت. در سرزمین های مغلوب و مفتوح ایران خاوری فقط دستجات کوچکی از فاتحان با خانواده‌ها و دام‌های خویش باقی ماندند.

واحه‌هائی که درگذشتهٔ نزدیک آباد و شکوفان بود بمرتع مبدل شد. هجوم مغول که باامحای شگفت‌انگیز آدمیان و ویرانی شهرها ودهکده‌ها همعنان بود موجب وحشت سراسر خاور مسلمان گست. چنین بنظر میرسد که برای مبارزه با فاتحان می بایست امیران پراکندهٔ فئودال که دایماً با هم خصومت میورزیدند متحد و متفق شوند ولی چنین نکردند.

جلال‌الدین پس از عزیمت چنگیزخان به مغولستان ـ از هندوستان بایران مراجعت کرد.

در فارس و کرمان و عراق‌عجم حکومت ویرا برسمیت شناختند. جلال الدین مردی بود واجد شجاعت و تهور شخصی عظیم و جنگاوری بود نیرومند و جدّی و استوار و دشمن سازش و آشتی ولی فاقد صفات ضروری یک رجل سیاسی بود. بجای اینکه بکوشد اتحادیه‌ای از دولتهای قفقاز و آسیای مقدّم تأسیس کند تا مشترکاً با امپراطوری چنگیزیان مبارزه کنند - برعکس چون مایل بود پایگاه ارضی این مبارزه را توسعه دهد - خود بکشورگشائی پرداخت.

وی در ظرف مدت شش سال (از سال ۱۲۲۵ تا ۱۲۳۱ - ۶۲۲ تا ۶۲۹ ه.) لاینقطع جنگید: آذربایجان را تصرّف کرد، اخلاط را مسخّر ساخت. با خلیفهٔ بغداد وارد جنگ شد، کوشید تا گرجستان و ارمنستان را تابع خویش سازد. اقامت وی در قفقاز با غارت بلاد وقصبات توأم بود. تفلیس که بحمله مسخّرشد دستخوش نهب و غارت وحشتناکی گشت.

جلال‌الدین را گروه حاکمه یاری نکرد و وی براثر نظر تنگی طبقاتی خویش نخواست بمردم تکیه کند وحال آنکه درمیان آنان (بویژه قشرهای پائین مردم شهری) اشتیاق بمبارزه علیه مغولان فاتح بمراتب شدید تر از تمایل فئودالها و بازرگانان بزرگ بود.

جلال‌الدین با تعصّبات جاهلانهٔ خویش اقوام مسیحی ارمنی و گرجی را از خود دور کرد و درعین‌حال مسلمانان آذربایجان نیز بسبب غارت و چپاولی که جانشینان وی اعمال میکردند باو حسن توجه نداشتند. جلال‌الدین برای تقویت نیروی جنگی خویش جز اینکه دهکده‌ها رابسران ارشد سپاه باقطاع دهد - راه‌دیگری در نظر نداشت.

صاحبان جدید این اقطاعات که نا استواری حکومت خودرا در دوران هجوم مغولان نیک درک میکردند میکوشیدند تا هرچه سریعتر و کاملتر مردم ساکن اراضی اقطاعی خویش راغارت کنند. بر اثر اجحافات و دزدیها و غارتگریهائی که درنواحی

اشغالی خوارزمیان رواج داشت مردم اینجا وآنجا علم عصیان برافراشته ، اعیان نیز بتوطئه می‌پرداختند .

خروج عمومی گنجه (سال ۱۲۳۱م.- ۶۲۹هـ.) بویژه نیرومند بود و قوهٔ محرکهٔ آن پیشه‌وران و بینوایان شهری بودند . نیروی جلال‌الدین بر اثر کوششی که برای فرونشاندن این عصیان بعمل آورد ضعیف شد . در عین حال گرجستان و سلطنت سلجوقیان روم و امارت اخلاط علیه وی ائتلاف کردند .

درسال ۱۲۲۸م.-۶۲۶هـ. لشکریان جلال‌الدین بدستیاری جنگیان داوطلب شهری در زیر حصار اصفهان بر مغولان پیروز شدند ولی خود نیز تلفات سنگین داده نتوانستند دشمن را دنبال کنند .

دراین میان درسال ۱۲۲۹ میلادی - ۶۲۷ هجری لشکر تازه‌ای از مغولان تحت فرماندهی نویان جورماغون وارد ایران شده مبارزه با جلال‌الدّین را آغاز کرد .

درسال ۱۲۳۱م.-۶۲۹هـ. جلال‌الدین که سرانجام ناتوان شده بود باتفاق بقایای لشکریان خویش بسوی کردستان جنوبی عقب نشینی کرد وچیزی نگذشت که درحال فرار، یکه‌وتنها، درکوهستانهای نزدیک شهرآمد (که اکنون دیار بکر نامیده میشود) جان سپرد .

بخش ۶ - امپراطوری مغول پس از مرگ چنگیزخان

از آنجائیکه طبق یاسای کبیر چنگیزی تمام اراضی مفتوح و اقوام مغلوب ملک طلق خاندان خان شمرده میشد چنگیزخان اراضئی را که درعهد او مسخّر گشته بود میان پسران خویش تقسیم کرد .

دشت قپچاق و خوارزم (صحرای پولووتس) نصیب جوچی فرزند ارشد وی گشت . تمام اراضی واقع در غرب که می‌بایست مسخّر گردد نیز جزو سهم وی بود . سهم فرزند دوم وی جغتای ماوراءالنهر و هفت‌آب و بخش جنوبی ترکستان خاوری شد . قسمت فرزند سوّم او اوگدی (اوکتای) بخش شمالی ترکستان خاوری

گشت و طبق رسوم مغولان یورت اصلی پدر یعنی مغولستان مرکزی وهمچنین شمال چین نصیب تولوی، پسر کوچک، شد. خان بزرگ (قاآن) چنگیزخان - اوْگِدِه (اوکتای) را که شخصی متین و ملایم و وزین بود در رأس امپراطوری قرارداد. اوگِدِه (اوکتای) سیاست احیای کشاورزی وشهرها و ایجادروابط نزدیک با عیان اسکان یافتهٔ اقوام مغلوب و تابع را تعقیب مینمود.

چنگیزخان درسال ۱۲۲۷م. - ۶۲۵ھ. درسن هفتاد و دوسالگی درگذشت. درسال ۱۲۲۹م. - ۶۲۷ھ. درقورولتائی که درکرانه‌های کِرولِن تشکیل شد اوْگِدِه (اوکتای) را بسمت خان بزرگ برگزیدند.

جهانگشائی مغولان در عهد حکومت اوگِدِه (اوکتای) خان نیز همچنان تعقیب شد.

درفاصلهٔ میان سالهای ۱۲۳۱ تا ۱۲۳۴م. - ۶۲۹ تا ۶۳۲ھ. فتح امپراطوری تسزین (چین‌شمالی) پایان پذیرفت و مبارزه‌ای طولانی که تا سال ۱۲۷۹ میلادی ۶۷۸ھ. ادامه داشته علیه امپراطوری سونها درجنوب چین آغازگشت. درسال ۱۲۴۱م. - ۶۳۹ھ. کُره فتح شد.

بزرگترین اقدام نظامئی که درعهد سلطنت اوْگِدِه (اوکتای) بعمل آمد لشکرکشی به‌خاک روس واروپابود (۱۲۳۶ تا ۱۲۴۲م. - ۶۳۴ تا ۶۴۰ھ.) که درتحت رهبری باتو خان پسر جوچی و سوبوتای (سبتای) صورت گرفت. درسال ۱۲۴۶م. ۶۴۴ھ. برحسب تصمیم قورولتای اعیان مغول گویوک (کیوک) قاآن پسر اوگِدِه (اوکتای) بر تخت خان بزرگ جلوس کرد.

علی‌رغم ویرانیهای عظیمی که فتوحات مغولان درکشورهای آسیا و اروپا ببارآورده بود مناسبات بازرگانی میان ممالک مزبورقطع نشد. فاتحان از لحاظ نظامی و سوق‌الجیشی راه‌های مناسب ساخته شبکهٔ وسیعی از مراکز پستی (یام) احداث کردند.

کاروانها نیز از این راهها استفاده کرده بخصوص از ایران بچین و بالعکس

آمدوشد مینمودند. خانان بزرگ مغول نفع خویش را در حمایت از تجارت کلّی کاروانی که در دست شرکتهای بزرگ تجاری مسلمان (ایرانی وخاورمیانه‌ای) بود میدانستند و اعضای این شرکتها را اورتاق (بترکی قدیم «سهمدار» یا «شریک») مینامیدند. خانهای بزرگ وبویژه اوگدِه (اوکتای) قاآن باکمال میل درشرکتهای اورتاقان سرمایه گذاری نموده و از ایشان حمایت میکردند. کار این شرکتها تجارت کلان بین المللی بوده، منسوجات گرانبها و اشیاء تجملّی را که بیشتر مورد نیاز اعیان و بزرگان بود خریدوفروش میکردند.

فتوحات مغول موجب توسعهٔ روابط سیاسی کشور های آسیا و اروپا گشت. بویژه پاپ های روم میکوشیدند تا با خانهای مغول مناسباتی برقرار کنند. اینان سعی میکردند اطلاعاتی دربارهٔ مغولان که موجب وحشت دول اروپای غربی گشته بودند گرد آورند و با مغولان متحد شده در مبارزهٔ صلیبیون سوریه و فلسطین علیه کشور های مسلمان و بویژه مصر از ایشان استفاده کنند. وگذشته از این پاپ‌های روم امیدوار بودند که خانهای مغول رابقبول مسیحیّت و مذهب کاتولیک وادارسازند. بدین سبب در سال ۱۲٤٦ م. - ٦٤٤ هـ. پاپ کشیشی بنام یوآن دِ پلانو کارپینی را بقرارگاه قاآن در قره‌قروم - مغولستان - فرستاد.

در سال ۱۲۵۳ میلادی - ٦۵۱ هجری، ویلهم روبروك راهب نیز بقرارگاه مزبور اعزام شد. یادداشت‌های سفر این دو نفر منبع ارزنده‌ای در تاریخ مغولان می باشد.

خانهای مغول که شمن پرست بوده برای روحانیون تمام ادیان قدرت فوق‌الطبیعه قائل بودند به فرستادگان پاپ باحسن توجه رفتار میکردند. هنگام عزیمت پلانو کارپینی از قره‌قروم نامهٔ جوابیه‌ای بنام پاپ اینوکنت (اینوسان) چهارم تسلیم فرستادهٔ مزبور گردید که در آن گویوك (کیوك) قاآن جداً طلب میکرد که پاپ و سلاطین اروپا خودرا دست‌نشانده و مأمور خان بزرگ مغول بدانند. این نامه بفارسی

نوشته شده بودو ممهور بمهری مغولی بود که اسیری صنعتگر روسی بنام کوزما برای گویوک (کیوک) قاآن ساخته بود.

پس از مرگ گویوک (کیوک) قاآن میان اعیان مغول مبارزهٔ شدیدی بر سر نامزدی شاغل سریر حکومت خان بزرگ درگرفت. فقط درسال ۱۲۵۱ م.-۶۴۹ ه.، بیاری اولوس قزل اردوی باتوخان، فرزند تولوی بنام مونکه (منکو) قاآن[۱] بتخت سلطنت جلوس کرد (۱۲۵۱ تا ۱۲۵۹ م.- ۶۴۹ تا ۶۵۸ ه.).

مورّخان چینی از دوران حکومت منکو قاآن بسیار نیک یاد میکنند. وی کوشید تا کشاورزی و حرف را احیاء کند و از بازرگانی کلان حمایت کرد. منکو قاآن بدین منظور فرمانی صادر و طرز وصول مالیات را منتظم کرد و تا اندازهٔ ازبار سنگین روستائیان وشهریان کاست.

ولی این فرمان در ایران بلا اجرا ماند. این نکته را باید تذکر دهیم که لشکرکشی و جهانگشائی درعهد وی نیز کماکان دنبال شد.

امپراطوری غیر متجانسی که براثر فتوحات مغولان تأسیس شده بود قبایل و اقوام و ممالک و دول بسیار را که بالکّل از لحاظ وضع اقتصادی و فرهنگی وسطح تمدن با یکدیگر متفاوت بودند در تحت حکومت و لوای خود درآورد. چنین امپراطورئی محال بود بشکل یک دولت واحد دیری بپاید. سرانجام پس از مرگ منکو قاآن (سال ۱۲۵۹ م.- ۶۵۸ ه.) بطور قطع متلاشی شد و به چند دولت مغولی (اولوس) تقسیم گشت که در رأس آنها خانهای اولوس - از اعقاب چنگیز خان - قرار داشتند.

این دولتها عبارت بودند از:

قزل اردو که شامل قفقاز شمالی و کریمه و صحراهای جنوب روس و اراضی بخش سفلای وُلگا بوده در تحت حکومت اخلاف جوچی قرار داشت. دیگر دولت جغتای که آسیای میانه و هفت آب را شامل بوده نام آن ازجغتای فرزند چنگیزخان

۱- یا منکو قاآن بتلفظ فارسی.

مأخوذ بود. دیگر دولت هلاکوئیان که توسط هلاکوخان برادر منکوقاآن در ایران تأسیس شده بود.

دیگر دولت مغولستان و چین (سهم خان بزرگ) که در آن خوبیلای (قبلای) قاآن برادر منکوقاآن حکومت میکرد. این دولت بنام رسمی چینی امپراطوری یُوآن نامیده شد. هر یک از این دولت‌ها راه خود را که با دیگران متفاوت بود می‌پیمود.

بخش ۷ - وضع ایران

در فاصلهٔ سالهای ۱۲۳۰ تا ۱۲۵۰ م. - ۶۲۸ تا ۶۴۸ هـ.

مغولان پس از مرگ جلال‌الدّین بقایای سپاهیان ویرا نابود ساخته آذربایجان و آرّان و شیروان و گرجستان و ارمنستان را مسخّر نمودند (بین سالهای ۱۲۳۱ تا ۱۲۳۹ م. - ۶۲۹ تا ۶۳۷ هـ.). در عین حال فتوحات مغولان در ایران نیز تعقیب شد. در سال ۱۲۳۷ م. - ۶۳۵ هـ. اصفهان مسخّر و ویران شد. در همان تاریخ (بین النهرین علیا) مفتوح گشت.

لشکریان مغول نواحی و کشورهای مجاور مغرب را نیز غارت میکردند و ویران میساختند. در فاصلهٔ بین سالهای ۱۲۳۱ تا ۱۲۳۶ م. - ۶۲۹ تا ۶۳۴ هـ. شهرهای موصل- نصیبین و ماردین و دیاربکر و بدلیس بدست مغولان تارومار شد. در حدود سال ۱۲۴۰ م. ۶۳۸ هـ. حملات مغولان متوجه دولت سلجوقیان روم در آسیای صغیر گشت (۱۰۷۷ تا ۱۳۰۷ م. - ۷۰۷-۴۷۰ هـ.) در سال ۱۲۴۳ میلادی ۶۴۱ هـ. غیاث‌الدّین کیقباد دوّم سلطان سلجوقی روم در نبرد کیوسه داغ منهزم شد. سلطان غیاث‌الدین با مغولان پیمان صلحی منعقد کرد که هرساله خراجی بمبلغ هزار دینار و اسب و غلام و کنیز و سگ شکاری بمغولان تسلیم کند. ختُوم سلطان ارمنستان کیلیکید (دولتی ۱۰۸۰ تا ۱۳۷۵ م. - ۴۷۳ تا ۷۷۷ هـ.- که در کرانهٔ جنوب شرقی مدیترانه بدست ارمنیانی که تحت فشار سلجوقیان از ارمنستان بآنجا مهاجرت کرده بودند - تأسیس شده بود) به خان بزرگ ابراز فرمانبرداری و اطاعت کرد.

درحدود سال ۱۲۵۰م - ۶۴۸هـ. خراسان و سیستان ومازندران وعراق عجم و آذربایجان در دست فاتحان مغول بود. جنوب و جنوب غربی ایران ازهجوم مغولان کمتر زیان دید.

دراین سرزمینها چندین امارت وجودداشت که از لحاظ منشاء وطرز رفتار و روابط خویش با مغولان بایکدیگر تفاوت داشتند.

کرمان در تصرّف سلاله‌ای از قره ختایان بود. براق حاجب پس ازانقراض دولت قراختایان در هفت‌آب به محمّد خوارزمشاه پیوست وهنگام هجوم مغول کرمان و نواحی را متصرف شد. وی از خان مغول یرلیغ امارت کرمان ولقب «قتلغ خان» گرفت و این لقب در خانوادهٔ او باقی ماند.

فارس در تحت حکومت اتابک ابوبکر (از ۱۲۳۰ تا ۱۲۶۰م. حکومت کرد) از سلالهٔ سلغوریان بود. سلغوریان برای ترقی و تزئین پایتخت خویش شیراز - که سعدی شاعربزرگ شیرازی (۱۱۸۴ تا ۱۲۹۱م. - ۵۸۰ تا ۶۹۱هـ.) مدحش گفته - زحمت فراوان کشیدند.

لرستان از آغاز قرن دهم بدو بخش تقسیم میشد. بخش جنوب شرقی یا لُر بزرگ (سلالهٔ اتابکان هزار اسپیدیان) و بخش شمال غربی یا لُر کوچک. در لُر کوچک سلالهٔ مستقلی از اتابکان حکومت میکرده.

در مغرب لرستان متصرفات خلیفه عباسی قرارداشت که اراضی نسبتاً کم وسعتی را در بین‌النهرین - میان دجله و فرات - اشغال میکرد.

هجوم مغولان متوجه دولت اسماعیلیان الموت (۱۰۹۰ تا ۱۲۵۶م. - ۴۸۳ تا ۶۵۴هـ.) نگشت. کماکان در ایران و آسیای صغیر و سوریه و ماوراءالنهر و حتی نقطهٔ دوردستی چون قره قُروم - امیران و وزیران ایشان ازآدم کشهائی که «پیر کوهستان» الموت میفرستاد بیمناک بودند وبسیاری از سلاطین بوی خراج میدادند. راهزنیهای اسماعیلیان نه تنها روابط بازرگانی را دچار دشواری میکرد بلکه خطوط

مواصلات میان خراسان و سرزمینهای باختری را که تابع ویا مطیع امپراطوری مغولان بودند مورد تهدید قرار میداد.

خراسان در طی این سی چهل سال وضع خاصی داشت. جنتمور نخستین حاکم مغول، وظیفه‌دار بود تا بتواند از مردم محل پول و اموال پر بها و محصولات بیشتری اخذ کند و وصول منظم مالیات و خراج را تأمین نماید.

جنتمور مردم را بیرحمانه شکنجه کرده مجبور میکرد نهفتگاه اموال خویش را نشان دهند. وی بمنظور ایجاد دستگاه اداری و بخصوص مالیاتی مأموران محلی ایرانی را بخدمت خود جلب کرد.

جنتمور و جانشینان وی در مقابل خان مغول مسئول وصول مرتب مالیاتها و خراج و ارسال آن بخزانهٔ خان بودند. این امر فقط در صورتی امکان پذیر بود که مالیات گزافی بر اهالی وضع شود ولی نه بنحوی که مالیات دهنده‌را بکلی از هستی ساقط و فقیر کند یا بدیگر سخن میزان مالیات طوری باشد که لااقل زارع قادر باشد پس از پرداخت آن مجدداً بزراعت بپردازد.

حکّام خراسان اقداماتی بعمل آوردند تا شهرها و دهکده‌هائی که در دوران هجوم مغولان ویران شده بود احیاء گردد. مثلاً کورکوز (گرگوز) جانشین جنتمور طوس را احیاء و مقر حکومت خویش ساخت. هرات نیز احیاء شده حکّام خراسان و فئودالهای مغول که در زمرهٔ اطرافیان وی بودند با فئودالهای اسکان یافته محلی که از قتل وغارت مغولان جان بدربرده بودند نزدیک شدند و اندك اندك فرهنگ وتمدن ایران را پذیرفتند.

این خط مشی سیاسی یعنی نزدیکی فاتحان با سران مغلوبان با روش دیگری که اکثر اعیان مغول تعقیب میکردند تصادم میکرد. اینان پیروان سنن چادرنشینان بودند و با مردم اسکان یافته دشمنی میورزیدند و بالکل حاضر نبودند حتّی سخنی هم از نزدیکی با آنان بشنوند.

سران نظامی مغول گذشته از اجحاف و تجاوز و زورگوئی وبرده کردن ساکنان

بلاد و قصبات - بتصرّف اراضی آغاز کردند. «واردان» مورّخ ارمنی نقل میکند که مغولان «وارد کشور گرجستان شدند و تمام محال و نواحی و قلاع غیرقابل وصول معروف را بقرعه میان‌سران خود که نویان‌مینامیدند تقسیم کردند. و اینان بلاد رنگ نقاطی را که بحکم‌قرعه نصیب ایشان گشته بود تصرّف میکردند». درایران نیزوضع بهمین قرار بود.

این فئودالهای مغول درمتصرفّاتی که بطریق بالا بدست آورده بودند مانند امیران مستقل رفتار میکردند و مالیاتهائی‌را که از مردم اخذ مینمودندصرف احتیاجات شخصی خود میکردند و میکوشیدند که از مردم زحمتکش محلّی بطور غیر محدود بهره کشی کنند و خودسرانه برآنها مالیات وضع نمایند وبهیچوجه دراندیشهٔ احیای کشاورزی و پیشه‌ها و بازرگانی‌نبودند. اینان هیچگونه رابطه‌ای با مردم و حتّی فئودالهای محلّی برقرار نمیساختند.

دو خطّ مشی سیاسی یادشده‌که درمحیط فئودالهای مغول درفاصلهٔ سالهای ۱۲۳۰ تا ۱۲۴۰ م. - ۶۲۸ تا۶۳۸ ﻫ. پدید آمد درسراسر تاریخ حکومت مغولان درایران مشهود میباشد. درمیان نمایندگان و مدافعان این دو روش‌مبارزهٔ شدیدی جریان داشت.

کورکوز (گرگوز) و جانشین‌او ارغون آقا (سال۱۲۴۴م. - ۶۴۲ﻫ.) بارها کوشیدند تا میزان مالیاتی‌را که باید ازمردم اخذ شود تثبیت و مشخّص نمایند و خودکامی فئودالهای مغول‌را محدود سازند و آنانرا مجبورکنند که وجوه مالیات وصولی‌را بخزانه تسلیم کنند.

وجود حکومت خلفای بغداد و دولت اسماعیلیان که سر باطاعت مغولان‌فرود نیاورده‌بودند و لشکریان مغول مقیم ایران‌قادر بانقیاد ایشان نبودند ولزوم‌تصاحب کاملتر اراضی مسخّره و تمایل به توسعهٔ بیشتر حدود امپراطوری - موضوع اعزام نیروهای جدیدنظامی‌را در برابر امپراطوری مغول مطرح ساخت.

با اینکه نخست قرار بود که ایران جزو اولُوس جوچوئیان (قزل اردو)

باشد ولی درواقع تا سال ۱۲۵۰م-۶۴۸ه. حکّام خان بزرگ در ایران مستقیماً حکومت میکردند.

بخش ۸- لشکرکشی هلاکوخان بایران

در قورولتای سال ۱۲۵۱ میلادی که در مغولستان منعقد گشت و بر حسب تصمیم آن منکو قاآن (۱۲۵۱تا۱۲۵۹م-۶۴۹تا۶۵۸ه.) برسریر سلطنت خان بزرگ جلوس کرد قرارشد که در تسخیر اراضی خاور نزدیک و خاور دور که هنوز بتصرّف مغولان در نیامده است تسریع شود. بدین منظور دو سپاه بزرگ اعزام شد: یکی به چین بفرماندهی خوبیلای (قبلای) خان و دیگری بایران بفرماندهی هلاکو خان. این هر دو فرمانده برادران منکو قاآن بودند. برای هلاکوخان نقشهٔ عملیات معینی تنظیم شده بود.

وی می‌بایست قدرت اسماعیلیان را نابود سازد و خلیفهٔ بغداد را مطیع کند و امر انقیاد کشورهای خاورنزدیک را بپایان رساند.

در سال ۱۲۵۲م-۶۵۰ه. تدارکات این لشکرکشی- که امپراطوری مغولان بطورکلی در آن ذینفع بود- آغاز شد.

از لشکریان همهٔ اولوسهای مغول از هر ده نفر دو نفر انتخاب شد ویا بدیگر سخن یک پنجم تمام مردان مغول (زیرا هر مرد بالغ چادرنشین در عین حال سپاهی نیز بود) با خانواده‌هایشان در اختیار هلاکوخان گذاشته شدند. از چین قریب یکهزار استاد کلوخ انداز و آتش انداز و تیرانداز احضار شدند.

تعداد لشکریان هلاکوخان- بنابگواهی ماگاکی مورّخ ارمنی قرن سیزدهم- به هفتاد هزار بالغ میگشت.

سرزمین هائی که محل عبور لشکریان هلاکو بود پیش از وقت از دستجات چادرنشین تصفیه شد. برای عبور از رودها پلها ساختند، راهها را تعمیر کردند، مردم بین راه برای لشکریان آذوقه و علیق فراهم کردند.

درسال ۱۲۵۳م. - ۶۵۱ه. هلاکوخان با لشکریان خود از قره قروم عزم ایران کرد ولی بسیار بتأنی حرکت میکرد وفقط درسال ۱۲۵۶م. - ۶۵۴ه. پس از عبور از هفت آب وارد آسیای میانه گشت و از رود آمو گذشت.

درسال ۱۲۵۶م. - ۶۵۴ه. لشکریان مغول بسیاری از قلاع اسماعیلیان را محاصره کردند.

هلاکوخان از «پیرکوهستان» خواست تا کاملاً تسلیم شود و تمام قلاع اسماعیلی را خراب کند. در این میان مبارزهٔ داخلی درمحافل زمامدار اسماعیلیان جریان داشت و این خود تناسب نیروهارا بنفع مغولان تغییر داد. «پیرکوهستان» که دشمن بی‌امان مغولان بود مقتول گردید. در رأس توطئه‌ای که علیه وی شده بود فرزند او رکن‌الدین خورشاه قرارداشت وگروهی ازسران اسماعیلی که سیاست طرفداری از مغولان را پیروی میکردند پشتیبان وی بودند. خورشاه بر اثر فشار این گروه که خواجه نصیرالدین طوسی دانشمند و ستاره شناس و عدهٔ دیگر از دشمنان باطنی اسماعیلیان جزو آن بودند رضا داد تا از مغولان اطاعت کند بشرط اینکه متصرّفات اسماعیلیان دردست او باقی بماند.

لشکریان مغول پاسخ کوشش‌و تشبثی راکه خورشاه برای تطویل مذاکرات و تأخیر تسلیم بمغولان میکرد با حملهٔ همگانی دادند.

پس ازآنکه مغولان مدت کوتاهی قلعهٔ میمون دز را محاصره کردند خورشاه ازقلعه بیرون آمد و بحضور هلاکوخان رفت. با اینکه هلاکوخان بوی بجان امان داده بود او را به قره قروم نزد منکو قاآن گسیل‌داشت و درمیان راه بقتلش رساندند.

چیزی نگذشت که دژ محکم اسماعیلیان یعنی قلعهٔ تسخیر ناپذیر الموت مسخّر و ویران شد (پایان سال ۱۲۵۶م. - ۶۵۴ه.) و بعد از آن قریب چهل دژ دیگر نیز به همین سرنوشت دچارگشت. ولی دژ گرد کوه نزدیک دامغان‌سه‌سال پایداری کرد.

عطا ملک جوینی که در این لشکرکشی همراه هلاکو خان بود مأمور شد تا شخصاً کتب کتابخانهٔ بزرگ و غنی الموت را مورد بررسی قرار دهد. جوینی در نوشتن کتاب تاریخ معروف خویش از نسخهٔ خطی «سرگذشت سیّدنا» که دربارهٔ زندگی حسن ابن صبّاح مؤسس دولت الموت بوده استفاده نمود.

سال بعد هلاکوخان لشکریان خویش را بسوی بغداد سوق داد. قلمرو خلافت در آن زمان یک امارت فئودالی کوچک بیش نبود ولی نفوذ کلمه وقدرت مذهبی خلیفه که پیشوای تمام سنیّان شمرده میشد- کاملاً محفوظ مانده بود. خلیفه المعتصم بالله (از ۱۲۴۲ تا ۱۲۵۸ م.- ۶۴۰ تا ۶۵۶ ه. حکومت کرد) ادارهٔ امور متصرفات خویش را بدرباریان محوّل کرده بود و اینان دایماً بخاطر قدرت با یکدیگر در مبارزه بوده بتحریک و تفتین سرگرم بودند.

مبارزهٔ داخلی اطرافیان خلیفه در برابر خطر هجوم مغولان نیز موقوف نگشت و هر یک از ایشان در برابر امپراطوری مغول روشی را پیشنهاد میکرد. خلیفه که حدّ اعلای تردید و بی تصمیمی را نشان داده بود سرانجام امر کرد تا لشگریان را گرد آورند ولی پس از تجمع لشکر در پرداخت مواجب سپاه خسّت ورزید وازصرف تنخواه سر باز زد ودستور دادسپاهیان رامرخّص کنند. هلاکوخان به خلیفه پیشنهاد کرد که تسلیم او (هلاکو) شود ولی خلیفه تکلیف اورا رد کرد.

در دسامبر سال ۱۲۵۷ م. - ۶۵۵ ه. لشکریان مغول از هرسو به بغداد هجوم کردند و پس از حملهٔ کوتاهی وارد شهر شدند. غارت و انهدام شهر بیست روز ادامه داشت مردم بغداد از زن ومرد و پیر و جوان از دم تیغ گذشتند. فقط مسیحیان و یهودیان امان یافتند زیرا هلاکوخان ایشان را که در کشورهای پیشین مسلمان بی حقّ ومظلوم بودند متحدین خویش میشمرد. کتابخانه ها و آثار هنری وفرهنگی نابود گشت.

روز دهم فوریه سال ۱۲۵۸ م. - ۶۵۶ ه. خلیفه المعتصم بالله تسلیم شد. هلاکوخان پس از روزی چند وارد بغداد گشت و بخلیفه امر کرد نهفتگاه گنجینه

های عباسیان را نشان دهد. خلیفه که از فرط هول و هراس میلرزید بزحمت کلید خزاین را پیدا کرد و ناگزیر بوجود انبار های پنهانی پر از طلا و اشیاء گرانبها اعتراف کرد.

آنچه را که عباسیان در طیّ چندین قرن گرد آورده بودند به قرّ خان مغول حمل شد و پیرامون آن انباشته گشت. خلیفه بامر هلاکو بزیر سمّ اسبان افکنده شد و اعدام گشت.

تمام افراد ذکور خاندان عباسیان نیز با او معدوم گشتند و زنان ایشان برده شدند و خلافت عباسیان که بیش از پنج قرن وجود داشت بدست مغولان منقرض شد.

لشکریان مغول ضربهٔ بعدی خویش را متوجه سوریه ساختند. حلب و دمشق و دیگر بلاد آن سرزمین را مسخّر و تارومار کردند (سال ۶۵۹ ه.). ولی پس از دریافت خبر مرگ منکو قاآن پیشرفت سپاه مغول متوقف شد وهلاکوخان بشتاب به آذربایجان بازگشت.

مصر از این وقفهٔ موقتی که در هجوم مغولان پدید آمد استفاده کرده مقدمات پایداری در برابر آنان را فراهم کرد. چیزی نگذشت که مصریان لشکریان مغول را منهزم کردند وآنان خاك سوریه را ترك گفتند. درسال ۱۲۶۰ م. - ۶۵۹ ه. خلافت عباسیان در طی مراسمی رسمی در قاهره احیاء شد[1] و شخصی که از بغداد گریخته بود وخودرا یکی از اعضای خاندان عباسیان میخواند و میگفت از کشتار مغول جان بدر برده بخلافت انتخاب گشت.

ویرانی بغداد و اعدام خلیفه در سراسر جهان اسلام غم وخشم برانگیخت. برکای خان قزل اردو (از ۱۲۵۶ تا ۱۲۶۵ م. - ۶۵۴ تا ۶۶۴ ه. حکومت کرد) که اسلام پذیرفته بود از این وضع بهره برداشته به بهانهٔ دفاع از اسلام لشکری مرکب از سی هزار مرد جنگی علیه هلاکو به قفقاز گسیل داشت. امّا علّت واقعی اعزام نیرو

۱- بشکل مؤسسه‌ای روحانی و بدون قدرت سیاسی.

این بود که قزل‌اردو میکوشید تامرزهای خودرا بسوی جنوب توسعه دهد و لااقل آذربایجان وگرجستان را جزو قلمرو خود سازد زیرا که خانان قزل‌اردو معتقد بودند که طبق وصیّت چنگیزخان کشورهای مزبور جزو اولُوس ایشان بوده است. درسال ۱۲۶۲م. - ۶۶۱ه. لشکریان هلاکو و برکای در دربند تلاقی کردند. پس ازچند نبرد بااینکه لشکریان هلاکو در کنار رود ترك شکست خوردند قزل اردوئیان بماوراء جبال قفقاز عقب نشستند.

لشکرکشی سال ۱۲۶۲م.-۶۶۱ه. نخستین پیکار یك سلسله دراز جنگهائی بود که میان قزل‌اردو و هلاکوئیان وقوع یافت. هلاکوئیان سخت به آذربایجان ارّان (آرّان و شیروان) و کنونی (آذربایجان ایران) چسبیده‌از دست رها نمیکردند.

بخش ۹ - دولت هلاکوئیان وهمسایگان آن

هلاکوخان با تمام لشکریان خویش در ایران باقی ماند و در آن سرزمین خودسرانه برای خود و اخلاف خویش اولُوس ویژهٔ مغولی تأسیس نمود. درسال ۱۲۶۱م. - ۶۶۰ه. خان بزرگ خوبیلای (قبلای) قاآن فرمان حکومت جملهٔ اراضی تازه تسخیر شده ومتصرّفات سابق مغولان را در ایران با لقب ایلخان برای او ارسال داشت.

دولت هلاکوئیان که تاریخ آغاز وجودش را میتوان سال ۱۲۵۸م.-۶۵۶ه. شمرد - سرزمین وسیعی را در تصرّف داشت. از سمت شمال جبال قفقاز مرز ثابت آن با قزل اردو بود.

در قفقاز گرجستان و دولت شیروانشاهیان تابع هلاکوخان بودند. امپراطوری طرابزون (یك امارت کوچك یونانی- گرجی که درسال ۱۲۰۴م.-۶۰۱ه. تأسیس یافته بود.) خراجگزار دولت هلاکو بود. از سمت مغرب- در آسیای صغیر نیز سلطنت سلجوقیان روم تابع وی بود.

پادشاهی ارمنی کیلیکیه (۱۰۸۰ تا ۱۳۷۵م. - ۴۷۳ تا ۷۷۷ه.) در جنوب

شرقی آسیای صغیر نیز خودرا دست نشانده و تابع هلاکوخان میشمرد. این پادشاهی بعدها تکیه گاه هلاکوئیان در مبارزه علیه سلطنت مصر شد. شطّ فرات مرز باسوریه بود و خلیج فارس سرحد طبیعی جنوبی کشور وی محسوب میشد. در جنوب شرقی مرز برّی از امارتهای هندی کنار دریا آغاز شده اندکی در مشرق ترمذ به رود آمو (جیحون) منتهی میشد.

امارت کُرت که مرکز آن هرات بود (در افغانستان کنونی) دست نشانده و تابع هلاکو بود. درمشرق رود آمو مرز دولت هلاکوئیان همان حدّ دولت مغولی جغتائیان بود.

ازسمت شمال - اندکی در جنوب اُرگنج (گرگانج - جرجانیه) تا کرانهٔ شرقی دریای خزر مرز با قزل اردو ممتد بود. دریای خزر مرز شمالی دولت هلاکو شمرده میشد و فقط ناحیهٔ کوچک گیلان - مجاور کرانهٔ بحر خزر - مدتی استقلال خویش را حفظ کرد.

قزل اردو و دولت جغتائیان و پادشاهی مملوکان مصر و سوریه با دولت هلاکوئیان دشمن بودند. مصر درتحت حکومت سلاطینی که از میان سران مملوکان برخاسته بودند، از لحاظ اقتصادی متکاملترین و متمرکزترین دولت فئودال خاور نزدیک بود.

در سال ۱۲۶۱ م. - ۶۶۰ هـ. مملوکان سوریه را مطیع خویش ساختند. در سال ۱۲۹۱ م. - ۶۹۱ هـ. آخرین متصرّفات صلیبیون در فلسطین بدست مملوکان افتاد و پس از آن حلب و اسکندریه واسطهٔ بازرگانی میان شرق و غرب گشتند و این خود یکی از سرچشمه های رفاه و عمران مصر بود که در طیّ قریب دو قرن خشک نشد.

پادشاهی مصر در مبارزه علیه دولت هلاکوئیان که میکوشید سوریه راقبضه کند جویای متحدی بود وبا قزل اردو روابطی برقرار ساخت و سلاطین مملوک با کمال مهارت نقش «مدافعان اسلام» را علیه «کفّار» (مغولان و صلیبیون) که بعهده

گرفته بودند بازی کرده مورد استفاده قراردادند.

مبارزه هلاکوئیان با مصر موجب شد که مغولان روابطی طولانی باصلیبیون سوریه و دولتهای مسیحی اروپا بویژه فرانسه و ژن برقرار سازند. در عهد نخستین ایلخانان میان آنان از یکسو و فرانسه و انگلستان و پاپ رُم از دیگرسو سفیرانی مبادله شد.

هدف اینان انعقاد اتحادی عمومی علیه مملوکان بود تا مشترکاً «مرقد خداوند عیسی‌مسیح را نجات دهند» وسوریه وفلسطین را مسخر کنند و هلاکوئیان وعده داده بودند نقاط مزبور را پس‌از تسخیر به‌تابعان مسیحی وصلیبی‌خویش تسلیم نمایند.

وضع بین‌المللی دردورانی که دولت هلاکوئیان تأسیس‌شد چنین بود. جنگهای بلاقطع که بقیمت گرانی تمام میشد وتقریباً درتمام مرزها جریان داشت در سیاست داخلی‌دولت هلاکوئیان اثر فراوان داشت.

بخش ۱۰- سازمان دولت هلاکوئیان

دولت هلاکوئیان از روی‌نمونهٔ‌امپراطوری‌مغولان تشکیل‌شده‌بود. شاهزادگان و نویانها وامیران مغول دست نشاندگان و تابعان خان بودند. اینان بسبب تعلق خویش به‌گروه حاکمه اراضی وسیع وبلادرا باقطاع از خان دریافت میداشتند ودرآمد این‌اقطاعات را بنفع خویش‌اخذ میکردند.

صاحبان این اقطاعات در امارات‌خویش زندگی نمیکردند و در ادارهٔ آن نیز شرکتی‌نداشتند وحکومت برآن متصرفات در دست مأموران دولت بود. فئودالهای چادرنشین ترک ومغول‌سمت‌ریاست لشکریان مغول‌را داشتند. لشکریانی که تقسیمات عشیرتی وقبیله‌ای در میان آنان محفوظ مانده بود - وموظف بودند بمحض‌احضار از طرف خان‌باتفاق جنگجویان خویش‌برای انجام خدمت جنگی‌حضور بهمرسانند.

ایلخانان و دیگر اعیان مغول کماکان زندگی چادرنشینی را ادامه میدادند

و به‌تناوب بشکار نرگه و صید باقوش و بزم های پرشکوه و لشکرکشی های جنگی می‌پرداختند. ایلخان دریک نقطه زندگی‌نمیکرد: قسمتی‌از سال را در بغداد وتبریز بسر میبرد و باقی‌را در حال کوچ بود و تابستان را درکوهستانها و زمستانها را در دشت‌ها میگذراند. فاتحان مغول بویژه مفتون آذربایجان و مراتع عالی و زیبایش بودند.

دودمان های‌قدیمی‌محلی گرجستان‌و روم‌ولرستان وفارس‌و کرمان‌ویزد وهرات و افغانستان وغیره که هنگام‌هجوم هلاکو با‌یران‌اظهار اطاعت وانقیاد کرده بودند- دست نشانده وتابع وی گشتند ولی‌فقط در تحت نظارت نمایندگان ایلخان (بمغولی «باسقاق» و بفارسی «شحنه») حق داشتند در قلمرو خویش - حکومت کنند. دراین میان دولت ارمنی کیلیکیه از استقلال‌بیشتری برخوردار بود.

طبقهٔ حاکمهٔ مغول می‌بایست برای حکومت براراضی وسیعی که مردم‌اسکان یافته‌در‌آن سکنی‌داشتند- وازلحاظ شیوهٔ اقتصاد و زبان ودین‌وفرهنگ‌بالکل" بافاتحان بیگانه متفاوت‌بودند- دستگاه اداری ودر درجهٔ‌اول‌دیوان وصول‌مالیات ایجاد کنند. مغولان که‌برای این‌مهم ازخود کارکنان‌آزموده وتحصیلکرده نداشتند مجبوربودند مأموران محلی‌ایرانی‌را برای اداره امور دولت فرا خوانند.

کادرهای موردا‌حتیاج مغولان درمیان‌مأموران عالیمقام ایرانی که درشهرها زندگی‌میکردند وجودداشت. دربسیاری ازبلاد ایران خانواده‌های قدیمی‌ازمأموران کشوری و روحانیان‌باقی‌مانده بودند که درعین‌حال‌صاحب‌اراضی‌وسیعه بوده درواقع فئودالهای‌ناحیه بشمار میرفتند و از املاک خویش‌مال‌الاجاره نقدی وجنسی‌دریافت میداشتند.

این‌مأموران عالیمقام ومتشخص که پیشتردرخدمت‌سلجوقیان وخوارزمشاهیان بودند باکمال‌میل کمر خدمت ایلخانان‌مغول‌را بمیان‌بستند. یکی‌ازاین‌خانواده‌های قدیمی ایرانی که ازطرف هلاکو برای ادارهٔ امور دولت فرا خوانده شد خاندان جوینی بود. خدمت در دستگاه اداری و مالی ایلخان عواید فراوان و بی‌سابقه

نصیب مأموران کشوری میشد. مثلاً درآمد روزانهٔ شمس‌الدین محمد جوینی وزیر مقتدر مغولان وبرادر مورخ معروف برابر یک تومان (یعنی ده هزار دینار نقره) بود که درسال به ۳۶۰ تومان بالغ میگشت (۳۶۰۰۰۰۰ دینار نقره) و از ۲۰ درصد عواید دولت هلاکو تجاوز میکرد.

روحانیان مسلمان - سادات وعلما وشیوخ ومسالک درویشی - درعهد مغولان وضع واقتدار اقتصادی خویش را حفظ کردند. مغولان شمن پرست که بر روی هم با پیروان ادیان دیگر مدارا میکردند - بزودی از نفوذ کلمه واعتبار معنوی و مذهبی روحانیان مسلمان درمیان عامهٔ مردم باخبرشدند وبخشی از املاک موقوفه را در اختیار آنان گذاشتند.

املاک موقوفه کماکمان تنها شامل اراضی وسیع نبوده بلکه کارگاههای صنعتی و دکاکین و راسته بازارها و کاروانسراها نیز جزو آن بود وروحانیون فئودال اختیار عواید آنرا در دست داشتند.

اعیان روحانی ومأموران به تجارت محلی وترانزیتی و کاروانی علاقه وبستگی نزدیک داشتند. اعضای شرکت‌های بزرگ بازرگانی یا اورتاقها - غالباً نمایندهٔ خانها وشاهزادگان وشاهزاده خانمها وامیران بزرگ فئودال بودند. اورتاقها نقدینه‌ای را که از آنان بقرض گرفتند بصورت کالاهائی که از کشورهای عربی وهندوستان وچین وممالک غربی وارد میکردند مسترد میداشتند. البسهٔ ابریشمی وزربفت واسلحه و ماهوت و ظروف چینی و سنگهای قیمتی ومصنوعات طلا و نقره در دربار فئودالها قدر وقیمت عالی داشت.

مغولان به مأموران اعیان منش وخدمتگزار ایرانی نیازمند بودند، زیرا اینان در امر بهره کشی از مردم مغلوب ومطیع شهر و روستا دستیاران اصلی ایشان بشمار میرفتند. بدینطریق در دولت هلاکوئیان گروه حاکمهٔ فئودال بچهار گروه اجتماعی که ازلحاظ ملیت و زبان و مذهب وشیوهٔ زندگی بایکدیگر تفاوت داشتند - تقسیم میشد: ۱- اعیان نظامی چادرنشین مغول، ترک یا کرد؛ ۲- مأموران کشوری که

بیشتر ایرانی بودند؛ ۳- روحانیان عالیمقام مسلمان - و در کشورهای قفقاز و آسیای صغیر وعراق عرب - روحانیان مسلمان ومسیحی؛ ۴- اعیان محلی شهرستانی ایرانی که با دستگاه دولت مرکزی ارتباطی نداشتند.

از لحاظ سیاسی وظیفهٔ رهبری را اعیان چادرنشین مغول وترک بعهده داشتند. لازم بتذکر است که فقط بخشی از اعیان محلی ایرانی جان بسلامت بدر برده بود و بخش دیگر معدوم گشته واراضی آن یا بدولت تعلق یافته بود یا به اعیان چادرنشین مغول. اعیان اخیرالذکر از شیوهٔ زندگی چادرنشینی دست نکشیدند ولی چون صاحب اراضی وسیعه مزروع گشته بودند بصورت فئودالهای بهره کش درآمده ازروستائیان ساکن اراضی مزبور بهره کشی میکردند. میان این گروههای طبقهٔ حاکمه گاهی تضادهای شدید داخلی وجود داشت.

وجههٔ همت ادارات دولت مغولی این بود که حداکثر درآمد را ازمردم دریافت دارد. در رأس اداره کشوری صاحب دیوان قرار داشت. وی تمام امور خزانه و وصول مالیات ودرآمد وخرج دولت وامور دفتری واداری و امر عزل ونصب کارمندان جزء اداری را بعهده داشت.

رسیدگی به امور کارخانه های صنعتی - که معمولاً متعلق به خان ویا کسان او بود - نیز جزو وظایف صاحب دیوان بود. در کارخانه های مزبور پیشه ورانی که هنگام تصرف کشور ببردگی درآمده بودند ویا اخلاف ایشان کار میکردند.

دربعضی ازایالات وشهرهای بزرگ مأموران مالیاتی اقامت داشتند که دربرابر حکومت مرکزی مسئول وصول منظم وبلاقطع مالیاتها وتحویل وجوه بخزانه بودند. عادةً وصول مالیات بمقاطعه واگذارمیشد ومقاطعه کار میتوانست بلامانع وبدون اینکه نظارتی دراعمال او بعمل آید مردم را غارت کند.

جمع آوری مالیات درایالات وبلاد با اقدامات بیرحمانه وفوق العاده توأم بود و درواقع با یک لشکرکشی جنگی کوچک مشابهت داشت. مبالغی که ازمردم

مأخوذ میگردید بارقام سرسام‌آوری سر میزد. بنا بگفتهٔ حمدالله مستوفی قزوینی درآمد دولت درسال ۱۲۹۵م - ۶۹۵ھ. برابر ۱۷۰۰ تومان بود باضافه مبالغ هنگفتی نیز بجیب مأموران ومقاطعه کاران وامیران فئودال میرفت زیرا که مالیات نواحئی که جزء اقطاع فئودالها بود - گرچه توسط مأموران دولت وصول میشد - ولی وارد خزانهٔ دولت نمیگشت بلکه دراختیار فئودالها گذارده میشد.

ادارهٔ مرکزی گذشته از دیوان عالی - دیوانهای دیگری نیز داشت وازآنجمله دیوان اینجوبود که ادارهٔ امور املاك منقول وغیرمنقول شخصی خان وکسان او را عهده‌دار بود. مبالغ هنگفتی که وارد خزانهٔ خان میشد صرف نگهداری خدمتگزاران اقامتگاه وی وکسان اومخارج شاهزادگان وشاهزاده خانمهاوآراستن بزمهای باشکوه وشکار ونگهداری لشکریان میگشت.

لشکریان هلاکوخان عبارت‌بودند از جنگجویان چادرنشین مغول و ترك که باتفاق او آمده بودند وهمچنین سپاهیانی که از سال ۱۲۳۰م - ۶۲۸ھ. در ایران اقامت داشته‌اند. سپاهیان بنا به سنن قدیمی چادرنشینان تقسیمات ایلی داشتند. تقسیمات سازمانی لشکریان به‌ده وصده وهزاره وتومان (تومن) باتقسیمات عشیرت و قبیله وشاخه وغیره مطابق بود. سران قبایل چادرنشین وروٴسای شعب وشاخه های قبیله - اعم از مغول وترك - درمیان لشکرنیز مشاغل عالیهٔ فرماندهی را - از قبیل مین باشی وامیر تومان شاغل بودند. ابن نویانان وامیران وبکان درعین حال فئودالهای بزرگی بودند که‌طبق رسم اقطاع اراضی وروستائیان آنرا در تصرف خویش داشته موظف بودند باتفاق چادرنشین های قبایل خود خدمات جنگی را انجام دهند.

سران نظامی وسپاهیان ایشان نیز شیوهٔ زندگی چادرنشینی داشتند وتابستان را در «یورتهائی» که برای ایشان معین‌شده بود وبیشتردرنقاط مرزی آذربایجان وقفقاز

۱- وصاف نیز قریب باین‌عدد (۱۸۰۰ تومان) ذکر میکند - هرتومان ده هزار دینار.

۲- در دولت هلاکوئیان تمام روٴسای نظامی امیر یا بك نامیده میشدند ولقب نویان ازآن امیر تومانان بود.

وخراسان قرار داشت بسر برده ، درفصل زمستان باقامتگاه ایلخان ویا شاهزادگان نقل‌مکان میکردند .

خانواده‌ها و گله‌ها و بردگان لشکریان مغول نیز باتفاق ایشان از نقطه‌ای به‌نقطهٔ دیگر کوچ میکردند . افراد عادی لشکری درآغاز امر اقطاع نداشتند و فقط «جامگی» و «علوفه» و «علفه» دریافت مینمودند .

اعیان چادرنشین مغول‌وترک سخت پابند یاسای کبیر چنگیزی وسنن چادرنشینی خود بوده به‌زندگی‌اسکان‌یافته تسلیم‌نمیگردیدند وبا اعیان‌ایرانی که دراراضی‌خود مقیم‌بودند توأم نمیشدند . باضافه اعیان مزبور مدت مدیدی به‌فرهنگ وتمدن مردم اسکان‌یافته ومسلمان و دین اسلام بنظر دشمنی‌مینگریستند . اینان‌معتقد بودند که‌صفا و ناآلودگی‌سنن مغولی که ایشان ازآن دفاع‌میکردند با حفظ بت پرستی‌یا آئین بودا ویا مذهب نستوری مسیحی‌پیوند ناگسستنی‌دارد . دو کیش‌اخیرالذکر پیش‌ازآنکه چنگیزخان قبایل مغول‌را متحد سازد ، بوسیلهٔ اویغورها میان آنان رواج یافت .

میان‌نمایندگان‌ادیان گوناگون که‌در پیرامون‌هلاکوخان وشش‌تن‌جانشینان نخستین او بودند مبارزهٔ شدیدی‌جریان داشت . هریک ازاینان میکوشید خانان را به‌کیش خود درآورد وجزو متنفذین دربار درآید . گروههای متخاصم درمبارزه‌علیه مخالفان خود ازهر وسیله استفاده میکردند .

مبارزهٔ داخلی طبقهٔ زمامدار ـ وپیکار و ستیز میان اعیان نظامی و چادرنشین ترک و مغول ازیکسو و فئودالهای اسکان‌یافته ایرانی از دیگر سو، تنها در زمینهٔ اختلافات مذهبی‌جریان نداشت بلکه با حدت و شدت ویژه‌ای در طرز رفتار و نظر متخاصمین نسبت به‌حکومت خان ومرکزیت دولت و ادارهٔ امور مردم اسکان‌یافته و زراعت پیشه و شیوه‌های بهره‌کشی فئودالی و فرهنگ و تمدن مسلمانان و اسلام تجلی مینمود .

مأموران کشوری ایران‌که در رأس دستگاه اداری قرار داشتند میکوشیدند تا دولتی‌نیرومند ومتمرکزتأسیس کنند ودستگاه خلافت و دولت‌غزنویان راکه‌خود

فمونه‌ای از دولت ساسانیان بود - سرمشق خویش قرارداده بودند. مأموران ایرانی یاد شده ساعی بودند تا قدرت خان را استوار سازند و او را بقبول اسلام وادارند و دستگاه و شیوهٔ مالیاتی را تحت نظم در آورند و میزان مال‌الاجاره اراضی و مالیاتها را تثبیت نمایند و خزانهٔ دولت رانیرومند سازندو درعین‌حال علیه تفوق ونفوذاعیان چادرنشین مغول وترک و تمایلات گریز از مرکز آنانو تبذیر و ریخت وپاش کسان خان مبارزه میکردند.

روش مأموران کشوری ایران در برابر رعایا و شهریان کماکان بهره‌کشی شدید بود ولی هرگز کارراىفقر وورشکستی کامل روستائیان و تباهی‌نیروهای تولیدی نمیکشاندند.

اما اعیان چادرنشین ترك و مغول بالکل با این گونه نظرها و تمایلات‌بیگانه بودند. فئودالهای چادرنشین باتکای نیروی نظامی قبایل‌خویش وقدرت اقتصادئی که از متصرفات ارضی‌خود کسب میکردند نیروی سیاسی عظیمی‌را تشکیل میدادند که برای پاشیدگی و عدم مرکزیت دولت کوشش میکرد.

درتمام‌مدت تاریخ دولت هلاکوئیان مبارزه میان این‌دو روش‌مخالف همچنان جریان داشت.

نخستین ایلخان یعنی هلاکوخان قیافه شگفت انگیزی بود. وی بسال ۱۲۱۶-۱۷م. - ۶۱۳-۶۱۴هـ. در مغولستان بدنیا آمد و یکی از نوادگان محبوب چنگیزخان بود.

جوانی‌اودرلشکرکشیها وجنگهاسپری‌شد. هلاکوخان‌پس‌ازآنکه مالک‌الرقاب ایران شد شیوهٔ زندگی وعادات و رسوم فئودالی وچادرنشینی‌را ترك‌نگفت وهمچنان با اردوی خویش‌سالی چند بار ازنقطهٔ‌ای به‌نقطهٔ دیگر کوچ میکرد.

شکار نرگه وصید بوسیلهٔ قوش وبزم‌های پرهیاهو وباشکوه تفریحات محبوب او بود. درنظر او دستورالعمل اساسی‌ادارهٔ امور دولت و زندگی فردی همان یاسای کبیرچنگیزی وسنن چادرنشینی مغولان بود. هلاکوخان‌نیزمانندچنگیزخان‌ازاختلافات

و مبارزات موجود در اردوگاه دشمن بنفع خویش استفاده میکرد ودراین کار ماهربود.

هلاکوخان شخصاً پیرو کیش شمنی بود ولی با پیروان ادیان دیگر بمنتهادرجه مدارا میکرد. مسیحیان از حمایت خاص او برخوردار بودند. سبب حسن توجه وی به‌عیسویان این نبود که مادراو ودوقوزخاتون مشاوروزوجهٔ سوگلیش (ازقبیلهٔ کرایت) هردو مسیحی بودند بلکه علت دیگرتوجه وی این بود که درمبارزه علیه سلطان مصر- که در نقش مدافع اسلام بمیدان میآمد - هلاکوخان میکوشید از فئودالهای مسیحی- گرجی و ارمنی - استفاده کند و بیاری آنان و صلیبیون - سوریه را مسخر و مطیع سازد.

هلاکوخان کسانی را که مورد نیاز وی بودند - بدون اینکه به‌دین ومذهب ایشان توجهی داشته باشد - بخدمت می‌پذیرفت. مثلاً ریاست ادارهٔ کشوری را به‌شمس‌الدین محمد جوینی که مسلمان وایرانی بود تفویض کرد وپزشک دربار وی مردی چینی بود.

هلاکو بااینکه چادرنشین باقی مانده بود سرگرم ساختمان بود. وی درآلاداغ کاخ و درخوی معبدی بودائی و در خبوشان کارخانه ساخت. جالب‌تر از همه رصدخانه‌ای بود که درسال ۱۲۰۹م-۶۵۸ﻫ. بدستوروتحت‌مراقبت خواجه‌نصیرالدین طوسی ریاضی‌دان و ستاره شناس بزرگ ایرانی درمراغه بنا کرد.

در جنب این رصد خانه کتابخانهٔ بزرگی وجود داشت ونه‌تنها ستاره شناسان ایرانی وعرب بلکه اخترشناسان چینی وهندی نیز در رصدخانهٔ مزبور کار میکردند. هلاکوخان بخاطرمقاصد عملی دانشمندان‌ریاضی‌دان وپزشکان وغیره را موردتشویق قرارمیداد وبایشان‌مستمری می‌پرداخت وبراثرافتخار پرستی ونام‌جوئی دربارخویش را بوجود ایشان زینت میداد. ولی وی در عین‌حال مانند تقریباً جملگی ایلخانان موهوم‌پرست وخرافاتی بود. رمالان وفالگیران و منجمین و روحانیان تمام ادیان و مذاهب از حسن‌توجه وی برخوردار و درهرعمل اوهمراهش بودند.

هلاکوخان جمعی‌منجم و کیمیاگر را در دربار خویش گرد آورده بود و آنان

از وی پول گرفته وعده میدادند «اکسیر اعظم» را کشف کرده بیاری آن طلای مصنوعی بسازند.

بگفتهٔ رشیدالدین مقدار زیادی مواد و ادویهٔ گوناگون را در دیکها سوزاندند ولی از این عمل ایشان فایده‌ای عاید نگشت. هلاکوخان گنجهائی را که در جنگها از راه غارت بدست آورده بود درون خزانه‌ای که درقلعه‌ای بر کوه شاهی در دریاچهٔ اورمیه ساخته بود قرار داد. وی را همانجا مدفون ساختند. بعدها آن کوه براثر زلزله فروریخت و گنجها در دریاچه نابود شد.

بخش ۱۱- دولت هلاکوئیان در عهد نخستین جانشینان هلاکو
(۱۲۶۵-۱۲۹۵م / ۶۶٤-۶۹۵ه)

درعهد نخستین جانشینان هلاکو رهبری سیاسی کماکان دردست اعیان نظامی وچادرنشین مغول وترک بود.

پس از مرگ هلاکوخان قورولتائی تشکیل شد و پسر او آباقاآن (اباقاخان) بتخت سلطنت جلوس کرد (۱۲۶۵-۱۲۸۲م/۶۶٤-۶۸۱ه). دردوران اباقاآن سیاست خارجی ایلخانان درهمان جهتی که در زمان هلاکو سیر میکرد جریان داشت. عملیات نظامی علیه قزل اردو در قفقاز ادامه داشت. روابط با اولوس جغتای در آسیای میانه نیز خصمانه بود.

درسال ۱۲۷۰م- ۶۶۹ه. بوراق (براق) شاهزادهٔ جغتائی بخراسان حمله کرد. ولی لشکریان جغتای درنزدیکیهای هرات در دام افتاده تارومارشدند. درسال ۱۲۷۳م- ۶۷۲ه اباقاخان که میخواست از بوراق بخاطر حمله‌ای که بخراسان کرده بود انتقام بکشد لشکری به بخارا اعزام کرد و آنشهر را چنان غارت و ویران ساخت که حتی شهر مزبور در زمان چنگیزخان هم چنان زیان ندیده بود. بخارا تا هفت سال بعد از آن هم بالکل[۳] غیرقابل سکونت بود.

خصومت هلاکوئیان باسلاطین ممالکهٔ مصردوام داشت. لشکریان مغول بارها

بسوریه هجوم برده وارد آن کشور شدند ولی ایلخانان نتوانستند آن سرزمین را حفظ کنند. مصریان دوبار لشکریان هلاکوئی را شکست دادند (درسال ۱۲۶۰م - ۶۵۹ه) و درسال ۱۲۷۷م - ۶۷۶ه).

مصریان کشور کوچک ارمنی‌نشین کیلیکیه را تسخیر وغارت کردند. این دولت دست‌نشانده وتابع هلاکوئیان بود. مصریان بتدریج متصرفات متحدین هلاکوئیان یعنی صلیبیون سوریه را نیز تسخیر کردند (درحدود سال ۱۲۹۱م - ۶۹۱ه).

درعهد آباقاخان روابطی میان پاپ رومٔ و دول اروپای غربی باایلخانان برقرار شد. دراروپای غربی، ازدیرباز شور و ذوق پیشین نسبت به‌لشکرکشیهای صلیبی خاموش‌شده بود وهمه‌از تأسیس دولت نوینی که باممملوکان مصری دشمنی میورزید- در مرزهای سوریه - فوق‌العاده مسرورشدند. سلاطین فرانسه وپاپها چندان علاقمند به‌قبول مسیحیت ازطرف ایلخانان نبوده بلکه بیشترذینفع بودند که آنان درمبارزه‌ای که علیه مصر برای تصرف سوریه وفلسطین جریان داشت شرکت کنند. بدین منظور ایلچیانی از طرف پاپ کلمنت چهارم و ادوارد اول پادشاه انگلستان بنزد آباقاخان گسیل گشتند. کشیشان مبلّغ کاتولیک درشهرهای ایران پیدا شدند.

پس از مرگ آباقاخان دستجات مختلف اعیان چادرنشین مغول در آن واحد دونفر را نامزد اشغال تخت سلطنت خان کردند: یکی برادر آباقاخان بنام توکودار (تکودار) ودیگر ارغون‌فرزندوی. توکودارموقتاًفایق آمد (ازسال ۱۲۸۲ تا ۱۲۸۴م- ازسال ۶۸۱ تا ۶۸۳ه).

توکودار (تکودار) نخستین ایلخانی بود که اسلام پذیرفت واحمد نامیده شد. وی سیاست تبدیل دولت هلاکوئی را بیک دولت مسلمان تعقیب میکرد و در صدد بود روابط دوستانه با ممملوکان مصر برقرار کند. احمد دریکی از نخستین فرامین خویش خطاب بساکنان بغداد- مرکزپیشین خلافت عباسیان- آنان را آگاه ساخت که اسلام پذیرفته و وعده داد که درآینده ازمسلمانان حمایت کند.

توکودار(تکودار) احمدخان دوهیئت سفارت بمصر فرستاد و دوستی‌واستقرار

روابط بازرگانی را پیشنهاد کرد . سیاست احمد نارضائی شدید بخشی از فئودالهای چادرنشین مغول را که هواخوه سنن دیرین مغولان بوده با اسلام دشمنی میورزیدند برانگیخت و عدهٔ روزافزونی ازفئودالها ولشکریان مغول بسوی ارغون روی میآوردند. احمد پس ازآنکه درجنگ خانگی شکست خورد فرار کرد ولی دستگیر و اعدام شد. ستون فقرات او را شکستند زیرا طبق رسوم مغولان اخلاف چنگیزخان و اعیان را می بایست بدون اینکه خونشان ریخته شود اعدام کنند.

در عهد حکومت ارغون خان (۱۲۹۱-۱۲۸۴م/۶۹۱-۶۸۳) فئودالهای چادرنشین مغول چندین بار عصیان کردند و باتکای سپاهیان ایلی تابع خویش و اراضی که درتصرف داشتند از اطاعت بحکومت مرکزی سرباززدند وعلناً بمخالفت آن قد علم کردند.

مبارزهٔ دستجات فئودال بخاطر کسب نفوذ وقدرت در دستگاه دولت نیز ادامه داشت واین مبارزه گاهی درتحت لفافهٔ دین صورت میگرفت . در عهد هلاکوخان و آباقاخان خانوادهٔ جوینی در ادارهٔ کشوری نفوذ عظیمی داشت . شمس‌الدین محمد رئیس این خاندان منصب صاحب دیوانی داشت وفرزند او بهاءالدین حاکم اصفهان و برادر او عطاملک مورخ حاکم بغداد بود و دیگر اعضای خاندان مقامات مهمی داشتند . ثروت این خاندان هنگفت بود: شمس‌الدین صاحب دیوان که بیش از بیست سال امور مالی دولت را اداره میکرد از اندیشهٔ گردآوردن ثروت فارغ نبود و درحدود . ٤ میلیون دینار املاک خرید وبهای اموال منقول وگله ها ورمه های اسبان وی به بیست میلیون دینار بالغ میگشت.

خاندان جوینی در رأس گروه مسلمانان درباری قرار گرفت. جوینیان ازاعیان چادرنشین مغول متنفر بودند . در پایان حکومت آباقاخان خانوادهٔ جوینی بزحمت توانست ازمحکومیت ومغضوبی اجتناب کند ولی درعهداحمدخان که حامی مسلمانان بود، مجدداً جانی گرفت ونیرومندشد. جلوس ارغون خان بت پرست ودشمن مسلمانان و حامی بودائیان و مسیحیان ویهودیان برتخت سلطنت، موجب برکناری و اعدام

صاحب دیوان شمس‌الدین جوینی وضبط املاك او و خانواده‌اش گشت.

پس از آن بوقای امیرمغول که از قبیلهٔ جلایریان بود قدرت عظیمی در دستگاه دولت بدست آورد واداره امور نظامی وخزانه را بعهده گرفت. قدرت وی چندان بود که در ایالات وتبریز احکام ارغون‌خان فقط درصورتیکه بامهر وصحهٔ بوقای ممهور می‌بود مجری میگشت. اغلب مقامات اداری را کسان و دست نشاندگان او اشغال کرده بودند.

افزایش قدرت امیر بوقای دردربار دشمنان ورقیبان فراوان برای او تهیه کرد. هنگامیکه وضع بوقای در دربار متزلزل شد او بخاطر حفظ قدرت بتوطئه دست زد. بوقای میخواست ارغون‌خان را سرنگون کرده پسرعمو زاده او را بجای وی منصوب کند. ولی شخص اخیرالذکر بوقای را لو داد وبوقای اعدام شد.

ارغون‌خان که میخواست نفوذ مأموران ایرانی را که مورد اعتماد او نبودند درهم شکند اندیشید تا بجای ایرانیان در دستگاه دولت یهودیان ومسیحیان را بگمارد. در سال ۶۸۸ ه. ارغون خان سعدالدوله بازرگان یهودی را که سابقاً در ادارهٔ مالی مستخدم بود بوزارت برگزید. سعدالدوله با موافقت ارغون‌خان خویشاوندان و دست‌نشاندگان یهودی خویش را به‌مشاغل کشوری ومالی منصوب نمود. سعدالدوله کوشید امور مالی دولت را تمشیت دهد و کاری کند که اموال مردم کمتر موردنهب وغارت واقع شود.

وی فئودالهای مغول را ازاینکه خود سرانه ازمردم آذوقه وعلیق طلب کنند منع نمود واعلام کرد که متخلف را چوب خواهد زد. سعدالدوله کسانی را که بوی وفادار بودند باکناف کشور گسیل داشت تا با سوء استفاده مأموران مبارزه کنند و جمع‌آوری مالیات را تحت‌نظم درآورند و خزانه را معمور سازند. براثر اقدامات وی یکسال بعد درخزانهٔ خالی یکهزار تومان گرد آمد.

اقدامات سعدالدوله کینه ونفرت ودشمنی اعیان نظامی و چادرنشین مغول را علیه وی برانگیخت. مأموران مسلمان نیز میترسیدند موقع ونفوذ پیشین خویش را

از دست دهند ودر میان مردم مسلمان شهرها علیه سعدالدوله و یهودیان به تبلیغ پرداختند . بدروغ بسعدالدوله نسبت دادند که میخواهد مسلمانان ایران را مورد تعقیب قرار دهد و به مکه لشکر بکشد و کعبهٔ مسلمانان را «بتخانهٔ بت پرستان» سازد .

هنگامیکه ارغون خان بیمار و در بستر مرگ بود توطئه‌ای علیه سعدالدوله از طرف اعیان بعمل آمد ودرسال ۱۲۹۱م - ۶۹۱ هـ. او رامعدوم واموالش راغارت و خویشاوندان و دست‌نشاندگان وی را مقتول کردند و یا به بردگی فروختند. سقوط سعدالدوله بهانه‌ای برای ایذاء وقتل وغارت یهودیان درسراسر کشور وموجب خرسندی مأموران مسلمان شد .

قیام امیرنوروز مغول ازقبیلهٔ اویرات که درسال ۱۲۸۹م - ۶۸۸ هـ درخراسان وقوع یافت از لحاظ سرنوشت دولت بسیار جدی‌تر از طوطئهٔ بوقای بود . امیر نوروز فرزند ارغون آکی درفاصله بین سالهای ۱۲۳۰و۱۲۵۰م - ۶۲۵ و ۶۴۸ هـ. از طرف مغولان حاکم خراسان بود ونمایندهٔ بخشی از فئودالهای مغول بشمار میرفت که اسلام پذیرفته هواخواه نزدیکی ودوستی با سران مردم اسکان‌یافته مسلمان بودند. سیاست ضداسلامی ارغون‌خان نارضائی فئودالهای مزبور را برانگیخت .

روابط ایلخانان با اروپای غربی درعهد ارغون خان نیز ادامه داشت . در سال‌های ۱۲۸۷/۸م - ۶۸۶/۷ هـ از طرف ارغون خان هیئت سفارتی به‌روم و ژن و فرانسه وانگلستان گسیل گشت . در رأس این هیئت رابّان سائوما[1] کشیش نستوری که اصلاً اویغور وساکن چین بود قرارداشت . درپاسخ چندین هیئت ازطرف پاپ روم بدربار ارغون‌خان آمدند و از وی دعوت کردند که کیش مسیح رابپذیرد ودرجنگهای صلیبی علیه مملوکان شرکت جوید . درسال ۱۲۸۹م - ۶۸۸ هـ. مردی از مردم ژن بنام بوسکارل دگیسرُلف نامه هائی ازطرف ارغون خان بعنوان پاپ نیکولای چهارم و ادوارد اول پادشاه انگلستان وفیلیپ لوبل شاه فرانسه آورد . نامهٔ اخیرالذکر که

۱- بزبان سریانی یعنی «معلم» .

بزبان مغولی و حروف اویغوری نوشته شده و ممهور به‌مهری بخط چینی میباشد در بایگانی دولت فرانسه محفوظ است.

ارغون‌خان نوشته بود که حاضراست به«ارض‌اقدس» لشکر کشی کند وبرای لشکریان صلیبی اروپای غربی درآسیای صغیر بیست تا سی‌هزار اسب و ذخایر لازم آذوقه وعلیق‌را فراهم‌سازد. پاپ به‌ارغون پاسخ داد که مردم را به‌شرکت درجنگ صلیبی‌دعوت کرده است. ولی‌این مذاکرات ومکاتبات به نتیجه‌ای نرسید. در سال ۱۲۹۱م-۶۹۱ ه. چنانکه گفته شد - اشرف سلطان‌مصرتسخیر وتصرف‌تمام‌متصرفات صلیبیون‌را درسوریه وفلسطین بپایان رساند.

علت عدم‌موفقیت تشبثی که برای ایجاد اتحاد نظامی‌بین دولت هلاکوئیان و دول اروپای غربی بعمل آمده بود این بود که پس‌ازچهار لشکرکشی نخستین صلیبیون - نهضت نظامی واستعماری شوالیه‌ها وشهرهای مغرب درسوریه وفلسطین بضعف گرائید. درپایان قرن سیزدهم‌میلادی دراروپای غربی دیگرکسی که مایل به‌یک لشکرکشی‌جدید صلیبی باشد وجود نداشت، وعموم چنین‌اقدامی‌را خطرناك و بی‌نتیجه میدانستند.

درزمینهٔ توسعهٔ روابط بازرگانی اقدامات بیشتری بعمل‌آمده بود. ژن روابط حسنه‌ای با هلاکوئیان برقرار ساخت و در همان اوان رقیب تجارتی آن شهر یعنی ونیز بیشتر بامصریان مناسبات دوستانه داشت.

درحدود سال ۱۲۸۸م-۶۸۷ ه. سنای ژن بوسیلهٔ ویلهلم‌آدام- که بعدها اسقف اعظم کاتولیک سلطانیه گشت - طرح زیررا به ارغون خان پیشنهاد نمود: ناوگان جنگی‌مغول باید تمام‌جهازات‌تجارتی‌را که‌ازهندوستان می‌آیندبگیرد ونگذارد ازطریق دریای سرخ بمصر بروند و مجبورشان کند که به‌بندر هرمز در خلیج فارس بروند.

بدین‌طریق تجارت بین هندوستان وکشورهای کرانهٔ مدیترانه بالتمام از راه هندوستان، هرمز، اصفهان، سلطانیه، ارض‌روم، قسطنطنیه یابدیگرسخن ازراه ایران-

صورت خواهد گرفت. دراینصورت تمام نفع این تجارت عاید امپراطوری هلاکوئیان و بازرگانان ژن میشد و ضربهٔ قاطعی به راه ترانزیتی مصر و ونیز وارد میآمد. ولی هلاکوئیان نتوانستند این نقشه را اجرا کنند زیرا ناوگانی که بقدر کفایت نیرومند باشد دراختیار نداشتند.

اندکی بعد درآغاز قرن چهاردهم میلادی درتبریز وسلطانیه وبرخی دیگراز بلاد ایران گروههای کوچکی از بازرگانان ژن و ونیز که قونسولها در رأس آنان قرار داشتند پیدا شدند. مبلّغین کاتولیک نیز پدید آمدند. سلطانیه شهر نوی بود که ارغون خان ساختمان آنرا آغاز کرده بود وبعدها پایتخت هلاکوئیان شد. دراین شهر حتی مقر اسقف اعظم کاتولیک تأسیس شد وتا آغاز قرن پانزدهم وجود داشت.

در سال ۱۲۹۱م - ۶۹۱ هـ. فلج ارغون را زمینگیر کرد. در دوران بیماری وی مبارزه بخاطر قدرت میان گروههای مختلف امیران آغاز شد. در لرستان مردم علیه سلطهٔ مغولان قیام کردند. شورشیان اصفهان را اشغال ومأموران ایلخان ولشکریان پادگان را مقتول ساختند. این عصیان فرونشانده شد.

درسال ۱۲۹۱م - ۶۹۰ هـ. پس ازمبارزهٔ طولانی اعیان مغول کیخاتو خان فرزند آباقاخان، بتخت سلطنت جلوس کرد (۱۲۹۵-۱۲۹۱م - ۶۹۵-۶۹۱ هـ. کیخاتو-خان قبل ازهر کاری کوشید تامیان پیروان مذاهب مختلف صلح برقرار کند.

کیخاتوخان سعی کرد تا بکمک هدایا و تحف گرانبهائی که به خاتونان و شاهزادگان وامیران میداد قدرت ونفوذ خویش را استوار سازد.

چیزی نگذشت که وزیرجدید مسلمان وی صدرالدین احمد خالدی باخزانه‌ای تهی روبرو شد.

از آنجائیکه وضع مالیاتهای فوق‌العاده و اخذ آن از مردمی که بالکل بینوا و ازهستی ساقط شده بودند محال بود، تصمیم گرفتند به‌صدور پول کاغذی یا «چاو» دست‌بزنند. نمونه و سرمشق ایشان در اینمورد پولی بود که خان بزرگ خوبیلای (قبلای) قاآن صادر کرده و درسراسر چین رایج بود.

حساب صدرالدین این بود که بازرگانی داخلی بالکل با پول کاغذی صورت گیرد وطلا درخزانه جمع شود.

درسال ۱۲۹۴م - ۶۹۴هـ درتبریز پول کاغذی ببازار آمد و مردم می‌بایست آنرا قبول کنند و الا کشته میشدند. ولی یک هفته پس از صدور چاو درتبریز تمام بازارها بسته شد و آذوقه برای خرید یافت نمیشد و تجارت کاروانی مختل گشت و ازشهرها مالیات وصول نمیشد. مجبورشدند چاو را لغو کنند وخزانه همچنان که بود خالی ماند. ایلخان به‌صدرالدین وزیر لقب «صدر جهان» عطا کرد ولی مردم او را «صدر کاغذی» میخواندند.

چیزی نگذشت که «بایدو» حاکم سابق آسیای صغیرپسرعموی «کیخاتوخان» که باطناً دشمن مسلمانان وهواخواه مسیحیان بود علم عصیان را علیه‌او برافراشت. بخشی از اعیان مغول بسوی او روی آورد. کیخاتوخان که طرفداران خویش را ازدست داده بود فرار اختیار کرد ولی دستگیرشد و با زه خفه‌اش کردند.

بایدو خان بر سریر سلطنت جلوس کرد و مدت فرمانروائی او شش ماه بود (ازآوریل تااکتبر سال ۱۲۹۵م- ۶۹۵هـ) وی درپیکار باغازان حاکم خراسان و فرزند ارغون خان کشته شد.

بخش ۱۲- زندگی اجتماعی و اقتصادی ایران درعهد شش ایلخان نخستین

(۱۲۹۵-۱۲۵۶م - ۶۹۵-۶۵۴هـ)

چنانکه پیش گفته شد سران نظامی مغول پیش از اردوکشی هلاکوخان در سرزمینهای نوگشوده شروع به‌غصب و تصاحب اراضی فئودالهای محلی کردند. سران زمامدار مغول پس از تأسیس دولت هلاکوئیان همان سیاست تصاحب اراضی فئودالهای محلی را تعقیب نمودند. درآمد اراضی مزبور به خزانه (درصورتی که اراضی دولتی می‌بود) و یا فئودالهای مغول (اگر اراضی بملکیت آنان درآمده بود) تحویل میشد.

اراضئی که پیشتر بخوارزمشاهیان وخویشاوندان ایشان تعلق داشت وبخشی از اراضی موقوفه بملکیت دولت مغول وخانوادهٔ ایلخانان درآمد. دردولت هلاکوئیان اراضی رسماً به گروه های زیر منقسم میشد:

۱- زمینهای دولتی - یادیوانی. ۲- اراضی اینجو یا خاص اینجو که به خان و خویشاوندان وی تعلق داشت. ۳- اراضی مالکان خصوصی (مُلک) که به فئودالهای مغول ومحلی تعلق داشت. ٤- اراضی موقوفه. درآمد اراضی دیوانی برای تأمین مخارج دولتی صرف میشد.

درآمد اراضی اینجو مصارف دستگاه شخصی خان و خویشاوندان وی و شاید لشکریان را تأمین مینمود. روحانیان مسلمان درآمد اراضی موقوفه را دراختیارداشتند. جمع آوری مالیات از رعایائی که در اراضی دیوانی و اینجو مسکن داشتند مستقیماً توسط دستگاه مالی دیوان عالی یا دیوان اینجو بعمل میآمد و یا به فئودالها و تجار بزرگ به (مقاطعه) داده میشد.

این شیوهٔ اخیر برای مردم مالیات دهنده بسیار سنگین ودشوار بود. بخش مهمی از اراضی دیوانی مشروطاً درتصرف اعیان مغول بود (اقطاع). سیاست ایلخانان بطور کلی متوجه آن بود که حد اعلای درآمد را ازمردم محلی اخذ کنند. بدین سبب در مدت سلطهٔ مغولان بهره کشی فئودالی از روستائیان بمراتب شدیدتر از پیش شد. روستائیان می بایست قریب سی گونه مالیات وبیغار را بپردازند وانجام دهند.

یکی از مالیاتهای اصلی مال یا خراج یا مالیات ارضی بود که بجنس - یعنی بصورت سهمی از حاصل زمین ویا- درنواحی مجاور شهرها- نقداً مأخوذ میگردید. میزان خراج درنواحی مختلف یکسان نبود وگاهی اضافه‌ای بنام فرع بمیزان ده درصد مبلغ خراج بآن افزوده میکردند. فاتحان مالیاتی بنام قپچور وضع کردند که نخست فقط از چادرنشینان - بمیزان یک درصد از تعداد دامها - مأخوذ میشد و بعدها بشکل مالیات نقدی وسرانه از روستائیان وشهریان گرفته شد.

میزان این مالیات نیز در نقاط مختلف یکسان نبود. مالیات سرانه یا جزیه

که علی رغم شریعت اسلامی نه تنها ازمسیحیان و زرتشتیان ویهودیان بلکه ازمسلمانان نیز مأخوذ میگشت، برای پیروان اسلام بی اندازه توهین آمیز بود.

گذشته از مالیاتهای یاد شده عوارض گوناگون دیگری جنساً ونقداً ازروستائیان گرفته میشد که «اخراجات» نامیده میشد وصرف نگهداری دستگاه امیران و لشکریان ومأموران عالیمقام وایلچیان وغیره میگشت. روستائیان می بایست برای اسبان جو و علف وبرای لشکریان آذوقه تهیه کرده تسلیم کنند (که علفه وعلوفه نامیده میشد) وغله ومشروب (باصطلاح تغار) جمع کنند والخ.

سنگینی بار استثمار فئودالی که در دوران این فاتحان شدت یافت براثر شیوهٔ خاصی که در وصول مالیاتها بکار میرفت سخت تر وتحمل ناپذیر تر گشته بود. میزان خراج وسهمی از محصول که می بایست عاید مالک ذینفع گردد معمولاً خود کامانه معین میشد.

مأموران ویا کسانی که وصول خراج رابمقاطعه گرفته بودند بدون اینکه هیچگونه نظارتی دراعمال ایشان بعمل آید اقدام بوصول مالیاتها میکردند و مبالغ وصولی را تصاحب کرده یاتبذیر مینمودند و وقتی که خزانه پرداخت آنمبالغ را ازآنها مطالبه میکرد ایشان برای بار دوم وحتی سوم از رعایا مالیات میگرفتند. وصول مالیات غالباً باشکنجه وآزارروستائیان توأم بود. روستائیان همیشه مبالغ روزافزونی بابت مالیاتهای عقب افتاده مقروض بودند.

درفاصلهٔ بین سالهای ۱۲۵۰ و ۱۲۶۰م-۶۴۸ و ۶۵۹ ه. کسانی که مالیاتهارا نپرداخته بودند و همچنین اعضای خانوادهٔ ایشان به بردگی فروخته میشدند تاقرض ایشان به طلبکار پرداخته شود.

درعهد مغولان گذشته ازعوارض ومالیاتهای گوناگون وفراوان که بنفع خزانه گرفته میشد تسلیم بروات به شاهزادگان وخاتونان وامیران ومأموران بسیار متداول بود. برات، چنانکه ازنام آن نیز معلوم است، به دارندهٔ آن حق میداد که مواجب و یا مستمری خویش را از محل مالیاتهای فلان یا بهمان ولایت یا ده وصول کند.

رشیدالدین در بارهٔ اینکه مبالغ مذکور در برات به چه نحوی از روستائیان مأخوذ میگردید داستانی نقل میکند :

مردی وارد دهکده‌ای شد تا مبلغ براتی را وصول کند ولی ده را بالکل خالی از سکنه یافت ، تمام اهل ده گریخته بودند و درمیدان ده گروهی از سپاهیان را دید که با کمال بیرحمی سه نفر روستائی را سرنگون آویخته باچوب میزدند ومیکوشیدنداز ایشان اعتراف بگیرند که اهل ده که می بایست مبلغ براتهای ایشان را بپردازند بکجا رفته‌اند . مردی که بر سر این ده برات داشت نیز همین سیاست را در بارهٔ مردم ده معمول داشت .

سنگینی بار بیغارها و سخره‌های متعددی که بنفع دولت معمول بود نیز کمتر از مالیات وبرات ومانندآن نبود .مثلاً سخرهٔ پستی (یاالاغ) که روستائیان موظف بودند برای توقفگاههای پستی - یام‌ها یاچاپارخانه‌ها وایلچیان وسران نظامی اسب وخر بدهند . بیغار بمعنی اخص نیز که عبارت بود از کار اجباری برای احیاء وتنقیه قنوات وساختمان قلاع وکاخها واحداث جاده‌ها نیز بار بسیار سنگینی بود . درضمن انجام این کارها هزاران نفر از روستائیان جان می‌سپردند و چارپایان بیشمار سقط میشدند واین بیغار کاری بیحاصل بود .

بدین‌سبب تمام کوششها و تشبثاتی که شش ایلخان نخستین بخاطر ساختن شهرها وکاخها بعمل‌آوردند به‌نتیجه نرسید وساختمانها نیمه‌تمام ماند .

«نزوله» یا«نزول اجلال» ازلحاظ روستائیان مصیبتی‌واقعی بشمارمیرفت . هرامیر متشخص‌مغول ویا مأمور عالیمقام دولت که بشهر ویا دهکده‌ای نزول میکرد برای خود وهمراهان وخادمان خویش صدها منزل را اشغال مینمود . نوکران امیر مغول هرچه از اموال صاحب خانه بدست میآوردند میبردند ، بناموس زنان دست درازی میکردند وصاحبان خانه‌هارا مورد استهزاء وسخریه قرار میدادند . روستائیان ومردم شهری‌عمداً خانه‌های خود را بحال‌نیمه ویران نگاه میداشتند تا امیر واطرافیان وی درآن نزول اجلال نفرمایند . ولی این روش نیزسودی نداشت ، عادةً بلافاصله پس از

عزیمت یک نزول کننده - «مهمانان» دیگری جایگزین وی میشدند.

درطی قرنها تاریخ ایران هرگز وضع روستائیان بسختی ووخامت روزگار سلطهٔ مغولان نبود. موضوع مقید ساختن روستائی بزمین مربوط بدورهٔ سلطهٔ مغول میباشد. فقه وحقوق اسلامی اجبار روستائی را باقامت دریک محل واطاعت ناگزیراورا ازصاحب قلعه وزمین برسمیت نمی‌شناخت.

قشر خراجگزار یعنی روستائیان وشهریان از لحاظ حقوقی مردمی واجد آزادی فردی شمرده میشدند. تابعیت و وابستگی رعایا در برابر فئودالها براثر اینکه زمین داشتند ومالکین حق داشتند تمام یاسهمی از خراج را بنفع خویش وصول کنند عملاً وجود داشت. و ضمناً مالیات مبدل به بهرهٔ مالکانه فئودالی میشد. بدین طریق در کشورهای مسلمان آسیای مقدم و میانه - پیش از سلطهٔ مغول- تابعیت و وابستگی فئودالی روستائیان صورت اقامت ناگزیر (سرواژ) دریک نقطه را پیدانمیکرد[1].

موازین جدید را مغولان با خود آوردند. حتی در مغولستان عهد چنگیزخان فرد سپاهی عادی چادرنشین- یاخراچو (کسی که برده نیست) سِرف[2] شمرده میشد و به آقا وصاحب موروثی خود وابسته بود - یعنی باشراف چادرنشین و به قلمرو کوچ ایشان و به هزاره وصده ویا دههٔ اوبطور دایم مقید بود.

رابطهٔ میان آقا و سِرف با رعیت مقید بزمین او ناگسستنی بود واین وابستگی دریاسای بزرگ چنگیزخان نیز بصورت قاعده وقانون غیرقابل نقضی درآمده بود. اجرای یاسای چنگیزی و مقررات آن نه تنها برای مغولان بلکه مراعات آن بلااستثناء برای تمام اقوامی که مغلوب ومسخر ایشان شده بودند حتمی و واجب بود.

رژیم وابستگی بزمین فئودال شامل حال مردم اسکان یافته دهات نیز میشد. ولی این اقدامات ایلخانان در زمینهٔ مقید ساختن روستائیان بزمین فقط یک انتقال طابق النعل بالنعل موازین حقوقی مغولی بسرزمین ایران نبود. بلکه تقیّد روستائی بزمین نتیجهٔ طبیعی ومنطقی جریان تکامل عمومی جامعه فئودالی بشمار میرفت.

۱و۲- به توضیح آخر کتاب رجوع شود.

وضع روستائیان در اراضی گوناگون یکسان نبود. بگواهی منابع تاریخی روزگار ایشان در املاک خصوصی اندکی بهتر از اراضی دیوانی واینجو بود، زیرافئودال بیش از مأمور دولت ویا آن کسی که اخذ خراج را در اراضی دولتی بمقاطعه داشت - درحفظ نیروی رعایای خویش - لااقل از لحاظ تجدید تولید - ذینفع بود. کسی که وصول خراج را بمقاطعه گرفته بود یامأموری که برای مدت کوتاهی تعیین شده بود عجله داشت که بحساب روستائیان ثروتمند شود وپوست از تن آنان بکند.

در پایان قرن سیزدهم براثر استثمار وحشیانه‌ای که از جانب مغولان اعمال میشد نواحی بسیار بالکّل ویران وخالی از سکنه گشت ومردم آن فرار کردند.

بگفتهٔ رشیدالدین دربسیاری ازنواحی فقط در یک دهم اراضی مزروع زراعت میشد وباقی بایر مانده بود.

شهرهائی که هنگام هجوم مغول ویران گشته بود باتانی وکندی فوق‌العاده احیاء میگشت تشبثات حکام مغول وبعدازایشان کوششهای نخستین ایلخانان- که میخواستند لااقل بخشی از شهرهارا احیاء یابلاد جدیدی احداث کنند - نتایج ناچیزی ببار میاورد.

براثر سقوط عمومی کشاورزی که درپایان قرن سیزدهم بسبب سیاست مالیاتی ایلخانان شدت یافته بودشهرها از بازاری طبیعی- که حومه و پیرامون شهرتشکیل میداد- محروم شدند مقامات مغولی مالیاتهای گزاف بمردم شهرنشین وساکنان روستا بستند. مالیات‌عمده‌ای که ازشهرهامأخوذ میشد ویکی از عواید اصلی خزانهٔ دولت را تشکیل میداد تمغا بود.

تمغا (لفظی است مغولی) از کارگاه صنعتی وبازرگانی- اعم ازتجارت عمده و کلی‌فروشی ویا خُرده فروشی وحتی خرید وفروش آذوقه وهیزم که روستائیان اطراف به بازارهای شهر وارد میکردند - و همچنین از انواع مصنوعات شهری اخذ میشد. تمغا بار نخست، توسط خانهای مغول متداول شد و پیشتر اخذ نمیشد. میزان تمغا

در ادوار مختلف متفاوت ولی برروی هم گزاف بود واخذ تمغا درپیشه‌وری وبازرگانی انعکاس مرگباری داشت.

رسمی که به «طرح» معروف بود و طبق آن روستائیان و ارباب حرف می‌بایست کالاها ومحصولات را بقیمتی نازلتر ازبهای بازار به‌خزانه دولت تسلیم کنند بسیار سنگین وتحمل‌ناپذیر بود. ازجانب دیگر تجار وصنعتگران مجبور بودند خواربار را که‌دولت برسم خراج ازرعایا گرفته بود چهار تاپنج بارگرانتر ازقیمت بازار خریداری کنند واین معامله هم طرح نامیده میشد.

برای انتقال کالا ازنقطه‌ای به‌نقطهٔ‌دیگرحقوق گمرکی یاباج پرداخت میشد. تمام سنگینی‌بار مالیاتها بردوش صنعتکاران بود. تجار بزرگ کلی‌فروش یااوتراقان که درکنف حمایت‌ایلخان قرارداشتند ازتسهیلات بزرگ مالیاتی برخوردار بودند. گذشته ازاین صنعتکاران بخشی‌ازمصنوعات خویش را به‌خزانه ویاقئودالها میدادند وکارهای اجباری گوناگون را نیزانجام میدادند و درساختمان ابنیهٔ عمومی و تزئین شهر درموقع ورود ایلخان وشاهزادگان وغیره شرکت میجستند.

وضع صنعتکارانی که برده شده و درکارخانه‌های‌دولتی اسلحه والبسه ولوازم لشکریان راتهیه میکردند بسیارسخت‌تر بود. کارخانه (کارخانه‌های‌دولتی) درحدود سال ۱۲۳۰م-۶۲۸ﻫ درایران‌پدید آمد. کارخانهاملک خزانهٔ‌ایلخان یاشاهزادگان گوناگون بودند وصنعتکارانی که دراین مؤسسات کار میکردند پشت درپشت برده شمرده میشدند.

فتوحات مغولان موقتاً شیوهٔ برده داری را احیاء کرد. مجدداً ازکار بردگان بمیزان وسیعی دردام‌داری چادرنشینان و پیشه و حرف وکشاورزی استفاده میشد. هم درعهد هلاکو وهم درآغاز قرن چهاردهم اسیران را برسم برده دراراضی‌مستقر کرده وادار بکشاورزیشان میکردند. مثلاً دردوباغ رشیدالدین - نزدیک تبریز- ۱۲۰۰ بردهٔ زن ومرد کار میکردند. میان ایشان عده‌ای یونانی وگرجی و حبشی و زنگی دیده میشد.

صفوف بردگان را بیشتر اسیران جنگی پر میکردند ولی عده‌ای بنده زر خرید نیز از برده فروشان خریداری میشد و اینان بردگان را از کریمه و خاك روس و دشت قپچاق و هندوستان و مصر و روم میآوردند. مقروضی که قادر بادای قرض خویش نبود و کسی که بدهی مالیات عقب افتاده داشت نیز ممکن بود برده شود.

استثمار مردم براثر رواج رباخواری که مرکز آن مقر خاتونان وشاهزادگان مغول بود- شدت یافت. اینان با کمال میل باتجار و رباخواران شریك میشدند وبآنها پول قرض میدادند و درمعاملات تجاری وربا خواری شرکت میجستند.

تجار - اورتاق که از حمایت اعیان مغول و مزایای فراوان برخوردار بودند هنگامی که برای امور بازرگانی خویش سفر میکردند مانند ایلچیان و سفیران دولت ازمردم آذوقه وعلیق ووسایل نقلیه مطالبه میکردند. مردم مالیات دهنده که قادرنبودند مالیات وعوارض بدهی و قروض عقب افتادهٔ خویش را ازاین بابت بپردازند ناگزیر به رباخواران متوسل شده مقروض واسیرایشان میگشتند.

فاتحان با شیوهٔ بهره کشی وحشیانهٔ خویش نیروهای تولیدی کشور را تباه و نابود میساختند. در پایان قرن سیزدهم کشور هلاکوئیان دوران سقوط و انحطاط شدید اقتصادی را میگذرانید.

سرانجام روستائیان بی‌نوا وهمه‌چیز ازدست داده گروه گروه زراعتهای خویش را ترك گفته بهرسو فرار کردند. قسمت اعظم اراضی غیرمزروع باقی‌ماند و زارعان آنرا رها کردند. خزانهٔ دولت بالکل خالی شد زیرا تقریباً دیگر کسی که قادر باشد خراج ومالیات بپردازد باقی نمانده بود ومبالغی که بدشواری گرد میآمد و وصول میشد بخزانه نمیرسید ودرمحل بدست فئودالها ومقاطعه گران خراج ومأموران تبذیر وحیف ومیل میشد. تجارت محلی نیز بسیار کاهش یافت.

بی‌پولی (پول نقره) حادّ که نتیجهٔ بهره برداری وحشیانه ازمعادن بشمارمیرفت محسوس بود.

بخش ۱۳ - حکومت و اصلاحات غازان خان

وضع دشوار اقتصادی و مالیه و تمایلات گریز از مرکز و عصیان های اعیان چادرنشین مغول و ترک و موقوف شدن فتوحات خارجی (که پیشتر غنایم جنگی فراوان نصیب فاتحان میکرد) مجموع این عوامل حکومت مرکزی را که ایلخان نمایندهٔ آن بود وادار میکرد تا چاره‌ای اندیشد.

ایلخان جدید غازان خان (از ۱۲۹۵ تا ۱۳۰٤ م - از ۶۹۵ تا ۷۰٤ هـ. حکومت کرد) پسر ارغون خان صلاح چنین دید که اسلام اختیار کند و به مأموران عالیمقام و روحانیان اعیان منش ایرانی و مسلمان نزدیک شود. وی سپس اصلاحات بسیار بعمل آورد که بر روی هم با روش سیاسی دستجات مزبور که بوجود واستواری یک حکومت مرکزی و اصلاح اساس مالیاتی علاقمند بودند - مطابقت داشت.

غازان خان در بادی امر برای اینکه بر بایدو خان غالب شود ناگزیر بود از پشتیبانی بخشی از اعیان چادرنشین مغول که درآنزمان اسلام پذیرفته بودند استفاده کند. امیر نوروز از قبیلهٔ اویرات که در سال ۱۲۸۹ م - ۶۸۸ هـ. در خراسان علیه ارغون خان علم عصیان برافراشته بود بهواخواهی غازان خان برخاست. نوروز شرط مساعدت خویش را با غازان خان قبول دین اسلام از طرف وی معین کرد. غازان خان که پیشتر بودائی بود دین اسلام اختیار کرد و محمود نامیده شد.

بدین طریق اسلام بار دیگر دین رسمی دولتی شد. براثر فشار امیر نوروز فرمانی دربارهٔ تخریب کلیساهای مسیحیان و کنیسه های یهودیان که در تبریز و همدان و مراغه و دیگر بلاد در زمان حکومت ایلخانان بت پرست بنا شده بود - منتشر شد[۱]. در بسیاری از شهرها ایذاء و قتل مسیحیان و یهودیان بوقوع پیوست. چیزی نگذشت که غازان خان با در نظر گرفتن شکایات فئودالهای مسیحی - ارمنی و گرجی که بسبب جنگ

---

۱ - حقوق اسلامی ساختمان کلیساها و کنیسه های جدید یهودی را اجازه نمیداد ـ وفقط ممکن بود معابد مسیحی و یهودی را که قبل از اسلام وجود داشت حفظ و تعمیر کرد.

باممولوکان مصر بدستیاری ایشان سخت نیازمند بود - اقداماتی را که علیه مسیحیان ویهودیان آغاز شده بود فسخ ومتوقف ساخت وروش مدارا را در قبال ایشان پیش گرفت. غازان خان حتی جزیه را که مجدداً گویا از نامسلمانان اخذ میشد لغو نمود. اما بودائیان «بت پرست» خارج از قانون اعلام شدند وآنان را مجبور کردند یا اسلام اختیار کنند ویا کشور را ترک گویند وتمام معابد ایشان خراب شد.

غازان خان مسلمان شد و پشتیبانی تمام فئودالهای اسکان یافتهٔ مسلمان وبخشی از اعیان چادرنشین مغول را که مانند امیر نوروز اسلام اختیار کرده بودند و همچنین اعیان چادرنشین ترک را برای خویش تأمین کرد.

در ماه اکتبر سال ۱۲۹۵ م - ۶۷۵ ه. غازان خان در قورولتای اعیان مغول به مقام ایلخانی برگزیده شد. وی که دیگر سلطانی مسلمان بود حتی اسماً و ظاهراً هم حاضر نشد حکومت خان بزرگ بت پرست مغول را که درچین مستقر بود - بپذیرد.

خان جوان مغول (که در بیست و چهار سالگی بتخت سلطنت جلوس کرد) شخصیتی برجسته بود. غازان بااینکه میهن پرستی مغول باقی مانده بود ویکی ازبهترین مطلعین روایات داستانهای تاریخی ملت خویش بود درعین حال بافرهنگ وتمدن ایران آشنائی کامل داشت وبرای آن ارزش عالی قائل بود.

وی به پزشکی وعلوم طبیعی علاقمند بود و در هنگام شکار علفهای گوناگون را جمع میکرد و وجود بسیاری از گیاههای داروئی را که سابقاً از چین و هند و ترکستان وارد میشد درایران کشف کرد.

از زبانها گویا فقط زبان مادری خود یعنی مغولی وتااندازه‌ای فارسی وترکی را خوب میدانست وباالسنه عربی وهندی و کشمیری وچینی وفرنگی (فرانسه) اندکی آشنائی داشت. وی درجزئیات امورحکومت مداخله میکرد وساعات متمادی بمطالعهٔ اسناد مربوط به درآمد وهزینهٔ دولت می پرداخت ونظرها واصلاحات خویش را بدانها میافزود.

غازان‌خان درسالهای نخست سلطنت خویش بسیاری ازتوطئه‌ها وعصیان‌های شاهزادگان را که میخواستند ویرا سرنگون کرده تخت‌وتاج راصاحب شوند فرونشاند. ولی مبارزه باحکام بعضی از نواحی که دراکناف کشور علم طغیان برافراشته بودند و اندیشهٔ رهائی از حکومت مرکزی را درسر می‌پروراندند - بمراتب دشوارتر بود. طاغیان غالباً ضمن جستجوی یارانی - که درتحقق تمایلات تجزیه طلبی ایشانرا مدد کنند - به‌دول همسایه‌ای که با هلاکوئیان دشمنی میورزیدند ویا به‌حکام و والیان بزرگ متوسل میگشتند. مبارزه داخلی علیه فئودالها بموازات جنگهای دایم خارجی صورت میگرفت ومستلزم بسیج تمام نیروهای کشور بود.

درسال ۱۲۹۵م - ۶۹۵ه. لشکریان دوُاخان جغتائی بخراسان و مازندران تعرض کردند وگرچه بزودی از آن‌نواحی‌طرد شدند ولی هردو ایالت را دستخوش نهب وغارت شدید قراردادند وقریب هزارنفر ازاهالی‌را به‌بردگی بردند.

مبارزه با امیر نوروز دشوارتر بود. امیرنوروز درآغاز امر با جدّ تمام بیاری غازان‌خان که برای جلوس برسریر سلطنت مبارزه میکرد برخاست ولی‌امید وی - که میخواست ندیم نیرومند خان گردد - بیأس مبدل شد.

درسال ۱۲۹۸م - ۶۹۸ه. امیرنوروزدرخراسان‌خروج کرد ومیکوشید تاسلطان مستقل ایالت‌مزبور گردد. لشکریان‌امیرنوروزدرنبرد باسپاهیان‌خان که‌برای‌فرونشاندن عصیان اعزام‌شده بودند - منهزم‌شدند و وی بهرات گریخت و ملک فخرالدین کرت امیرهرات وتابع ودست نشانده ایلخان درآغازرسوم مهمان‌نوازی‌را دربارهٔ امیر نوروز مرعی‌داشت ولی‌بعداو را تسلیم غازان خان کرد وامیرنوروز اعدام شد. درگرجستان نیز خروجی‌علیه مغولان وقوع یافت (سال ۱۲۹۷م - ۶۹۷ه.)

درسال ۱۲۹۹م - ۶۹۹ه. در روم - یعنی‌بخش غربی کشور - امیر سولامیش قیام کرد وسپاهی‌مرکب از پنجاه هزار مرد جنگی گرد آورد وازپشتیبانی دولت مصر برخوردارگردید ولی‌لشکریان‌خان قیام را فرو نشاندند.

غازان خان‌درمبارزه علیه فئودالهای چادرنشین مغول‌متحدینی داشت که همانا

فئودالهای روحانی وغیر روحانی اسکان یافتهٔ ایرانی ومسلمان بودند. اینان نیز مانند دولت مغول بمرکزیت واستواری ارکان حکومت علاقمند واز هرج و مرج فئودالی بیمناک بودند.

درفاصلهٔ میان سالهای ۱۲۹۹و۱۳۰۳م - ۶۹۹ و ۷۰۳هـ. غازان خان سه بار به‌سوریه لشکر کشید. لشکریان وی چندی حلب ودمشق ودیگر شهرهای سوریه را اشغال کردند ولی‌سرانجام باناکامیابی روبرو شده ناگزیر آن سرزمین را ترک گفتند. فرانسه وآراگونی ودیگر دول‌مسیحی‌اروپای غربی به‌غازان خان کمک نظامی وعده کردند ولی بمواعید خود وفا نکردند.

درطرح اصلاحات داخلی که غازان خان بعمل آورد رشیدالدین فضل‌الله همدانی- پزشک ومتشرّع ومأمور مجرّب مالی و دانشمندی که بعلوم عصر خویش احاطه داشت- وظیفهٔ‌مهمی‌را ایفا مینمود.

رشیدالدین بعداز آن که مورد لطف وعنایت غازان خان قرارگرفت اقداماتی بعمل‌آورد تاوزیرپیشین «صدر کاغذی» صدرالدین خالدی مورد غضب واقع واعدام شود وپس‌از آن‌خود نزدیکترین‌مشاور و(یکی‌از دو) وزیر غازان‌خان گشت.

سعدالدین‌ساوجی‌رسماًمقام وزیرنخست‌ومهردار سلطنتی‌را شاغل‌بود ولی‌عملاً[۱] درظرف مدت بیست سال (۱۲۹۸-۱۳۱۹م / ۶۹۸-۷۱۸هـ.) رشیدالدین تمام امور دولت را اداره میکرد. وی چنانکه پیش گفتیم بزرگترین مورخ‌ایرانی قرون وسطی بوده.

از مکاتبات‌ رشیدالدین مشهود است که افکارسیاسی این وزیر تاریخ‌نویس پایه واساس اصلاحات‌غازان خان‌را تشکیل‌میداده. افکار مزبور عبارت بودازاینکه: ایلخان و سران مغول باید با اعیان فئودال ایرانی نزدیک شوند و سنن کشورداری ایرانیان‌را فراگیرند، حکومت مرکزی‌را استوارسازند، باتمایلات گریزازمرکزاعیان

۱- به‌بخش ۲ همین فصل رجوع شود.

چادرنشین مغول مبارزه کنند و از عصیان وخودکامگی ایشان ممانعت بعمل آورند. باید میزان ثابت خراج (بهرهٔمالکانه- مالیات) معیّن ومشخص گردد و دستگاه وصول مالیات بسلامت گراید تا ازدشواری وضع روستائیان وشهریان کاسته شود و استعداد ونیروی پرداخت مالیات مردم افزوده گردد. قنوات ونهرهای آبیاری مخروب وویران ترمیم گردد وکشاورزی وصنعت وحرف وبازرگانی وزندگی شهری احیاء شود.

درعهد غازان خان رهبری سیاسی از اعیان نظامی و چادرنشین مغول و ترک منتزع وبه مأموران عالیمقام وروحانیان متشخص ایرانی- که رشیدالدین درواقع مجری مشی سیاسی آنان بود - منتقل گشت. غازان خان باعیان چادرنشین اعتماد نداشت و وبسیاری ازایشانرا معدوم ساخت. ولی با اینحال ناچار گذشتهای مهمی بایشان میکرد (تفویض اراضی وسیع برسبیل اقطاع وغیره).

از آنجائیکه یکی از علل اصلی خالی شدن خزانه حیف ومیل اموال ازطرف مأموران و مقاطعه کاران خراج وصرف مبالغ گزاف برای رفع حوایج کسان خان بود، بدین سبب فرمان ویژه‌ای صادر شد و میزان ثابت خراج و مالیات سرانه (قپچور) برای هر ناحیه به‌نقد ویا میزان سهمی که ازحاصل باید اخذ گردد معین گشت. این فهرست های مالیاتی بمهر ممهور و در تبریز حفظ میشد و در هرناحیه وحتی دهکده فهرست مالیاتی را می‌بایست بر صفحات آهنین یا سنگ و یا بر دیوار مساجد نوشته درمحل نمایانی قرار دهند تاعموم ازآن اطلاع حاصل کنند. مطالبهٔ مبلغ ویامقداری بیش از آنچه درفهرست ها نوشته شده بود از اهالی اکیداً ممنوع بود.

خاتونان و شاهزادگان و افراد عادی حق نداشتند برای انجام مأموریتهای خصوصی ایلچی ومأمور باینسو وآنسو گسیل دارند وایلچیان فقط برای مأموریتهای دولتی اعزام میشدند وبرای خرج راه وجه لازم دراختیار ایشان گذاشته میشد.

«نزوله» فسخ شد. صدور وتوزیع بروات نیزلغو شد. مأمور دولت که در برابر خزانه مسئول بود مالیاتهارا ازمردم طبق فهرست ثابت ومشخص ومعین وصول میکرد و دیگر به‌مقاطعه‌دادن مالیات درمیان نبود.

عوارض گوناگون وفراوانی که پیشتر بنفع خان وشاهزادگان ولشکریان وامیران وغیره از مردم مأخوذ میشد لغو گردید وهزینهٔ نگهداری آنان تقلیل یافت. مبالغی هم که برای شکار سلطنتی صرف میشد کاهش یافت.

تمام وجوه واموالی که بخزانه میرسید با کمال دقت ثبت میگشت و مهروموم میگشت وبوسیلهٔ چندتن از معتمدین حفظ میشد وهرمبلغ جزئی فقط طبق فرمان کتبی شخص غازان خان ازخزانه پرداخت میگردید.

کوشش و گرایش سران نظامی مغول برای تحصیل اراضی وتملک روستائیان ساکن درآن، غازان خان را مجبور کرد که زمین های فراوان را برسبیل اقطاع میان سپاهیان مغول تقسیم کند. چنانکه پیش گفته شد سپاهیان عادی «جامگی» (مواجب) و «علوفه» - که از روستائیان گردآوری میشد - دریافت میداشتند. روستائیان بسبب سوءاستفاده های کلان مأموران سخت ازاین مالیات دررنج بودند وغالباً بخشی ازمبالغ ومحصولات وصولی را عملداران حیف ومیل کرده به سپاهیان نمیرساندند. بی نوائی افراد عادی لشکرمغول یکی ازعلل شکست سپاه غازان خان درسال ۱۳۰۳ م - ۷۰۳ ه. درجنگ باسلطان مملوك درسوریه بوده است.

غازان خان برای ارضای مطالبات مردان جنگی مغول درسال ۱۳۰۳ م - ۷۰۳ ه. یرلیغی صادر وبتمام مغولان - بدون استثناء اراضی برسم اقطاع تفویض کرد و حتی نیروهای چریک مغول را نیزمشمول این فرمان نمود. بخش هائی ازکشوربالتمام باقطاع بامیران هزاره یا مین باشیان یعنی رؤسای قبایل مغول که تاهزار مرد جنگی به قشون میدادند واگذار شد.

مین باشی یا امیرهزاره پس از دریافت فلان یا بهمان بخش آنرا بحکم قرعه به ده یوز باشی یا امیر صده میداد. وامیرصده یایوزباشی نیز باز بحکم قرعه اراضی خودرامیان اون باشی (ده باشیها) وآنها هم میان افراد سپاه- که هریک دهکده یا سهمی از یک ده را (بانضمام روستائیان آن) باقطاع دریافت میداشت - تقسیم میکرد.

ظاهراً ورسماً اراضی اقطاع جزو املاك دولتی شمرده میشد ولی عملاً گروه

خاصی را تشکیل میداد زیرا مستقیماً از طرف دولت و بوسیلهٔ دستگاه دولتی از آن بهره‌برداری نمیشد.

بموجب فرمان خان اراضی اقطاعی قابل فروش نبود. واگر دارندهٔ اقطاع درخدمت قصور میورزید زمین اقطاع او ممکن بود پس گرفته‌شود. اقطاع ازپدر به‌پسر ویااقوام دیگر منتقل میشد وبدینطریق از لحاظ حقوقی مبدل به‌تیول موروثی شده بود. بویژه اراضی بسیار درآذربایجان - نزدیک مراتع مناسب وخوش‌آب وهوای ییلاقی وقشلاقی باقطاع داده شده بود زیرا سپاهیان مغول کماکان شیوهٔ زندگی واقتصاد چادرنشینی وحرکت و کوچ به ییلاق وقشلاق‌را ترک نگفته بودند.

تمام مالیاتها وعوارض وخراجی که سابقاً روستائیان می‌پرداختند از زارعینی که در اراضی اقطاعی میزیستند دریافت میشد منتهی عوارض مزبور دیگر واردخزانه نمیگشت بلکه بنفع مقطع (اقطاع دار) وصول میشد ومقطع خود مبلغ ناچیزی بدولت می‌پرداخت.

غازان خان رسم تقیّد روستائی زارع را بزمین که در عهد نخستین ایلخانان نیز وجود داشت تأییدنمود. روستائیان نمیتوانستند اراضئی‌را که نام ایشان درآنجا ثبت شده بود ترک گویند.

مالکان حق نداشتند به‌روستائیان فراری پناه دهند. چنانکه روستائی از ملک مالک فرار میکرد مالک حق‌داشت در ظرف سی‌سال ازتاریخ فراراو را جستجو کند ویبابد وبه‌زمین متروک بازگرداند.

شیوهٔ استفاده از کاربردگان درکشاورزی نیز بحال سابق محفوظ ماند. بردگان اسیر اراظی متعلق به‌فئودالهارا زراعت میکردند. رشیدالدین که یکی از مالکین کلان بود درطی مکاتبات خویش که بدست ما رسیده به‌پسران خود مینویسد که دراراضی چهارقریهٔ متعلق بخود بردگان را سکونت داده است و ازآنان خواسته‌است تاعده‌ای دیگر از بردگان یونانی برای وی گسیل دارند تا درقریهٔ پنجم منزل دهد.

غازان خان بمنظورتشویق مردم به‌آبادی وعمران اراضی متروک وبایر به‌مالکینی

که بزراعت ومسکون ساختن اراضی مزبور همت گمارند تسهیلات مالیاتی وعده داد. براثر تفویض اقطاعات به لشکریان و دادن اراضی متروك و بایر برای زراعت - که از محل املاك دیوانی واینجو توزیع میشد - میزان ونسبت اراضی مالکان خصوصی بمراتب افزایش یافت و این خود تا اندازه‌ای موجب اعتلای نیروهای تولیدی کشور گشت.

در دوران غازان مقدار اراضی موقوفه نیزفوق‌العاده افزایش یافت. غازان‌خان که مسلمان متعصبی شده بود وجوه واراضی بسیاری وقف ونثار روحانیان مسلمان میکرد. اینرا نیز باید متذکرشویم که چیزی نگذشت اولیای اوقاف اراضی مزبور را توانستند بصورت املاك موروثی خویش درآورند.

اصلاحات غازان خان تغییراتی اساسی در زندگی شهرنشینان نیز پدید آورد. درعهد اسلاف غازان خان تجار عمده نفوذ و وزن عظیمی در کشور داشتند. اینان تنها تجارت نمیکردند بلکه بمیزان وسیعی بمعاملات رباخواری مشغول بودند و در عین‌حال درهمه جا وصول تمام مالیاتهای دولتی و از آنجمله عوارض شهری یا «تمغا» رابمقاطعه گرفته بودند.

تجار عمده ازحمایت خاص سران گروه حاکمه و تسهیلات مالیاتی برخوردار بودند. کاخهای زنان‌خوانین وشاهزادگان در واقع دکهٔ معاملات تجاری ورباخواری گشته بود. ولی‌وضع بازرگانان خُرد ومتوسط بسبب وجود مالیات تمغاسخت ودشوار بود. درشهر رباخواری صنعتکاران وبینوایان شهری را از پا درآورده بود. مالیات عقب‌مانده وپرداخت‌نشده که ربح کلانی برآن تعلق میگرفت کمر بدهکاررامی‌شکست و او واعقاب ویرا اسیرومقروض مینمود. رباخواری چنان خطرناك شد که غازان‌خان علی‌رغم پایداری قشرهای متنفذ و محافل درباری یرلیغ ویژه‌ای صادر ووام‌هائی را که جنبهٔ رباخواری داشت ممنوع کرد ومقروضین را ازپرداخت بهره ومبالغ مأخوذ معاف کرد. بعدها دولت مجبور شد گذشت کند ومیزانی برای بهرهٔ پول معین نماید که رباخواران ازآن تجاوز نکنند.

غازان خان ازلحاظ تسهیل کار صنعتکاران وبازرگانان خرد و کاهش دشواری وضع ایشان وصول تمغارا دربسیاری ازشهرها لغو کرد ودرسایر بلاد نیزمیزان تمغارا تانصف تقلیل داد.

غازان خان اصلاحی درپول نیزبعمل آورد و بجای مسکوکات گوناگونی که درایالات مختلف ضرب میشد درسراسر کشور یک پول واحد نقره رایج ساخت. واحد پول درهم بود که ۲٫۱۵ گرم نقره داشت وشش درهم یک دینار نقره بود و ده هزار دینار واحد محاسبه یاتومان محسوب میشد. این اساس پولی واحد بقدری درمحاسبه سهل وراحت بود که بزودی درکشور جغتائیان نیز متداول گشت. برای سراسر کشور یک اساس واحد اوزان ومقادیر نیز برقرار شد.

غازان خان وضع صنعتکاران ـ برده راکه در کارخانها کار میکردند نیز تغییر داد. سوء استفاده‌های مأمورانی که کارخانها را اداره میکردند وجیرهٔ صنعتکاران را حیف ومیل مینمودند سرانجام منجر بدان شد که کارخانه های سازنده اسلحه وزین وبرگ ولباس وغیره تقریباً محصولی تولید نمیکردند. صنعتکارانی که در کارخانه ها کار میکردند ووضع اسیرـ برده را داشتند بکارخود علاقه نداشتند. بدین سبب کاربردگان نفعی نداشت. غازان خان دادن جیره را لغو وصنعتکارانی راکه در کارخانه کار میکردند مخیّر کرد که برای خود کار کنند ومقدار معینی محصول یا پول بپردازند.

غازان خان مساعی فراوان برای تزئین وزیبائی پایتخت خود، تبریز مبذول داشت و درشنب غازان واقع درحومهٔ تبریز ـ در زمان حیات مرقدی برای خویش ساخت که ارتفاع گنبد آن ازگنبد مرقد سلطان سنجر در مروکه درعالم اسلام بلندترین بنا شمرده میشد بیشتر بود.

مرقد غازان خان ازلحاظ ریزه کاریهای زیبا وپربها که بدست بنایان چیره‌دست ایرانی ساخته شده بود تحسین عمومی رابرانگیخت. وی درکنار مرقد دومدرسه ویک بیمارستان ویک رصدخانه ـ نظیرآنچه هلاکوخان درمراغه ساخته بود ـ ویک کتابخانه و یک محل بایگانی اسناد وگرمابه ها واستخر بنا کرده برای نگاهداری این مؤسسات

اموال خاصی را که ۱۸۰ هزار دینار درآمد داشت وقف کرد. غازان‌خان در کنار هر دروازهٔ شهر کاروانسراو بازار و گرمابه ساخت. وی درباریان خویش را تشویق مینمود تا کاخها وابنیهٔ زیبا درپایتخت محبوب وی بنا کنند.

رشیدالدین درتبریزصاحب یک کوی تمام بود. وی این کوی را که ربع رشیدی نامیده میشد باپول خودساخته بود. دراین محله- بگفتهٔ خودرشیدی- گویا سی هزار خانه (یعنی خانوار- این رقم مستبعد بنظرمیرسد) و ۲۴ کاروانسرا و ۱۵۰۰ دکان ونساجی و رنگرزی و کارگاههای کاغذ سازی وباغهای بسیار و گرمابه ها وانبارها وآسیابها و ضرابخانه وجود داشت.

میان این صنعتکاران بسیاری از استادان چیره دست وجود داشتند که از بلاد وکشورهای مختلف گرد آمده بودند. در ربع رشیدی «کوی علما» وجود داشت که ائمه ومتشرعین ومؤذنان وقاریان قرآن درآن ساکن بودند. درمدرسهٔ آنجا شش تا هفت هزار طلبه مشغول تحصیل بودند.

بیمارستان عالئی که درآن ۵۰ پزشک هندی وچینی ومصری و سوری مشغول کار بودند درآن کوی وجود داشت و درمیان آنان بهترین چشم پزشکان و جراحان و شکسته بندها که هر یک پنج تن از بردگان جوان رشیدالدین را تعلیم میدادند میزیستند.

در کوی رشیدی کتابخانه‌ای با ۶۰ هزار مجلد کتاب در علوم دقیقه و تاریخ وشعر وشرعیات وفقه اسلامی دایربود. هزارنسخهٔ خطی قرآن بخط بهترین خوشنویسان عصر در این کتابخانه محفوظ بود. نهری بنام رشیدی برای شرب مردم آن کوی احداث شده بود. ثروت رشیدالدین حتی برای آن‌دوران ودرنظر هم‌عصران وی نیز هنگفت وفوق‌العاده بود.

کوی مزبور پس از اعدام رشیدالدین (سال ۱۳۱۸ م- ۷۱۸ ه.) ضبط و مصادره گشت.

تبریز درمرکز راه‌های کاروان‌رو قرار داشت وپایتخت‌خان بود واین عوامل

موجب افزایش عدهٔ نفوس و توسعهٔ آن گردید. پیش از غازان خان حصار دور شهر ششهزار قدم طول داشت وحصار جدیدی که غازان خان گرد تبریز کشید ۲۵ هزارقدم (قریب ۲۴ کیلومتر) درازا داشت. ثروت وجمعیت شهر وتنوع کالاهائی که در بازار آن خرید وفروش میشد موجب تحسین وتحیر معاصران بود.

درنتیجهٔ اصلاحات غازان خان خزانهٔ دولت معمور شد. حمدالله مستوفی قزوینی که دراثر جغرافیائی خویش اطلاعات پربهائی در بارهٔ اوضاع مالی زمان ایلخانان میدهد مینویسد که در زمان خوانین پیشین مغول جمع مبلغ وصولی خزانه به ۱۷۰۰ تومان (بگفتهٔ وصاف = ۱۶۰۰ تومان) و در عهد غازان به ۲۱۰۰ تومان بالغ گشت یعنی قریب ۲۵ درصد افزایش یافته بود.

دستگاه دولتی استوار گشته، خودکامگی مأموران محدود شده بود و بالنتیجه مردم تا اندازه‌ای از سوء استفاده‌ها ودعاوی نامشروع مأموران رهائی یافته بودند. غازان خان عصیان‌ها و قیامهای فئودالها را که موجب ضعف دولت میگشت فرو نشاند.

مبنای اصلاحات غازان خان عبارت بود ازاصل تثبیت دقیق خراج و مالیات و ممانعت ازسوءاستفاده وخودکامگی دروصول آن. اصلاحات مزبور بنفع مردم مالیات‌دهنده صورت نگرفته بلکه بنفع دولت فئودالی بود. لازم بود لااقل ترتیبی داده شود که تولیدات کشاورزی تجدید شود وقطع نگردد و فئودالها و دولت فئودالی مرتباً خراج ومال‌الاجاره‌را دریافت دارند.

ولی درهرحال نظم جدید نسبت برژیم ارعاب پیشین اخذ عوارض خودکامانه و غارت رعایا، بار روستائیان و شهرنشینان را سبکتر کرد. منابع تاریخی وبخصوص رشیدالدین وحمدالله مستوفی قزوینی وحافظ ابرو در کتب خویش مینویسند که کشاورزی تا اندازه‌ای ترقی کرده بوده ولی بسطح پیش از هجوم مغول نرسید.

بخش ۱۴ - حکومت الجایتوخان

غازان‌خان درسال ۱۳۰۴م درگذشت وبرادرخویش الجایتوخان را به‌جانشینی خودمعین کرد که بنام مسلمانی سلطان محمدخدابنده موسوم بود(۱۳۰۴-۱۳۱۶م- ۷۰۴-۷۱۶ه).

دولت الجایتوخان ازنقشهٔ قدیمی تسخیر سوریه دست نکشید. الجایتوخان در سال ۱۳۰۴م - دوایلچی بفرانسه گسیل داشت. اینان حامل نامه‌ای برای فیلیپ‌لوبل چهارم پادشاه فرانسه بودند. این نامه که بزبان مغولی وحروف ایغوری نوشته شده بود در دست میباشد. چنین نامه هائی برای ادوارد دوم پادشاه انگلستان و کلمنت پنجم پاپ روم نیزارسال گشت. هردو پادشاه وپاپ روم در دادن وعده ونوید کمک نظامی خسّت نورزیدندولی عملاً مساعدتی بعمل نیاوردند. دولت الجایتوخان سرانجام بالضروره ازکوشش برای فتح سوریه صرف‌نظر کرد.

درتمام مدت حکومت الجایتوخان دشمنی وستیز باجغتائیان وقزل‌اردو ادامه داشت ولی مرز کشورها بلاتغییر باقی ماند.

درسال ۱۳۰۷م - ۷۰۷ه. گیلان که تحت سلطهٔ عده‌ای از امیران کوچک نیمه مستقل قرار داشت کاملاً بدولت ایلخانان پیوست.

در زمینهٔ سیاست داخلی نیز درعهدالجایتوخان مشئی که در زمان غازان‌خان آغاز شده بود ادامه پیدا کردواصلاحاتی که وی بعمل‌آورده بود همچنان بقوت خود باقی ماند. دو سردار مغول - امیر قتلغ‌شاه و چوبان بامور نظامی رسیدگی میکردند و سروران اولوس مغول بودند.

اسماً سعدالدین‌وزیر در رأس ادارهٔ کشوری‌قرار داشت وعملاً رشیدالدین که در زمان الجایتوخان نیزقدرت خویش‌را بالتمام‌حفظ کرده بود امور را اداره میکرد. سعدالدین کوشید تا وسایل نابودی رشیدالدین‌را بوسیلهٔ گزارشهای دروغین فراهم سازد ولی‌رشیدالدین‌موفق شد موجبات اعدام سعدالدین را فراهم کند. ورشیدالدین

پس از آن بازرگانی- اورتاق بنام تاج الدین علیشاه گیلانی راکه بعدها رقیب ودشمن رشیدالدین شد- باخود شریک و وزیر کرد.

در سال ۱۳۰۵م - ۷۰۵ ه. الجایتوخان ساختمان شهر جدید سلطانیه را که ارغون خان ناتمام گذاشته بود مجدداً تعقیب کرد. موقع این شهر که بر راه‌های کاروان رو قرار داشت ونزدیکی ییلاق مغولان بدان، موجب رونق وعمران آن گشت وچیزی نگذشت که سلطانیه پایتخت تابستانی ایلخان گشت. بغداد کماکان پایتخت زمستانی بود. درباریان الجایتوخان درتزئین پایتخت نوین بایکدیگر همچشمی میکردند. رشیدالدین در سلطانیه نیزمانند تبریز کوئی مرکب از هزارخانه بل بیشتر باپول خود احداث کرد.

مردم رنگارنگ بازرگان وصنعت پیشه که در سلطانیه گرد آمده بودند سفارشات دربار را انجام داده با چادرنشینان مغول که ییلاقشان نزدیک شهر بود وارد داد و ستد شده مزد ودرآمد سرشاری بدست میآوردند. ساکنان سلطانیه از نواحی گوناگون بودند وبزبانهای گوناگون سخن میگفتند و پیرو مذاهب مختلف بودند. ساختمان شهر درسال ۱۳۱۳م - ۷۱۳ه. پایان یافت وحصاری که بدور شهر کشیده شده بود ۳ هزارگام درازا داشت.

الجایتوخان که در کودکی بدست مادر عیسوی خویش غسل تعمید مسیحیت را گرفته و از آن پس بدین اسلام و مذهب سنّی گرویده بود سرانجام به‌مذهب شیعه تمایل پیدا کرد. ولی کوششی که ایلخان مزبور بعمل آورد تا تشیّع را مذهب رسمی و دولتی قرار دهد باعدم موفقیت روبرو شد زیرا مأموران وروحانیان عالیمقام ایرانی که سخت پایبند تسنّن بودند بشدت مقاومت کردند و ازانجام منظور وی مانع شدند. در دوران الجایتوخان مجدداً ازنامسلمانان جزیه اخذ شد.

بخش ۱۵- آغاز انقراض دولت هلاگوئیان

ابوسعید بهادرخان پسر الجایتوخان درسن دوازده سالگی برتخت سلطنت جلوس کرد وبالطبع قادرنبود امور دولت را اداره کند.

امیر چوبان از قبیلهٔ مغولی سولدوز امیر اولوس و فرماندهٔ کل قوا در واقع زمامدار امور بود. ادارهٔ حکومت بسیاری از نواحی و ایالات به‌امیران مغول سپرده شده بود.

تاج‌الدین علیشاه وزیر براثر پشتیبانی امیرچوبان نیرو گرفت ورشیدالدین را که پیر هفتاد ساله‌ای بود ونمیتوانست در برابر تحریکات درباریان مبارزه ومقاومت کند بالکل از مداخله ونفوذ درامور کشور محروم ساخت وباستعفا و کناره گیری وی اکتفا نکرده اورا بدروغ متهم کرد که الجایتوخان را (که بسمت پزشک معالجه میکرد) مسموم ساخته است. اعیان چادرنشین که بخاطر شرکت رشیدالدین دراصلاحات غازان خانی ازوی متنفر بودند باکمال خرسندی از این فرصت برای تصفیهٔ حساب استفاده نمودند.

رشیدالدین محکوم و در ماه ژوئیه سال ۱۳۱۸م - ۷۱۸ه. اعدام شد. او را شقه کردند. صدرالدین وزیر را که براثر تحریکات رشیدالدین اعدام شده بود نیز چنین بقتل رسانده بودند. اموال فراوان رشیدالدین بنفع خزانه ضبط ومصادره شد و کوئی را که درتبریزاحداث کرده بود غارت کردند وموقوفات ومؤسسات خیریهٔ بسیاری را که ایجاد نموده بود نابود ساختند.

تقویت موقع اعیان چادرنشین که مهمترین نواحی کشور را تصاحب ودرمقامات مهم کشوری دست نشاندگان خود را مستقر کرده بودند بزودی منجر به لغو تمام اقدامات غازان خان (که هدف آن رفع خودکامگی مأموران وفئودالهای چادرنشین بود) ـ گشت.

فئودالهای چادرنشین که ضعف دولت مرکزی را حس کردند به‌عصیان وقیام دست زدند. مبارزهٔ با اینان بدان سبب دشوار بود که دولت درعین حال بادولت‌های همسایه درجنگ بود. درسال ۱۳۱۷م-۷۱۷ه. یساور شاهزادهٔ جغتائی که ازآسیای میانه اخراج شده به‌خراسان پناه آورده بود درخراسان علم طغیان برافراشت. درهمان هنگام لشکریان ازبک خان قزل اردو بدنبال مبارزه‌ای که از دیرباز بخاطر تصرف

آذربایجان آغاز کرده بودند وارد ناحیهٔ دربند شدند. هنگامی که امیرچوبان سرگرم جنگ باقزل اردوئیان بود امیریساور مازندران وبخشی از خراسان و سیستان را غارت کرد. عصیان وی فقط درسال ۱۳۲۰م - ۷۲۰ه. فرو نشانده شد.

قدرت عظیم امیرچوبان حس حسادت و رقابت بسیاری از فئودالهای چادرنشین مغول را برانگیخت و آنان بیهوده کوشیدند درمحضر ایلخان ابوسعید بوی بهتان زده ازنظرش بیندازند.

سپس توطئه‌ای علیه وی بعمل آمد. امیر ایرینچین از قبیلهٔ کرائیت در رأس ناراضیان قرار داشت وتوطئه مزبور که نخست علیه مقربترین شخصیت دربار آغاز شده بود مبدل به طغیان علیه شخص ایلخان ابوسعید گشت. سرانجام بعداز مبارزهٔ سختی که در آذربایجان صورت گرفت این عصیان درسال ۱۳۱۹م- ۷۱۹ه. فرونشانده شد وامیر ایرینچین اعدام گشت.

درسال ۱۳۲۰م- ۷۲۰ه. مصریان به ارمنستان کیلیکه حمله کرده آنسرزمین را که درتحت حمایت و وابسته به ایلخانان بود غارت کردند. ابوسعید که مایل بود عملیات نظامی درسرزهای غربی کشور وی موقوف شود با ناصرمحمد سلطان مملوک مصر وارد مذاکره شد ودرسال ۱۳۲۳م - ۷۲۳ه. میان دولت هلاکوئیان و مصر پیمان صلح منعقد گشت و ابوسعید و ناصر ایلچیانی برای استقرار واستواری دوستی مبادله کردند.

درسال ۱۳۳۲م - ۷۳۳ه. امیر تیمورتاش فرزند امیرچوبان در آسیای صغیر طغیان کرد. امیر چوبان شخصاً برای فرونشاندن عصیان عازم آنسامان گشت ولی بعد حکم عفو فرزندرا از ایلخان گرفت. عملیات نظامی علیه قزل اردو درقفقاز همچنان ادامه داشت.

قدرت چوبانیان روز بروز افزون میگشت. درسال ۱۳۲۴م - ۷۲۵ه. علیشاه وفات کرد. وی تنها وزیر ایلخانان بود که بمرگ طبیعی درگذشت. قیموست چوبانیان اندك اندك برای ایلخان، که جوان برومندی شده بود، مزاحم بود. تجاوزات و

بیناموسی هائی که دمشق خوجه فرزند امیرچوبان در تبریز مرتکب میشد موجب نارضائی عمومی گشت. درسال ۱۳۲۷ میلادی دمشق خوجه اعدام شد.

امیرچوبان درپاسخ علم طغیان را درخراسان برافراشت ولی منهزم شد وبهرات گریخت. امیر هرات نخست بوی پناه داد ولی بعد برای خوش آیند ابوسعید امر کرد خفه اش کنند.

طغیانهای دستجات فئودال وپیکارهای مکرّر وعبورلشکریان ازنواحی اسکان-یافتگان وغارت مردم نواحئی که بدست فئودالهامسخّر میشد وافزایش سوءاستفاده های مأموران وبلاهای طبیعی (درسالهای ۱۳۱۸ تا ۱۳۲۰ م - ۷۱۸ تا ۷۲۰ ه. خشکسالی مهیبی پدید آمد و پرواز ملخ و تگرگ بی سابقه محصولات را از میان برد) منجر به قحطی گشت وسرانجام مردم کشاورز ومقیم واسکان یافته را از هستی ساقط ونیروی ایشانرا بالکلّ تباه کرد.

مردم خانه های خویش را ترک گفته باطراف واکناف کشور گریختند. بحرانی که تا اندازه‌ای براثر اصلاحات غازان خان متوقف شده بود بار دیگر شدت یافت.

غیاث الدین محمد رشیدی وزیر، فرزند رشیدالدین فضل الله که این شغل را از سال ۱۳۲۸ م - ۷۲۹ ه. پس از سقوط امیرچوبان شاغل گشته بود کوشید تااندازه‌ای مردم را ازخودکامگی فئودالهامصون دارد. وخواست سیاست داخلی کشوررادرمسیر اصلاحات غازان خانی هدایتّ نماید.

ابوسعید خان بتوصیهٔ اوبرای دفاع ازاهالی در برابر زیاده رویهاوسوءاستفاده های مأموران که موجب فقر وبینوائی میگشت فرمانهائی صادر کرد. یکی از این فرامین که بر دیوار مسجد شهر آنی در ارمنستان منقور گشته در دسترس است.

ایلخان ابوسعید در پایان سال ۱۳۳۵ م - ۷۳۶ ه. هنگام لشکرکشی علیه قزل اردو درگذشت. مشی سیاسی غیاث الدین رشیدی وزیر مخالفت اعیان چادرنشین مغول وترک را برانگیخت. اینان براثرتوسعهٔ اراضی اقطاع ومُلک و موقوفه (بحساب و از محل اراضی دولتی که دراختیار حکومت مرکزی بوده مستقیماً بتوسط دستگاه

مأموران دولتی از آن بهره برداری میشد) نیرومندتر شده بودند . اینوضع موجب تضعیف حکومت مرکزی که ایلخان مظهر آن بود گشت .

بدین سبب کوشش غیاث‌الدین بنفع سیاست مرکزیت محال بود با کامیابی قرین گردد . درخلال این اوضاع اراضی دیگران در دست فئودالهای بزرگ متمرکز میشد و اینان املاک ملاکین کوچک را یا بزور وغصب آشکار ویا ازطریق دادگاهها و داوری تصاحب میکردند و در صورت اخیرالذکر از اینکه درضمن جنگها و شورشها بسیاری ازمالکان اسناد وبنجاق وقبالهٔ املاک واراضی خویش را از دست داده بودند استفاده مینمودند .

در آغاز قرن چهاردهم میلادی دربعضی نقاط ایران هنوز روستائیان آزاد دیده میشدند ولی در دوران مورد نظر ما آنان نیز به رعایای مقیّد بزمین مبدل شده بودند . جماعتهای خود مختار روستائی در بسیاری جاها از میان رفته بود و هرجا که هنوز وجود داشت دیگر آزاد نبوده تابع و وابستهٔ فئودال گشته بود .

افزایش مقدار اراضی فئودالهای بزرگ و بخصوص اعیان چادرنشین موجب تقویت وازدیاد نفوذ سیاسی آنان گردید و مبارزهٔ شدیدی را بخاطر کسب قدرت در دستگاه دولت ـ میان دستجات فئودال ـ برانگیخت .

بخش ۱۶ - نهضت‌های آزادیخواهانهٔ مردم در قرن سیزدهم و آغاز قرن چهاردهم میلادی

افزایش شگفت انگیز میزان بهرهٔ فئودالی و مالیاتها و سیاست مقید ساختن روستائیان بزمین ویوغ تحمل ناپذیر فاتحان باعث شدت مبارزه داخلی قشرهای مردم در سراسر کشور گشت .

فرار دسته جمعی روستائیان یکی ازمظاهر این مبارزه بود . گاهی هم مبارزه بصورت قیام وعصیان درمیامد . تاکنون محققان کمتر به‌مطالعهٔ این قیامها پرداخته‌اند .

درسال ۱۲۶۵م - ۶۶۴ه . در فارس یک خروج عظیم مردم در تحت قیادت

سید شرف‌الدین علیه حکومت مغولان وقوع یافت. لشکریان ایلخان این عصیان را بیرحمانه فرو نشاندند.

در سال ۱۲۷۵م - ۶۷۴ه. عده‌ای از مردم محلی به ایلخان آباقاخان که با همراهان در آرّان (آذربایجان شوروی) مشغول شکار بود آشکارا حمله کردند. اینان به‌شمشیر و نیزه مسلح بودند و نزدیک بود خان را بقتل رسانند. این حمله چنان آباقاخان را مرعوب ساخت که فرمان داد سلحشوران فئودال را از سراسر آن ناحیه گرد آورند زیرا انتظار یک قیام عمومی را داشت.

در سال ۱۲۹۱م - ۶۹۱ه. قبیلهٔ چادرنشین لر به‌قیام بزرگی دست زد و حتی شهر اصفهان را اشغال کرد.

در فاصلهٔ میان سالهای ۱۲۸۰ و ۱۲۹۰م - ۶۷۹ و ۶۸۹ه. هنگام انحطاط شدید اقتصاد ایران نهضت دسته‌جمعی و بزرگ روستائی که بصورت یک جنگ وسیع نامنظم درآمد آغاز شد. این نهضت را رشیدالدین مفصلاً نقل کرده‌است. بدیهی است که وی همچون یک مورخ فئودال شرکت کنندگان در نهضت مزبور را راهزن میخواند ولی از نوشته های او باوضوح تمام معلوم است که این نهضت شکلی از مبارزهٔ روستائیان و دیگر مردم استثمار شده و مظلوم علیه یوغ بیگانه و بهره کشی بیرحمانه فئودالها و رسوم اسارت و تقیّد بزمین بود.

بگفتهٔ رشیدالدین. دستجاتی که در جنگلها و کوهها مخفی شده بودند- و وی آنانرا راهزن میخواند- مرکب بودند از روستائیان فراری و بردگان گریخته و «رنود و اوباش» شهری - یعنی بینوایان شهرنشین- و چادرنشینان همه‌چیز از دست دادهٔ کرد و لر و عرب و حتی مغول. شایان توجه است که مغولان فقیر نیز دوش بدوش عامهٔ مردم ایران وارد مبارزه شده بودند.

این شورشیان در هر دهکده و ییلاق و قشلاق دوستان و پناه‌دهندگان و خبرچینانی داشتند. در دهکده‌ها بکمک کدخدایان آذوقه و دیگر لوازم زندگی برای شورشیان تهیه میشد. اینان در شهرها هم طرفدارانی داشتند که بایشان پناه میدادند.

دستجات شورشی به املاک ومراکز ومقر امیران واعیان حمله کرده بغارت میپرداختند. شورشیان بکاروانهای بازرگان - اورتاق نیزحمله میکردند، بحساب ثروتمندان واعیان رسیده اموال و کالاهای ایشانراطبق مفاهیم آنزمان برسم غنایم جنگی مشروع تصاحب میکردند.

عامهٔ مردم بشورشیان حسن توجه وافر داشتند. همه جا مورد استقبال واقع میشدند. باکمال میل ایشانرا می‌پذیرفتند و پنهانشان میکردند، غذایشان داده قهرمانیهایشان را موردتحسین وتقدیر قرار میدادند. هیچکس حاضرنبود راز ایشانرا فاش کند ویا نهفتگاهشانرا بروز دهد. مبارزه علیه آنان برای مأموران و لشکریان دولت سخت دشوار بود وهنگامیکه یکی ازآنان دستگیر میشد وفرمان اعدام اوصادر میگردید مردم همه بهیجان درمیآمدند ومیگفتند: «چگونه می‌توان چنین بهادری را سیاست کرد!».

نهضت شورشی از طرف لشکریان غازان‌خان خاموش‌شد.

درسال ۱۳۰۳م-۷۰۳هـ. عده‌ای ازپیروان سلکی از درویشان - که شخصی بنام شیخ یعقوب یا پیریعقوب دررأس آنان بود ورشیدالدین آنانرا مزدکی مینامید - کوشیدند علم‌طغیان برافرازند واقدام خویش را باتشبّث شاهزاده آلافرانگ که میخواست قدرت را بدست گیرد مربوط ساختند وبوی نزدیک شدند. ولی نقشه های ایشان کشف شد و رئیسانشان بازداشت واعدام‌شدند. پیریعقوب را ازقلهٔ کوهی بزیرافکنده معدوم کردند. رشیدالدین که این عده را مزدکی میخواند بلاتردید میخواسته است برساند که برنامهٔ اجتماعی ایشان با برنامهٔ مزدکیان قدیم مشابهت داشته است - یعنی اینان نیزهواخواه استقرار برابری اجتماعی وتفویض تمام اراضی به‌جماعتهای روستائی[۲] بودند. بزرگترین نهضت های روستائیان و پیشه‌وران با شعارهای برابری اجتماعی مدتی بعد، میان - سالهای ۱۳۳۰م - ۷۳۱هـ و ۱۳۸۰م- ۷۸۲هـ. درایران وقوع یافت.

بخش ۱۷ - استنتاج کلی از اوضاع ایندوره

دوران سلطهٔ مغول یکی از دشوارترین ادوار تاریخ مردم ایرانزمین بود. درآن دوران صدها هزار نفوس ذکیه معدوم و بلاد و قصبات ویران وقیود بهره کشی فئودالی سخت تر شد. اعتلای موقتی اقتصادی زمان غازان خان وعمران و آبادی دو یا سه شهر که مقر ایلخانان بود - وضع عمومی و فقر و فاقه کشور را تغییر نمیداد. تجارت کاروانی گرچه کشور ایلخانان را با بسیاری از کشورهای دور و نزدیک مربوط می‌ساخت- ولی تقریباً فقط نیازمندیهای گروه حاکمه را رفع مینمود ونه موجب پیدایش نفوذهای جدید فرهنگی ونه افکار نوین در ایران میگشت.

پس از مرگ ایلخان ابوسعید (سال ۱۳۳۵م- ۷۳۶ه) تمایلات گریز از مرکز فئودالهای بزرگ ومبارزهٔ دستجات فئودال بخاطر کسب قدرت و وصول بحکومت و نهضت های آزادی خواهانهٔ خلق که مجدداً آغاز گشته بود- جملهٔ این عوامل منجر بدان گردید که دولت ایلخانان هلاکوئی که فاتحان مغول تأسیس کرده بودند منقرض شود (میان سال ۱۳۳۶م - ۷۳۷ه و سال ۱۳۵۳م - ۷۵۴ه).

مغولان مقیم ایران متدرجاً بخشی در ترکان ساکن آنساسان و بخشی درمیان ایرانیان مستحیل شدند.

فصل ششم

ایران درعهد پاشیدگی فئودالی و قیامهای مردم

(از حدود سال ۱۳۳۰ م - ۷۳۱ ه. تا پایان قرن پانزدهم م.)

بخش ۱- ویژگی این دوران بطور کلی

دراین دوره اشکال گوناگون مالکیت فئودالی زمین وآب (تیول ارثی یاسیورغال که دنبالهٔ اقطاع بشمار میرفت) وهمچنین مصونیت ها (مصونیت مالیاتی و قضائی و اداری) و سلسله مراتب فئودالی و شکلهای وابستگی فئودالی روستائیان در ایران بحداعلای تکامل رسید. این دوره ازلحاظ سیر وپیروزی پاشیدگی وپراکندگی فئودالی درایران- بخصوص پس از انقراض دولت مغولی هلاکوئیان (بین سال ۱۳۳۶ م-۷۳۶ ه و ۱۳۵۳ م - ۷۵۴ ه) ممتاز است.

انقراض دولت مزبور هنوز بمعنی سقوط یوغ مغولان درسراسر ایران نبود، زیرا دربسیاری ازنواحی حکومت کماکان دردست اعیان نظامی چادرنشین مغول و ترک بوده واینان یاسای کبیر چنگیزی وشیوه های اداری وبهره کشی فئودالها راکه بعداز فتوحات مغولان پدید آمده بود محفوظ میداشتند.

تشدید تضادها وکوشش عامهٔ مردم برای رهائی از یوغ بیگانه و بهره کشی وحشیانه موجب شد که درایران و کشورهای مجاورآن (آسیای میانه وترکیه عثمانی) بین سالهای ۱۳۳۰ و ۱۳۸۰ م - ۷۳۱ و ۷۸۲ ه. و نیمهٔ اول قرن پانزدهم یک سلسله قیام های عمومی وقوع یابد.

بخش ۲ - منابع اصلی تاریخ این دوران

بسیاری از مؤلفان دربارهٔ این دوره تاریخ نوشته‌اند وبعضی از ایشان کوشیده‌اند از رشیدالدین همدانی تقلید کنند.

نخست باید ازمکتب مورخان درباری که در قرن پانزدهم در دربارسلاطین تیموری در هرات پدید آمده بود یاد کنیم. نظام‌الدین‌شامی (اصلاً ازشام یا شاید شنب - حومهٔ تبریزبوده) وشرف‌الدین علی یزدی مورخان درباری که برحسب فرمایش دربار تاریخ حکومت و فتوحات تیموررا برشتهٔ تحریر درآوردند مقدّمان این مکتب بودند.

کتاب شامی درسال ۱۴۰۴م - ۸۰۷هـ. و اثر شرف‌الدین یزدی در سال ۱۴۲۴م - ۸۲۸هـ. پایان یافت. هردو کتاب بنام «ظفرنامه» موسوم است و هردو از روی منابع رسمئی که بدست مانرسیده نوشته شده وسخت بغرض وجانبداری آلوده است واعمال تیمور واطرافیان ویرا بانظر تحسین وصف میکنند و در این‌طریق شامی کمتر وشرف‌الدین یزدی بمراتب بیشتر زیاده روی کرده است. معهذا هردوتألیف از منابع پر ارزش تاریخ ایران در پایان قرن چهاردهم و آغاز قرن پانزدهم شمرده میشود. به‌کتاب شرف‌الدین یزدی مقدمه‌ای حاوی تاریخ ایران و آسیای میانه از دوران چنگیزخان تاتیمور ملحق‌شده بوده (این مقدمه فقط دربعضی‌نسخ خطی‌محفوظ مانده است)[1].

کتاب شامی‌بزبان ساده نوشته شده ولی تألیف شرف‌الدین‌علی یزدی بزبانی بیمزه وتصنّعی وصعب‌الهضم است.

۱- اثر شامی(متن‌فارسی‌انتقادی) درپراگ توسط ف. تائوئر درسال ۱۹۳۷چاپ ومنتشر شده است.

کتاب شرف‌الدین یزدی (متن فارسی) توسط محمدالله داد درکلکته منتشر شده (در ۱۸۸۷/۸ دردو مجلد) - این چاپ پراز اغلاط و معایب دیگر است. یک ترجمهٔ فرانسوی پتی‌دلا کروا (پاریس ۱۷۲۲) که اکنون خیلی کهنه شده‌است وجود دارد.

درحدود سال ۱۴۱۴م - ۸۱۷هـ. یک کتاب «تاریخ عمومی» نوشته شده بود که و. و. بارتولد آنرا کشف نمود و ازپیش خود بنام «نسخهٔ بی نام اسکندر» خواند زیرا این کتاب برای شاهزاده اسکندر حاکم فارس و نوادهٔ تیمور نوشته شده بوده. بعدها معلوم شد که مؤلف این کتاب معین الدین نطنزی میباشد. مبنای اثر وی منبعی است بزبان ترکی که دردست نمیباشد.

دراثر نطنزی لغات ترکی ومغولی فراوان است وتأثیرونفوذ محیط چادرنشینان ترک زبان در آن کاملاً مشهود و محسوس میباشد. دراین کتاب تاریخ نظامی و دیپلوماسی دولت های مغولی و امپراطوری تیموری شرح داده شده است. این کتاب بطبع نرسیده است[1].

بزرگترین مورخ دوران تیموری حافظ ابرو میباشد. وی نخست درخدمت تیمور وسپس فرزند وی سلطان شاهرخ بود وتألیفات خویش را دردربار شاهرخ (درهرات) نوشت (درسال ۱۴۳۰م - ۸۳۴هـ. درگذشت). حافظ ابرو کتب زیررا تألیف کرده:

الف - درسال ۸۲۳هـ. جغرافیای مفصل ایران ودیگر کشورهای خاورنزدیک را در آغاز قرن پانزدهم باگریزهای تاریخی و مطالب فراوان اقتصادی (ازوضع کشاورزی وغیره) نوشت. این منبع پرارزش تاریخی بصورت ناقص بدست ما رسیده و تعداد نسخ خطی آن محدود میباشد[2] وتاکنون چاپ نشده است.

ب ـ مجموعه ای تاریخی مرکب ازترجمهٔ فارسی تاریخ طبری (قرن دهم) وآثار تاریخی رشیدالدین فضل الله ونظام الدین شامی باذیلی که خود بکتب این دومؤلف نوشته است[3].

ج - اثر بزرگی در «تاریخ عمومی» بنام «مجمع التواریخ». این کتاب بنام

۱- سه نسخه خطی از این اثرموجوداست: درلنینگراد (فرهنگستان علوم شوروی، لندن و پاریس).

۲- نسخ خطی این اثر درلنینگراد وتاشکند موجوداست. کتاب عنوان ندارد.

۳- بخشهائی ازاین مجموعه چاپ شده: ذیل جامع التواریخ رشیدی درسال ۸-۱۹۳۷ (بصورت ناقص تا وقایع سال ۱۳۸۱م.) توسط استاد خانبابا بیانی (ترجمهٔ فرانسه ومتن فارسی) و ذیل ظفرنامهٔ شامی درپراگ توسط ف. تائوئر درپراگ درسال ۱۹۳۴ میلادی (متن فارسی) بطبع رسیده.

«زبدة التواریخ» نیز معروف میباشد ، در چهار مجلد است و هنوز طبع و منتشر نشده است . آثار حافظ ابرو از لحاظ سادگی زبان و استفادهٔ سرشار از منابع اصلی و دقت وصحت مطالب وبیان موجز وفراوانی اطلاعات اجتماعی واقتصادی ممتاز میباشد.

عبدالرزاق سمرقندی ذیل نویس حافظ ابرو میباشد (۱۴۸۲ - ۱۴۱۳م - ۸۸۷-۸۱۶ هـ). وی تاریخ مفصلی بنام «مطلع السعدین ومجمع البحرین» در دو مجلد تصنیف نموده است.

این کتاب تا شرح وقایع سال ۱۴۲۶م - ۸۳۰ هـ. بیشتر مأخوذ از «مجمع التواریخ» حافظ ابرو میباشد[2] وباقی - تا شرح وقایع سال ۱۴۷۰م - ۸۷۵ هـ. اصیل است. اثر عبدالرزاق سمرقندی با بیانی متصنع نوشته شده حاوی اطلاعات اجتماعی و اقتصادی فراوان است. تاریخ وقایع غالباً دقیق نیست. این کتاب پرارزش اخیراً در پاکستان چاپ ومنتشر شده است (در دو مجلد)[3].

فصیح خوافی نیز از این مکتب است . وی کتاب تاریخ «مجمل فصیحی» را درسال ۱۴۴۲م - ۸۴۶ هـ. به سلطان شاهرخ اهداء کرده است. این اثر از لحاظ شکل ظاهر با وقایع نگاری مشابهت دارد. بیان فصیح موجز وساده است. این منبع از لحاظ دقت وصحت تاریخ وقایع وتذکرهٔ حیات وخصوصیات شاعران ورجال سیاسی قرنهای چهاردهم وپانزدهم واجد ارزش است.

۱- درمخازن کتاب شوروی فقط مجلد اول ودوم که تکرار آثار دیگران و فاقد اهمیت است مضبوط میباشد. از مجلد چهارم که اصیل وپرارزش است دونسخهٔ خطی موجود است که هر دو درخارج است.

۲- از آنجائیکه مجلدات سوم و چهارم کتاب حافظ ابرو فعلاً در دسترس ما نیست - اثر عبدالرزاق سمرقندی برای مورخان شوروی منبع پرارزشی بشمار میرود.

۳- لاهور سال ۱۳۶۸-۱۳۶۰ هجری قمری = ۱۹۴۹-۱۹۴۱ میلادی - در کتابخانهای لنینگراد وسمرقند وتاشکند نسخی از اثر عبدالرزاق سمرقندی موجود است. ترجمهٔ فرانسه بخشی ازمجلد دوم باتفسیر مشروح اصطلاحات توسط کاترمر در سلسله انتشارات : Notices et extraits de la bibliothéque du roi (nationale) مجلد چهاردهم (پاریس سال ۱۸۴۱) طبع ومنتشر شده است.

فصیح ازمنابعی که بدست ما نرسیده استفاده کرده است . از این کتاب فقط نسخ خطی معدود در دست است وطبع ومنتشر نشده[۱] .

یکی از نمایندگان بسیار مشهور این مکتب که شهرتی بیش از اندازهٔ خدمات خود در خاورزمین بهم زده است ومدت مدیدی در اروپا نیزمعروفیت نابجائی داشته محمدابن خاوندشاه ملقب به میرخوند (صحیح تر میرخواند است. ۱۴۹۸-۱۴۳۳م- ۹۰۴-۸۳۷ه.) است. وی ازمحفل ادبی وعلمئی بود که علی‌شیر نوائی شاعرازبکی قدیم و وزیر سلطان حسین بایقرا (ازسلالهٔ تیموریان) در هرات تأسیس کرده بوده. میرخوند مؤلف «تاریخ عمومی» بزرگی است بنام «روضة‌الصفا» که در هفت مجلد[۲] با مقدمه وخاتمه‌ای برشته تحریر درآورده است.

فقط بخشی از مجلد ششم ومجلد هفتم که وقایع نیمهٔ دوم قرن پانزدهم را شرح میدهدا صیل بوده و از لحاظ ما منبع نخستین بشمار میرود. مجلدات دیگر مأخوذ از آثار دیگران ومنابع فارسی وعربی قبلی است که برروی هم انباشته است. ولی ازآنجائیکه بعضی از منابع مورد استفادهٔ میرخوند از میان رفته است مجلدات اول روضة‌الصفا - وبویژه مجلد چهارم وپنجم- هنوزهم ازلحاظ محققان واجد ارزش میباشد.

بیان پرطمطراق ومتصنع[۳] وفراوانی داستانهای سرگرم کننده برای میرخواند درمحافل ادبی فئودال شهرت بیجائی ایجاد کرده بود. ولی از لحاظ صحت مطالب و دقت اطلاعات میرخوند بپایهٔ حافظ ابرو وعبدالرزاق سمرقندی نمیرسد و پائین ترقرار گرفته است.

۱- نسخهٔ خطی خوبی در کتابخانهٔ لنینگراد موجود است (انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم شوروی).

۲- مجلد هفتم وقایع تاسال ۱۵۲۱ میلادی را شرح میدهد واین مجلد را خوند میر نوهٔ میرخوند - بپایان رسانده ودستکاری کرده است.

۳- ف. انگلس در نامه‌ای که درتاریخ ۶ ژوئن سال ۱۸۵۳ نوشته متذکر شده است که میرخوند وبسیاری از دیگرنثرنویسان ایرانی «ازیک زبان پراز تمثیل و استعاره ولی بیمعنی استفاده میکنند».

کتاب میرخوند بالتمام چندین بار باچاپ سنگی درخاورزمین- چه اصل فارسی آن وچه ترجمه ترکی - طبع ومنتشر شده‌است. ولی این چاپها انتقادی نبوده رضایت بخش نیست[۱].

در اروپا فقط برخی از قسمتهای کتاب میرخواند (اصل فارسی و ترجمه) طبع ومنتشر شده‌است واین قسمتها نیز از مجلدات اول که درواقع انباری از آثار دیگران است و ارزش چندان ندارد اخذ گردیده[۲].

هنگامی که درقرن نوزدهم این بخشهای کتاب میرخوند را در اروپا بطبع میرساندند ازاینکه وی آثار دیگران را در کتاب خود آورده و بروی هم انباشته اطلاعی نداشتند وبدین سبب بتاریخ او بیش از آنچه شایستهٔ آن بود ارزش مینهادند. بعدها که بتدریج منابع اصلی کتاب میرخوند معلوم شد و جداگانه بطبع رسید از اهمیت تاریخ او هم اندك اندك کاسته شد (باستثناء مجلدات پنجم وششم وهفتم). هنوز یك چاپ علمی وانتقادی ازاثار میرخوند بعمل نیامده است.

خوندمیر یاخواندمیر نوادهٔ میرخوند همکار ودنبال کنندهٔ کار وذیل نویس کتاب وی بود. نام وی غیاث‌الدین بن حسین (۱۰۳۶-۱۴۷۵م - ۹۴۳-۸۸۰هـ.) و به محفل ادبی علیشیر نوائی منسوب بوده. خوندمیر پس از قلع وقمع و انقراض امپراطوری تیموری بدست ازبکان چادرنشین (سال ۹۱۳ هـ) مدتی درخدمت شاه اسمعیل اول مؤسس سلالهٔ صفوی درایران بسر برد وایام بازپسین زندگی‌را در دربار بابر مؤسس امپراطوری «مغولان کبیر» در هندوستان گذراند و در آنسرزمین بدرود حیات گفت.

۱- بهترین چاپ نسبتاً چاپ مطبعهٔ شاهی طهران است که درسال ۱۲۷۲-۱۲۶۶ هجری، ۱۸۵۶-۱۸۵۰ میلادی و ۱۲۷۴-۱۲۷۰ هجری، ۱۸۵۶-۱۸۵۲ میلادی بعمل آمده است (قریب ۱۰۰۰ صفحه) ولی صفحات شماره ندارد ونقل ازآن امکان‌پذیرنیست.

۲- برای آشنائی بافهرست کامل چاپهای اثر میرخواند درمشرقزمین و اروپا وقسمتهائی که ازآن جداگانه چاپ شده به کتاب آ. ا. کریمسکی بنام «تاریخ ایران وادبیات آن ومسلك درویشان» مجلد سوم شمارهٔ ۲-۱ رجوع شود.

خوندمیر گذشته ازاتمام مجلد هفتم «روضةالصفا» (که پیشتر ذکر آن رفت) مؤلف مجموعه‌ای مرکب از سه مجلد درتاریخ عمومی بنام «حبیب‌السیر» میباشد. بیشتر بخش های این اثرنیزنوشته های مورخان پیشین است که برروی هم انباشته‌است وفقط قسمتی از مجلد سوم اصیل میباشد.

مؤلف دراین کتاب به‌تیموریان و صفویان حسن‌نظر نشان داده است. شرح وقایع بسال ۱۵۲۴م - ۹۳۱ هـ. پایان می‌یابد. این تألیف یکی از منابع اصلی تاریخ ایران درپایان قرن پانزدهم وآغاز قرن شانزدهم م. میباشد.

«حبیب‌السیر» چند بار بوسیلهٔ چاپ سنگی طبع (درطهران وبمبئی) و بعضی از قطعات آن‌نیز ترجمه شده‌است. اثر دیگر خوند میر بنام «خلاصةالسیر» که در واقع خلاصه‌ای از «روضةالصفا» میباشد بچاپ نرسیده‌است.

اما برای مطالعه درتاریخ دولت «آق‌قویونلو» گذشته‌از آثار میرخوند وخوندمیر «تاریخ غیاثی» تألیف عبدالله‌البغدادی‌الغیاثی و «تاریخ امینی» فضل‌الله‌بن روزبهان که درنیمه دوم قرن پانزدهم میزیسته‌اند اهمیت فراوان دارد. هردو اثر تاکنون بچاپ نرسیده‌است و درکتابخانه های شوروی‌نیز نسخهٔ خطی‌آنها وجودندارد.

دولتشاه‌مؤلف «تذکرةالشعراء» نیز درهرات میزیسته‌است. «تذکرةالشعراء» چنانکه از نام آن برمی‌آید تاریخ زندگی عده‌ای از شاعران ایرانیست (سال ۱۴۸۷م- ۸۹۳ هـ). درتذکرهٔ دولتشاه‌وقایع تاریخ فاقددقت‌میباشد ونمیتواندموردا‌عتمادباشد. در عوض مطالب فراوان ازاوضاع اجتماعی‌وزندگی‌مردم درکتاب وی دیده میشود (دربارهٔ مالکیت فئودالی‌زمین وبهره کشی‌ازمردم زحمتکش وزندگی ورسوم واخلاق دستجات مختلف فئودال) که نمیتوان‌ازنظر دورداشت. ازاین‌رهگذر اثردولتشاه حائز اهمیت میباشد[۲].

۱- به‌فهرست نسخ خطی و چاپ‌های متن‌فارسی و ترجمهٔ قطعات Storey بخش دوم شمارهٔ ۱- ص۹۰ ۱-۱۰۱ رجوع شود.

۱- «تذکرةالشعراء» دولتشاه (متن فارسی) درسال ۱۹۰۱ توسط ا. گ. براون بچاپ رسیده است.

تقریباً جملگی مورخان یادشده ازلحاظ نظرهای سیاسی خویش کم وبیش هواخواه امپراطوری تیموریان بوده درآثار خویش سیاست سلاطین تیموری را ستوده ودشمنان ایشان را لجن مال کرده‌اند.

درمیان مورخان مزبور نسبتاً حافظ ابرو وعبدالرزاق سمرقندی - تااندازه‌ای که یک مورخ درباری که بفرمایش سلاطین تیموری تاریخ مینوشته میتوانسته بری از اغراض باشد - بیغرض بوده‌اند. برعکس تاریخ شرف‌الدین یزدی و میرخواند بسبک مدحنامهٔ اعمال تیموریان نوشته شده‌است.

اکثر مورخان تیموری قرن پانزدهم مبیّن منافع و عقاید یکی از دستجات طبقهٔ فئودال - یعنی بزرگان اسکان یافته روحانی ومأموران ایرانی وهواخواه سیاست مرکزیت بوده کم وبیش به دستهٔ دیگر طبقهٔ فئودال یعنی بزرگان نظامی و چادرنشین مغول و ترک دشمنی میورزیدند.

این روش مورخان بالاخص در نوشته های حافظ ابرو وعبدالرزاق سمرقندی و دولتشاه مشهود میباشد. اما اینرا نیزمتذکرشویم که تمام این مؤلفین به نهضت های مردم نظر منفی وخصومت داشته‌اند.

باید ازمورخان ایرانی که تاریخ ناحیه ویاشهری رانوشته اندنیزیاد کرد. ازاینان بیش از همه کسان زیر واجد اهمیت میباشند.

الف - معین‌الدین اسفزاری مؤلف کتاب «روضة‌الجنات فی تاریخ مدینة‌الهرات» درتاریخ هرات وناحیهٔ آن که بچاپ نرسیده[۱] ووقایع را تاسال ۱۴۷۰ م - ۸۷۵ ه. شرح میدهدوبیشتر تکرارمطالب مورخان پیشین است (مبنای آن «تاریخ هرات» سیفی هروی ومنابع اصلی دیگراست) و فقط بخش آخر آن اصیل میباشد. کتاب اسفزاری حاوی جغرافیای ناحیهٔ هرات درقرن پانزدهم نیزمیباشد[۲].

۱- اخیراً درطهران - بچاپ رسیده است (مترجم).

۲- نسخ خطی اثر اسفزاری درکتابخانه های لنینگراد وتاشکند محفوظ است.

ب ـ ظهیرالدین مرعشی مؤلف «تاریخ طبرستان ورویان ومازندران»، که تا سال ۸۸۱ هـ. وقایع را شرح میدهد[۱]، و «تاریخ گیلان و دیلمستان»[۲].

مورخان تاریخ محلی (باستثنای اسفزاری) معمولاً مبیّن منافع و مدافع مشی سیاسی سلاله های محلی و گروه سوم طبقهٔ فئودال یعنی بزرگان ایرانی شهرستانی بودند که با دستگاه حکومت مرکزی ارتباطی نداشتند. نفرت ایشان از سیاست مرکزیت هلاکوئیان وتیموریان ودیگران و دشمنیشان با فاتحان بیگانه و بزرگان نظامی و چادرنشین مغول وترک از اینجا ریشه میگیرد. این مورخان غالباً وقایع را بصورتی مغایر بانظر مورخان طرفدار مغول وتیموریان شرح میدهند وتوجیه میکنند.

در ایندوره غیراز تألیف یاد شدهٔ حافظ ابرو کتاب مهم دیگری درجغرافیانوشته نشده است.

از منابع مستند می بایست مجموعهٔ اسناد رسمی را بنام «دستورالکاتب فی تعیین المراتب» یاد کرد که در حدودسال ۷۶۳ هـ. درعهد حکومت سلطان اویس جلایری تنظیم شده.

دراین مجموعه نمونهٔ نامه هائی که به ارباب مناصب و مراتب گوناگون و بزرگان واعیان وتابعان سلطان نوشته شده وفرامین واحکام شاه درانتصاب اشخاص و یا انتقال اراضی بایشان و وصول مالیات و تسهیلات مالیاتی و شکایات رعایا از سنگینی بار خراج و تضییقات مأموران فئودالها و فرامین مربوط بلزوم بازگرداندن

۱- متن فارسی آن توسط آکادمیسین ب. دورن درسلسله انتشارات:

« Muhammedanishe Quellen Zur geschichte der Südliehen Küstländer des Kaspischen meeres»

جلد اول cpb در سال ۱۸۵۰ منتشر شده‌است.

۲- متن فارسی توسط رابینو- دانشمند فرانسوی درشهررشت (ایران) درسال ۱۳۳۰ = ۱۹۱۲ منتشر شده‌است.

(رابینو ویس کنسول انکلیس در رشت بود. خودفرانسوی نبود - مترجم).

روستائیان فراری بمحل خودوغیره نقل شده‌است . مجموعه‌ای که و.و. بارتولد کشف کرده‌است و حاوی اسناد رسمی (انشاء) . از قبیل یرلیغ‌ها واحکام مواجب و غیره موبوط به‌قرنهای پانزدهم‌وشانزدهم اززمان حکومت سلطان شاهرخ ؛ ۸۰۸-۸۵۰ه. میباشد نیز جزو منابع مستند شمرده میشود[۲].

چنانکه گفتیم تمام آثار فوق‌الذکر بزبان فارسی نوشته شده است ـ گرچه بنا بسنّت مرسوم‌عنوان آنها عربیست . درآغاز قرن چهاردهم درایران زبان‌عربی در کتب تاریخی تقریباً بالکل متروك وزبان فارسی جانشین آن شده بوده .

دراین دوره فقط یک اثر تاریخی‌بزبان‌عربی‌نوشته شد که از لحاظ تاریخ ایران در قرن پانزدهم واجد اهمیت است . احمدبن عربشاه عربی از مردم دمشق بوده (درحدود. ۱۴۵۰-۱۳۸۸م - ۸۰۴-۷۹۰) که اسیر لشکریان‌تیمور گشته بود ومدتی درسمرقند زندگی‌میکرد و کتابی بنام «عجایب المقدور فی‌اخبارالتیمور» بزبان عربی درتاریخ دوران تیمور نوشت.

نظرابن‌عربشاه به‌تیمور و سیاست‌داخلی و خارجی وی سخت دشمنانه است و محققین بااستفاده‌از کتاب وی میتوانند ارزش‌مطالبی‌راکه مورخان متملق وچاپلوسی مانند شرف‌الدین‌علی‌یزدی ودیگران دربارهٔ تیمور نوشته وتمام‌اعمال اورا می‌ستایند بانظر انتقاد بررسی کنند . اهمیت کتاب ابن‌عربشاه درهمین‌است[۳].

از میان مورخان ارمنی تووماتسوپستی (فوماتسوپی ـ قرن پانزدهم) که

۱ـ تنهانسخه‌ای که ازاین‌اثر درشوروی‌موجود است درکتابخانهٔ بایگانی‌فرهنگستان علوم شوروی درلنینگراد محفوظ است (رونوشت نسخهٔ خطی‌وین که‌توسط و. گ. تیزن‌هاوزن تهیه شده‌است).

۲ـ یک نسخهٔ خطی که در پایان قرن شانزدهم نوشته شده در کتابخانه انستیتوی شرقی فرهنگستان درلنینگراد موجود است.

۱ـ متن عربی‌اثر ابن‌عربشاه درسال ۱۲۸۵ه. - ۱۸۶۸/۹ درقاهره منتشرشد. ترجمه‌ای نیز بانگلیسی‌توسط ساندرس بعمل‌آمده (لندن- سال۱۹۳۶) . این ترجمه رضایت‌بخش نیست.

کتابی بنام «تاریخ لنگ تمور و جانشینان او» تألیف کرده از لحاظ تاریخ ایران واجد اهمیت است.

در این کتاب دربارهٔ دوران حکومت تیموز وفرزنداوشاهرخ تعبیرات ونظرهای مستقلی دیده میشود واطلاعات بسیار راجع به غرب ایران نیزمیدهد[۱].

از میان سیاحان اروپائی سفرنامه های کلاویخو سفیر کاستیل (اسپانیا) را که ازطریق ایران بسمرقند ودربار تیمور سفر کرد (۱۴۰۵-۱۴۰۳م-۸۰۸-۸۰۶ه.)[۲] وهمچنین یادداشتهای سفیران ونیز را دردربار اوزون حسن آق قویونلو سلطان ایران غربی وآذربایجان (کاترینو زنو ۱۴۷۳-۱۴۷۱م -۸۷۸-۸۷۶ه.)، یوسافات باربارو (۱۴۷۸-۱۴۷۱م - ۸۸۳-۸۷۶ ه)، آموروسیا کونتارینی (۱۴۷۶-۱۴۷۴م - ۸۸-۸۷۹)[۳] رابایدذکر کرد. در این یادداشتهامطالبی دربارهٔوضع اقتصادی وروابط اجتماعی ایران درقرن پانزدهم مذکور است.

یادداشتهای بازرگانی روسی بنام آفاناسی نیکی‌تین که از مردم شهر تور («کالی‌نین» کنونی) بوده وخاطرات سفرخویش راتحت عنوان «سفر بآنسوی سه دریا» نوشته‌است واجداهمیت بسیاراست. وی به آذربایجان، اران وایران وهندوستان وترکیه

۱- متن ارمنی آن درسال ۱۸۷۰ چاپ شده و ترجمهٔ فرانسهٔ آن (ناقص) توسط ف. نو F. néve درپاریس بسال ۱۸۶۰ چاپ شده‌است.

۲- میان چاپهای مختلف یادداشتهای کلاویخو یک چاپ متن اسپانیائی باترجمه روسی (صفحه به صفحه) بتحریر ای. ای. سرزونوسکی، ۱۸۸۱، موجود است.

۳- اصل یادداشتهای سفرکاترینوزنو یوسافاتا (جوزافا) باربارو، آموروسیا (آسبروزو) کونتارینی وديگرجهانگردان ایتالیائی درایران طی قرنهای پانزدهم و شانزدهم (آنجوللو و همچنین تاجر بی‌نام ونیزی) درمجموعهٔ Ramusio Delle navigazioni et viaggi - ونیز سال ۱۶۰۶ منتشر شده، چاپ دوم یادداشتهای مؤلفین مزبور (وهمچنین یادداشتهای آلساندری- قرن شانزدهم) درترجمهٔ انگلیسی درسلسله انتشارات Hakluyt society مجلد ۹ لندن - سال ۱۸۷۳ منتشر شده است. ترجمهٔ یادداشتهای کونتارینی بروسی درسال ۱۸۳۶ چاپ ومنتشر شده است.

(از ۱۴۶۶-۱۴۷۲م / ۸۷۱-۸۷۷ هـ.) بمنظور تجارت سفر کرد و از ۱۴۶۷ تا ۱۴۶۹م در ایران بود (در شهرهای آمل و کاشان و یزد و کرمان و لار و هرمز) و در سال ۱۴۷۲ هنگام معاودت از هندوستان از هرمز و لار و شیراز و یزد و اصفهان و قم و سلطانیه و تبریز عبور کرد.

بیان آفاناسی نیکی‌تین بسیار موجز است ولی بسیار دقیق میباشد و یادداشتهای وی مشحون از مطالب پرارزش است. آفاناسی نی کی‌تین نخستین فرد روسی است که شرح مسافرت خودرا در ایران و کشورهای مجاور آن برشتهٔ تحریر درآورده است وی کاملاً بزبان های ترکی (ازبکی قدیم) واحتمالاً به فارسی آشنا بوده[1].

بخش ۳ - انقراض امپراطوری هلاکوئیان

سیاست داخلی غازان خان واصلاحاتی که وی بعمل آورد با اینکه موجب اعتلای نسبی اقتصاد کشور گشت فقط میتوانست انقراض دولت هلاکوئیان را بتأخیر اندازد ولی قادر بممانعت از اضمحلال آن نبود.

این دولت یکی از امپراطوریهای قرون وسطائی بود مرکب از ممالک و قبایل و اقوام گوناگون که هیچ رابطهٔ استوار اقتصادی وملی وفرهنگی بایکدیگر نداشتند و فقط موقتاً پیروزی فاتحان آنانرا در زیریک لوا گردآورده بود. افزایش تمایل باقتصاد طبیعی[2] درقرن سیزدهم م. روابط اقتصادی بین نواحی ایران را سست کرد.

علی‌رغم پیشرفت موقتی که درعهد غازان خان دراقتصاد ایران درنیمهٔ اول قرن پانزدهم حاصل شد معهذا بهیچوجه معیشت مردم وآبادانی به‌سطحی که درقرن سیزدهم پیش از هجوم چنگیز-احراز کرده بود نرسید. نتیجهٔ اینوضع تلاشی فئودالی بود.

سیاست مرکزیت طلبی غازان خان درگرایش فئودالی جامعه تکیه گاه استواری نداشت وسیاست مزبور بامقاومت سخت بزرگان نظامی چادرنشین مغول وترک که در

۱- یادداشتهای نیکی‌تین چندین بار چاپ شده‌است.

۲- رجوع شود به‌توضیح آخر کتاب.

خدمت دولت مرکزی نبودند ـ مواجه میگشت . بدین سبب سیاست غازان خان نمیتوانست مستمر وپی گیر باشد وسرانجام با عدم موفقیت روبرو شد . باین معنی که وی ناگزیر براثر فشار بزرگان نظامی چادرنشین بیش از پیش به تقسیم اراضی اقطاعی پرداخت و این خود بالضروره موجب پیروزی پاشیدگی وپراکندگی فئودالی گشت .

درعهد ایلخان ابوسعید بهادرخان جنگهای سهمناک خانگی با بزرگان نظامی چادرنشین درگرفت (قیام امیرایرنچین وامیر قورمیشی وغیره - ۱۳۱۹م - ۷۱۹ه) و دستجات نیرومند فئودال محلی پدیدآمدند . بزرگان نظامی چادرنشین درعهد نخستین ایلخانان به حکومت نیرومندی احتیاج داشتند ولی اکنون که فتح سرزمینهای تازه متوقف شده بود ـ دیگر بزرگان مزبور بحکومت مقتدر خان نیازمند نبودند .

بدین سبب پس از مرگ ایلخان ابوسعید بهادرخان (۳۰ نوامبر ۱۳۳۵م-۷۳۶ه) هیچ ایلخانی که حکومت وی درسراسر کشور شناخته شود وجود نداشت . دستجات بزرگ فئودال ایلخانانی ازاعقاب چنگیزرا برسریرسلطنت می نشاندند که حتی حکومت اسمی و ظاهری آنان هم فقط در قلمرو دستجات فئودال مزبور مورد قبول بود . این ایلخانان خیمه شب بازی آلت دست دستجات نظامی فئودال بودند.

بخش ۴ - ایران غربی

پس از مرگ ایلخان ابوسعید فرزند ذکوری از وی باقی نمانده بود . گروه طرفداران وزیر غیاث الدین محمد رشیدی فرزند رشیدالدین فضل الله ، که اکثراً از مأموران کشوری ایرانی تشکیل شده بود ومیکوشید کشور را با روح اصلاحات غازان خانی اداره کند ـ آرپا را که یکی از اخلاف آریغ بوقا برادر هلاکوخان بود بایلخانی برگزید .

دستهٔ مخالف که از امیران چادرنشین تشکیل شده بود وامیرعلی پادشاه رئیس

---

۱ ـ نام اینانرانقل نمیکنیم زیرا صاحب هیچگونه قدرت واقعی نبودند . لن پول نامشانرا درکتاب «سلاله های مسلمان» آورده است (ص ۱۸۴-۱۸۱) .

قبیلهٔ مغولی اویرات در رأس آن قرار داشت یک ایلخان خیمه شب بازی دیگر را که از خاندان هلاکو بود بنام موسی (نوهٔ بایدو- ایلخان ششم) علم کرد. در نبردی که نزدیک مراغه درگرفت (۲۹ آوریل سال ۱۳۳۶ م - ۷۳۷ ھ.) طرفداران غیاث‌الدین محمد رشیدی منهزم شده خود وی باتفاق آرپاخان اعدام شد. ولی طرفداران موسی نیز درطی دونبرد (درآلاداغ در ۱۳۳۶م - ۷۳۷ھ. و نزدیک مراغه در ژوئن سال ۱۳۳۷م - ۷۳۸ھ.) از دست گروهی از بزرگان نظامی چادرنشین، که حسن بزرگ رئیس قبیلهٔ مغولی جلایر در رأس آن بود- وازطرف خویش ایلخانان خیمه شب بازی دیگری را از خاندان هلاکوئیان عرضه داشت - شکست خورده نابود شدند. این دستهٔ جلایریان نیز ناگزیر بایک دستهٔ سوم بزرگان نظامی چادرنشین به جنگ خانگی پرداخت. این گروه سوم ازچوبانیان بودند وامیرحسن کوچک نوهٔ امیرچوبان ورئیس قبیله مغولی سلدوز در رأس آن قرار داشت. این دسته نیز ظاهراً بنام ایلخانان خیمه‌شب بازی وارد میدان عمل شده بود.

دستهٔ بزرگان چوبانی درطی دونبرد (نبرد نخجوان درسال ۱۳۳۸م - ۷۳۹ھ ونبرد مراغه در ۱۳۴۰م - ۷۴۱ھ.) دستهٔ جلایریان را شکست داد. سپس سلالهٔ چوبانیان قدرت خویش را درآذربایجان وارمنستان وشمال غربی ایران (در شهرهای سلطانیه وقزوین) استوار ساخت وسلالهٔ جلایریان درعراق عرب مستقر گشت. چیزی نگذشت که سران هردو سلاله از نامزد کردن ایلخانان خیمه شب بازی صرف نظر نموده (حسن بزرگ جلایری درسال ۱۳۴۰م-۷۴۱ھ. وحسن کوچک چوبانی درسال ۱۳۴۴م - ۷۴۵ھ.) وخود بعنوان سلاطین مستقل حکومت کردند.

بخش ۵ - خراسان

در خراسان شمالی وغربی دسته‌ای از بزرگان چادرنشین مغول وترک که امیر ارغونشاه از خاندان جانی قربانی - نوهٔ امیرنوروز - ازقبیلهٔ مغولی اویرات در رأس آن قرار داشت قدرت را بدست گرفت.

متصرفات این خاندان بسیار وسیع وشهرهای سرخس و ابیورد ونسا وطوس و مشهد ونیشابور وغیره را شامل بود. گروه امیران خراسان ایلخان طوغای تیمورخان را که حتی نه از اعقاب چنگیزخان بلکه ازبازماندگان برادر او اوتچی گین بود با یلخانی برگزیدند.

حکومت طوغای تیمورخان اسماً در سراسر شمال و مغرب خراسان برقرار بود ولی فقط در گرگان واقعاً قدرت داشت. اردوی اوزمستان به کرانه گرگان (گورگن) وتابستان به مرغزار رادگان کوچ میکرد.

طوغای تیمورخان تاسال ۱۳۵۴ میلادی در گرگان باقی ماند. وی تنها جانشین ابوسعید بهادرخان بود که قدرت واقعی داشت - گرچه فرمان او فقط در ناحیهٔ بسیار محدودی روا بود. خاندان جانی قربانی به بهره کشی بیرحمانهٔ از رعایای خویش معروف وبظلم وبیداد مشهور بودند (بقول دولتشاه).

در مشرق خراسان در عهد هلاکوئیان امارت محلی و دست نشاندهٔ بزرگی بنام سلالهٔ کرت تأسیس شده بود (۱۲۴۵-۱۳۸۹م - ۶۴۳-۷۹۲ه) و مرکز آن هرات بشمار میرفت.

در زمان هلاکوئیان ملوک کرت تحت نظارت حاکم مغول (شحنه یا باسقاق) درهرات حکومت میکردند (آخرین بار در سال ۱۳۱۴م - ۷۱۴ه ذکری از او رفته است). معهذا ملوک هرات گاهی از اوامر هلاکوئیان سرپیچی میکردند و مغولان نیز برای تنبیه ایشان به لشکرکشی مبادرت میورزیدند. هرات را مغولان محاصره وسه بار اشغال وغارت کردند. (در سال ۱۲۷۰ و ۱۳۰۶ و ۱۳۱۶م - ۶۶۹ و ۷۰۶ و ۷۱۲ه).

ملوک کرت پس از مرگ ایلخان ابوسعید عملاً مستقل شدند و سراسر بخش شرقی خراسان تا واحهٔ مرو (ازسمت شمال) ونواحی کوهستانی غرجستان (در بخش علیای رود مرغاب) و غور (در قسمت علیای هریرود) و ناحیهٔ حاصلخیز سیستان و

زابلستان (مسیر علیای رود هیلمند) و تمام افغانستان تا جبال سلیمان - که جمعاً به نه تومان[1] سر میزد تحت حکومت عالیهٔ ایشان قرار داشت.

ولی این کشور که در بادی‌نظر عظیم و پهناور بود فقط یک مجموعهٔ اسمی و ظاهری نظامی واداری یک‌عده امارت‌های فئودالی بود و تنها واحهٔ هرات و ناحیهٔ کوهستانی‌غور درحیطهٔ تصرف مستقیم‌سلالهٔ کرت بود.

مقتدرترین دست‌نشاندگان وتابعان خراجگزار ملوک کرت، ملوک غرجستان و اسفزار وخواف و فراو وسیستان و غیره بودند. ولی اینان نیز بنوبهٔ خویش تابعان و دست‌نشاندگانی‌داشتند وزعیمان واعیانی‌مطیعشان‌بودند که‌سپاهیان‌ومقطعان‌عادی‌و تابع دستهٔ اخیرالذکر بودند. مثلاً ملک خواف سه قلعه در کوهستان داشت و هزارنفر سوار سپاهی وقوای‌بسیار درفرمان اوبودند.

تاریخ ملوک کرت درقرنهای‌سیزدهم‌وچهاردهم مفصلاً درآثار زیرآمده‌است:

الف - درمنظومهٔ «کرت‌نامه» تألیف ربیع بوشنچی استفاده فراوان شده است (پیش از آغاز قرن چهاردهم میزیسته است) که بدست ما نرسیده.

ب - در «تاریخنامهٔ هرات» سیفی‌هراتی (تاوقایع‌سال ۷۲۰هـ. - ۱۳۲۱م راآورده است) که تألیفی‌است منثور ودرآن ازمنظومهٔ ربیع بوسنچی‌ج-اثر معین‌الدین‌اسفزاری[2] و وقایع‌را تاسال ۸۷۵هجری - ۱۴۷۰/۷۱ میلادی شرح داده است.

ج - درآثر فصیح خوافی[3]. آثار یاد شده بزبان فارسی میباشد.

اما درخراسان غربی - دولت سربداران تأسیس‌شد.

۱- تومان - ناحیه نظامی‌بود که قادر بود تا ده هزار سپاهی‌فئودالی بدهد.

۱- متن فارسی درکلکته درسال ۱۹۴۴ توسط استاد محمد زبیر صدیقی طبع و منتشر شده است.

۳- دربارهٔ دواثر اخیرالذکر به‌ماقبل (بازدید منابع) رجوع شود.

بخش ۶ - ایران جنوبی

پس از انقراض دولت هلاکوئیان دست‌نشاندگان پیشین ایشان در جنوب ایران عملاً مستقل شدند. اینان عبارت بودند از: اتابکان لر بزرگ (لرستان) از سلالهٔ هزار اسپیدان. پایتخت ایشان شهر ایدج بود وبخشی از خوزستان را نیز در تصرف خویش داشتند؛ اتابکان لر کوچک؛ امیران فارس- یا اینجویان (۱۳۰۷-۱۳۳۶م- ۷۰۹-۷۳۷ه). که پسران محمود شاه اینجو حاکم سابق ایلخان در فارس- بودند. اینان اصفهان را نیز در تصرف خویش داشتند؛ اتابکان شبانکاره یا فضلوئیان؛ صاحبان هرمز.

شهر قدیم هرمز در خشکی و در مخرج خلیج فارس به اقیانوس هند قرار داشت. درقرن سیزدهم هرمز برای ایران وممالک همجوار آن مرکز اصلی ومیانجی بازرگانی با هندوستان بود.

حملات راهزنانهٔ مغولان نیکودری که در افغانستان ییلاق و قشلاق کرده حکومت ایلخانان هلاکوئی را نمی‌شناختند- صاحبان هرمز را ناگزیر ساخت شهر و بندر را به جزیرهٔ بی‌آب وغیرمسکون ولخت وگرم جرون (در بیست کیلومتری هرمز سابق) منتقل کنند. صاحبان هرمز جدید براثر معاملات کلان و بازرگانی میانجی با هندوستان وچین ودرآمدهای هنگفت صید مروارید خلیج فارس وجوه وارزشهای فراوان مادی و لشکریان مزدور وناوگان جنگی (بیش از ۳۰۰ جهاز) در اختیار داشتند. صاحبان هرمز که اصلاً عرب بودند جزایر قیس (کیش) وقشم وبحرین وغیره ونقاط بسیاری در کرانهٔ کرمان وفارس و سراسر کرانهٔ کرمان و فارس و سراسر کرانهٔ عربی خلیج وقلهات وعمان را درخلیج فارس تابع خویش ساختند. جزئیات چندی در بارهٔ دولت دریائی هرمز در تاریخ عمومی جعفری که بزبان فارسی نوشته شده ولی بطبع نرسیده است- دیده میشود[1].

۱- نسخهٔ خطی این اثر در کتابخانه عمومی لنینگراد (سری جدید فارسی شمارهٔ ۲۰۱) موجوداست. دربارهٔ این اثر و. بارتولد تحت عنوان «منبع جدید تاریخ تیموریان» (با نقل قطعاتی ازمتن) تألیفی دارد. یادداشتهای شرقی فرهنگستان علوم شوروی مجلد ۵ سال ۱۹۳۰، ص ۴۲-۵۰.

در اواسط قرن چهاردهم درجنوب ایران دولت فئودال نوینی که از مجموع امارتهای فئودال دیگر تشکیل شده وسلالۀ آل مظفر (۱۳۹۳-۱۳۱۳م- ۷۹۶-۷۱۳هـ) در رأس آن قرار گرفته بود تأسیس شد.

آل مظفر اعقاب ایرانی شدۀ فاتحان عرب بودند و نخست در خراسان اراضی داشتند و هنگام هجوم مغول بناحیۀ یزد نقل مکان کرده وارد خدمت اتابک یزد شدند. درپایان قرن سیزدهم صاحب شهر کوچک میبد - نزدیک یزد بوده با کمال وفاداری کمر خدمت ایلخانان مغول را بمیان بسته بودند.

از آل مظفر امیر مبارزالدین محمد (۱۳۵۹-۱۳۱۳م - ۷۶۱-۷۱۳) مقام ارجمندی کسب کرد. وی درجوانی شهر میبد را از پدر بارث صاحب شد و درسال ۱۳۱۹م -۷۱۹هـ. یرلیغ حکومت یزد را ازالجایتوخان گرفت وسپس باشاهزاده خانمی مغول ازدواج کرد. امیر مبارزالدین پیش از دریافت فرمان حکومت یزد و بعداز آن کماکمان ضمن تمشیت امور قلمرو حکمرانی بزدن کاروانها نیزاشتغال داشت.

در تذکرۀحیات شیخ صفی الدین اردبیلی (درسال ۱۳۳۴م - ۷۳۵هـ وفات کرد) داستان زیر نقل شده است:

کاروان بازرگانان سراوی (سرابی - درآذربایجان ایران) که از هندوستان باز میگشت - نزدیک کرمان توسط نوکران امیر مبارزالدین متوقف شد و اینان از کاروان اموال و وجوهی مطالبه میکردند تااجازۀ حرکتش دهند.

سران بازرگانان برای مذاکره نزد امیر مبارزالدین رفتند وشکر و البسۀ پشمی بهدیه نثارش کردند ودرمقابل آزادی کاروان معادل پنجهزار دینار زر وعده دادند. ولی مبارزالدین بمحض اینکه دانست ایشان مریدان شیخ معروف درویشان صفی الدین میباشند آنانرا ازپرداخت وجه معاف کرد وفقط تحف و هدایا را پذیرفت وفرمان و جوازی ببازرگانان داد که کسان او مزاحم ایشان نشوند.

بگفتۀ میرخوند (قرن پانزدهم) و مورخان دیگر مبارزالدین امیری مستبد و

حریص بود که سالوسی وتظاهربدینداری را بابیرحمی وقساوت وسادیزم توأم نموده بود. بارها وی قرائت قرآن ویانماز را قطع میکرد تابدست خود «مجرمی» را که بنزد او آورده بودند گردن بزند وپس ازاین عمل- گوئی هیچ اتفاقی نیفتاده - مجدداً قرائت کتاب مقدس را ادامه میداد. وی در مدت حکومت خویش لااقل هشتصد نفر را گردن زد.

درسال ۱۳۴۰م- ۷۴۱ھ. مبارزالدین شهر کرمان رامسخر کرد ودرسال ۷۵۴ھ شیراز را ازامیر ابواسحق اینجو گرفت. درسال ۱۳۵۴م - ۷۵۵ھ. عده‌ای از بزرگان شیراز خروج کردند تاحکومت اینجویان رامجدداً برقرار سازند. این عصیان فرونشانده شد ومبارزالدین پس از آن سراسر فارس را تسخیر کرد وسپس امیران لرستان را مطیع خویش ساخت (سال ۱۳۵۶م-۷۵۸ھ.) وسرانجام درسال ۱۳۵۷م-۷۵۹ھ. اصفهان را فتح کرد وابواسحق اینجو که اسیر شده بود اعدام گشت.

بدین طریق دولت اینجویان منقرض شد و سراسر جنوب ایران جزو دولت‌های آل‌مظفر گشت واین‌دولت نیز مانند دیگر مجموعه‌های نظامی و اداری امیران کوچک فئودالی ایران نااستوار و زودگذر ومستعجل بود.

منبع اصلی تاریخ جنوب ایران ودولت آل‌مظفر درقرن چهاردهم میلادی «تاریخ آل‌مظفر» است که محمود کتبی (آغاز قرن پانزدهم)[۱] نوشته و نسخهٔ خطی کتاب معین‌الدین یزدی (که بچاپ نرسیده) مبنای آن بوده‌است. هردواثر مغرضانه نوشته شده و مدحنامه‌ای دربارهٔ آل‌مظفر بشمار میرود.

بخش ۷ - دولت‌های چوبانیان و جلایریان

امیرحسن بزرگ که از سال ۱۳۴۰م - ۷۴۰ھ. درعراق عرب مستقر شده بود خودرا سلطان نامید وسلالهٔ جلایریان راتأسیس کرد (۱۴۱۰-۱۳۰۴م-۸۱۳-۷۴۰ھ)

۱- این اثرد رذیل تاریخ گزیده حمدالله مستوفی قزوینی درسلسله انتشارات اوقاف گیب (متن فارسی وترجمهٔ مختصرانگلیسی) چاپ ومنتشر شده‌است.

وفقط هنگام هجوم تیمور حکومت این سلاله دچار وقفه گردید.

بنا بمندرجات مجموعهٔ فارسی اسناد رسمی «دستورالکاتب» گردآوردهٔ محمدابن هندوشاه نخجوانی - نخستین جلایریان یعنی حسن بزرگ و جانشین وی اویس (۱۳۷۵-۱۳۵۶م - ۷۷۷-۷۵۸ه) کوشیدند تا سیاست غازان خان را تعقیب کنند. برعکس دشمنان ایشان چوبانیان - حسن کوچک وملک اشرف - درمتصرفات خویش به بهره کشی بیرحمانه و نامحدود از رعایا پرداختند و دراین طریق هیچ حد ومیزانی قایل نبودند.

چوبانیان فقط به بزرگان چادرنشین مغول وترک متکی بودند وبزرگان اسکان یافته و کشاورز را هم در تحت فشار قرار داده و زمین های ایشان را تصاحب میکردند. نمایندگان بزرگان مقیم محلی از جنیبک خان پیشوای قزل اردو استمداد کردند و وی با لشکریان خویش بیاری ایشان شتافت وشهر تبریز را اشغال کرد و بدولت چوبانیان پایان بخشید (۱۳۵۶م - ۷۵۷ه.)

ملک اشرف- که مورخان یکی از تاریکترین قیافه های ستمگران قرون وسطائی خاور زمینش وصف میکنند- وهمه رهایش کرده بودند فرار برقرار اختیار کرد واموال غارتی را باخودبرد. این اموال ازطلا ونقره واشیاء قیمتی ومنسوجات با ۴۰۰ «قطار» قاطر و هزار «قطار» شتر (جمعاً ۲۸۰۰ قاطر و ۷۰۰ شتر که بار آنها اقلاً به دومیلیون کیلوگرم بالغ میشد) حمل میشد. وی دستگیرشد وبامرجنیبک خان درمیان سرور و نشاط مردم تبریز که مدتهای مدید در معرض ستمگری وی بودند - اعدام گشت. جنیبک خان پس از این اقدام ناگزیر بسبب اغتشاشاتی که در قزل اردو بروز کرده بود بالشکریان خویش بمتصرفات خود بازگشت.

پس از عزیمت وی امیرمبارزالدین محمد از آل مظفر عراق وآذربایجان وشهر تبریزرا تسخیر کرد (سال ۱۳۵۷م - ۷۵۹ه.) ولی چیزی نگذشت که شاه شجاع فرزند وی او را از سریر سلطنت سرنگون و کور ودرسیاه چال زندانیش کرد و خود زمام حکومت آل مظفر را دردست گرفت (۱۳۸۴-۱۳۵۹م - ۷۸۶-۷۶۱ه). سپس تبریز

بدست سلطان اویس جلایری افتاد . نواحی زیر در آنهنگام جزو قلمرو دولت جلایریان بود :

ازخاك ایران بخش اعظم عراق عجم با شهرهای همدان وقزوین و سلطانیه و کردستان وآذربایجان جنوبی واز نواحی دیگر قره باغ وارمنستان وعراق عرب. دولت جلایریان دولتی فئودالی ولت وپار وپاشیده بود.

شکل حکومت همانند دولت هلاکوئی زمان غازان خان بود. سلطان نیز در تبریز وبغداد مقر داشت.

منابع اصلی تاریخ دولت جلایریان عبارت است از ذیل «جامع التواریخ» (که در آغاز قرن پانزدهم توسط رشیدالدین تنظیم وتحریر شد) توسط حافظ ابرو مورخ آغاز قرن پانزدهم وهمچنین مجموعهٔ یاد شده اسناد رسمی بنام «دستورالکاتب».

بخش ۸ - نهضت های ایران در قرن چهاردهم میلادی

دراین مرحلهٔ تاریخ ایران (از ۱۳۳۰ تا ۱۳۸۰ م - ۷۳۱ تا ۷۸۲ ه) - بطوریکه گفتیم، آتش مبارزهٔ میان قشرهای فئودال ومردم تیزترشد واین خود نتیجهٔ بازگشت امیران فئودال محلی به اسلوب های بهره کشی پیش از غازان خان و غارت مستقیم روستائیان وپیشه وران بود که هنگام جنگهای داخلی از طرف فئودالها اعمال میشد. دستجات فئودال که با یکدیگر مبارزه بودند میکوشیدند برای مقاصد خویش ازیاری روستائیان وپیشه وران ناراضی استفاده کنند.

تشدید مبارزهٔ قشرهای گوناگون درجامعهٔ فئودالی ایران - درمرحلهٔ موردنظر نه تنها بصورت فرار دسته جمعی وعملیات دستجات پراکندهٔ روستائیان شورشی (که در دوران شش ایلخان نخستین درقرن سیزدهم تجلی میکرد) بروز کرد بلکه بشکل قیامهای بزرگ خلق باشعاع وسیع عملیات درآمد.

نه تنها ایران بلکه تمام خاورنزدیک ومیانه درقرنهای چهاردهم و پانزدهم

مرحلهٔ قیامهای خلق را گذراند زیرا سیاست مقیّد ساختن روستائیان بزمین و تشدید بهره کشی فئودالی در قرنهای مزبور دربسیاری ازکشورها از پدیده‌های مشترک و عمومی بود.

ویژگی قیامهای مردم درایران قرن چهاردهم این بود که پیشه‌وران وبینوایان شهری نیز باتفاق روستائیان در خروجهای مزبور شرکت میجستند. بردگان فراری نیز در این قیامها شرکت داشتند ولی آنان در نهضت های مزبور وظیفهٔ مهمی را عهده‌دار نبودند.

هدف نهضت‌های خلق در مرحلهٔ اول عبارت بود از سرنگونی سلطهٔ بزرگان چادرنشین مغول وترک ونظامات مقررهٔ ایشان یعنی یاسای چنگیزی وغیره.

در این مرحله طبقات ستمدیده ـ یعنی روستائیان وپیشه وران ـ دوش بدوش فئودالهای کوچک ایرانی (که ازبزرگان چادرنشین مغول وترک در رنج بودند وبخصوص ازتصرف اراضی خود ازطرف بزرگان مزبور زیان میدیدند) وارد مبارزه میشدند.

درنقاطی که نهضت خلق باموفقیت قرین میگشت (مثلاً درخراسان ومازندران) دولتهائی که اصطلاحاً «دولتهای نوع سربدار» نامیده میشود تأسیس میگشت.

درمرحلهٔ دوم نهضت‌های خلق ـ مبارزهٔ داخلی میان فئودالهای کوچک که هدفشان فقط برانداختن بزرگان چادرنشین مغول وترک بود وروستائیان و پیشه‌وران وبینوایان شهری که طالب رهائی ازیوغ فئودالها بودند وغالباً شعار مساوات اجتماعی وتقسیم بالمساوی محصولات مصرفی راپیش میکشیدند ـ آغاز میگردید. ولی روستائیان که طبقهٔ غیر متشکلی بودند قادر نبودند از میان صفوف خویش پیشوایان واقعی بیرون دهند و غالباً تحت رهبری کسانی که منتسب به طبقهٔ فئودال بوده اتحاد با روستائیان را فقط وسیله‌ای برای کسب قدرت میدانستند ـ قرار میگرفتند. توده‌های روستائی ایران طبع طبقاتی حکومت فئودالی را درک نمیکردند...

بخش ۹ - معتقدات پیروان نهضت‌های خلق درقرن چهاردهم

نهضت‌های خلق ، چنانکه بارها در جامعهٔ فئودالی دیده شده، در زیر لفافهٔ معتقدات مذهبی وقوع می‌یافت که همانا مذاهب گوناگون اسلامی و عرفان و باطنیت (می‌ستی‌سیزم) بود .

حتی آکادمیسین و.و. بارتولد متذکرشده بود که درایران قرون وسطی مذهب شیعه بیشتر درمحیط روستائی رواج داشته و غالباً لفافهٔ عقیدتی نهضت‌های خلق را تشکیل میداده . این گفته نیازمند توضیح است. مذهب تشیع در محیط روستائی پدید نیامد وبیین منافع روستائیان نبود . ولی درمعتقدات شیعیان نکاتی وجود داشت که حسن توجه روستائیان را جلب مینمود . نخست اینکه درتمام دولتهای فئودال ایران تسنّن دین رسمی وحاکم بود وتشیّع مورد ایذاء وتعقیب قرار میگرفت .

دیگراینکه عقیدهٔ اصلی شیعیان دایر براینکه پیشوای قانونی ومشروع جامعهٔ اسلامی فقط میتواند از اولاد علی(ع) باشد درمیان عامهٔ مردم چنین تعبیر میشد که سلالهٔ حاکم درایران و مذهب تسنن که مذهب رسمی آن است قانونی و مشروع نمی باشد .

دیگر اینکه احترام بشهدا در مذهب شیعه مقام مهمی داشت (علی (ع) و حسین(ع) وسایرائمه) . این پرستش موافق امیال قلبی روستائیان مظلوم که سراسر زندگیشان غالباً شهادت و رنج ممتد ومستمری میباشد، بوده. بیش از همه مراتب فوق موضوع انتظار ظهور مهدی برای عامهٔ مردم جذاب بود .

شیعیان امامیه که از دیگر مذاهب شیعه بیشتر درایران پیرو داشت ـ امام دوازدهم محمد منتظر راکه درحدود سال ۸۷۰م - ۲۶۲ هـ. میلادی غایب شده بود مهدی میخواندند .

شیعیان معتقد بودند که حضرت مهدی زنده است و دیر یازود ظهور خواهد کرد و نظامات ظالمانه‌ایرا که سنّیان برقرار کرده‌اند برانداخته ، رسوم و مقررات

صدراسلام را احیاء خواهد کرد. مردم تصور میکردند که باظهور مهدی خراج وبیغار وعوارضی که برخلاف شریعت است لغو شده، عدالت ومساوات اجتماعی میان تمام مسلمانان برقرار خواهد شد.

بدینطریق امام مهدی درنظر خلق چون رها دهندهٔ مردم از چنگال احتیاج و وظلم وغم بود. بدین‌سبب انتظار ظهور مهدی درنهضت‌های مردم‌ایران درقرنهای چهاردهم وپانزدهم مقام مهمی‌داشت.

مثلاً بگواهی یاقوت حموی جغرافی‌دان مشهور - درآغازقرن سیزدهم درشهر شیعه‌نشین کاشان سران بلد هرروز هنگام سپیده دم‌سوار برمرکب گشته از دروازهٔ شهر خارج میشدند واسبی سفید زین کرده را با خود برای مهدی یدك میبردند زیرا هرروز منتظر ورود او بودند.

عرفان ومی‌ستی‌تیزم اسلامی یاتصوف نیز با «بددینی» اهل تشیع ممزوج شده بود. مبنای تصوف این بود که هر کس‌میتواند بشخصه به‌خداوند بپیوندد. تصوف دارای تشکیلات وجرگه های اخوت بود. تصوف عقیده‌ای واحد و یکپارچه نبود و جریانات گوناگون داشت و طبیعی‌است که محیط اجتماعئی که این جریانها پیروان خود را ازآن جلب میکردند نیزیکدست نبود.

بعضی‌ازسلك‌های صوفیان ودرویشان به‌فئودالها متکی‌بودند وبرخی‌دیگر با اصناف صنعتگران که حتی‌تشکیلات صنفی‌ایشان از روی‌الگوی جرگه های«اخوت» درویشان درست شده بود - مربوط بودند. درویشان نوع اخیر غالباً از جیفهٔ دنیوی بیزارو کسانیرا که«مال‌حرام» میخوردند - یعنی‌بوسیلهٔ‌بهره کشی وآزار «بندگان‌خدا» ارتزاق میکردند نفی و محکوم مینمودند . بارها شکل و طرز بیان صوفیان برای مخالفت با افکار روحانیان وحتی‌بیدینی ویا انتقاد ازسازمان حاکمه مورد استفاده قرار میگرفت.

سعدی شیرازی شاعر ایرانی در گلستان خود (باب هفتم - داستان بیستم) میگوید که «یکی را بصورت درویشان نه بر صفت ایشان دیدم» که «دفتر شکایت

بازکرده و ذمّ توانگران آغاز نموده» وتوانگران واقویای جهان را متهم میکرده که استعداد اقدام بامرخیر را ندارند. گاهی در لباس صوفیگری تعلیمات دیرین مزدکیان در بارهٔ تملک اجتماعی زمین ونفی مالکیت شخصی براراضی تبلیغ میشد.

رشیدالدین فضل الله مورخ معروف میگوید که رهبران عصیان آلافرانگ (سال ۱۳۰۳م - ۷۰۳ هـ) «طرز تفکر مزدك» را تبلیغ میکردند.

حمدالله مستوفی قزوینی نیز در کتاب جغرافیای خویش از وجود پیروان مزدك درعراق عجم سخن میگوید. ولی گمان نمیرود که درقرن چهاردهم مزدکیت بصورت مذهب وجود میداشته است. باحتمال قوی هردو منبع یاد شده مقصودشان برنامهٔ اجتماعی مزدکیان یعنی دادن تمام اراضی به جماعتهای خود مختار روستائی بوده است ولاغیر.

بخش ۱۰ - آغاز نهضت سربداران درخراسان

منبع اصلی تاریخ سربداران خراسان کتابی بهمین نام («تاریخ سربداران») بود که مؤلف آن معلوم نیست. کتاب مزبوربدست مانرسیده است ولی مورخان قرن پانزدهم مانند حافظ ابرو وعبدالرزاق سمرقندی و معین الدین اسفزاری و میرخوند و همچنین خواند میر (مورخ آغاز قرن شانزدهم) از آن تاریخ استفادهٔ فراوان کرده اند. اینان همه باتغییرات جزئی یک روایت اصلی را نقل میکنند.

روایت مزبورتاریخ سربداران را ازنظرگاه جناح اعتدالی نهضت - یعنی فئودالهای کوچک - نقل میکند وبه جناح اصولی تر نهضت که مبیّن منافع پیشه وران وروستائیان بوده نظر منفی دارد. روایت دیگری از تاریخ سربداران که بکلی از روایت نخستین جداست بتوسط دولتشاه مؤلف «تذکرة الشعراء» نقل شده است (پایان قرن پانزدهم). امتیاز روایت دولتشاه این است که وی حقایق و وقایع چندی را که در روایت نخستین ذکرنشده نقل مینماید ولی جهت سیاسی نظرهای او نیز همانند روایت اول است. ابن بطوطه جهانگرد عرب نیز مطالب چندی در بارهٔ سربداران نقل میکند.

منابع مزبور رهبر عقیدتی نهضت را یکی از شیوخ دراویش بنام شیخ خلیفه که اصلاً مازندرانی بوده است میدانند. وی درجوانی شاگردی چندتن از شیوخ درویشان را کرد ولی از تعلیمات ایشان ناراضی بود و ترکشان گفت و به سمنان نزد رکن الدین سمنانی که درآنزمان مشهورترین شیخ متصوفه بود رفت. شیخ مزبور روزی از خلیفه پرسید که وی پیرو کدام یک از چهار مذهب «حقه» تسنن میباشد. خلیفه پاسخ داد «آنچه من میجویم از آن مذاهب اعلاست». این سخنان «کفرآمیز» شیخ را عصبانی کرد وقلمدان خویش را برسر خلیفه شکست. سپس خلیفه خود شیخ شد.

گمان میرود که خود وی این لقب را بخویش نهاده بوده زیرا درمنابع تاریخی دیده نشده است که شیخ دیگری این لقب را ـ حسب المعمول، بوی داده باشد. وی پس از ورود به سبزوار که مرکز ناحیهٔ بیهق درغرب خراسان بود درمسجد جامع شهر مسکن گزید وبه تبلیغ عقاید وتعلیمات خویش آغاز کرد.

منابع تاریخی که معمولاً با شیخ خلیفه خصومت میورزند نمیگویند که این تبلیغات چه بوده. فقط معلوم است که فقهای سنّی سبزوار شیخ خلیفه را متهم کردند که گفته هایش برخلاف شریعت است وزیرلفافهٔ تصوف «چیزهای تازه» میگوید وتبلیغ «دنیاوی» میکند. میتوان گفت که شیخ خلیفه صوفی نبوده وفقط از جملات و عبارات وشکل ظاهر عقاید و طرز بیان صوفیان برای تبلیغ و وعظ وتهیهٔ مقدمات خروج علیه ستمکران استفاده میکرده.

شهر سبزوار برای تبلیغات مزبور بسیار مناسب و خوب انتخاب شده بود و روستائیان اطراف و قشرهای پائین مردم شهری از شیعیان متعصب و مخالف قدرت موجود بودند. درسبزوار افسانه های پهلوانی قدیم ایران درمیان مردم رواج داشت. مثلاً درمیدان سبزوار محلی را نشان میدادند که طبق یک افسانه بسیار قدیمی جنگ تن به تن رستم وسهراب ـ پهلوانان حماسهٔ شاهنامه ـ درآنجا وقوع یافته بوده. سبزوار یکی از کانونهای میهن پرستی ایران بود ومردم این شهر از حکومت مغولان سخت متنفر بودند.

بسیاری از شهرنشینان وتقریباً همهٔ روستائیان اطراف وخرده مالکان- بخصوص جوانان که مجذوب تبلیغات شیخ خلیفه شده بودند مرید وی گشتند . فقیهان سنّی از مواعظ شیخ خلیفه مرعوب شده استفتائی در بارهٔ وی بعمل آوردند که: «شخصی در مسجد ساکن گشته است و درآن مسجد حدث میکند وی را از آن معنی منع میکنند منزجر نمیشود واصرار مینماید این چنین کس واجب القتل باشد یانه؟» .

اکثر فقیهان پاسخ داده نوشتند که «این نامشروع است وچون بر نامشروع اصرار نماید وبنصیحت منزجر نشود بکشند. آن معنی باعرضه داشتی پیش سلطان سعید... فرستادند» که تصویب کند ولی ایلخان ابوسعید بهادرخان که مردی دورووسالوس بود جواب داد:

«.. من متعرض خون درویشان نمیشوم حکام خراسان تفحص نمایند برموجب شریعت مطهره نبوی... عمل کنند» یعنی مسئولیت قتل اورا خود بعهده گیرند. بزرگان وفقیهان وروحانیان سنی سبزوار خواستند شیخ خلیفه را دستگیر کنند ولی در زدوخورد باپیروان وی باعدم موفقیت روبرو شدند.

آنگاه دشمنان شیخ تصمیم گرفتند او را پنهانی نابود سازند و از شرش رهائی یابند. روزی صبحگاهان که شاگردان شیخ خلیفه بمسجد جامع آمدند دیدند که استادشان را بیکی ازستونهای حیاط مسجد حلق آویز کرده اند (۲۲ ربیع الاول سال ۷۳۶ هجری - ۹ نوامبر ۱۳۳۵ میلادی). شکی نیست که شیخ را کشته بودند. ولی اولیای محل شایع کردند که وی خود کشی کرده است.

از شاگردان شیخ خلیفه شخصی بنام حسن جوری از لحاظ عقل و نیرو برجسته بود. وی جوانی ازدهکدهٔ جور وعلی الظاهر روستازاده بوده. حسن جوری، دورهٔ مدرسه را با موفقیت تمام کرد و بلقب مدرّس مفتخر گردید . وی شیفتهٔ مواعظ خلیفه گشت و از لقب مدرسی وتعلیمات سنیّان دست شست.

حسن جوری پس ازمرگ غم انگیز شیخ خلیفه خودرا شیخ اعلام کرد وبه شهر نیشابور رفت و درآنجا به تبلیغ عقاید شیخ خلیفه پرداخت. در نیشابورهم مواعظ او

با استقبال عجیبی مواجه شد و اکثر روستائیان اطراف عقاید مزبور را پذیرفتند . شیخ خلیفه وشاگرد اوشیخ جوری سازمان پیروان خویش را ظاهراً بشکل جرگه اخوان صفا درآوردند .

نام هریک از مریدانی که وارد محفل آنان میگشت به‌ثبت میرسید و هریک سوگند یاد میکرد که عجالةً بستگی خویش را بدان محفل پنهان کند و سلاح آماده نگهدارد تا بمحض دعوت شیخ وارد عمل شود . بدینقرار معلوم میشود که مواعظ شیخ خلیفه وشیخ حسن جوری دعوت به‌خروج وتدارک مقدمات آن بود . قیام اینان علیه حکومت مغولان وفئودالهای بزرگ محلی بود که پشتیبان آنان بودند. تبلیغ قیام نیزتحت لفافهٔ تصوف بعمل میآمد ورنگ شیعه گری داشت .

شیخ حسن جوری سه سال تمام درنیشابورومشهد وابیورد وهرات وبلخ ودیگر شهرهای خراسان وعظ وتبلیغ کرد وبه‌آسیای میانه وکرمان وعراق‌عجم سفر نمود، همه جا پنهان بود ومورد تعقیب . سرانجام امیرارغون شاه جانی‌قربانی از قبیلهٔ اویرات که رئیس بزرگان نظامی‌چادرنشین مغول درخراسان بود شیخ حسن‌جوری را باتفاق ۶۰-۷۰ نفر از مریدان و شاگردان وی میان راه مشهد به‌کوهستان دستگیر کرد . شیخ عاصی را در قلعه طاق که درناحیه یازر واقع بود دربند کردند . حبس او بعد از برافروختن نایرهٔ شورش وقوع یافت .

بخش ۱۱ - خروج سربداران در خراسان

خروج سربداران زودتر از آنچه شیخ حسن جوری در نظر داشت ناگهان و بدون نقشه آغاز شد . یکی ازمأموران‌مغول ایلخان وارد قریهٔ باشتین (از اعمال بیهق) شد ودر خانهٔ دو برادر از روستائیان محل منزل کرد و نخست از ایشان شراب وبعد شاهد خواست . یکی از دوبرادر گفت که در قریه زن روسپی یافت نمیشود . ماموره‌زبور بیشرمی‌را از حد گذرانده جواب داد «چون چنین است زن خود را بیاور» . آندو برادر عصبانی شده وی، را کشتند .

علاءالدین محمد هندو وزیر ایلخان در خراسان از مردم باشتین تسلیم قاتلان راطلب و تهدید کرد که در صورت امتناع از امتثال امر او بشدت تلافی خواهد کرد. آنگاه مردم قریه آشکارا قیام کردند.

عبدالرزاق نامی که فرزند یکی از اتابکان محلی عرب‌الاصل ایرانی شده از سادات علوی بود در رأس قیام قرار گرفت. وی مرید حسن جوری بود. بگفتهٔ تاریخ سربداران» وی جوانی سرکش و پرشور بود و نیروی جسمانی عجیبی داشت. وی پس از اطلاع از وقایع باشتین مصممانه جانب روستائیان را گرفت وهمان شب برادرزادهٔ وزیرعلاءالدین هندو را (بروایتی رئیس محل را) که برای داوری آمده بود کشت و روستائیان را دعوت بخروج کرد.

عده‌ای از «جوانان جلد... که خیال رستمی در دماغ داشتند»، بگفتهٔ منابع تاریخی، مسلح شده عبدالرزاق را برهبری برگزیدند. چیزی نگذشت که اینان یکهزار نفر سپاهی را که وزیر خراسان برای تنبیه و گوشمالی ایشان فرستاده بود منهزم ساختند.

طبق اکثر منابع قیام باشتین در ۱۲ شعبان سال ۷۳۷ هجری (۱۶ مارس سال ۱۳۳۷- میلادی) وقوع یافت. اما بگفتهٔ دولتشاه تاریخ فوق مربوط بواقعه‌ایست که پس از شورش روی داد - یعنی قتل علاءالدین هندوی وزیر که بدست دسته‌ای از شورشیان گرفتار و اعدام شد. چون قیام باشتین بزودی پس از مرگ ایلخان ابوسعید صورت گرفت ممکن است در بهار سال ۱۳۳۶م - ۷۳۷ هـ وقوع یافته باشد.

عاصیان خود را سربدار میخواندند. منابعی که مبتنی بر تاریخ مفقود سربداران میباشند این نام را «سر برای دار» یعنی «محکوم بدار» یا «سرکشان» ترجمه و تعبیر میکنند و داستان زیر را در بارهٔ اصل و منشاء این نام نقل می‌نمایند: قیام کنندگان میگفتند که هریک از آنها بهتر میداند هزار بار سرش بدار رود و به خفت و خواری چون نامردان سر ننهد.

بگفتهٔ حافظ ابرو عبدالرزاق باشتینی در مجمع روستائیان گفت: «جمعی ازمفسدان

استیلا یافته بخلایق ستم میکنند اگر توفیق یابیم دفع ظلم ظالمان نمائیم و الاّ سرخود را بردار خواهیم که دیگر تحمل تعدی وظلم نداریم» . دولتشاه دربارهٔ منشاء کلمهٔ «سربدار» روایت دیگری نقل میکند : «علی‌الصباح دربیرون ده باشتین داری نصب کردند ودستارها وطاقیه‌ها بردار کردند وتیر وسنگ برآن میزدند ونام خود را سربدار نهادند» . شاید این داستانها بعدها اختراع شده است تالقبی که معنی آنرا نسل های بعدی از یاد برده‌بودند ، توجیه کنند .

بخش ۱۲ - تأسیس دولت سربداران در خراسان

سربداران پس از شکست نیروهای نظامی علاءالدین هندوی وزیر، نخست در کوهها به جنگهای غیرمنظم پرداختند . چیزی نگذشت که شهر سبزوار را مسخّر کردند (در ماه اوت سال ۱۳۳۷ م - ۷۳۸ هـ.) وآن شهر مستحکم را مرکز عملیات قرار داده ازآنجا بفئودالهای اطراف حمله میکردند .

سربداران اسفراین وجاجرم و دیگرنقاط را تسخیر کردند (بروایات مختلف در فوریه یا در ژوئیه سال ۱۳۳۸ م - ۷۳۹ هـ) . عبدالرزاق بدست برادر خویش وجیه‌الدین مسعود کشته شد . منابع تاریخی یکزبان داستان زیر را دراین باره نقل میکنند:

عبدالرزاق خواست بزور با دخترزیبا وبیوهٔ وزیر علاءالدین هندو ازدواج کند و برادر خویش را برای دستگیری او فرستاد . وجیه‌الدین مسعود دستور ویرا اجرا کرد ولی بعد دربرابر مظلومی واشکهای آن زن دل سوخت ورهایش کرد . عبدالرزاق پس از اطلاع ازاین امر برادر را ملامت کرد و گفت: «تو مرد نیستی !» مسعود جواب داد: «این توئی که نه مردی نه مسلمان زیرا که زور و تجاوز را مبنای کار خود قرار داده‌ای» . دو برادر شمشیر از نیام کشیدند و وجیه‌الدین مسعود که دربرابر ضربهٔ عبدالرزاق از خود دفاع میکرد برادر را از باروی قلعه بزیر افکند .

این داستان شایستهٔ اعتماد نیست . زیرا اکثر مورخین وجیه‌الدین مسعود را

صاحب تمام فضایل دانسته میکوشند عمل برادرکشی را از طرف او به تمایلات و مقاصد نجیبانهٔ وی نسبت داده موجه جلوه دهند و از سوی دیگر با تمام وسایل عبدالرزاق را لجن‌مال سازند.

واقع امر اینست که مبنای نظر مورخان نسبت به این دو برادر علل دیگر دارد: زیرا عبدالرزاق علی‌رغم منشاء اعیانی خویش بگفته همان مورخان تا پایان پیشوا ورهبر تودهٔ روستائیان باقی ماند و حال آنکه وجیه‌الدین مسعود در روزگار حکمروائی خویش نشان داد که نماینده جناح اعتدالی سربداران صاحب زمین است.

وجیه‌الدین مسعود درسال ۱۳۳۸م - ۷۳۹ﻫ. لقب سلطان بخود نهاد. وی سپاهیان مغول و ترک وفئودالهای محلّی را که بدانان پیوسته بودند و امیر ارغونشاه جانی قربانی سرکردگی آنانرا داشت تار ومار کرد. مورخان درمدح وجیه‌الدین مسعود آنچنان غلوّ میکنند که یکزبان و با اطمینان میگویند که سربداران در تحت قیادت وی درحالیکه بیش از یکهزار سوار و دوهزار پیاده نداشتند در ظرف یکروز بتفاریق سه سپاه فئودالی یعنی ارغونشاه‌را باسی هزار سپاهی و دو امیر دیگر (که عدهٔ سپاهیان ایشانرا بتفاوت ذکر میکنند) را شکست داده و کاری کرد که «از عهد آدم تا زمان او (زمان مسعود) هیچ آفریده این کار نکرده و مورخان نیاورده‌اند» (دولتشاه) شکی نیست که مورخان درذکر جزئیات این نبرد غلوّ کرده‌اند ولی دراینکه سپاهیان امیران چادرنشین خراسان قلع وقمع شدند (باحتمال قوی نه دریک روز) جای شکی نیست.

سربداران شهرهای نیشابور و جام را از زیر سلطهٔ مغولان آزاد کردند. انگاه لشکریان وجیه‌الدین مسعود چادرنشینان وخود ایلخان طوغای تیمور خان را در کنار رود اترک منهزم ساختند. بنا بگفتهٔ مورخان، سربداران میخواستند کاری کنند که:

از بیم سنان سربداران تا حشر　　یک ترک دگر خیمه بایران نزدی

وجیه‌الدین مسعود فقط ساعی بود که یوغ مغولان را براندازد. چنین بنظرمیرسد

که وی مالیاتها وعوارضی را که مطابق شرع اسلام نبوده لغو کرد. دولتشاه ازوجود «بزرگان سربدار» صحبت میدارد وعلی الظاهر وجیه الدین مسعود بخشی از اراضئی را که ازمغولان گرفته بود میان طرفداران خود تقسیم کرد وبدینطریق بزرگان وصاحب‌زمینان جدیدی را بوجود آورد.

مسعود بمنظور جلب روستائیان بسوی خویش دوازده هزار نفر از ایشان را جزو سپاهیان خود کرد وعلوفه وجامگی ایشانرا تأمین نمود وبرای اینکه درمیان مردم نفوذ خویش را حفظ کند تصمیم گرفت شیخ حسن جوری را که همچنان در قلعه طاق درقلمرو امیران جانی قربانی محبوس بود از زندان آزاد کرده آلت مقاصد خود سازد. مسعود قلعهٔ مزبور را مسخر وشیخ جوری را آزاد کرد. بروایت دیگر شیخ را مریدان وی نجات دادند. شاعر معروف ابن یمین به سربداران پیوست.

نخست مسعود وشیخ حسن جوری متفقاً عمل میکردند ولی چیزی نگذشت که میان آنان اختلاف نظر پدید آمد که باوضوح تمام وجود دوجریان را درمحیط سربداران نشان میداد - یکی جریان اعتدالی و میانه رو که به «بزرگان سربدار» متکی بود و دیگر جریان رادیکالی واصولی که به پیشه‌وران وروستائیان اتکاء داشت وهواخواه استقرار مساوات اجتماعی بود. نمایندگان جریان اخیر درویشان سلک شیخ خلیفه وشیخ حسن جوری بودند.

مسعود به هرات لشکر کشید ونزدیک زاوه باملک معزالدین ملک هرات کرت نبرد کرد. شیخ حسن جوری هنگام نبرد کشته شد. اکثر مورخان میگویند که یکی ازسربداران باسر محرمانهٔ وجیه الدین مسعود که خواسته بود خودرا از شرّ شیخ رها سازد کشته شد. مسعود میدید که شیخ استقلال رأی خود را حفظ میکند ونمیخواهد آلت فعل ساده‌ای در دست مسعود باشد. مرگ شیخ حسن وحشت وهراس رامیان لشکریان سربدار برانگیخت ومنهزم شدند وگریختند. پس ازآن مسعود بمازندران لشکر کشید وبخشی ازآن ناحیه رااشغال کرد ولی دردره‌های پرجنگل کوهستانی درکمینگاهی که سپاهیان فئودالهای محلی ترتیب داده بودند گرفتار شد. مسعود وبیشترلشکریان وی نابود شدند(سال ۱۳۴۴ - ۷۴۵ھ.)

ولی این شکستها به نیروی دولت سربداران لطمه‌ای وارد نکرد.

در این هنگام کشور سربداران از دامغان در مغرب تا جام در مشرق (قریب ۵۰۰ کیلومتر) و از خبوشان در شمال تا ترشیز در جنوب (بیش از ۲۰۰ کیلومتر) وسعت داشت.

پایتخت سربداران شهر سبزوار بود. در کتاب جغرافیائی حافظ ابرو که طبع و منتشر نشده گفته شده است که در ظرف ۵۰ سال دوران حکومت سربداران سبزوار شهری پرجمعیت و معمور و آبادان و دارای بازارهای ثروتمند شد و با بزرگترین بلاد ایران پهلو میزد. این خود دال بر اهمیت ترقیخواهانه دولت سربداران در تاریخ خراسان بود.

بخش ۱۲ - مبارزهٔ داخلی در دولت سربداران

پس از مرگ وجیه‌الدین مسعود ده شهریار سربدار در کشور مزبور یکی از پی دیگری حکمروائی کردند. اینان گاهی دست نشاندهٔ جناح میانه‌رو و زمانی نمایندهٔ جناح رادیکال و اصولی یا افراطی بودند. میان این دو جریان مبارزه دوام داشت و شهریاری منسوب بیکی از آنها مطرود میشد و نمایندهٔ جریان دیگر جای وی را میگرفت.

شهریاران و فرمانروایان مذکور اسماً بسمت جانشین لطف‌الله فرزند وجیه‌الدین مسعود که صغیر بود و ولیعهد و وارث سلطان شمرده میشد حکومت میکردند. جالب توجه ترین فرمانفرمای سربدار خواجه شمس‌الدین علی (۱۳۵۳-۱۳۴۷ م-۷۵۴-۷۴۸ ه) نمایندهٔ جناح اصولی و رادیکال سربداران بود. مورخان هواخواه فئودال با بوی دشمنی میورزند- گرچه ویرا رجلی فوق‌العاده توانا و با استعداد می‌شناسند.

مورخان بتفصیل نمینویسند که سازمان اجتماعی دولت سربداران در عهد خواجه شمس‌الدین علی (و در زمان جانشینان او) چگونه بوده است و فقط میگویند که «با پیشه‌وران سبزوار رفاقت داشت» و دوست درویشان پیرو حسن جوری بود و در زمان

او «رعیت را مرفه‌الحال داشتی وبکفایت زندگانی نمودی» (دولتشاه) ورسم پرداخت مواجب خدمتگزاران دولت را بوسیلهٔ برات وبعهدهٔ خزانه‌داریهای محلی- که بنوبهٔ خود وجه آنرا درمیان رعایا سرشکن میکردند - لغو کرد.

مواجب خدمتگزاران نقداً پرداخت میشد و عدهٔ مواجب گیران به هیجده‌هزار بالغ گشت. بزرگان را یکی پس از دیگری سیاست کرد. نفوذ کلمهٔ وی درمیان مردم عظیم بود.

خواجه شمس‌الدین علی کشته شد وبظنّ غالب علت قتل وی سیاسی بود و یحیی کرابی (یا کراوی از ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۸ م - ۷۶۰ تا ۷۵۴ ه. حکومت کرد) که از بزرگان سربدار ونمایندهٔ جناح میانه‌رو بود جانشین وی گشت.

یحیی کرابی میکوشید تا بادرویشان حسن جوری یعنی نمایندگان جناح اصولی مواضعه کند و کنار بیاید. او وجانشینانش برای جلب نظر و حسن توجه توده‌های مردم البسهٔ سادهٔ صوف یا پشم خشن میپوشیدند و وی نوکران (خدمتگزاران نظامی) خویش را هم بهمان لباس ملبس میساخت. درخانهٔ او هرروز سفرهٔ عام گسترده بود و همه‌ازوضیع وشریف ازخوان اوبرخوردار بودند. ازاین عمل او نفوذعقاید مساوات‌طلبانه جناح اصولی سربدار نیک هویداست.

عدهٔ مردان جنگی که از دولت مواجب میگرفتند به ۲۲۰۰۰ نفر بالغ گشت. استثمارفئودالی درعهد سربداران بصورت ملایمی درآمد ولی‌وجود داشت. روستائیان فقط سه‌دهم محصول را می پرداختند وپیش از آن دیناری هم نمی‌دادند. این وضع در عهد دیگر شهریاران سربدار نیزمحفوظ ماند.

درعهد یحیی کرابی حدود قلمرو دولت سربدار توسعه یافت. سربداران طوس و مشهد را از امیران جانی قربانی گرفتند و از آنجائیکه نواحی مزبور بسبب استثمار وحشیانهٔ روستائیان از طرف امیران جانی قربانی بالکلّ فقیر و ویران شده‌بود دولت سربداران کارهای بزرگی در زمینهٔ آبیاری واحیای کاریزها انجام داد.

طوغای تیمورخان ایلخان مغول که درگرگان مستقر بود به‌امیر یحیی کرابی

تکلیف کرد که بوی سوگند وفاداری که وظیفهٔ تابعان و دست نشاندگان است یاد کند وبرای عقد پیمان صلح باردوی وی بیاید. یحیی کرابی باتفاق سیصد تن ازسپاهیان سربدار (بدیگرسخن هزار نفر سربدار) وارد اردوی ایلخان شد.

عیش وشرابخواری سه روز دوام داشت. طوغای تیمورخان خیال داشت بسربداران شراب فراوان بنوشاند و غافلشان کرده همه را سر به نیست کند. ولی یحیی کرابی پیش دستی کرد. درپایان روزسوم که درچادر ایلخان همه جمع بودند و ساغرهای شراب بگردش درآمد یحیی کرابی دست بسر گذاشت. یکی ازسربداران بمحض دیدن این علامت «ازموزه کارد برکشید» وایلخان را کشت ودیگر سربداران باشمشیرهای آخته بمغولان حمله کردند. عده‌ای ازمغولان مقتول وبخشی وحشت زده فرار کردند. اردوگاه ایلخان و اموال وثروتهای سرشارآن را سربداران بغنیمت بردند (دسامبرسال ۱۳۵۳م - ۷۵۴ھ). استرآباد نیز ضمیمه قلمرو دولت سربداران شد.

بدین طریق آخرین بازماندهٔ دولت ایلخانان معدوم شد. ولی سقوط دولت ایلخانان باین معنی نبود که سلطهٔ مغولان بالکلّ درسراسر ایران ازمیان رفته باشد. دردولتهای فئودالی که درایران بوجود آمد کم وبیش سنت های کشورداری وشیوهٔ حکومت مغولان محفوظ مانده بود وبزرگان نظامی وچادرنشین مغول وترک زمام اموررا دردست داشتند. مثلاً درقلمرو دولت جلایریان ومتصرفات جانی قربانی درشمال خراسان.

مبارزهٔ داخلی در دولت سربداران در عهد حکومت پهلوان حسن دامغانی (از ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۴م- ۷۶۲ تا ۷۶۶ھ حکومت کرد) تجدید شد. پهلوان حسن از بزرگان سربدار ونمایندهٔ جناح میانه روبود. وی «سلطان» لطف‌الله فرزند وجیه‌الدین- مسعود را کشته زمام حکومت را بدست گرفته بود. لطف‌الله پس از رسیدن بسن بلوغ فقط یکسال واندی حکومت کرد.

درطوس ومشهد نمایندگان جناح اصولی وافراطی سربدار درتحت قیادت درویشان پیرو حسن جوری قیام کردند. ازمیان ایشان درویش عزیز شاگرد شیخ حسن جوری بویژه مردی نیرومند وپرشور وجدّی بود.

پهلوان حسن دامغانی فقط پس از شش‌ماه توانست شورش را فرو نشاند و درویش‌عزیز را ازقلمرو سربداران تبعید کرد. چیزی نگذشت که یکی دیگر ازبزرگان سربدار بنام خواجه‌علی‌مؤید عاصی‌شد ودرصدد برآمد خود شهریار شود. خواجه‌مؤید میفهمید که فقط بیاری مردم میتواند قدرت را بدست‌آورد.

بدین سبب بظاهرچنین وانمود کرد که هواخواه جناح اصولی و افراطی میباشد و درویش‌عزیزرا ازاصفهان احضار وباتفاق وی به سبزوار حمله کرد. مردم سبزوار دروازه‌های شهر را برویآنان گشودند.

پهلوان حسن دامغانی درآنهنگام‌شهر عاصی‌شقان‌را محاصره کرده بود. خواجه علی‌مؤید برای سران سپاه پهلوان‌حسن نامه‌هائی‌ارسال داشت وبایشان وعده داد که چنانچه سر پهلوان حسن دامغانی را برای او بفرستند مورد عفو و اغماض وی قرار خواهند گرفت. سران لشکر پهلوان حسن‌چنان کردند که او گفته بود.

علی‌مؤید پس‌از تصاحب زمام امور دولت‌تصمیم گرفت شرّ درویش عزیز و همراهان وی را بکند زیرا دیگر به آنان نیازی نداشت. درویش عزیر سرگرم تهیهٔ مقدمات لشکرکشی به‌هرات ومتصرفات ملک معزالدین کرت بود. علی‌مؤید بظاهر بااین‌لشکرکشی‌موافقت کرد و عده‌ای سپاهی در اختیار درویش عزیز گذاشت ولی به‌سران لشکر خود محرمانه دستور داد که درمیان راه اردوگاه درویش‌عزیزرا ترک گویند. آنان‌نیز چنین کردند.

درویش‌پس‌از اطلاع ازاین واقعه چند صد نفر ازهواخواهان خودرا گردآورد وعازم عراق‌عجم شد. علی‌مؤید که‌میدانست درویش‌عزیزنیرو گرفته حتماً بازخواهد گشت عده‌ای را بدنبال او فرستاد وامر کرد که بدون سر درویش عزیز باز نگردند. تعقیب کنندگان دربیابان بدرویش‌عزیز که کنار چاه آبی نزول کرده بود رسیدند - و او ورفیقانش‌را کشتند وسر درویش را «به سبزوار آورده از چهارسو بیاویختند». (از میرخواند نقل‌شد - دراصل‌اشتباهاً چهار دروازه شهرنوشته‌است - مترجم).

علی‌مؤید بوسیلهٔ تضییقات شدید جناح اصولی‌وافراطی‌سربداران را تارومار کرد.

علی مؤید تشیّع را که از آغاز دولت سربداران مذهب رسمی بود حفظ کرد ولی سلک درویشان شیخ خلیفه وشیخ حسن جوری را ممنوع ساخت. مقبرهٔ شیخان را ویران کرد وبجای آن برای کسبهٔ بازار مستراح ساخت.

علی مؤید براثراین اقدامات مدتی مدید حکومت کرد ولی حکومتی فاقد شرافت و افتخار (۱۳۸۱-۱۳۶۴م - ۷۸۳-۷۶۶ه). وی که پشتیبانی عامهٔ مردم را از دست داده بود درمبارزه باملک هرات شکست خورد ومتصرفات خویش و حتی نیشابور را از دست داد.

از سمت مغرب امیر ولی تهدیدش میکرد. وی فرزند یکی از امیران چادرنشین آخرین ایلخان مغول طوغای تیمورخان بود و در گرگان و استرآباد حکومت را بدست گرفته بود. امیر ولی دائماً باعلی مؤید درجنگ بود ویکبار موقتاً استرآباد را اشغال کرد ومجدداً از دست داد.

درسال ۱۳۷۸م - ۷۸۰ه. درسبزوار جناح اصولی وافراطی سربداران درتحت رهبری درویش رکن الدین قیام کرد. علی مؤید این قیام را فقط بیاری امیر ولی توانست فرو نشاند. این دو دشمن موقتاً در مقابل شورش مردم متحد شدند. ولی پس از آن امیرولی مجدداً بعلی مؤید حمله و شهر سبزوار را محاصره کرد. علی مؤید که همه رهایش کرده بودند از فاتح آسیای میانه تیمور یاری خواست (سال ۱۳۸۱ م - ۷۸۳ه).

بخش ۱۴- نهضت‌های مردم در گیلان و مازندران

در مازندران چندین امارت فئودالی وجود داشت که بدست سلاله های محلی اداره میشد. نیرومندترین آنان سلالهٔ باوندیان بود که تابع و دست‌نشاندهٔ وفادار ایلخانان مغول شمرده میشد.

مردم ازاین دودمان نفرت داشتند. در اواخر دههٔ چهارم قرن چهاردهم (حدود سال ۱۳۴۰م - ۷۴۰ه) سید عزالدین مرعشی پیشوای درویشان و پیرو حسن جوری

که از اعقاب امام سوم شیعیان (ع) شمرده میشد و بالنتیجه از علویان بود از سبزوار برای وعظ و تبلیغ روانهٔ مازندران شد. وی در راه درگذشت ولی فرزندا و سید قوام الدین بمحض ورود بساری در رأس نهضت خلق قرار گرفت.

مورخان این نهضت را بدین سبب نهضت سادات خواندند. این نهضت ازلحاظ وضع اجتماعی شرکت کنندگان وعقاید پیروان آن بهیچوجه تفاوتی با نهضت سربداران نداشت. درویشان سید قوام الدین مرعشی مبیّن افکار جناح اصولی و افراطی نهضت بودند که به پیشه‌وران و روستائیان متکی بوده لزوم مساوات در اموال را تبلیغ میکردند.

در مازندران نیز یک جناح میانه رو یا اعتدالی وجود داشت که از طرف خرده‌مالکین پشتیبانی میشد. نمایندهٔ این جناح سرداری بود بنام افراسیاب چلبی که در رأس قیام قرار گرفت و فخرالدوله حسن آخرین فرد سلالهٔ باوندیان را سرنگون و مقتول ساخت و در آمل و ساری و دیگر نواحی مازندران حکومت را بدست گرفت (سال ۱۳۵۰ م - ۷۵۱ ه).

بدیهی است که افراسیاب فقط درصورت اتحاد با درویشان میتوانست حکومت کند. وی بکسوت سادهٔ ایشان درآمد ونظاماتشان را پذیرفت ودرخانهٔ خود خوان عام گسترد. ولی درویشان استقرار مساوات عمومی را طلب میکردند.

چیزی نگذشت که روابط افراسیاب ودرویشان برهم خورد وافراسیاب سید قوام الدین مرعشی را دستگیر وبزندان گسیل داشت و کافر وبددینش خواند. عمل او موجب قیام عمومی گشت. مردم زندان را تار ومار کرده سید قوام الدین را آزاد کردند. افراسیاب کوشید تا بار دیگر سید را دستگیر کند ولی جمعیت مسلّح خود او را کشتند. بالنتیجه قدرت روحانی وسیاسی توأماً در دست سید قوام الدین متمرکز شد و حکومت سادات مازندران که مرکز آن آمل و همانند دولت سربداران خراسان بود - تأسیس گشت.

ما دربارهٔ این دولت اطلاعات کافی دردست نداریم. دراین تردیدی نیست که

خراجها وعوارضی که مطابق قانون شرع نبود لغو گشت. فئودالهای بزرگ قدیمی از کارها برکنار شدند. ساختمانهای فراوان احداث شد و اراضی بایر احیاء گشت. شهر ساری که در زمان حکومت مغولان ویران شده بود از نو بنا شد (سال ۱۳۷۰م - ۷۷۲ه). دولت سادات مرعشی تا هجوم تیمور باقی ماند (سال ۱۳۹۲م - ۷۹۵ه).

نهضت همانند مردم بقیادت درویشان وسادات شیعه در گیلان نیز وقوع یافت. این نهضت هنوز مورد مطالعه قرار نگرفته است. تودهٔ مردم در گیلان با فئودالهای بزرگ محلی مبارزه کردند.

شیخان درویش گیلان از شیخان مازندران استمداد کردند (در حدود سال ۷۷۲ه). بیاری ایشان در بخش شرقی گیلان دولت سادات تأسیس شد ومرکز آن شهر لاهیجان بود. این حکومت بیش از دویست سال باقی ماند (از ۱۳۷۰ تا ۱۵۹۲م - ۷۷۲-۱۰۰۱ه) وبعدها بیک دولت فئودالی معمولی مبدل گشت.

منبع اصلی مطالعهٔ تاریخ نهضت‌های خلق مازندران و گیلان همانا «تاریخ طبرستان و رویان ومازندران» که بتوسط ظهیرالدین مرعشی- که خود از اخلاف شیخ درویشان سید قوام‌الدین مرعشی بوده - بزبان فارسی در ربع آخر قرن پانزدهم از روی منابعی که اکنون از دست رفته نوشته شده است و تا اندازه‌ای هم کتاب «تاریخ گیلان و دیلمستان» همان مؤلف حاجت محققین را در این زمینه برآورده - میکند.

بخش ۱۵ - خروج سربداران در کرمان

در قلمرو دولت آل مظفر در عهد شاه شجاع (۱۳۸۴-۱۳۵۹م - ۷۸۶-۷۶۱ه). جنگهای داخلی وفئودالی سلاله‌ای جریان داشت وروستائیان وقشرهای پائین شهری از آن سخت در رنج بودند.

درسال ۱۳۷۳م - ۷۷۵ه. در شهر کرمان مردم بینوای شهری قیام کردند. پهلوان اسد در رأس این شورش قرارداشت. وی کرمان را مسخر وبخشی از فئودالهای

بزرگ محلی را معدوم وبخشی را محبوس نمود و اقطاعات و اراضی و اموال ایشانرا ضبط ومصادره کرد. ضمناً وی مباشران مادرشاه شجاع را که املاک مشارالیهارا اداره میکردند بازداشت وشکنجه کرد تاخزانهٔ مخفی ومحل گنجینه را نشان دهند وبزرگترین مقطع ناحیهٔ کرمان را زهرخوراند واموال ویرا ضبط کرد.

علی مؤید گروهی از سربداران خراسان را از سبزوار بیاری پهلوان اسد گسیل داشت. فقط در ماه دسامبرسال ۱۳۷۴ میلادی پس از نه ماه محاصره پایداری دلیرانهٔ مردم شهر کرمان درهم شکسته شد ولشکریان شاه شجاع آن شهر را تصرف کردند. پهلوان اسد اعدام وشهرغارت شد.

بخش ۱۶ - فتوحات تیمور در ایران

سنت های کشورداری مغولان درقلمرودولت تیمور- که درسال ۱۳۷۰ م - ۷۷۲ هـ پدید آمده بود - مرعی ومجری میگشت. تیمورخانهای خیمه شب بازئی را از اعقاب چنگیزخان برتخت سلطنت نشانده اسماً ازطرف آنان حکومت میکرد ولی عملاً خود مطلق العنان ومالک الرقاب بود.

تیمور نیز مانند بازپسین خانهای جغتائی آسیای میانه (کبک، ترمشیرین، قازان) میکوشید منافع بزرگان چادرنشین مغول وترك وبزرگان اسکان یافته تاجیك را آشتی دهد. وی نیك درك میکرد که بزرگان مزبور فقط هنگامی از جنگهای خانگی صرف نظر کرده پشتیبان یك دولت نیرومند مرکزی خواهند شد که دولت مزبور بتواند جنگهای پردامنه غارتگرانه بمنظور تسخیر کشورهای دیگر راه بیندازد تا بزرگان فئودال بدان وسیله اراضی جدید وغنایم فراوان بدست آورند.

تیمور که میکوشید منابع طبقهٔ فئودال وبویژه گروه زمامدار آن یعنی بزرگان چادرنشین مغول وترك را تأمین کند نقشهٔ وسیعی برای فتح وتسخیر اراضی قزل اردو و ایران و هندوستان و قفقاز و کشورهای آسیای مقدم طرح کرد. تیمور در اینمورد به شیوهٔ دیگر سران نهضت های جهانگشایانهٔ قبایل چادرنشین و ازآنجمله چنگیزخان

عمل میکرد. ولی با درنظر گرفتن نیروهای نظامئی که در اختیار تیمور بود شهرت و بلند نامی وی از این فتوحات البته بمراتب کمتر از نام و شهرتی بود که نصیب چنگیز شد.

درسیاست خارجی تیمورنیز خصوصیات نوینی وجودداشت که سیاست چنگیزخان و اعقاب او فاقد آن بود. نخست اینکه تیمور میکوشید با غارت کشورهای مفتوح نیروهای مولّده ماوراءالنهر را ترقی دهد. وجوه ووسایلی را که در جنگ ها از طریق غارت و چپاول بدست میآورد برای احداث قُنوات و ابنیه و تزئین شهرهای آندیار مورداستفاده قرارمیداد وازممالک مسخّره پیشه وران را بماوراءالنهرمیاورد. بدیهی است که این اقدامات را بنفع طبقهٔ فئودال بعمل میآورد.

تیمور میخواست نظارت خودرا برجاده های کاروان رو وبازرگانی میان اروپا و آسیا برقرار سازد وبدین سبب کوشید تاایران وعراق عرب و کشورهای قفقاز و آسیای مقدم راکه اکثر جاده های یاد شده ازآن میگذشت تسخیر کند.

و اما جاده های کاروانروی شمالی را که از نواحی مجاور کرانهٔ دریای سیاه و صحراهای کرانهٔ بحرخزرمیگذشتند - وتیمور نمیتوانست قدرت خویش را درآن نواحی مستقر واستوارسازد - مایل بود بروی تجار وبازرگانی مسدود نماید.

بدین منظور تمام شهرهائی راکه بر سر جاده های اخیرالذکر وجود داشت ویران میساخت (گرگانج، سرای برکه، حاجی طرخان، آزوف وغیره). پس ازآن درظرف مدت سی سال تجارت میان اروپاوآسیا ازطریق جاده های کاروانئی که ازایران میگذشت صورت میگرفت.

تیمور تنها چون فاتحی بیگانه وارد ایران نشد بلکه مانند دژخیمی خونخوار و فرونشانندهٔ نهضت های خلق و درعین حال بازگردانندهٔ سنن مغولان بایران - گام نهاد.

اینکه تیمور درلشکر کشیهای خود بایران از پشتیبانی بخشی ازطبقه فئودال بویژه بزرگان چادرنشین مغول وترک که نمیتوانستند بانیروی خود ازعهدهٔ نهضت های

مردم برآیند برخوردار بود - کاملاً قابل درک است. برروی هم سیاست تیمور واطرافیان وی کاملاً جنبهٔ ارتجاعی داشت.

تیمور پیش از تأسیس دولت خویش با تفاق امیرحسین در رأس سپاهیان فئودالی آسیای میانه که اکثراً از بزرگان چادرنشین بودند قرار گرفته حکومت سربدار را که در سمرقند و اطراف تشکیل شده بود (۱۳۳۶-۱۳۶۵م / ۸-۷۶۷هـ) برانداخت و نهضت سربداران را در ماوراءالنهر فرونشاند.

تیمور پس از آنکه در آسیای میانه استوار گشت در سال ۱۳۸۱م - ۷۸۳هـ. برای نخستین بار بخراسان لشکر کشید و در بهار آنسال دولت ملوك هراتی کرت را مطیع خویش ساخت.

چنانکه گفتیم علی مؤیّد حاکم سربدار که هم از امیر ولی گرگانی بیمناك بود وهم ازمردم کشور خویش، ازتیمور استمداد کرد و این خود بهانه‌ای بدست تیمور داد تا درامور دولت سربدار مداخله کند. استمداد علی مؤید از تیمور درواقع خیانتی بدولت و کشور بود.

تیمور از طرف خود درهرات وسبزوار حکامی تعیین نمود و از مردم آن نواحی غرامت هنگفتی مأخوذ داشت وغیاث الدین کرت وعلی مؤید سبزواری را اسماً بشهریاری آن دو ناحیه باقی گذاشت ولی اجازه نداد بمحل خویش بروند و در دربار خود نگاهشان داشت وپس از چند سال هردو را - بدون علت وسببی- بقتل رسانید.

درسال ۱۳۸۳م - ۷۸۵هـ. سربداران در سبزوار و اطراف علیه حکومت تیمور خروج کردند. درپایان ماه اکتبر سال ۱۳۸۳م - ۷۸۵هـ. لشکریان تیمور سبزوار را تسخیر و دژ نیرومند آنرا ویران ساختند. تیمور کشتار وحشتناکی ازقیام کنندگان سربدار کرد ودوهزارنفرازایشانرا درجدارهای برجی که برپانمود زنده بگور کرد. بدین طریق که دست وپای افراد زنده را بسته بردیف درکنار یکدیگر قرارشان میدادند وروی آنها را باآجر وملات میچیدند. درهمان سال تیمور سیستان را مطیع و ویران ساخت وهمه جا برجها و «کله منارها» ازجمجمهٔ هزاران مقتول برپا کرد.

مردم سیستان دلیرانه مقاومت کردند ولی درمقابل تفوق عددی نیروهای تیمور مغلوب گشتند.

درسال ۱۳۸۴م - ۷۸۶ هـ. تیمور گرگان را مسخر ودولت امیر ولی را منقرض کرد و درسال ۱۳۸۵م - ۷۸۷ هـ. شمال ایران را ازدامغان تا سلطانیه مطیع خویش ساخت.

دولت جلایریان که دستخوش جنگهای خانگی بود قادر نبود درمقابل تیمور مقاومت کند. علی الخصوص که توختامیش خان قزل اردوئی ازبیم آنکه کشورهای قفقاز وغرب ایران بدست تیمور افتد درسال ۱۳۸۵م - ۷۸۷ هـ. بنواحی مزبورهجوم کرده شهرها و روستای آنرا ویران ساخت. لشکریان توختامیش تبریز را اشغال و تار ومار کردند وهنگام بازگشت غنایم فراوان و نود هزار اسیر باخود بردند. شاعر معروف ایرانی زبان کمال خجندی نیز درمیان اسیران بود.

درسال ۱۳۸۶م - ۷۸۸ هـ. تیمور بشخصه تبریزرا اشغال کرد وبنوبهٔ خویش شهر را غارت وبهترین صنعتگران را به سمرقند منتقل کرد. سلطان احمد جلایری که بخاطر سیاست سخت مالیاتی خود و استبداد و تجاوز برعایا (امیران سلطان و حتی خود او بخانه های مردم شبیخون زده زنان و دختران ایشان را میربودند) منفور عامهٔ خلق بود فرار برقرار اختیار کرد و کشورخویش را بدست لشکریان رها کرد.

تیمور پس ازاین هجوم ونهب وغارت کشورهای قفقازعلیه دولت آل مظفر وارد جنگ شد و درسال ۱۳۸۷م - ۷۸۹ هـ. اصفهان را اشغال وغرامت گزافی از مردم آن اخذ کرد. غرامت را عمال وتحصیلداران تیمور باچنان بیرحمی و خودکامی وصول میکردند که پیشه وران وبینوایان شهرتحت رهبری آهنگرجوانی دست بشورش زدند. تیمور عصیان اینان را فرو نشانده شهر را غارت کرد. بهریک ازافراد لشکری تیمور امر شده بود که تعداد معینی سر بریده تحویل دهد. کله منارهای بسیار از ۷۰ هزار جمجمهٔ اصفهانیان برپا شد.

فتح متصرفات آل مظفر درجنوب ایران تاسال ۱۳۹۳م - ۷۹۶ھ. طول کشید.
تیمور قبل از آن (درسال ۱۳۹۲م - ۷۹۵ھ.) نهضت خلق را در گرگان فرونشاند و دولت سادات مازندران را که براثر نهضت مردم پدید آمده بود (به ماقبل رجوع شود) سرنگون کرد. درحدود سال ۱۳۹۳م - ۷۹۶ھ. سپاهیان تیمور تسخیر سراسر سرزمین ایرانرا بپایان رساندند.

بدیهی است که این فتوحات واتحاد بخشی از فئودالهای ایران (که خواستار فرو نشاندن نهضت‌های خلق بودند) باتیمور موقتاً موجب تقویت حکومت مرکزی تیموری شد.

تیمور اراضی فراوان را برسم سیورغال میان سران نظامی خود وفئودالهای بزرگ ایرانی که جانب وی را گرفته بودند تقسیم کرد وقبایل ترک زبان چادرنشین را ازآسیای میانه بشمال ایران وآذربایجان منتقل کردودرآنجا مسکن داد ودرایران دوحاکم‌نشین بزرگ برای پسران خود بوجود آورد: یکی خراسان وگرگان ومازندران و سیستان که مرکز آنها را هرات قرار داد برای شاهرخ، و دیگر غرب ایران با آذربایجان و ارمنستان که تبریز مرکز آن بود برای میرانشاه.

دورهٔ فتوحات وسلطنت تیمور درایران همعنان با ویرانیها و غارتهای فراوان و شدت عمل تازه‌ای دربهره کشی از روستائیان بود. تیمور میکوشید بحساب غارت وچپاول آنان نیروهای تولیدی آسیای میانه را ترقی دهد.

بخش ۱۷- جانشینان تیمور - سلطان شاهرخ

درمرحلهٔ بعدی تاریخ ایران (۱۴۹۹ - ۱۴۰۵م / ۹۰۵-۸۰۸ھ) حکومت مرکزی تضعیف شد وپاشیدگی فئودالی شدیدتر گشت وجریان تکامل شیوهٔ اقطاع نظامیان (سیورغال) تکمیل شد و مبارزهٔ قشرهای گوناگون تیزتر شد و نهضت‌های جدید خلق بوقوع پیوست.

پس از مرگ تیمور (ماه فوریه سال ۱۴۰۵م - ۸۰۸ھ) بنای امپراطوری عظیم

وی که پایهٔ اقتصادی یکدست وهم‌آهنگی نداشت بسرعت تمام فرو ریخت . میان شاهرخ فرزند تیمور وخلیل‌سلطان جوان نوهٔ وی (پسر میرانشاه) بخاطر قدرت عالیه ولقب سلطنت درخراسان جنگ خانگی درگیرشد که با پیروزی شاهرخ پایان پذیرفت (شاهرخ از ۱٤۰۵ تا۱٤٤۷م/۸۰۸-۸۵۱ هـ سلطنت کرد) .

درهمان‌هنگام درغرب ایران وآذربایجان مبارزه میان میرانشاه وفرزند او عمر برسر قدرت جریان داشت . سلطان احمد جلایری که پیشتر گریخته بود باتفاق متحد خویش‌قره یوسف- پیشوای یکی ازگروههای قبایل‌چادرنشین غربی‌غز بنام قره‌قویونلو (قبیلهٔ «گوسفندسیاه»)- که درجنوب ارمنستان ییلاق وقشلاق میکرد بازگشت وعودت او مبارزهٔ میرانشاه وعمررا پیچیده‌تر میکرد .

میرانشاه در طی این مبارزه کشته شد (سال ۱٤۰۸م - ۸۱۱هـ.) و دولت جلایریان مجدداً زندگی‌را ازسرگرفت ولی در سال ۸۱۳هـ. - میان سلطان احمد و متحدین‌وی یعنی‌غُزان آق‌قویونلونزاع درگرفت . وی درمبارزه باآنها مقتول گشت و دولت قره‌قویونلو درآذربایجان و ارمنستان و عراق‌عرب مستقرگشت (سال ۱٤۱۰ تا ۱٤٦۸م - ۸۷۳تا۸۱۳هـ) وباتیموریان دشمنی‌ورزید .

ایلچیان و هیئت‌های سفارت از طرف چین بدربار شاهرخ میآمدند . در سال ۱٤۲۰م -۸۲۳هـ. شاهرخ نیز سفارتی به‌چین اعزام کرد . عبدالرزاق سمرقندی مورخ پیش گفته شرح‌سفر این هیئت‌را نقل کرده‌است .

در سال ۱٤٤۱-٤۲م / ۸٤۵-٤٦هـ . شاهرخ عبدالرزاق را بسفارت مأمور هندوستان کرد وبوی دستور داد تا از پایتخت‌های مهمترین دولت‌های هندی دیدن کند . عبدالرزاق‌سمرقندی دراثرتاریخی‌خویش‌اوضاع راه دریائی ازهرمز بهندوستان وبسیاری ازشهرهای آن دیار را مفصلاً شرح داده‌است . آمد وشد سفیران‌نتایج‌مهمی نداد جزاینکه تا اندازه‌ای در روابط بازرگانی‌فعالیتی‌پدید آمد .

دولت تیموریان دیگر محدود به‌آسیای میانه ونواحی‌متصرفی‌خویش‌درایران بود(تارودخانهٔ سفیدرود وجبال‌پشت کوه درمغرب) .سلطان شاهرخ هرات‌را پایتخت

دولت تیموریان قرار داد. این شهر در قرن پانزدهم بیک مرکز بزرگ بازرگانی و پیشه‌وری وفرهنگی مبدل گشت.

سلطان شاهرخ برعکس تیمور میکوشید تا از اتکاء به چادرنشینان مغول وترک پرهیز کرده به بزرگان اسکان یافته ایرانی و بخصوص مأموران عالیمقام و روحانیان بلند پایه مستظهر گردد. این دستجات رهبری سیاسی را بعهده داشتند. بدین‌سبب مورخان قرن پانزدهم که از نظرگاه آن گروه طبقهٔ فئودالها قضاوت میکنند - مانند حافظ ابرو، فصیح، عبدالرزاق سمرقندی، دولتشاه و میرخوند - در تحسین شخصیت شاهرخ غلو بیحد کرده وی‌را همچون سلطانی‌واجد خرد فوق‌العاده و داد گروهمیشه پیروزمند وشهریاری‌پایبندآئین اسلام‌وصف میکنند. درواقع شاهرخ شایستهٔ‌این مداحیها نبوده است.

استعداد کشورداری او متوسط بود، نه‌تنها مردی جنگی و دلاور نبود بلکه عنصری ترسو بشمارمیرفت وهیچ عمل برجستهٔ‌نظامی در تاریخ زندگی‌او دیده‌نمیشود. وی در روابط خصوصی‌خود با اشخاص‌از دوروئی وخدعه وکینه‌توزی عاری نبود. معهذا شاهرخ با اتکا به‌بزرگان‌اسکان‌یافته ایرانی‌سیاست خارجی‌تیموری را بالنسبه بشدت تغییر داد ودر مسیر دیگری هدایت کرد.

شاهرخ ازفتوحات تازه صرف‌نظر کرد وکوشید ایران و آسیای میانه را حفظ کند. سه‌بار با قره‌قویونلو جنگ‌تدافعی کرد وسعی‌مینمود آنانرا ازتجاوز بیشتر بخاک ایران مانع شود. سرانجام آنانرا منکوب کرد (۱۴۳۵م - ۸۳۹ه) وباینکه سلطان ایشان جهانشاه قره‌قویونلو (از ۸۴۰ تا ۸۷۲ه حکومت کرد) تابع و مطیع‌وی گردد اکتفا نمود وصلح کرد.

شاهرخ با دولت عثمانی و دولتهای‌هندوستان وامپراطوری چین درچین روابط سیاسی‌برقرار کرد. وی‌اندیشید که پاشیدگی‌درونی دولت تیموریان را باتأسیس چند حکومت‌نشین واستقرارپسران وبرادرزادگان خویش‌در رأس‌آنها واطاعت فئودالهای محلی از ایشان - علاج نموده جلوگیری کند. این‌اقدام نتیجهٔ مطلوب نداد.

رفتار و روش شاهزادگان خاندان تیموری که در سرزمین تیول خویش نشسته بودند کاملاً این مثل قدیمی قرون وسطائی اعراب را که «لا ارحام بین الملوک» (میان پادشاهان روابط خویشاوندی وجود ندارد) تأیید میکرد. عصیان های مکرر و جنگهای خانگی ایشان - که شاهرخ بالاجبار فرو می نشاند - موجب تسریع انقراض دولت تیموریان گشت.

بایسنقرخان فرزند شاهرخ که در سال ۱۴۳۳ م - ۸۳۷ ه. درگذشت صدراعظم وی بود و در واقع شریک او شمرده میشد و در کشورداری ممتاز بود. بایسنقرخان شاعران و دانشمندان فراوان را در دربار هرات گرد آورد. وی مردی کتابدوست بود و درجنب دربار هرات کارگاهی برای نساخان کتب تأسیس کرد و کتابخانهٔ وسیعی ایجاد و کتب بسیار گرد آورد.

دولت سلطان شاهرخ، چنانکه گفته شد، به بزرگان و مأموران کشوری و روحانیان عالیمقام ایرانی متکی بود و میکوشید تا نیروهای تولیدی ایران را از نو جان بخشد. مثلاً شهر اصفهان احیاء شد.

شاهرخ برای وصول بدین مقصود و استقرار آرامش درمیان روستائیان بسیاست غازان خان بازگشت نمود و میزان بهرهٔ فئودالی را مجدداً تثبیت کرد. دولتشاه با روح تملق و جانبدارئی که خاص مورخان عهد تیموری است میگوید که: «رعایا آن آسودگی و فراغت که بروزگار دولت او (شاهرخ) یافته‌اند، از عهد آدم الی یومنا درهیچ عهد وزمان و دور واوان نشان نداده‌اند».

ولی در واقع ونفس الامر گذشتهائی که دولت شاهرخ نسبت بروستائیان کرد بسا نارسا بود وممکن نبود موجب رضایت رعایا گردد. خود دولتشاه داستان زیر را نقل میکند ونشان میدهد که رعایا با چه کینه و نفرتی به عملداران و تحصیلداران مینگریستند:

«حسن سلیمی (شاعر) درابتدای حال (در سبزوار که روحیهٔ سربداری درمیان مردم محفوظ مانده بود) عملداری کردی. روزی براتی بر بیوه زنی بنوشت، آن عجوزه

فریاد کنان رو بدو کرد و گفت: ای مرد این برات ناموجه تو بحکم که برمن نوشته‌ای؟ سلیمی گفت: بحکم سید فخرالدین که وزیر ملکست. پیره زن گفت: ای ظالم اگر روز عرض اکبر من دامنت گیرم و تو گویی که من بحکم سید فخرالدین برتو ظلم کرده‌ام آیا حق تعالی درآن روز این سخن را از تو قبول کند یا نی.

دردی درنهاد سلیمی از سخن عجوزه پیدا شد وفریاد میزد که: نی، والله نی بالله. وهمان ساعت دوات وقلم را زیرسنگ کرده بشکست وسوگند یاد کرد که درمدت عمر دگر گرد حرام خواری وعملداری نگردم وبعهد خود وفا کرد...»

بخش ۱۸ - نهضت‌های مردم ایران در نیمهٔ اول قرن پانزدهم

ایران درنیمهٔ اول قرن پانزدهم دورهٔ نوینی از عصیان‌های خلق را گذراند. درسال ۱۴۰۵ م - ۸۰۸ هـ. سربداران سبزوار مجدداً خروج کردند ولشکریان شاهرخ بدشواری موفق بفرونشاندن آتش شورش شدند.

درسال ۱۴۰۶ م - ۸۰۹ هـ. درمازندران نیز قیام همانندی وقوع یافت و دولت سادات درآن خطّه احیاء شد. بعدها دولت مزبور بفساد گرائید وبتدریج بصورت یک امارت فئودالی معمولی درآمد.

ویژگی نهضت های خلق درقرن پانزدهم این بود که دیگرمانند پیش روستائیان وپیشه‌وران باتفاق خرده فئودالهای ایرانی وارد کارزار نمیشدند. درقرن پانزدهم نهضت‌ها ی خلق دیگر تحت لفافهٔ عقیدتی جناح میانه رو تشیّع یعنی شیعهٔ امامیه وقوع نیافته بلکه زیرپردهٔ استتار شیعیان تندرو ویا غُلات (کلمهٔ عربی، جمع غالی یعنی غلو کننده و زیاده رو) صورت میگرفت.

خصلت مشترک «غُلات» عبارت از ایمانی بود که ایشان به حلول خداوند در انسان وتجسم آن بشکل بشر داشتند. غلات - موسی وعیسی ومحمد(ص) وعلی(ع) و ائمهٔ شیعه ومؤسسان مسلک «غلات» را در مذهب شیعه از مظاهر این تجسم و حلول میدانستند.

«غلات» غالب رسوم وشرایع مذاهب «برحق» سنی را رد میکردند و گرایش نمایانی بسوی عقاید وحدت وجودی داشتند. در محیط «غلات» شیعه افکار مالکیت عمومی زمین واوتوپی وآرزوی وهم آسای برابری اجتماعی تبلیغ میشد.

درقرن پانزدهم از «غلات» شیعه سلک حروفیون که درپایان سدهٔ چهاردهم درخراسان شکل گرفته بود منشعب شد. مؤسس این سلک شخصی بود آذربایجانی بنام فضل الله ملقب بحروفی. فضل الله حروفی نویسنده‌ای پرکار بود که مذهب «حقه» سنی را مورد انتقاد قرار داده بود. وی شرایع مذهب «برحق» سنی را نفی و تعالیم عجیبی دربارهٔ تکامل انسان آورد.

بعقیدهٔ فضل الله علامت باطنی وسری ادوار این تکامل همانا حروف الفبای عربی میباشد. نام این گروه نیز ازهمین کلمه مأخوذ میباشد. طولی نکشید که فعالیت این سلک بصورت مخالفت بافئودالها درآمد.

تیمور فضل الله حروفی را باذربایجان تبعید کرد ودرآنجا میرانشاه فرزند تیمور ویرا بادست خود خفه کرد (سال ۱٤۰۱م - ۸۰٤ه). حروفیون از تیمور و بویژه از میرانشاه نفرت داشتند و او را «مارانشاه» و «دجال» میخواندند.

چیزی نگذشت که پیروان مسلک حروفیون زیاد شد واین مسلک در سراسر ایران وآذربایجان وسوریه وترکیهٔ عثمانی، میان پیشه وران ومتنورین شهری، رواج یافت. نسیمی شاعر آذربایجانی یکی ازپیروان برجستهٔ حروفیون بود. وی را درسال ۱٤۱۷م-۸۲۰ه بعنوان «کافروبددین» درشهر حلب (سوریه) بطور وحشیانه‌ای اعدام کرده پوست از وی بر کندند.

شاعر بزرگ قاسم انوار که بزبان‌های آذربایجانی و گیلکی وفارسی شعر گفته ومدتی در شهر هرات اقامت داشته‌است نیز از حروفیون بود. وی درسال ۱٤۳٤م-۸۳۸ه درگذشت. نظریهٔ اشتراك اموال بوی نسبت داده شده بود.

روز ۲۱ فوریه سال ۱٤۳۷م درمسجد جامع هرات سوء قصدی بحیات سلطان شاهرخ توسط شخصی بنام احمدلُر بعمل آمد که از شاگردان فضل الله حروفی بود.

زخم سختی بشکم سلطان وارد آمده بود وخادمان وی سوءقصد کننده را درجا قطعه‌قطعه کردند و درجیب لباس او کلیدی که شکل خاصی داشت یافته بوسیلهٔ آن توانستند خانه‌ای را که وی منزل داشت پیدا کنند وشخصیت اورا معین نمایند. براثر تحقیقات معلوم شد که یک محفل مخفی حروفی که درآن خانه تشکیل میشد بانی این سوءقصد بوده و در رأس آن مولانا معروف خوشنویس مشهور قرار داشت.

قاسم انوار نیز مورد سوء ظن واقع شد ولی بسبب شهرت عظیمش نتوانستند سیاستش کنند وفقط بتبعید او ازخراسان اکتفا نمودند.

بعقیدهٔ بعضی محققان (و.آ. گاردلوسکی وديگران) درقرن پانزدهم یک سلک پنهانی دیگر از غلات شیعه که بعدها درایران وکشورهای مجاور میان چادرنشینان و روستائیان وپیشه‌وران وقشرهای پائین شهری بسیار رواج یافت گروه «علی‌اللهی» بود.

درسال ۱۴۴۱/۲م - ۸۴۵/۶ه‍. درخوزستان مردم بشورش دست زدند. در رأس این نهضت سید محمد ملقب به‌مشعشع قرار داشت که مؤسس سلک ویژه‌ای از «غلات» شیعه بود که خود را پیش آهنگان مهدی مینامیدند و ظهور نزدیک او و استقرار حکومت مساوات عمومی و عدالت را بر روی زمین مژده میدادند. بگفتهٔ جعفری مورخ، قریب ده هزار نفر از «جهّال و اوباش و سارقان» در زیر لوای او گرد آمدند. باید تذکر دهیم که تاریخ نویسان متمایل به‌فئودالیزم عادةً بینوایان شهر وروستا را چنین میخواندند. اینان درنقطه‌ای بین حویزه و شوشتر علم عصیان برافراشتند و سلالهٔ محلی امیران را سرنگون و نابود کردند و بزرگان و روحانیون فئودال (شیوخ وسادات) را معدوم ساختند وخانه‌ها و اموال ایشانرا تقسیم کردند.

جعفری پیروان مشعشع را بنام «فدائیان» ویا «فلاسفه واسماعیلیه» میخواند. غالباً هواخواهان جریانات اصولی و افراطی را در نهضت‌های خلق باین القاب میخواندند.

قیام عامهٔ مردم درخوزستان موجب نگرانی وپریشانی بزرگان فئودال نواحی

مجاور گشت و شیخ الاسلام شیراز در رأس سپاهیان فئودال علیه عاصیان مشعشع وارد نبرد شد.

بگفتهٔ جعفری مورخ «هنگامیکه دولشکر تلاقی کردند «پیکار عظیمی درگرفت و ازآنجائیکه آن جماعت (پیروان مشعشع) فدائی بودند ومرگ را استقبال میکردند مردانه پایداری کردند ولشکر شیرازدربرابر ایشان فراررا برقرار اختیار کرد». مشعشع شهر حویزه را محاصره نمود آنگاه فئودالهای محلی از یکی از شاهزادگان قره‌قویونلو بنام اسفند استمداد نمودند و وی باسپاهیان چادرنشین خویش بیاری ایشان شتافت وپس از نبرد خونینی برشورشیان پیروز شد وآنانرا پراکند وسپس خوزستان را غارت کرد و ویران ساخت. ولی مشعشع پس از چند سال بازگشت و نایرهٔ عصیان از نو برافروخته‌شد وشورشیان ناحیهٔ حویزه‌دولت کوچکی از نوع حکومتهای سربدار تأسیس کردند که‌تا آغاز قرن‌شانزدهم برپا بود. تاریخ این نهضت‌تاکنون مورد مطالعه قرار نگرفته است.

بخش ۱۹ - ایران غربی و نواحی مجاور آن در نیمهٔ دوم قرن پانزدهم

جهانشاه نیرومندترین سلطان قره‌قویونلو بود که‌ازسال ۱۴۳۶ تا ۱۴۶۷ م - ۸۴۰ تا ۸۷۲ ه. حکومت کرد. در مدت حیات سلطان شاهرخ وی خود را دست نشاندهٔ او میدانست وبه‌متصرفات آذربایجان جنوبی وارمنستان و عراق‌عرب اکتفا کرده بود. ولی‌پس از مرگ شاهرخ وی‌ازجنگهای خانگی بازماندگان تیموراستفاده کرده خودرا سلطان یا بدیگرسخن پادشاه مستقل خواند وبین‌سالهای ۱۴۵۳ م - ۸۵۷ ه و ۱۴۵۷ م - ۸۶۲ ه عراق‌عجم وخوزستان وفارس و کرمان‌را تسخیر کرد.

این‌فتوحات جدید چادرنشینان درایران‌باغارت وویرانی وخونریزی توأم‌بود. بویژه شهرهای سلطانیه واصفهان سخت زیان‌دید. درسلطانیه فقط هفت‌هزار نفوس باقی‌ماندودیگرآن‌شهرهیچگاه‌سربلند نکردوجان‌نگرفت ودراصفهان درپایان‌قرن‌پانزدهم

عدهٔ ساکنان از پنجاه هزار نفر کمتر بود وشهر مزبور تا پایان قرن شانزدهم فاقد هرگونه اهمیت اقتصادی بود.

جهانشاه ایالت خراسان ومشهد و هرات را هم (در سال ۱۴۵۸م - ۸۶۳ هـ) اشغال کرد ولی هجوم ابوسعید سلطان تیموری آسیای میانه و اخبار مربوط به عصیان فئودالهای آذربایجان ویرا مجبور کرد که بسرعت خراسان را تخلیه کند.

میان سلطان ابوسعید و جهانشاه پیمانی بسته شد که بموجب آن دشت کویر بزرگ ایران مرز میان متصرفات ایشان باشد. یک قرارداد اتحاد نظامی نیز میان آندو منعقد گشت که بهریک از آنها اجازه میداد باجنگهای خانگی ونهضت های خلق در قلمرو خویش مبارزه کند (سال ۱۴۵۹م - ۸۶۴ هـ).

جهانشاه سلطان مستبدی تحصیلکرده وحامی هنروادب بود وازخصلت های خاص وی بدگمانی بود بحدیکه بسیاری از امیران و «ارکان دولت» خویش را بخاطر سوء ظن های کوچک بزندان افکنده بود.

منجم باشی مورخ قرن هفدهم که ترکی عربی زبان بود صفات ذاتی جهانشاه را از روی منابعی که بدست ما نرسیده چنین نقل میکند:

«جهانشاه ظالمی بود عیاش وبی بند وبار و خونخوار، متمایل به کفروالحاد و احکام شریعت مطهره را مراعات نمیکرد. شب ها را تا صبح درشرابخواری وعیاشی میگذراند وروزها چون سگان میخفت».

جهانشاه کوشید سیاست مرکزیت طلبی را تعقیب کند و بدین سبب نارضائی بزرگان چادرنشین را علیه خود برانگیخت واز دیگرسو افکار «کفرآمیز» او و اینکه میکوشید به پیروان مذهب شیعه که روزبروز درمیان مردم بیشتر وجهه پیدا میکردند تکیه کند واز آن برای نیل بمقاصد خویش استفاده نماید تنفر روحانیان سنّی را علیه وی برانگیخت.

گروه قبایل چادرنشین غُز بنام قره‌قویونلو از پایان قرن چهاردهم دایماً بخاطر تصرف اراضی ومراتع وتحصیل غنایم جنگی بادیگر گروههای چادرنشین غز یاآق‌قویونلو

(که محل کوچ ایشان در بخش علیای دجله و بین دیاربکر و سیواس بود) در جنگ بودند. ایل بایندر رهبر قبایل آق‌قویونلو بود. غزان آق‌قویونلو در مبارزه علیه غزان قره‌قویونلو متحد این تیمور فرزند او شاهرخ بودند تا اینکه جهانشاه قره‌قویونلو در سال ۱۴۵۹ م - ۸۶۴ ه‍. پیمان اتحاد با سلطان ابوسعید تیموری منعقد کرد.

غزان آق‌قویونلو غالباً با دولت عثمانی نیز دشمنی میورزیدند و با امپراطوری یونانی طرابزون روابط بسیار نزدیک برقرار کرده بودند (۱۴۶۱ تا ۱۲۰۴ م - ۸۶۶ تا ۶۰۱ ه‍). طرابزون برای متصرفات آق‌قویونلو حکم بندرگاه تجارتی را داشت.

سلطان حسن بیک آق‌قویونلو که از سال ۱۴۵۳ تا ۱۴۷۸ م - ۸۵۷ تا ۸۸۳ ه‍. حکومت کرد و بسبب اندام باریک و بلندش اوُزوُن حسن (به ترکی یعنی «حسن دراز») نامیده میشد سراسر فلات مرتفع ارمن و کردستان را از قلمرو قره‌قویونلو منتزع ساخت.

در نوامبر سال ۱۴۶۷ م - ۸۷۲ ه‍. سپاهیان آق‌قویونلو لشکریان قره‌قویونلو را در جنوب ارمنستان تار و مار کردند. اوزون حسن سر بریدهٔ جهانشاه را نزد متحد وی ابوسعید و سر فرزند جهانشاه را برای محمد دوم سلطان عثمانی فرستاد.

در بهار سال ۱۴۶۸ م - ۸۷۳ ه‍. لشکریان آق‌قویونلو آذربایجان کنونی و شهر تبریز را اشغال کردند و اوزون حسن آنشهر را پایتخت خویش ساخت. بدینطریق دولت قره‌قویونلو سقوط کرد و دولت آق قویونلو بجای آن استوار گشت و گذشته از فلات مرتفع ارمن و کردستان - عراق عرب و آذربایجان کنونی و بخشی از آذربایجان ارّان تا رود کرُ و همچنین عراق عجم و خوزستان و فارس و کرمان و یا بدیگر سخن سراسر غرب ایران جزو قلمرو ایشان گشت. دولت آق‌قویونلو در این اراضی از سال ۱۴۶۸ تا ۱۵۰۲ م - ۹۰۸-۸۷۳ ه‍. مستقر بود و بقایای قبایل قره‌قویونلو جزء قبایل آق‌قویونلو شد.

سلطان ابوسعید تیموری که از افزایش قدرت دولت آق قویونلو بیمناک بود بالشکریان فراوان به آذربایجان حمله کرد و درنظر داشت تا درصورت موفقیت غرب

ایران وآذربایجان کنونی را بمتصرفات خود ضمیمه کند ولی لشکریان تیموری موفقیت حاصل نکردند وهنگام گذراندن زمستان دردشت مغان تقریباً تمام اسبان ایشان سقط شدند[1] وسپس لشکریان ازطرف سپاهیان آق‌قویونلو ولشکریان متحد ایشان شیروانشاه محصور گشتند. براثر محاصره لشکریان تیموری محکوم بقحطی‌شدند وگرسنگی چنان عرصه را برایشان تنگ کرد که جملگی باطراف گریختند. سلطان ابوسعید نیزفرار کرد ولی‌سپاهیان آق‌قویونلو ویرا دستگیر واعدام کردند.

دولت آق‌قویونلو از لحاظ سازمان داخلی هیچ تفاوتی با دولت قره‌قویونلو یا تیموریان نداشت. اوزون حسن که بیشتر به بزرگان چادرنشین متکی بود میکوشید اعیان اسکان یافتهٔ ایرانی‌را نیزبسوی خود جلب کند.

دشمن اصلی دولت آق‌قویونلو امپراطوری عثمانی بود که در آن‌واحد بجنگهای جهانگشایانه درمغرب (درشبه‌جزیرهٔ بالکان وبخش‌شمالی کرانهٔ مدیترانه وهمچنین علیه مجارستان و جمهوری ونیز) و مشرق (در آسیای صغیر و فلات ارمن و کرد) سرگرم بود.

دولت اوزون حسن برای مبارزه با تمایلات توسعه طلبانهٔ امپراطوری عثمانی پیمان اتحاد محکمی بادشمن اصلی غربی آن یعنی جمهوری ونیزمنعقد کرد وکوشید تا عهد اتحاد بامجارستان ولهستان ودیگر دول غربی ببندد.

سفیران ونیز (کاترینوزنو و باربارو وکونتارینی) دایماً دردربار اوزون حسن اقامت داشتند وایلچیان مجارستان ولهستان ومارکوروسوی ایتالیائی‌سفیر ایوان‌سوم پادشاه‌روس نیز به‌دربار مزبور آمد وشد میکردند. شخص‌اخیرالذکر مذاکراتی‌بعمل آورد که روسیه و آق‌قویونلو متفقاً علیه قزل‌اردو اقدام کنند.

دولت آق‌قویونلو به‌اتحادیه ضد عثمانی که پاپ روم و ونیز وپادشاهی‌ناپل

---

۱ - اکثر جغرافیون عرب وایرانی‌مینویسند که دربعضی‌نقاط دشت مغان علف درفصل معینی ازسال مسموم است وبدرد خوراک دامها نمیخورد. لشکریان تیمور که از خاور آمده بودند ازاینموضوع غافل‌بوده تقریباً تمام اسبان خود را از دست دادند.

ومجارستان وقبرس نیز عضو آن بودند پیوست. اتحادیهٔ ضد عثمانی انتظاراتی را که از آن میرفت برآورده نساخت.

منافع دولی که عضو آن اتحادیه بودند فوق‌العاده متفاوت واراضی آنها خیلی دور ازیکدیگر بود وبدین‌سبب قادر نبودند متحداً و یکجا طبق نقشه‌ای واحد وارد عملیات شوند. ونیز کوشید تا امر رساندن اسلحهٔ آتشین را به‌اوزون حسن سازمان دهد ولی این کمک نتایج بسیار ناچیز ببارآورد وبخشی ازتوپهای ونیزی بدست ترکان عثمانی افتاد وبخش دیگر را فئودالهای کرد گرفتند.

عملیات نظامی دولت آق قویونلو علیه دولت عثمانی سرانجام با موفقیت قرین نگشت. لشکریان اوزون حسن در نبرد ترجان در بخش علیای رود فرات (سال ۱۴۷۳-۸۷۸ ه) از ترکان عثمانی شکست خوردند.

علل این ناکامیابی ایشان قلت تعداد توپ و سازمان کهنه و قدیمی سپاه آق‌قویونلو بود. اینان درواقع فقط افراد مسلح عشایر بودند که با خانواده‌ها و دامها وبردگان خویش در لشکرکشی شرکت میجستند وضمناً ناگفته نماند که لشکرکشی ایشان درعین حال کوچ ایل بشمار میرفت.

علائم انحطاط اقتصادی حتی در عهد سلطنت حکومت اوزون حسن نیز مشهود بود. کونتارینی سفیر ونیز ازقلت جمعیت وبایربودن اراضی دهات آذربایجان کنونی وعراق‌عجم وهمچنین گرانی «لوازم زندگی» باشگفتی یاد میکند. از آنجائیکه علت اصلی انحطاط کشاورزی افزایش مالیاتها در ده سال قبل ازحکومت اوزون حسن بود وی اصلاحی درامر مالیاتها بعمل آورد و «قانون‌نامهٔ» مالیاتی جدیدی صادر شد که متن آن بما نرسیده‌است. فقط معلوم است که میزان ثابت مالیات ارضی بموجب آن مشخص شده بوده.

علی‌الظاهر مالیات تا یک ششم محصول تقلیل داده شد ومیزان تمغا پنج درصد بهای کالا معین شده‌بود (یک دینار ازهر بیست دینار). ولی پس ازمرگ اوزون حسن

مأموران وصول مالیات وعملداران موازینی را که وی معین کرده بود چندان مورد توجه قرار نمیدادند.

درعهد سلطان یعقوب فرزند اوزون حسن - مربی و مشاور او قاضی سیف‌الدین عیسی کوشید تا اصلاحات مالی جدیدی بعمل آورد. ازآنجائی که تقلیل درآمد خزانه تنها نتیجهٔ انحطاط کشاورزی نبوده بلکه اثرافزایش سیورغالها و معافیت‌های مالیاتی (به بخش ۱ ۲ همین فصل رجوع شود) - که بحساب اراضی دولتی ودرآمد خزانه صورت میگرفته نیز بود، قاضی عیسی نقشه‌ای طرح کرد که سیورغالهای سابق بزرگان نظامی و روحانی لغوشود ودرعین حال دستور داد ثبت اراضی و ترتیب وتنظیم دفترهای جزو جمع مجدداً بعمل آید تا از روی آن میزان مالیاتها از نو مشخص گردد (سال ۱۴۸۹ م - ۸۹۵ ﻫ).

فئودالهای روحانی ونظامی سخت بااین اقدامات مخالفت کردند. دراین میان سلطان یعقوب بناگهان مسموم شد و درگذشت (سال ۸۹۶ ﻫ) و اصلاحات قاضی عیسی نیز موقوف ماند. امیر ترک صوفی خالد که سردارقشون ودشمن قاضی عیسی بود ویرا اعدام کرد.

درعهدجانشینان اوزون حسن ضعف دولت آق‌قویونلو که خود نتیجهٔ پاشیدگی فئودالی وفقدان روابط اقتصادی استوارمیان نواحی مختلف بود - آفتابی شد. جنگهای خانگی پایان ناپذیر فئودالهای چادرنشین آغاز شد. هریک از اینان شاهزاده‌ای از اعقاب اوزون حسن را نامزد سریرسلطنت میکرد تا بعدبنام پادشاه دست نشاندهٔ خویش حکومت کند. درظرف مدت یکربع قرن ده تن ازاینگونه پادشاهان سلطنت کردند.

یکی از سلاطین آق‌قویونلو بنام احمد پادشاه (سال ۱۴۹۷ م - ۹۰۳ ﻫ) کوشید تا از انقراض دولت ممانعت بعمل آورد باین معنی که از قدرت و نفوذ فئودالهای چادرنشین ترک که باعث و بانی اصلی پاشیدگی فئودالی بودند بکاهد. وی چند تن از ایشان راسیاست ومعدوم کرد وتمام سیورغالهائی راکه اسلاف وی داده بودند لغونمود.

احمد پادشاه درمبارزه علیه بزرگان چادرنشین بدستهٔ دیگری ازطبقهٔ فئودال - یعنی مأموران کشوری عالیمقام ایرانی تکیه میکرد.

احمد که مایل بود حسن توجه مردم روستا را جلب کند باصلاحات مالیاتی دست زد وفقط مالیاتها وعوارضی‌را محفوظ داشت که با اصول شریعت اسلامی منطبق بود (خراج، زکوة، جزیه) ومالیاتها و عوارض دیگری راکه برای روستائیان بار گرانی بود لغو کرد.

اقدامات وی فئودالهای چادرنشین راعصبانی میکرد. آنان درعراق‌عجم وفارس علم‌عصیان برافراشتند واحمد پادشاه بعداز هفت ماه حکومت در نبرد با عاصیان در نزدیکی اصفهان کشته‌شد. تمام‌فرامین‌مزبور بلادرنگ‌ازطرف‌فاتحان لغو شد وپس‌از یک سلسله جنگهای خانگی متصرفات آق‌قویونلو میان دومدعی تقسیم گشت: الوند آذربایجان وارمنستان را دریافت‌نمود وسلطان‌مراد عراق‌عرب وعراق‌عجم وفارس‌را (سال ۱۵۰۰م - ۹۰۶ ه).

بخش ۲۰- ایران خاوری درنیمهٔ دوم قرن پانزدهم م.

پس‌ازمرگ سلطان شاهرخ (سال ۱۴۴۷م - ۸۵۱ ه) مجدداً جنگهای خانگی درقلمرو دولت تیموریان آغاز شد ومیان اعضای سلالهٔ مزبور بر سرتاج وتخت‌نزاع درگرفت. سرانجام الغ‌بیک ولیعهد قانونی ودانشمندوداهی که درزمان‌حیات شاهرخ حاکم‌ماوراءالنهر بود پیروزگشت. ولی‌پس‌از دوسال بدست فرزند خود عبداللطیف خلع و در نزدیکی سمرقند مقتول شد (سال ۱۴۴۹م - ۸۵۳ ه) درویشان نقشبندیه که از روحیات و محیط غیرمذهبی الغ‌بیک ناراضی بودند از عبداللطیف پشتیبانی میکردند.

درآن روزگارانی که اینان به‌جنگهای خانگی‌سرگرم‌بودند مردم خراسان‌علیه حکومت‌تیموریان‌شورش کردند. پس‌ازمرگ‌ابوسعید (حکومت‌از ۱۴۵۱ تا ۱۴۶۹م- ۸۷۴ تا ۸۵۵ ه)، که‌بیشتر به‌بزرگان‌چادرنشین‌متکی‌بود، امپراطوری‌تیموری درواقع

بدو سلطنت منقسم گشت که شاخه های مختلف خاندان تیموریان بر آن حکومت میکردند: یکی پادشاهی خراسان که مرکز آن هرات و دیگر آسیای میانه که مرکز آن سمرقند بود. سیستان ومازندران وگرگان (استرآباد) وخوارزم جزو خطّهٔ خراسان شمرده میشد.

درآغاز دوران حکومت سلطان حسین بایقرا، جانشین ابوسعید، درخراسان (از ۱۴۶۹ تا ۱۵۰۶ م - ۸۷۴-۹۱۲ هـ حکومت کرد)، قشرهای پائین شهری در هرات - براثر مالیاتهای طاقت‌فرسائی که مأموران دیوان مالیات برقرار کرده بودند - بشورش دست زدند. سلطان حسین از وسعت دامنهٔ عصیان بیمناک شده علی شیر نوائی (۱۴۴۱-۱۵۰۱ م - ۸۴۵-۹۰۷ هـ) یار روزگار جوانی خویش را که بعد ها شاعر معروف ازبک و رجل دولتی داهی‌شد برای گفتگو نزد شورشیان گسیل داشت وبوی دستورداد تحقیق بعمل آورده مردم را آرام کند.

علی‌شیر نوائی بمحض ورود بهرات امر کرد تا از فراز منبر مسجد جامع فرمان لغو مالیاتهای غیرقانونی را قرائت کنند وتمام مأمورانی را که بااخذعوارض غیرمشروع موجب عصیان خلق شده بودند بازداشت کرده تحویل دادگاه دهند. در پیرو این اقدامات پیشه‌وران و روستائیان ناحیهٔ هرات را برای مدت دو سال از مالیاتها و عوارض فوق‌العاده‌ای که برای نگاهداری سپاهیان می‌پرداختند وبار سنگینی بر دوش مالیات دهندگان (شهریان وروستائیان) بود معاف کرد.

علی‌شیر نوائی بدینطریق موفق‌شد عصیان مردم پایتخت هرات را بدون توسل بزور وتضییقات پایان دهد. (سال ۱۴۷۰ م - ۸۷۵ هـ).

سلطان حسین بایقرا پس ازاستقرار برسریرسلطنت علی‌شیر نوائی را نخست بسمت امیر دیوان مالیات و سپس وزیر برگزید. علی‌شیر نوائی در میان مأموران عالیمقام دولت رتبهٔ دوم را حایز بود (مقام اول از آن امیر و رئیس ایل چادرنشین مغول ترک زبان برلاس بوده که سلالهٔ تیموریان منتسب بآن ایل بود).

علی‌شیر درمقام دولتی‌خویش تابع همان اصول اصلاحات غازان خانی بود:

یعنی تثبیت دقیق مالیاتها و بهرهٔ مالکانه یا بهرهٔ فئودالی و جلوگیری از اخذ عوارض غیرقانونی که موجب فقر روستائیان و شهریان میگردید . چیزی نگذشت که دشمنی و تحریکات مأموران مالیات ـ که در نتیجهٔ رشوه خواری و اخذ عوارض غیر مشروع از رعایا ثروتمند شده بودند ـ علی‌شیر نوائی را مجبور کرد از مقام وزارت کناره گیری کند . ولی تا آخر عمر نفوذ بسیار بر سلطان حسین داشت .

علی‌شیر نوائی به فعالیت ساختمانی پردامنه‌ای پرداخت : در هرات چندین مدرسه و کتابخانه بنا کرد و نهر آبیارئی بطول ۷۰ کیلومتر نزدیک طوس و مشهد احداث کرد و رباطها (کاروانسراها) و بیمارستانها و گرمابه‌ها و پلها و آب انبارهای فراوان در نقاط مختلف ساخت .

در ربع آخر قرن پانزدهم م . میزان مالیاتها افزایش یافت . ضمناً وجوهی که از رعایا مأخوذ میگردید در جیب های امیران و مأموران عالیرتبهٔ مالی و درباریان ته‌نشین شده و فقط مبلغ ناچیزی از آن به خزانهٔ دولت مرکزی میرسید . مأموران عالیمقام مالی از بی اعتنائی سلطان حسین فرتوت و میخواره و بد مست نسبت بامور ملک و دولت استفاده کرده با کمال بیشرمی بغارت مردم مالیات دهنده و چپاول خزانهٔ دولت پرداختند .

هنگامی که مجدالدین وزیر ـ دشمن عمدهٔ علی‌شیر نوائی ـ معزول و بخاطر رشوه خواری و اختلاس از خزانهٔ دولت تسلیم دادگاه گشت بازپرسانی که از اموال وی صورت برمیداشتند از ثروت هنگفت و بی حد و مرز و توده‌های طلا و نقره و احجار کریمه و ظروف چینی و قالیچه‌ها و خیمه‌های ابریشمی و کتاب‌های نادر و اسبان اصیل و دیگر اشیاء قیمتی وی در شگفتی شدند . املاک مزروع و اراضی بیحساب او که دیگر جای خود داشت .

در سال ۱۴۹۷ م - ۹۰۳ هـ . مبارزهٔ دستجات فئودال در عهد سلطان حسین بایقرا بصورت عصیان آشکار بخشی از فئودالها درآمد . اینان اکثراً چادرنشین بودند و بدیع‌الزمان فرزند سلطان حسین که حاکم بلخ بود در رأس ایشان قرار داشت . لشکریان سلطان حسین این عصیان را فرونشاندند ولی هرج و مرجی که پس از آن

حکمفرما گردید مقدمات انقراض سلطنت تیموریان را درخراسان فراهم آورد و جنگ با ازبکان چادرنشین آق اردو (اولوس شیبانیان در کازاخستان کنونی) موجب تسریع این جریان گشت.

ازبکان اخیرالذکر در سال ۱۵۰۰/۱۴۹۹م - ۹۰۶/۹۰۵هـ. اراضی متعلق به پادشاهان تیموری را در آسیای میانه تصرف کردند و درسال ۱۵۰۷م - ۹۱۳هـ. بلافاصله پس از مرگ سلطان حسین سلطنت تیموریان را درخراسان تارومار کردند.

بخش ۲۱ - روابط فئودالی در ایران - در نیمهٔ دوم قرن چهاردهم و قرن پانزدهم

اشکال مختلف مالکیت فئودالی و سلسلهٔ مراتب فئودالی و مصونیت های مالیاتی وسیورغال در این دوره بدرجهٔ اعلای تکامل رسید. متکامل ترین شکل واگذاری زمین از طرف شاه، به فئودالهای تابع (که یکی از اشکال مالکیت فئودالی مشروط زمین و آب بوده نتیجهٔ تکامل طبیعی ومنطقی اقطاع بشمار میرفت) سیورغال بود.

بار اولی که اسمی از سیورغال برده شده در آثار مورخان اواسط قرن چهاردهم بود. اراضی سیورغال در مغرب ایران (در قلمرو دولت جلایریان و پس از آن در کشور قره‌قویونلو و آق‌قویونلو) و همچنین در مشرق آن کشور (در قلمرو تیموریان) وجود داشت.

سیورغال که کلمه ایست مغولی بمعنی «هدیه» عبارت بود از مقدارزمینی (از یک ایالت تا یک ده) که سلطان به تابعان خود «هدیه» میکرد تا پشت درپشت از آن بهره گیرند. صاحب سیورغال موظف بود خدمت نظام برای سلطان انجام دهد و برای سپاه فئودالی عدهٔ معینی سوار از افراد سیورغال که تابع ومربوط بوی بودند گسیل دارد.

تفاوت سیورغال با اقطاع این بود که صاحب موروثی سیورغال - گذشته از معافیت مالیاتی که سابقاً صاحبان اقطاع نیز از آن نصیب داشتند - از حق معافیت

قضائی و اداری نیز برخوردار بود. تمام مأموران قلمرو سیورغال از طرف صاحب سیورغال معین میشدند وفقط تابع اوبودند.

مأموران دستگاه مرکزی حق ورود به اراضی سیورغال را نداشتند. در فرامین سیورغال این منع با جملهٔ فارسی زیر بیان میشد:
«قلم و قدم کوتاه و کشیده دارند (مقصود مأموران دولت مرکزی است) و پیرامون نگردند».

مصونیت ومعافیت اداری به صاحب سیورغال درقضا ودادرسی و امور نظامی تفوق می بخشید ومعافیت مالیاتی باوحق میداد تا تمام مالیاتهائی را که پیشتر ازطرف حکومت مرکزی برای خزانه اخذ میشد بنفع خویش از رعایا وصول کند. و در این مورد مالیات به بهرهٔ فئودالی مبدل میشد. اگر فی المثل یک ایالت یا ناحیه بسیورغال بکسی داده میشد صاحب سیورغال حق داشت ازطرف خود اراضی را به تابعان ودست‌نشاندگان خویش بسیورغال بدهد.

صاحبان سیورغال های بزرگ اندک اندک خود دارای سپاه فئودالی و ادارات ومأموران میشدند. سیورغال هم به بزرگان نظامی داده میشد هم به روحانیان بزرگ.

اما دیگر انواع مالکیت فئودالی زمین در این دوره همانهائی بود که در دوره های پیشین وجود داشت. ولی مقدار اراضی دولتی سخت کاهش یافت و املاک شخصی یعنی مالکیت بلاشرط وموروثی وموقوفات (املاک مؤسسات مذهبی و خیریه) بالکل صورت دیگری پیدا کرد زیرا بسیاری از املاک مزبور از معافیت مالیاتی برخوردار بودند و بنام «ملک حر» نامیده میشدند. این معافیت شامل بسیاری از موقوفات نیز میگردید.

تمرکز اراضی دردست مالکان بزرگ زمین وسران طبقهٔ فئودال - که در دورهٔ ماقبل آغاز شده بود دراین دوره نیزادامه پیدا کرد. اکنون چند مثال ذکر میکنیم. امیر بابا حاجی قاوردی از قره یوسف قره‌قویونلو ششصد دهکدهٔ بزرگ و کوچک را بسیورغال داشت.

امیر شمس‌الدین رئیس قبیلهٔ چادرنشین کرد بنام روزکی از قره‌یوسف یاد شده چهار ناحیهٔ بزرگ را در جنوب ارمنستان بسیورغال گرفت. ارزش اراضی اقطاعی (یعنی سیورغالی) شاهزادهٔ تیموری بایسنقر در نواحی مختلف گرگان و خراسان و عراق‌عجم و فارس به ششصد تومان (شش میلیون دینار) [۱] بالغ میگردید. موقوفات مدرسهٔ منصوریهٔ شیراز که از معافیت مالیاتی برخوردار بوده عبارت از ۵۰ دهکده در فارس بوده‌است که درآمد سالیانهٔ آن به ۲۴۲ هزار دینار میرسید.

عبدالرحمن جامی حکیم و شاعر مشهور درناحیهٔ هرات اراضی بسیار داشت و از درآمد آن میتوانست سالی یکصد هزار دینار «برای نیازمندیهای معمولی خود» خرج کند. نفوذ سیاسی فئودالها نه‌تنها از روی مساحت ودرآمد اراضی ایشان تقدیرمیشد بلکه تعداد نوکران ایشان یعنی دست‌نشاندگان وتابعانشان (که اکثراً ازفئودالهای کوچک بوده وظیفه‌دار خدمت درقشون فئودال بالاتر وبزرگتر بودند) - نیز در تقدیر نفوذ ایشان دخیل بود.

درپایان قرن پانزدهم نیرومندترین امیر تابع سلطان حسین تیموری امیرخسرو بود که ناحیهٔ بین رود آمو (جیحون) و جبال هندوکش را بسیورغال داشت. وی قریب ۳۰۰۰ هزار نوکر داشت (یعنی نظامیان وابسته و تابع وی) که سپاه فئودالی ویرا تشکیل میدادند.

رواج معافیت های یاد شدهٔ بالا در دولتهای تیموریان و آق‌قویونلو در قرن پانزدهم موجب ضعف شدید حکومت مرکزی شد وحکومت مزبور را از وجوه خراج ومالیات محروم کرد ودرمحاکمات قضائی و امور نظامی مزیت و تفوق بارزی به امیران فئودال محلی داد.

تقسیم سیورغال‌ها وتفویض معافیت‌ها فقط اسماً و ظاهراً از حکومت مرکزی (سلاطین) ناشی‌میشد. ولی درواقع امر سلطان ناچار بود خواستهای طبقهٔ فئودال را

۱- دینار قریب ۲ مثقال (۹ گرم) نقره داشت و ۵۰ کپک نقره - بنرخ پیش از جنگ اول جهانی (قریب سه ریال) ارزش آن بود.

برآورد. ترخان نیز رواج بسیار یافت باین معنی که فئودالهای بزرگ و کوچک گذشته از معافیت ها از امتیازات گوناگون شخصی نیز برخوردار بودند: ازقبیل مزایائی درموقع تقسیم غنائم جنگی ومعافیت از محاکمه ومسئولیت دربرابر عدالت تا نه فقره خلاف وجرم وغیره.

درآغاز قرن شانزدهم ظهیرالدین بابر شاهزادهٔ تیموری خواست باقی چغانیانی را که از حق ترخان برخوردار ولی موجب نارضائی بابر شده بود ازخدمت اخراج کند. وی جواب داد: «تا وقتی که نُه خلاف نکنم نباید مورد تعرض قرار گیرم». آنگاه بابر یازده خلاف او را برشمرد و با خانواده ونوکران و اموال اخراجش کرد واجازه داد بهندوستان برود.

دراین دوره نیز مانند گذشته طبقهٔ فئوال ازچهار گروه اصلی مرکب بود:

۱- بزرگان نظامی قبایل چادرنشین مغول وترك و کرد یا «اهل شمشیر»[۱].

۲- بزرگان محلی اسکان یافته ومقیم شهرستانی که درخدمات دولتی وارد نبودند.

۳- روحانیان عالیمقام مسلمان.

۴- مأموران کشوری یا «اهل قلم». فئودالهای سه دسته اخیر بیشتر ازایرانیان بوده‌اند.

درنیمهٔ دوم قرن پانزدهم پس ازفرونشاندن شورشهای روستائی مجدداً بهره کشی فئودالی از روستائیان ایران شدیدتر شد. دریکی از فرامین مربوط به برقراری مواجب ۲۷ و دردیگری ۳۱ و درسیّمی ۱۶ فقره مالیات وعوارضی که گذشته از بهرهٔ مالکانهٔ فئودالی برعهدهٔ روستائیان بوده ذکرشده است که حق وصول آن بموجب فرمان - وبراثر تفویض معافیت بفئودالها - از خزانهٔ سلطان سلب و به فئودالها منتقل میشده.

۱- باید درنظر داشت که فئودالهای چادرنشین نه تنها قبایل چادرنشین تحت حکومت خویش را استثمار میکردند بلکه از روستائیان اسکان یافته که در اراضی سیورغالی ویا ملکی و یا اقطاعی ایشان میزیستند نیز بهره کشی مینمودند.

مورخان از وضع دشوار روستائیان در پایان قرن نهم ه. سخن گفته ولی جزئیاتی را که از مورخان آغاز قرن هشتم ه. دردست است دربارهٔ این دوره ذکرنمیکنند.

بخش ۲۲- فرهنگ وتمدن ایران درقرون سیزدهم و چهاردهم

فتوحات مغول در زندگی فرهنگی تأثیر ناروائی داشت ولی نتوانست موجب سقوط کامل فرهنگ وتمدن ایران گردد.

ایلخانان مغول اعم از هلاکوخان ودیگران شعر فارسی رانمی فهمیدند وارزشی برای آن قایل نبودند ولی با کمال میل دانشمندان را بخدمت خویش می پذیرفتند. ریاضی-دانان را در ادارهٔ مالیات و کارهای ساختمانی و پزشکان را در معالجهٔ امراض و ستاره شناسان را مانند منجمان درباری مورداستفاده قرارمیدادند وبه مورخان تاریخ سفارش میدادند - تاریخی که درآن فتوحات واعمال چنگیزخان و اعقاب او را مورد مدح وستایش قرار دهند.

مثلاً خواجه نصیرالدین طوسی ریاضی‌دان وستاره شناس بزرگ ایرانی (درسال ۱۲۷۷م - ۶۷۶ه. وفات کرد) بامر هلاکوخان درمراغه رصد خانه و کتابخانهٔ بزرگی احداث کرد. دراین رصد خانه نه‌تنها ستاره شناسان محلی بلکه هندیان و چینیان نیز مشغول کار بودند.

درحدود سال ۱۲۶۰م - ۶۵۹ه. عطاملک جوینی اثر بزرگ تاریخی خویش رابنام «تاریخ جهانگشا» (مقصود از کلمهٔ «جهانگشا» چنگیزخان است) بزبان فارسی برشتهٔ تحریر درآورد.

درفاصلهٔ قرن سیزدهم وچهاردهم رشیدالدین فضل‌الله همدانی (۱۳۱۸-۱۲۴۷م-۷۱۸-۶۴۵ه) وزیرغازان خان دایرة‌المعارفی دربارهٔ علوم طبیعی بزبان عربی تنظیم کرد که بدست مانرسیده‌است وپس از آن کتاب تاریخ مفصل «جامع التواریخ» راکه منبع وسند تاریخی مهمی است بزبان فارسی نوشت[1].

۱- به بخش ۲ فصل پنجم رجوع شود.

شیخ مصلح الدین سعدی، (۱۱۸۴-۱۲۹۱م- ۵۸۰-۶۹۰ هـ) شاعر نابغهٔ ایرانی ومؤلف بوستان و گلستان که شهرت جهانی دارد و همچنین سرایندهٔ چهار مجموعهٔ غزلیات و غیره در شیراز بدنیا آمد و ایام جوانی و سنین کهولت را درآنجا گذراند. وی جوانب تاریک جامعهٔ فئودالی و سلطهٔ خانهای مغول را در آثار خویش منعکس نموده.

نزاری قهستانی - شاعری که بمدح شراب وعشق وخوشیهای زندگی پرداخته درقرن هفتم هـ. میزیسته است.

در قرن هشتم هـ. سلمان ساوجی شاعر غزلسرا، و مداح و خواجوی کرمانی دنبال کنندهٔ سنّت نظامی با بداع سخنان نغزسر گرم بودند.

حافظ ازبزرگترین شاعران ایران بود (درحدود ۱۳۰۰ تا ۱۳۸۹م- ۷۰۰ تا ۷۹۲ هـ) که درشیراز زیست و در همانديار بافقر و مسکنت مرد. امتیاز اشعار حافظ رقّت احساسات و علوّ بی‌نظیر اشکال است. موضوع اشعار وی زیبائی و عشق و آزادی احساسات و گل و شراب و خوشیهای زندگی وغمگساری دربارهٔ تحقیر مقام انسانی و رنج و ناکامی عشق یک طرفه ودردفراق ورسوا ساختن سالوسی ودوروئی اخلاقیات رسمی میباشد.

مسلمانان متعصب کوشیدند تا غزلهای عاشقانهٔ حافظ را به «عشق عرفانی به آفریدگار» تعبیر کنند. ولی آثار جاویدان حافظ جائی برای اینگونه تعبیرات باقی نمیگذارد.

درشعر فارسی تمایلات ضدفئودالی خلق در منظومات ابن یمین (درسال ۱۳۶۸م- ۷۷۰ هـ وفات کرد) شاعر بزرگ که درنهضت سربداران شرکت کرد و همچنین عبید زاکانی (در ۱۳۷۰م - ۷۷۲ هـ درگذشت) که در هجویات خویش از روی اخلاق فاسد وطفیلگری فئودال و سالوسی و دوروئی روحانیان عصر پرده برمیگیرد (اخلاق اشراف وغیره) منعکس شده است. الحاد از آثار و اشعار عبید زاکانی کاملاً هویدا است. وی درمنظومه‌ای استعاری در بارهٔ قیام موشکان علیه گربکان که بآنها ظلم

کرده میخورندشان ـ عصیان مردم را علیه فئودالها وصف میکند.

تمایلات مساوات‌طلبی در آثار قاسم انوار شاعر بزرگ قرن نهم ه. منعکس شده است.

در قرن نهم شاعری روستائی میزیست بنام ابن‌حسام قهستانی. وی هنگام شخم‌زمین اشعاری میگفت وبردستهٔ بیل مینوشت.

ویرانیها و مصائبی که هجوم مغول و تیمور ببار آورد و یوغ مظالم بی‌پایان فاتحان یعنی بزرگان چادرنشین مغول و ترك ـ که روزنهٔ امیدی برای نجات از آن وجود نداشت زمینهٔ مناسبی برای افزایش نفوذ تصوّف (عرفان) وتبلیغ «دست شستن ازدنیا ودنیوی» وامتناع از فعالیت‌اجتماعی ودوری جستن‌از لذایذ این‌جهانی وعدم معاشرت بادیگران ودرخود فرورفتن وسیر وسلوك بود.

بزرگترین شاعرعرفانی‌فارسی‌زبان که بآسیای صغیرهجرت کرده بود جلال‌الدین معروف‌به‌رومی(۱۲۰۷-۱۲۷۳م / ۶۰۴-۶۷۲ ه.) شیخ درویشان‌ورسّام چیره‌دست احساسات وتأثرات آدمیزادگان واستاد بیان‌بود. اما اینرانیزنا گفته نگذاریم که در اشعار جلال‌الدین رومی‌عرفان وافکار وحدت وجودی بامواعظ مربوط به‌آزادی‌عقیده ومدارا وتحمل دربرابر پیروان‌ادیان وعقاید دیگر واعتراض‌علیه بیداد انسان‌بانسان توأم میباشد.

اصول‌صوفیان را شاعران بزرگ دیگری‌ـ مانند شبستری (قرن۸ ه.)، اوحدی (قرن ۸ ه.) ومغربی(وفات در۶ ۱۴م- ۸۰۹ ه) وسید شاه نعمت‌الله کرمانی مؤسس فرقهٔ بسیار بانفوذ درویشان شاه نعمت‌اللهی‌درایران‌ـ بشعر بیان کرده‌اند. این‌اصول درآثار جامی شاعر بزرگ‌فارسی‌زبان (۱۴۱۴-۱۴۹۲م/۸۱۷-۸۹۸ ه) نیز منعکس شده است.

ازصنعت‌معماری ایران دراین‌دوره نیزنمونه های‌فراوان‌هنروچیره دستی‌موجود است. علی‌الظاهر مقبرهٔ علویان‌یا گنبد علویان‌درهمدان‌مربوط بقرن‌هفتم ه. میباشد. این‌مقبره ازخارج مربع و از درون‌هشت ضلعی‌است. طاق رومی دروازهٔ بشکل بیضی

و دیوارهای داخلی این بنا بوسیلهٔ کنده کاری ظریفی بر مرمر اشکال گیاهها وستاره‌ها را نمودار میسازد ولی کاشی در آن بکار نرفته . درقرن هفتم وآغاز قرن هشتم ه. مقابر برجی‌شکل کثیرالاضلاع باگنبد هرمی درمراغه وسلماس ورادکان و اصفهان (مقبرهٔ امامزاده جعفر) ودیگرشهرها ساخته شد.

در فاصلهٔ میان قرن‌های سیزدهم و چهاردهم در تبریز ساختمانهای فراوان احداث گردید. ازآنجمله است ساختمانهای رشیدالدین فضل‌الله‌وزیر در کوی معروف به ربع رشیدی که بوی تعلق داشت[۱]. وساختمانهای غازان‌خان درحومه بنام شنب-غازان که ازمیان آنها باید مرقد ایلخان مزبور را (که بلندترین گنبد ایران‌راداشت) و رصد خانه وبیمارستان را نام برد ومسجد وزیر تاج‌الدین علیشاه گیلانی که با مرمر تزئین‌شده بود. این ابنیه درجریان جنگهای عثمانی وصفوی درقرن شانزدهم و آغاز قرن هفدهم ویران گشت واکنون وجود ندارد.

ساختمانهای زیر که تاعصر ما باقی مانده است مربوط به آغاز قرن هشتم ه. می‌باشد: مسجد ومرقد هشت ضلعی گنبددار الجایتوخان در سلطانیه، مسجد جامع ورامین نزدیک طهران بامدخل طاق‌رومی زیبا وگنبدی که باکاشیهای براق ورنگی صلیبی‌شکل وستاره‌ای مزین گشته است.

مقبرهٔ پیربکران نزدیک اصفهان با دروازه‌ای باشکوه و زیبا و محرابی بسیار ظریف وکنده کاری شده. محراب کنده کاری شده‌زیبای الجایتوخان باتزئینات ظریف (سال ۷۱۰ ه.) درمسجد جمعه قدیمی‌شهر اصفهان.

در قرن هشتم ه. ابنیه زیر نیز ساخته شد: مقبرهٔ بابا قاسم با محراب زیبای کاشی کاری دراصفهان؛ مدرسه‌ای درجنب مسجد جمعهٔ اصفهان؛ مقبرهٔ هشت‌ضلعی علی‌ابن‌جعفر علوی باگنبدی بشکل منشور کثیرالاضلاع درقم.

مسجد جامع مشهد که بنام گوهرشاد زوجهٔ سلطان شاهرخ نامیده میشود و با

۱- برای جزئیات مطلب به‌فصل پنجم رجوع شود.

کاشی معرّق براق مربوط به قرن پانزدهم میباشد تزئین شده. این مسجد یکی از بهترین آثار معماری ایران است که در سال ۱۴۱۸ م - ۸۲۱ هـ. توسط معمار مشهور ایرانی قوام الدین شیرازی ساخته شده.

مصلائی[1] که در زیبائی بر بنای پیش گفته مزیت دارد نیز در هرات بامر ملکهٔ گوهرشاد ساخته شد که اکنون ویرانه است وفقط مناره های آن که با کاشی های براق بنفش تزئین شده محفوظ مانده است. مسجد و مرقد گذرگاه توسط سلطان شاهرخ در هرات ساخته شده است که دروازهٔ بسیار بلند دارد وداخل آن با قطعات بدل چینی که خود نفوذ هنرچینی را میرساند تزئین شده است.

سلطان حسین بایقرا مدرسه ای در هرات بنا کرد که فقط چهار منار آن باقی مانده است. علیشیر نوائی شاعر نامی که بزبان ازبکی قدیم شعر گفته و وزیر آن سلطان بوده مسجد جامع کهنه هرات را که در سال ۱۲۰۰ م - ۵۹۷ هـ. ساخته شده بود تعمیر و احیاء کرد.

در اواسط قرن نهم هـ. جهانشاه قره قویونلو مسجد زیبائی در تبریز ساخت که بمسجد کبود معروف است وبا کاشی های آبی آسمانی تزئین شده است. این مسجد اکنون ویران است. جهانشاه مسجد درب امام اصفهان را نیز ساخت.

در پایان قرن نهم هـ. دروازهٔ زیبای درب کوشک در اصفهان ساخته شد که با گل فهشنگ ها و کاشی های براق الوان مزین شده است. که خود باقیماندهٔ بنای ویران شده ای میباشد.

در دورهٔ مورد نظر گذشته از شیوهٔ قدیمی بکار بستن کنده کاری بر مرمر، بنحو روز افزونی در تزئین نما وروی کار ابنیهٔ مذهبی وغیرمذهبی از کاشی های رنگارنگ براق[2] و دیگرانواع کاشی ها استفاده میشده. این کاشی هائی که در معماری بکار میرفت برسه نوع بود: کاشی های معمولی، کاشی های بانقش برجسته، نقوشی مرکب از

۱- به تعبیر دیگر مسجد «عید گاه» که مردم در دو عید بزرگ مسلمانان در آنجا گرد میآمدند.

۲- در بارهٔ کاشیهای براق وغیره به بخش ۲ فصل چهارم رجوع شود.

کاشی های مختلف معرّق که ترکیبی از کاشی های مختلف الشکل ورنگارنگ بود.
روکار کاشی مسجد کبود تبریزیکی از بهترین نمونه های هنر کاشی کاری ایران است.
محراب زیبای مقبرهٔ علی ابن جعفر علوی درقم که پیشترذکر آن رفت - بشکل طاقچهٔ بلند سه طبقه که روکار آن با کاشی های براق برجسته میباشد وآیه های قرآن برآن نوشته شده (قرن هشتم ه.) نیزبسیار عالی است[1].

ظروف سفالی بسیار زیبا وپوشیده از لعاب براق ایرانی مربوط به قرن سیزدهم در موزهٔ ارمیتاژ لنینگراد محفوظ میباشد.

در آن دوره مراکزعمدهٔ تولید بدل چینی وظروف سفالی لعابدار در ایران عبارت بود ازکاشان وورامین وسلطان آباد. محصولات هنری وظریف دیگر ازشیشه و بلور کوهی ومینا واسلحه زینت شده ومصنوعات برنجی ومفرغ مرصع به نقوش نقره وطلا ومنسوجات ابریشمی و منقوشی با الیاف نقره و طلا و زربفت و قالی های ابریشمی و پشمی نیز بسیار عالی وظریف بود.

محققان مدتی می پنداشتند که پیش از قرن هفتم ه. هنرمینیاتور سازی در ایران وجود نداشته است. ولی دراین ایام این عقیده مردود است. زیرا نسخ خطی فارسی مربوط به قرن ششم ه. مصوّر به مینیاتور کشف شده است. در مینیاتورهای ایرانی قرن های هفتم وهشتم ه. اثر نفوذ چین دیده میشود.

ایلخانان مغول ستاره شناسان وریاضی دانان وپزشکان و نقاشان و صنعتکاران ظریف کار وهنرمند چینی را باخود بایران آوردند. مقداری ازنسخ فارسی قرن هشتم ه. بدست ما رسیده که با مینیاتورهای بسیار زیبا وعالی مصور گشته است. ازآنجمله است ۱۱۱ مینیاتوری که در یکی از نسخ جامع التواریخ رشیدالدین دیده میشود[2] و مینیاتورهای نسخهٔ خطی همان اثر که درسال ۱۳۱۴ میلادی نوشته شده[3] وکار

۱- این محراب اکنون در موزهٔ باستانشناسی طهران محفوظ است.
۲- در کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است.
۳- درموزهٔ انجمن آسیائی Royal Asaitic society لندن محفوظ است.

استاد محمد بن بغدادی میباشد و مینیاتورهای نسخهٔ خطی شاهنامه که در سال ۱۳۳۲ م-۷۳۳ ه. نوشته شده است[۱].

مینیاتورهای قرنهای هفتم و هشتم ه. گذشته از ارزش هنری از نظر مطالعهٔ تاریخ لباس ایرانیان و مغولان اهمیت فراوان دارد. البسهٔ خانهای مغول و زنان ایشان و شاهزاده خانمها و دیگر مغولان که در این مینیاتورها تصویر شده از لحاظ مردم شناسی کاملاً دقیق و درست است و مطابق توصیفی است که من هون مؤلف چینی قرن سیزدهم م. در اثر خود بنام «یادداشت ها راجع به مغولان و تاتاران» بعمل آورده است.

نسخهٔ خطی منظومهٔ خواجوی کرمانی بخط خوشنویس مشهور میرعلی تبریزی که با مینیاتورهای جنید سلطانی مصور شده مربوط به پایان قرن هشتم میباشد. تصویر دورنما- که کاملاً ایرانیست - تأثیر مسحور کننده‌ای در بیننده باقی میگذارد.

در فاصلهٔ میان قرن های چهاردهم و پانزدهم مکتب جدید نقاشان مینیاتوریست که اصطلاحاً مکتب تیموری یا هراتی نامیده میشود پدید آمد. مؤلفان مشرقزمین استاد گنگ را مؤسس این مکتب میدانند. علی الظاهر این نام باید چینی باشد. آثار این استاد و شاگردان او بدست ما نرسیده است. ویژگی نقاشی این مکتب همانا شیوه های خاص کومپوزیسیون و ترکیب است که از هنر چینی ناشی میشده است.

نفوذ مکتب مینیاتور تیموری به خراسان و آسیای میانه -(که در عهد تیموریان از لحاظ سیاسی تحت یک لواقرار داشتند) بسط یافت. مرکز عمدهٔ فعالیت این مکتب شهر هرات بود. در عهد سلطان شاهرخ بابتکار فرزند وی شاهزاده بایسنقر یک فرهنگستان گونهٔ هنر کتاب که در ترقی مینیاتور و خوش نویسی و فنون مربوط به کتاب در ایران نقش مهمی را بازی کرد، ایجاد گشت[۲].

نسخ خطی بسیار عالی و مصوّر بمینیاتورهای زیبا از این مؤسسه بیرون می آمد.

۱- در کتابخانهٔ عمومی لنینگراد.

۲- این مؤسسه تا سال ۹۱۳ ه. دایر بود.

از آنجمله است در «معراج نامه» که در آن تلفیق الوان سرخ وآبی وطلائی تأثیر عمیقی در بیننده میکند. ازآغاز قرن پانزدهم درفن ترسیم ترقی عظیمی حاصل شد. احساس زندهٔ طبیعت، زیبائی کومپوزیسیون وترکیب، ظرافت وصباحت وزنده بودن اشکال، دقت ترسیم از ویژگیهای ممتاز مکتب هرات میباشد.

بهزاد بزرگترین استاد مینیاتور ایران بود (بهزاد پس ازسال ۱۴۵۵م-۸۶۰ه. بدنیا آمد و درسال ۱۵۳۳ یا ۱۵۳۶م - ۹۴۰ یا ۹۴۳ه درگذشت). بهزاد شیوه‌های خاص مکتب تیموری را بحد کمال رسانید ومسیر آتی تکامل نقاشی ایران رامعین کرد. بهزاد نخستین استاد دورنما ساز ایرانی بود. درختان هلوی غرق درگل، صفوف سروهای زیبا، باغها باحوضهای پرآب برزمینهٔ آسمان نیلگون یاشب مهتاب - اینها همه از زیر کلک سحّار بهزاد بیرون میآمد. آثار وی از لحاظ چیره دستی در رسم تصاویر وخطوط وهمچنین شیوهٔ خاص تصویرقیافه ها واشخاص- که ویژهٔ خود اوست- ممتاز میباشد. نقاشیهای بهزاد ازلحاظ هم آهنگی ونرمی وآرامش تأثیری عمیق دربیننده میکند. او دوست نمیداشت عملیات جنگی را تصویر نماید. بهزاد نقاش زندگی، صلح وصفا وبهار و دورنماهای آرام بود.

از جملهٔ آثار بهزاد مینیاتورهای نسخهٔ خطی «ظفرنامه» (۱۴۶۷م - ۸۷۲ه)[1] ومینیاتورهای دو نسخهٔ خطی خمسهٔ نظامی[2] و نسخ خطی خمسهٔ امیرخسرو دهلوی و بخصوص نسخهٔ خطی «نیلی و مجنون» خسرو دهلوی (۱۴۹۵م - ۹۰۱ه)[3] را باید نام برد. از جمله تصاویر اشخاصی که به بهزاد نسبت میدهند باید تصویر سلطان حسین بایقرا وشاهزاده اسیر ترك ودرویش متفکر وشاهزادهٔ ترك (کپیهٔ تابلوی جنتیله بلینی نقاش ایتالیائی که درقسطنطنیه دردربار سلطان محمد دوم سلطان عثمانی زندگی میکرده) را نام برد. تصویر «جوانی که مینویسد» را نیز کپیهٔ تابلوی بلینی مذکور

۱- درموزهٔ هنرهای زیبای بوستون (آمریکای شمالی) محفوظ است.

۲- یکی ازآنها (مربوط بسال ۱۴۹۴م) در موزهٔ بریتانیا - لندن - محفوظ است.

۳- درکتابخانهٔ عمومی لنینگراد است.

میدانند. بهزاد آخرین ده سال عمر خویش را در دربار شاه اسمعیل اول صفوی درشهر تبریز گذراند.

در بسیاری ازمراکز کشور وبخصوص هرات فن خوشنویسی که درایران بسیار مورد احترام بود رونق داشت. ازاستادان خوشنویس بویژه خواجه میرتبریزی (درفاصلهٔ میان قرنهای هشتم و نهم ه. زندگی میکرد) مخترع خط نستعلیق که بعدها رایج ترین خط درایران گشت و سلطان علی مشهدی (درسال ۱۵۲۰ م - ۹۲۷ ه وفات کرد) خوشنویس دربار سلطان حسین بایقرا - یا «قبلهٔ خوشنویسان» ومؤلف دستوری منظوم درخوش نویسی وشناسائی شیوه ها وخطوط وقواعد خط [1] را باید یاد کنیم.

درقرن های هفتم و هشتم ه. مراکز عمدهٔ زندگی فرهنگی ایران، تبریز و واصفهان وشیراز و درقرن نهم هرات وتبریز بود.

۱- برای ترجمهٔ بخشی ازاین رساله رجوع شود به: قاضی احمد-رساله ای دربارهٔ خط وخطاطان سال ۱۵۰۰ ه - مقدمه - ترجمه وحواشی پروفسور ب. ن. زاخودر مسکو - لنینگرادسال ۱۹۴۷م- ص ۱۳۰-۱۱۱.

فصل هفتم

ایران در قلمرو دولت صفویه

(قرن دهم ه.)

بخش ۱- ویژگی این دوره بطور کلی

روابط فئودالی در این دوره تفاوت بارزی با قرنهای هفتم تا نهم نداشت. در تاریخ ایران قرن دهم ه. پدیدهٔ نوین عبارت بود از اتحاد سیاسی کشور در چارچوب دولت صفوی. دیگر پدیده های تازهٔ عبارت بود از افزایش نسبی اراضی دولتی و بالنتیجه پیدایش مجدد تمایل بمرکزیت در پایان قرن دهم ه. در این دوران روابط بازرگانی ومناسبات سیاسی ایران بمیزان قابل ملاحظه ای باروسیه وتااندازه‌ای باممالک اروپای غربی توسعه یافت.

بخش ۲- منابع و مآخذ اصلی تاریخ این دوره

در قرن شانزدهم و قرنهای بعد کتب تاریخی فراوان بزبان فارسی تألیف شد. اکثراین کتب از آثار مورخان درباری است که جانبداری از تمام اعمال وافعال سلاطین صفوی رابحداعلا رسانیده- ولی معمولاً درذ کروقایع بشرح وتفصیل پرداخته‌اند. اغلب این مورخان شاهد وقایع بوده‌اند واگر سمت «مجلس نویسی» یعنی مورخ و وقایع‌نگار درباری را نیزداشته‌اند رونوشت فرامین شاهانه ومکاتبات سیاسی واسناد دیگری را نیز دراثر خود آورده‌اند فن تاریخ نویسی و وقایع نگاری ایران در قرون شانزدهم وهفدهم و هیجدهم م. برروی هم کمتر مورد مطالعه قرار گرفته، در بارهٔ آن کمتراز تاریخ نویسی قرون ماقبل تحقیق بعمل آمده‌است.

آکادمیسین و.و. بارتولد میگوید محققی که در تاریخ قرون شانزدهم وهفدهم وهیجدههم. بمطالعه بپردازد «نه از لحاظ قلت بلکه بسبب فراوانی مطالب ومدارك که در تعداد کثیری کتابخانه ها متفرق میباشد، ونیازمند تدقیق ومطالعهٔ وپیش ازهمه چاپ انتقادی است، در زحمت خواهد بود»[1]

از لحاظ مطالعهٔ تاریخ زمان تأسیس دولت صفوی (پایان قرن نهم تا آغاز قرن دهم) مهمترین منابع فارسی عبارت است از: «تاریخ شاه اسماعیل صفوی»[2] که مؤلف آن معلوم نیست وبخش چهارم مجلد سوم کتاب «حبیب السیر» خوند میر (۱۴۷۰-۱۵۳۶م - ۸۸۰-۹۴۳ه) نوه و ذیل نویس میرخوند[3] در تاریخ عمومی[4]. هردو تألیف بسیار جانبدارانه بوده ومؤلفان از نظرگاه هواخواهان صفویه باوضاع نگریسته اند.

اثر خوند میر با انشائی دشوار و متصنع نوشته شده است ولی از لحاظ غنای مطالب یکی از منابع مهم شمرده میشود.

یحیی قزوینی (۱۴۸۱-۱۵۵۵م - ۸۸۶-۹۶۳ه) کتابی ازنوع تاریخ عمومی نوشته بنام «لبّ التواریخ» که مشتمل چهار «قسم» است و قسم چهارم آن مربوط به‌سلطنت شاه اسمعیل اول میباشد. این کتاب بطرفداری صفویه نوشته شده است ولی مؤلف آن مانند دو مورخ سابق الذکر به‌مداحی تملق آمیز نمی‌پردازد. این اثر بسیار موجز ولی پرمطلب است ونخستین تاریخ فارسی است که دراروپا از آن اطلاع

۱- به‌مقالهٔ بارتولد بعنوان «میرعلیشیر وزندگی سیاسی» درمجموعهٔ میرعلیشیر «لنینگراد» سال ۱۹۲۸- ص ۱۰۰ رجوع شود.

۲- نسخهٔ خطی این اثر در شوروی نیست. این کتاب چاپ نشده است. دنیسون راس مستخرجات زیادی (متن فارسی و ترجمهٔ انگلیسی و حواشی فراوان) در ۱۸۹۶ منتشر کرده است.

۳- در بارهٔ میرخوند وخوندمیر به‌بخش ۲ فصل پیش رجوع شود.

۴- برای فهرست نسخ خطی وچاپ سنگی (شرقی) متن فارسی به Story مجلد دوم بخش ۱ - ص ۱۰۹-۱۰۴ رجوع شود. یک چاپ علمی وانتقادی متن وجود ندارد.

حاصل کردند وبالسنهٔ اروپائی ترجمه‌شد . متن فارسی آن هنوز بطبع نرسیده‌است ولی نسخ خطی این اثر فراوان است[1] .

خورشاه ابن قبادالحسینی - اصلاً ایرانی بود ومدتی درهندوستان زندگی کرد و درخدمت سلاطین نظام‌شاهیان که دراحمد نگر حکومت میکردند بوده . خورشاه درسال ۱۰۴۶م - ۹۵۳ﻫ . بسفارت از طرف سلطان خود بایران آمد و مدتی در آن کشور اقامت داشت . وی درسال ۱۰۶۵م - ۹۷۳ﻫ درهندوستان درگذشت. خورشاه اثر بزرگی از نوع تاریخ عمومی بنام «تاریخ ایلچی نظامشاه» نوشت . این کتاب به‌شش «مقاله» تقسیم‌شده است و وقایع نیمهٔ اول قرن شانزدهم در «مقاله» ششم آمده‌است . این تاریخ بطرفداری صفوی ومذهب شیعه نوشته شده ولی لحن آن معتدل است و حاوی مطالب فراوانیست که در دیگر منابع دیده نمیشود . کتاب خورشاه بچاپ نرسیده است .

ش . شفر مقدار زیادی از مقالهٔ ششم را استخراج و منتشر کرده است[2] . نسخ خطی اثر خورشاه درکتابخانه های شوروی نیست ویا اینکه هنوز کشف نشده است .

تذکرهٔ شاه طهماسب- یادداشتهائی است در وقایع عهد حکومت شاه طهماسب اول و ایرانشناسان مغرب زمین این یادداشت را بوی نسبت میدهند (تیفل وهورن- که متن وترجمهٔ آلمانی «تذکره» را منتشر کرده‌است) .

و . آ . ژوکوسکی ایرانشناس روسی که از چاپ هورن انتقاد کرده از روی تجزیه و تحلیل نسخهٔ خطی پطربورگ تذکره ثابت نموده‌است، که این اثر خاطرات یا یادداشتهای روزانه شاه طهماسب اول نبوده بلکه صورت مجلس مذاکرات وی با ایلچیان ترک که درسال ۱۰۶۱م - بایران آمده بودند میباشد .

در «تذکره» وقایعی که بنحوی از انحاء به‌مناسبات صفویان با دولت عثمانی

۱- درکتابخانهٔ فرهنگستان علوم شوروی نیز نسخ خطی آن موجوداست .

۲- Shefer. ch. Chrestomatie Persane. مجلد دوم، ص ۱۰۴-۱۰۵ .

مربوط بوده ذکرشده‌است واز سلطان عثمانی بالحنی محترمانه یاد میشود که بهیچوجه درآثار مورخان آن‌عصر مشاهده نمیگردد. زبان این کتاب ساده و مکالمه‌ایست ولی وقایع را بیغرضانه بیان نمیکند.

گذشته از هورن، محمد حسن خان مراغهٔ صنیع الدوله (سال ۱۸۸۰م) دانشمند ایرانی قرن نوزدهم نیز تذکره را چاپ کرده‌است. دوچاپ دیگر نیز ازاین اثر موجود است.

احمدابن محمدالغفاری القزوینی - قاضی قزوین وفقیه ومورخ مؤلف دو تألیف تاریخی است: یکی «نگارستان» (سال ۱۵۶۲م - ۹۷۰ه.) که مجموعه‌ایست حاوی بیش از ۳۰۰ حکایت ومضامین تاریخی مربوط به سلاله های گوناگون مسلمان خاورزمین. این اثر مشتمل مطالب بسیار است که در کتب دیگر دیده نمیشود. و دیگر «نُسخ جهان‌آرای»[۲] کتابی است بشکل تاریخ عمومی که وقایع راتاسال ۱۵۶٤/٥م - ۹۷۲/۳ه ذکر میکند.

«نسخ جهان‌آرای» از لحاظ تاریخ قرن شانزدهم ایران و بویژه تاریخ نواحی مختلف آن منبع پرارزشی بشمار میرود.

«نگارستان» غفاری درنسخ متعدد موجوداست و درکتابخانه های شوروی نیز وجود دارد. چندین چاپ سنگی نیز ازآن بعمل آمده‌است (چاپ بمبئی سال ۱۲۷۵ه - ۱۸۵۹م - وغیره). اثر دیگر ومهمتر غفاری یعنی «نسخ جهان‌آرای» هنوزچاپ نشده است. تعدادنسخ خطی این اثرنسبتاً معدودمیباشد. درکتابخانه های شوروی نسخه‌ای ازاین اثر وجود ندارد ویا تاکنون یافته نشده‌است.

بوداق قزوینی اثرموجزی درتاریخ عمومی بنام «جواهرالاخبار» نوشته است و

۱- درمجلد دوم آن «مطلع الشمس» از تاریخ و جغرافیای خراسان گفتگو میشود. (۱۸۸۵م - ۱۳۰۲ه).

۲- این اثر غفاری دربارهٔ شاه طهماسب اول است و صفت «جهان آرای» نیز بوی میباشد.

وقایع تاسال ۱۵۷۶م - ۹۸۴ه را درآن آورده‌است. فقط بخش آخر این کتاب اصیل است ومربوط بدوران حکومت دو تن از پادشاهان صفوی میباشد. یک نسخهٔ خطی از این اثر وجوددارد وطبع ومنتشر نشده‌است.

یکی از منابع مهم تاریخ ایران وکشورهای مجاور آن درقرن دهم ه. کتاب تاریخ عمومی حسن بک روملو امیر مشهور از قبیلهٔ چادرنشین قزلباش آذربایجان بنام روملو- میباشد. اثراوبزبان فارسی نوشته‌شده‌است ولی عنوان آن («احسن التواریخ») عربی است. این کتاب در ۱۲ مجلد تنظیم شده بوده ولی فقط مجلدهای یازدهم ودوازدهم (که وقایع ۱۴۰۵ تا ۱۴۹۳م - ۸۰۸-۸۹۹ه و ۱۴۹۴ تا ۱۵۷۵م - ۹۰۰-۹۸۳ه را شرح داده) بدست ما رسیده‌است ویاتاکنون کشف شده‌است. ازاین دو مجلد نیزنسخ معدودی موجوداست[۲]. فقط مجلد دوازدهم چاپ شده‌است[۳].

کتاب حسن روملو بزبانی ساده نوشته شده‌است. وقایع را سال بسال بتفصیل شرح داده، درپایان وقایع هرسال اطلاعات مبسوط و پرارزشی درتذکرهٔ حیات رجال سیاسی وفقها ودانشمندان و شاعرانی که در آن سال وفات یافته‌اند آورده است. در این اثر اطلاعات فراوان دربارهٔ تاریخ داخلی برخی از نواحی ایران بخصوص درقیامهای مردم وایلات چادرنشین ایران وسیورغالها وغیره میدهد.

دراین کتاب نیز مانند دیگرآثارمورخان ایرانی قرون‌وسطی توجه وافر به‌تاریخ نظامی وشرح جنگها مبذول‌شده‌است. جهت سیاسی این اثر بنفع صفویه است معهذا

۱- این نسخه درکتابخانهٔ عمومی‌لنینگراد محفوظ است.

۲- برای فهرست نسخ خطی به Story مجلد دوم بخش ۲، ص ۳۰۸-۳۰۷ رجوع شود. اکثر نسخ خطی فقط حاوی مجلد ۱۲ است.

یکی ازنسخ معدودی که هردو مجلد ۱۱ و ۱۲ را شامل است درکتابخانهٔ عمومی‌لنینگراد (مجموعهٔ درن شمارهٔ ۲۸۷) موجوداست.

۳- چاپ هندوستان (بارود) توسط سدون. متن فارسی در ۱۹۳۱ - ترجمهٔ انگلیسی و حواشی در ۱۹۳۴.

مؤلف دربرابر اشتباهات ونقایص و نقاط ضعف شاهان صفوی و مأموران عالیمقام آن غمض‌عین نمیکند وبه‌تملق وچاپلوسی نمیگراید وحتی در بارهٔ دشمنان سلالهٔ صفویه نیز تااندازه‌ای دراظهارنظر جانب بیغرضی‌را حفظ میکند فقط هربار که از شورشهای خلق سخن بمیان میآید مؤلف که‌ازلحاظ مقام اجتماعی‌خویش با آن دشمنی‌میورزیده است متانت را از دست داده وشورشیان‌را غرق در دشنام وملامت میسازد.

«شرفنامهٔ» بدلیسی منبع مهمی است برای مطالعهٔ تاریخ ایران و کردان و کشورهای مجاور در قرن شانزدهم. مؤلف کتاب خود کرد و از اعقاب سران قبیلهٔ کرد بنام روزکی بوده‌است که زمانی از فرمانروایان فئودال ناحیهٔ بدلیس درجنوب ارمنستان بوده‌اند وسپس براثر هجوم ترکان عثمانی امارت خویش را از دست داده باایران‌مهاجرت نمودند. شرفخان‌بدلیسی درایران‌متولد شد و در دربار صفویه پرورش یافت ومدتها درخدمت آن سلاله بود.

مغضوبیت او وجنگهای خانگی در ایران درپیرامون‌سال ۱۵۸۰م - ۹۸۸ه. شرف‌خان‌را ناگزیرساخت‌بخدمت سلاطین عثمانی درآید. ایشان‌مجدداً امارت موروثی وی یعنی بدلیس را باو بازگرداندند و مشارالیه‌درآنجا کتاب بزرگ خویش‌را بنام «شرف‌نامه» در دومجلد بسال ۱۵۹۶م - ۱۰۰۵ه تألیف کرد. مجلد اول‌حاوی‌تاریخ قبایل‌چادرنشین کرد وسلاله‌های کردی وهمچنین جغرافیای مفصل و تاریخ امارت بدلیس‌است[1]. مجلد دوم‌حاوی شرح‌مفصل وقایع‌ایران وترکیه وآسیای میانه ازسال ۱۲۹۰ تا۱۵۹۶م-۶۸۹تا ۱۰۰۵ه میباشد. دراین کتاب وقایع‌قرن دهم‌ه. مفصلتر شرح داده‌شده‌است واسناداصلی‌فراوان نقل‌شده - بخصوص‌مطالبی‌دربارهٔ تاریخ داخلی ایران ذکرشده‌که درمنابع دیگر دیده نمیشود[2].

۱- درتاریخ کردان درقرون وسطی‌منبع دیگری مانند «شرف نامه» وجود ندارد.

۲- متن‌فارسی «شرفنامه» را و. ولیامینوف - زرنوف در دو مجلد(۱۸۶۲-۱۸۶۰ CPB) چاپ ومنتشر کرده‌است. درسال ۱۹۳۱ نیز متن فارسی آن در قاهره بچاپ رسیده. شارموآ آنرا بفرانسه ترجمه کرده. در دومجلد (۱۸۷۵-۱۸۶۸ CPB).

این اثر حاوی مطالب فراوان در بارهٔ روابط فئودالی در ایران و کردستان و دستگاه مالیاتی و غیره میباشد. شرفخان بسبب تابعیت خویش از دولت عثمانی دراین کتاب ازترکان طرفداری میکند ولی دراینطریق ذوق و شوقی نشان نمیدهد وحتی میتوان گفت که برخلاف میل خود عمل کرده‌است. بدین‌سبب در بارهٔ دولت صفوی وسیاست آن تا اندازه‌ای بیغرضانه قضاوت میکند. اینکه در شرفنامهٔ بدلیسی نظر رسمی یعنی جانبداری‌از شیعه وصفویه (که درتمام آثار فوق‌الذکر حکمفرماست) ملحوظ نگردیده اثر مزبور را واجد ارزش‌فراوان میسازد.

گذشته ازآثار یادشده تواریخ بسیار دیگرنیز درقرن شانزدهم نوشته شده‌است که برای ما حائزاهمیت کمتر میباشد.

برای مطالعهٔ تاریخ ایران درقرن‌شانزدهم وبخصوص تکامل وپیشرفت سیاسی وسازمان دولتی و امور مالی و همچنین سیاست خارجی دولت صفوی - یادداشتهای بازرگانان اروپائی وبخصوص‌ایتالیائی وجهانگردان وسیاسیون خارجی واجد اهمیت بسیار است.

از لحاظ تاریخ‌سیاست خارجی وتا اندازه‌ای اوضاع داخلی ایران درفاصلهٔ بین قرنهای‌پانزدهم‌وشانزدهم «یادداشتهای روزانه» (Diarii) مارینوسانوتو وقایع‌نگار ونیزی که از آغازسال ۱۴۹۶ تاماه سپتامبر۱۵۳۳م - ۹۰۲ تا ۹۴۰ ه. روزبروز وقایع سیاسی جهانی را از روی اسناد و اطلاعات سیاسی مشروحاً ضبط کرده واجد اهمیت فراوان است[۱].

از میان دیگر مؤلفان در بارهٔ اقتصاد و سازمان داخلی ایران اشخاص زیر را باید نام برد:

۱- بازرگان ونیزی که‌نامش‌ذکر نشده درسال ۱۵۱۴م - ۹۲۰ ه اوضاع شهر تبریز را شرح داده است.

---

۱ - یادداشتهای مارینوسانوتو در ۳۸ مجلد در ونیز از سال ۱۸۷۹ - ۱۹۰۲ چاپ شده است.

۲- ج. میناد وئی ونیزی (سال ۱۵۰۸م - ۹۶۶ ه).

۳- و. دالساندری (۱۵۷۱م - ۹۷۹ ه) ودیگران وتجار انگلیسی جن کینسون (۱۵۶۱م-۹۶۹ ه) وجونسون (۱۵۶۵/۶م -۹۷۳/۴ ه) ، وادوآردس (۱۵۶۸/۹م-۹۷۶/۷) و دکت (۱۵۶۸-۱۵۷۴م - ۹۷۶/۷) وغیره.

یادداشتهای مربوط به روابط سیاسی وبازرگانی روس مسکوی با ایران درقرنهای شانزدهم و هفدهم در سه مجلد توسط ن.ای. وسلوسکی خاورشناس روسی درپایان قرن نوزدهم طبع ومنتشر شده.

بخش ۳ - ایران درحدود سال ۱۵۰۰م - ۹۰۶ه

ایران در آغاز قرن دهم ه. یک واحد سیاسی یکپارچه نبود . درحدود سال ۱۵۰۰م-۹۰۶ ه. متصرفات آق‌قویونلو میان الوند وسلطان مراد تقسیم شد. اولی در آذربایجان وارمنستان و دومی در عراق‌عجم حکومت میکرد.

عده‌ای دیگر از شاهزادگان آق‌قویونلو درفارس ویزد و کرمان وعراق عرب و دیاربکر فرمانروا و عملاً مستقل بوده از سلطان مراد اطاعت نمیکردند. سلالهٔ عربی وشیعهٔ مشعشع درخوزستان حکمفرمائی میکرد. در ابرقو وکاشان و سمنان و سیستان امیران‌مستقل دیگری نشسته بودند. مازندران میان بیش‌از ده سلالهٔ محلی تقسیم شده بود.

در گیلان دو امارت یا خان نشین وجود داشت - یکی خان نشین لاهیجان (بیه‌پیش) ودیگر خان‌نشین رشت (بیه‌پس). ناحیهٔ‌طالش، خان جداگانه‌ای‌داشت. خراسان (بانضمام افغانستان و ترکمنستان کنونی) درمشرق قلمرو دولت تیموری سلطان حسین بایقرا (از ۱۴۶۹ تا ۱۵۰۶م - ۹۱۲-۸۷۴ ه) تشکیل میداد و پایتخت آن‌هرات‌بود. دربلخ وقندهار امیران‌دیگری مستقربودند که فقط اسماً ازسلطان‌حسین اطاعت میکردند.

تقریباً تمام‌این سلاطین وامیران یاد شده که کم و بیش‌ازاستقلال برخوردار

بودند تابعان دیگری از امیران کوچکتر داشتند که بارث در بخش‌ها و ولایات حکومت میکردند. میتوان تمام سلاله های بزرگ و کوچک ایران را در این دوره به سه دسته تقسیم کرد:

۱- سلاله هائی که از بزرگان فئودال محلی ایرانی بوده‌اند

۲- سلاله هائی که اعضای آن ازسران قبایل چادرنشین وبیشتر ترک بوده‌اند - (درمناطق غربی ازکردها هم بوده‌اند).

۳- سلاله های سادات که بیاری نهضت های خلق درقرنهای چهاردهم و پانزدهم برسر کار آمده بودند وبعد از اندک مدتی مبدل به‌فئودالهای معمولی شدند (در خوزستان ونواحی مجاور کرانهٔ بحرخزر).

از میان دولت‌های یاد شده دولت آق‌قویونلو وتیموریان خراسان از دیگران نیرومندتر بودند. ولی هر دو دولت مزبور درپایان قرن نهم ه. براثر جنگهای خانگی ضعیف شدند و هردو درمعرض خطر حملهٔ مخالفان مقتدری قرارداشتند. دولت آق قویونلو را ترکیه عثمانی وتیموریان خراسان را ازبکان چادرنشین که درتحت قیادت محمدخان شیبانی (شیبک خان) قرارداشتند، و اراضی تیموریان را در آسیای میانه تصرف کرده بودند (۱۵۰۰ تا ۱۴۹۹ م - ۹۰۵/۶ ه)، تهدید میکردند.

بخش ۴ - صفویان و قزلباشان تا آغاز قرن شانزدهم

تأسیس دولت صفویان بانهضت باصطلاح قزلباشان که در رأس آنان خاندان فئودالی صفویه قرار داشت مربوط بوده. اعتلای منزلت این خاندان با رواج فوق‌العادهٔ تصوف وفرقهٔ درویشان درقرون سیزدهم وچهاردهم وپانزدهم م. توأم و مربوط بوده. فرقهٔ صوفی ودرویشی صفویه که شیوخ یا پیران یامرشدانی ازخاندان صفوی دررأس آن بودند درزمان سلطنت مغولان تشکیل شده بود. نام این فرقه وخاندان ازسرسلسلهٔ آن شیخ صفی‌الدین اسحق (۱۲۵۲-۱۳۳۴م - ۷۳۰-۶۵۰ ه) مأخوذ است. شیخ صفی‌الدین شاگرد وداماد شیخ زاهد گیلانی مرشد وشیخ مشهوروروبشان بود (درحدود

سال ۷۰۰ ه. وفات کرد). شیخ صفی‌الدین وجانشینان وی صفویه - در شهر اردبیل - آذربایجان جنوبی - زندگی میکردند.

منابع تاریخی آغاز فرقهٔ درویشان صفوی عبارت است از دو تذکرهٔ حیات شیخ صفی‌الدین که درنیمهٔ دوم قرن هشتم ه توسط افلاکی[1] ودرویش ابن بزاز[2] نوشته شده‌است. دراین دو اثر داستانهای افسانه‌واری دربارهٔ «کرامات حضرت شیخ» آمده است ولی مطالب فراوان اجتماعی وداستانهائی مربوط بزندگی مردم که درمنابع دیگر نیست نیز دراین کتاب دیده میشود.

محیط درویشئی که در فاصلهٔ میان قرنهای هفتم و هشتم ه. صوفیان صفوی (وبعضی فرق دیگر درویشی همان عصر) درآن پدیدآمدند- نخست تااندازهٔ بانهضتهای خلق آنزمان مربوط بود. ابن بزاز میگوید که شیروانشاه[3] شیخ زاهد گیلانی را متهم ساخت که روستائیان را عاصی کرده ازامور زراعتی باز میدارد.

درمیان مریدان این فرقه عدهٔ کثیری از اخوان آهی که با اصناف پیشه‌وران مربوط بودند وجود داشتند. ولی پس ازبیست سی سال عناصری که به‌فئودالها بستگی داشتند، دراین فرقه تفوق بدست آوردند. وازمیان مریدان این فرقه نمایندگان سران فئودال سردرآوردند. مثلاً رشیدالدین وزیر (مورخ مشهور) وفرزند اوغیاث‌الدین محمد رشیدی وزیر و شخص ایلخان ابوسعید ازمریدان بودند. شیخ صفی‌الدین که درآغاز فقط یک جفت گاو زمین داشت (جفت گاو برابر است با ۷-۶ هکتار) درآخرعمرمالک نسبتاً بزرگی شده بود وبیش از بیست دهکده داشت.

طبق جدیدترین تحقیقاتی که بعمل آمده‌است شیخ صفی‌الدین سنّی بوده وخودرا

۱- نسخ خطی این اثر در کتابخانه های لنینگراد وتاشکند موجود است. ک. پوآرت این اثر را بفرانسه ترجمه وچاپ کرده‌است.

۲- نسخهٔ خطی پرارزشی درکتابخانهٔ عمومی لنینگراد وجود دارد. (مجموعهٔ درن شمارهٔ ۳۰۰).

۳- ملک شیروان (اکنون این ناحیه در آذربایجان شوروی‌ست).

از اخلاف علی ابن ابیطالب خلیفهٔ چهارم نیز نمی‌شمرد[۱]. ظاهراً شیخ صدرالدین فرزند وجانشین شیخ صفی‌الدین که میخواست نفوذ خویش را بر توده‌های مردم حفظ کند بفرقه میانه‌رو شیعه یعنی امامیه (دوازده امامی) پیوست. مذهب شیعه در قرن‌های هشتم و نهم ه. میان روستائیان و بینوایان شهری رواج داشت. علی‌الظاهر در همان اوقات این افسانه که پشت بیست و یکم شیخ صفی‌الدین بامام موسی کاظم (درسال ۷۹۹م-۱۸۳ ه وفات کرد) که پنجمین نسل اخلاف علی ع وفاطمه ع بود میرسد پدیدآمد. این افسانه را بعدها صفویان برای توجیه دعاوی سیاسی خویش مورد استفاده قرار دادند.

نخستین شیوخ صفوی در اردبیل میزیستند. زبان مادری ایشان آذربایجانی بود. نفوذ ایشان عظیم و مریدانشان نه فقط درآذربایجان بلکه در مغرب ایران و اصفهان وشیراز ونقاط دیگر وبویژه در روم (آسیای صغیر) فراوان بودند.

شیخ ابراهیم شیخ شاه (۱۴۴۷ تا ۱۴۲۷ م - ۸۵۱ تا ۸۳۱ ه) سومین جانشین شیخ صفی‌الدین صاحب وامیر فئودال اردبیل وحومه بود[۲].

در قرن پانزدهم تکیه‌گاه عمدهٔ صفویه قبایل چادرنشین ترک بودند که بزبان آذربایجانی سخن میگفتند. منشأ این قبایل متفاوت بود. بخش اعظم ایشان از آسیای صغیر بآذربایجان وایران کوچ کرده بودند زیرا باسلاطین عثمانی وسیاست مرکزیت‌طلبی آنان دشمنی میورزیدند. درآغاز تعداد این قبایل هفت بود: شاملو، روملو، استاجلو، تکه‌لو، افشار، قاجار، ذوالقدر. ازاین هفت‌قبیله فقط دوقبیله شاملو وروملو، کاملاً وبالتمام از صفویان اطاعت میکردند.

این قبایل بعدها (درنیمهٔ دوم قرن نهم ه.) بنام مشترک «قزلباشان» خوانده شدند (بزبان آذربایجانی یعنی «سرخ سران» زیرا این جنگجویان چادرنشین بمثابهٔ

۱- یادآورمیشویم که علی ع درسال ۶۶۰ م. درگذشت و پسرعموی پیغمبر اسلام بود و طبق عقیدهٔ شیعیان وی امام اول است.

۲- معلوم نیست صفویان چگونه صاحب اردبیل شدند.

نشان امتیاز عمامهٔ که دوازده خط ارغوانی داشت بافتخار دوازده امام شیعه بر سر مینهادند)[۱] . قزلباشان ریش میتراشیدند وسبیلهای دراز میگذاشتند و کاکلی بر سر تراشیدهٔ خود جا میگذاشتند . اینان ازشیعیان متعصب وجنگجو بودند . قبایل قزلباش و امیران چادرنشین فئودال ایشان ازلحاظ روحانی وسیاسی مربوط وتابع صفویه بودند . قزلباشان شیخ صفوی را رئیس روحانی خویش می شمردند وخود را «مریدان» و «درویشان» و «صوفیان» میخواندند ودرعین حال دست نشانده وتابع او بودند و سپاهیان فئودالی او را تشکیل میدادند .

ضمناً فرقهٔ صفویان که درقرن ۱٤ م . یک جرگهٔ اخوت درویشی مسالمت کاربود بیک فرقهٔ روحانی وجنگی مبدل شد[۲] . ازثلث دوم قرن پانزدهم شیوخ صفوی که در رأس سپاهیان ایلاتی قزلباش قرار داشتند به بهانهٔ «جهاد» هرسال به کشورهای غیرمسلمان از قبیل داغستان و کشور چرکسان[۳] و گرجستان و سلطنت یونانی طرابزون حمله میکردند .

این مهاجمات که زیرلفافهٔ دین صورت میگرفت جز حملاتی که غنایم گرانبها نصیب جنگجویان چادرنشین میکرد چیزدیگری نبود . بویژه اسبان و دامها و اسیران فراوان از زن و مرد بدست جنگجویان مزبور میافتاد . اینان اسیران را بندهٔ خویش ساخته وبگواهی کاترینوزنوسفیر ونیز - بخشی از آنان را دربازار برده فروشان اردبیل بمعرض فروش میگذاردند .

شیخ جنید صفوی وپس از او شیخ حیدر صفوی با تکای قزلباشان میکوشیدند تا به کشورگشائی وفتوحات وسیع پردازند ومذهب شیعه راوسیلهٔ عقیدتی حصول این مقصود

---

۱ - بعدها عدهٔ قبایل قزلباش بواسطه الحاق دیگرقبایل ترک زبان بایشان- افزایش یافت .

۲ - در آن عهد فرقهٔ صفویه خیلی باقبیلهٔ روحانی و شوالیه های مسیحی زمان جنگهای صلیبی سوسوم به تامپلیه (معبدیان) وغیره مشابهت داشتند .

۳ - درقرن پنجم ه . بخش اعظم داغستان وچرکسان هنوز اسلام قبول نکرده بودندوقسمتی مسیحی وقسمتی بت پرست بودند .

می‌شمردند. صفویه میکوشیدند از حسن توجه توده‌های مردم آذربایجان و ایران و آسیای صغیر یعنی پیشه‌وران وروستائیان و فقیرترین قشر چادرنشینان به مذهب شیعه استفاده کنند و دردادن نویدهای عوامفریبانه بدانان بهیچوجه امساك نمیکردند.

قزلباشان که دائماً بگرجستان وداغستان وخاك چرکس حمله میکردند هربار ازمتصرفات شیروانشاه میگذشتند. شیروانشاهان که سنّی ومتحد گرجستان بودند این لشکرکشیهای قزلباشان را برای کشور خویش خطرناك میدانستند و این بدگمانی ایشان بی‌اساس نبود وگاهی میکوشیدند راه عبور را بر قزلباشان سد کنند. بالنتیجه شیخ جنید پس ازسال ۱۴۵۹ م - ۸۶۴ ه[۱] وشیخ حیدرصفوی درسال ۱۴۸۸ م. درنبرد با سپاهیان شیروانشاهیان که از یاری سلاطین آق‌قویونلو برخوردار بودند - کشته‌شدند. شیخ علی فرزند ارشد شیخ حیدر نیزدرپیکار با سپاهیان آق‌قویونلو که حتی اردبیل را بتصرف درآورده بودند کشته شد(سال ۱۴۹۵ م - ۹۰۱ ه).

ولی قزلباشان شکست خورده با استفاده از جنگهای خانگی دشمنان خویش (آق‌قویونلو) تجدیدنیرو کردند. اسمعیل جوان فرزند کوچك شیخ حیدر که درگیلان پنهان‌شده بودبه‌اردبیل بازگشت ودر رأس قزلباشان قرارگرفت(۱۴۹۹ م - ۹۰۵ ه). وی شیروانشاه فرخ یسار دشمن صفویه را شکست داد و شیروان را غارت کرد (سال ۱۵۰۰/۱ م - ۹۰۶/۷ ه) ولی نتوانست آن‌شهر را بطور دایم و استوار مسخر سازد. سپس الوند آق‌قویونلو را منهزم‌ساخت وآذربایجان کنونی را تصرف وتبریز را اشغال کرد وپایتخت خویش‌ساخت و درآنشهر لقب شاهنشاه ایران را برخود نهاد (سال ۱۵۰۱ م - ۹۰۷ ه).

درسال ۱۵۰۳ م-۹۰۹ ه.شاه‌اسمعیل اول (از ۱۵۰۱ تا ۱۵۲۴ م-۹۰۷ تا ۹۳۱ ه. حکومت کرد) سلطان مراد را درنزدیکی همدان شکست داد ومنهزم ساخت وسراسر عراق‌عجم رامتصرف شد ودولت آق‌قویونلومنقرض گشت. درسال ۱۵۰۳ م- ۹۰۹ ه.

۱- طبق تحقیقات تازه جنید درسال ۱۴۵۹ م. هنوز زنده بود. سال‌وفات او معلوم‌نیست سال ۱۴۵۶ که میرخوند ودیگر مؤلفان سال وفات او ذکر کرده‌اند صحیح نیست.

قزلباشان سمنان و فارس و مرکز آن شیراز و در سال ۱۵۰۴م - ۹۱۰ه. یزد را تصرف کردند.

میان سالهای ۱۵۰۲-۱۵۰۹م - ۹۰۸-۹۱۵ه سلاله های سلاطین خوزستان و کردستان و گیلان ومازندران و دیگر بخشهای غربی ایران مطیع شاه اسماعیل اول گشتند. دشمنی متقابل وجنگهائی که درمیان سلاطین و امیران محلی ایران جریان داشت کار قزلباشان را آسان کرده بود.

سراسر غرب ایران در دست قزلباشان بود. درسال ۱۵۰۴م - ۹۱۰ه سلطان حسین تیموری که در تحت فشار ازبکان قرار گرفته بود سفیری برای مذاکره نزد شاه اسمعیل صفوی فرستاد. ولی چون در نامهٔ سلطان حسین از اطاعت او باسمعیل سخنی گفته نشده بود وی از مذاکره سرباز زد. دراین میان چیزی از مرگ سلطان حسین نگذشته بود که سپاهیان محمد خان شیبانی ازبک بخش اعظم خراسان را بتصرف درآوردند (سال ۱۵۰۷م - ۹۱۳ ه) و قزلباشان ازسمت خاور باحریف تازه‌ای روبرو گشتند. تصرف ایران جزو نقشهٔ محمد خان شیبانی بود.

بگفتهٔ خوند میر مورخ ایرانی شیبانی نامه‌ای به‌شاه اسمعیل نوشت و بر سبیل استهزاء بوی اطلاع داد که برای ادای مراسم حج عازم مکه است و بدین‌سبب با لشکریان خویش بسوی عراق وآذربایجان عازم میباشد. شاه‌اسمعیل باهمان لحن سخریه‌از تمایل خود به زیارت مشهد امام هشتم علی ابن موسی الرضا وحرکت لشکریان او بدین منظور بخراسان سخن گفت.

درسال ۱۵۱۰م - ۹۱۶ه نبرد قطعی میان ازبکان وقزلباشان در نزدیکی مرو وقوع یافت. لشکریان ازبک شکست خوردند و خود شیبانی خان هنگام فرار ازطرف قزلباشان که تعقیبشان میکردند محصور و کشته شد اسمعیل باسرهای بریدهٔ ازبکان کله منارها برپا کرد. خراسان تا رود آمو (جیحون) باستثنای ناحیهٔ بلخ بدست قزلباشان افتاد.

این پیروزی اهمیت فراوان داشت زیرا حاکمیت صفویه درایران بدون آن

استوار وپابرجا نمی‌توانست باشد . قزلباشان کوشیدند تا آسیای میانه را فتح کنند ولی درنزدیکی قرشی از ازبکان شکست سخت خوردند .

قزلباشان درمغرب نیز به‌فتوحاتی نایل شدند . سلطان بایزید دوم هیئتی بسفارت نزد شاه‌اسمعیل فرستاد و کامیابیهای وی را تبریک وتهنیت گفت وپیشنهادهای دوستانه کرد (سال ۱۵۰۴ م - ۹۱۰ ه .) ولی این عمل از پیشرفت قزلباشان ممانعت نکرد . درسال ۱۵۰۷ م - ۹۱۳ ه . قزلباشان ارمنستان را گرفتند و کردستان ودیار بکر را فتح کردند . درسال ۱۵۰۸ م - ۹۱۴ ه . بغداد را گرفتند و سراسر عراق عرب را بتصرف درآوردند . درآسیای صغیر که متعلق بدولت عثمانی بود عدهٔ کثیری شیعه زندگی میکردند وحاضر بودند علیه سلطان ترکیه عثمانی[1] علم طغیان برافرازند و با قزلباشان یاری کنند . بگفتهٔ مارینوسانوتوی ونیزی چهار پنجم مردم ترک زبان آسیای صغیر شیعه بودند وبه‌صفویان حسن توجه داشتند .

در پایان سلطنت بایزید دوم چادرنشینان وروستائیان آسیای صغیر باشعارهای شیعه وبخاطر یاری با شاه‌اسمعیل علم عصیان افراشتند . قزلباشی از قبیلهٔ تکه‌لو بنام حسن اوغلو که خود را شاه قلی (بنده شاه) مینامید در رأس شورشیان قرار گرفت . سنّیان وهواخواهان عثمانیان این لقب را تغییر داده ویرا «شیطان‌قلی» (بندهٔ‌شیطان) میخواندند .

عصیان شیعیان آسیای صغیر برای امپراطوری عثمانی بسیار خطرناك بود وناچار بخاطر فرونشاندن آن سپاهیان فئودال کثیری گردآوردند . درنبردی که بررود کیوك چای - میان قیصریه وسیواس - باشورشیان وقوع یافت صدراعظم عثمانی وبروایتی خود شاه‌قلی نیز کشته شد . پس ازآنکه شورش شیعیان آسیای صغیر فرونشانده شد - شورشیانی که زنده مانده بودند بایران گریختند . دولت شاه‌اسمعیل اول بیاری شیعیان آسیای صغیر نشتافت و ازآنان پشتیبانی نکرد .

سبب این روش شاه‌اسمعیل این بود که درمیان شیعیان آسیای صغیرعدهٔ کثیری از «غلات» شیعه وجود داشتند که‌مظهر ونمایندهٔ عقاید روستائیان وپیشه‌وران ومبلّغ

۱- (وبعد هم هرجاترکیه‌باشد ،ترکیه عثمانی خوانده شود)

برابری عمومی بودند. گرچه اینان امیدی بشاه اسمعیل نداشتند ولی سران فئودال قزلباشان وشخص شاه ازجنبهٔ عمومی وهمه گیر این نهضت بیمناك بودند ونمیخواستند با آن یاری کنند. باضافه دولت شاه مایل نبود کار را به‌قطع علنی روابط باترکیه عثمانی بکشاند وبدین سبب از وضع وخیم آن دولت استفاده نکرد. اینرا نیز یادآور شویم که درترکیه همزمان باعصیان شیعیان جنگ خانگی میان سلطان بایزید دوم که فرتوت شده بود باپسران وی نیز درگرفت.

سلطان سلیم اول معروف به یاوز(درنده) (از ۱۵۱۲ تا ۱۵۲۰ م - ۹۲۷-۹۱۸ ﻫ حکومت کرد) فرزند بایزید دوم پس از بدست آوردن تاج وتخت سلطنت سیاست خارجی ترکیه را تغییر داد.

ترکیه درسراسرقرن پانزدهم بادولت های شبه جزیرهٔ بالکان وهمچنین مجارستان و ونیز و دیگر دول اروپائی در جنگ بود وقصد داشت ممالک مزبور را فتح کند. سلطان سلیم اول نقشهٔ فتح آسیای مقدم را کشید و مقدمات لشکرکشی بسوی ایران را تحت شعار دفاع از مذهب «حقهٔ» سنی علیه «شیعیان بددین» فراهم آورد. نخست پشت جبههٔ خویش را بوسیلهٔ کشتار چهل هزار شیعهٔ فعال آسیای صغیر که منهیان و جاسوسان خفیه سلطان قبلاً صورت اسامی آنانرا تهیه کرده بودند - پاك کرد وسپس علیه دولت صفوی وارد جنگ شد.

لشکریان ترك درآنزمان مقادیر کثیری توپ داشتند که قزلباشان فاقد آن بودند[1] و ترکان قزلباشان را در جلگهٔ چالدران (آذربایجان ایران) شکست سختی دادند (۲۳ اوت سال ۱۵۱۴ م - ۹۲۰ ﻫ). قزلباشان چنان باعجله عقب نشستند که حتی حرم شاه نیز بدست سلطان عثمانی افتاد. سلطان تبریز را اشغال کرد ولی بسبب شورش

۱- نخستین توپ ها (رعدانداز) درایران درعهد تیمور درحدود سال ۱۳۸۷ میلادی پدید آمدند. در پایان قرن پانزدهم در هرات توپهای بدوئی ساخته میشد ولی جنسشان پست و کم اثر بودند وباضافه تعداد آنها خیلی کم بود.

ینیچریها که عناصر متمایل به شیعه در میان آنان زیاد بود نتوانست از پیروزی خود بهره برگیرد. بدین سبب وبراثر حملهٔ جدید قزلباشان سلطان سلیم عقب نشینی کرد وآذربایجان ایران وعراق عرب همچنان در دست دولت صفویه باقی ماند.

در کشورهای قفقاز نیزحکومت صفویه مقاومت کرد ودرسال ۱۵۱۷م - ۹۲۳ ه. شاه اسمعیل گرجستان شرقی را مطیع خویش ساخت.

بخش ۵ - دولت صفویه

قلمرو دولت جدیدالتأسیس را ایران نامیدند (همچنانکه درگذشته دولت مغولی هلاکوئیان را چنین میخواندند) ولی غالباً فقط بنام دولت صفوی یا دولت قزلباش اکتفا میکردند.

مورخان خاورشناس خارجی غالباً امپراطوری صفوی را یک دولت ملی ایرانی شمرده ومیشمارند که براثر مبارزهٔ ایرانیان علیه فاتحان ترک پدیدآمد. این نظرنادرست است. نخست بدین سبب که در ایران قرن شانزدهم هنوزعناصرفسادوپاشیدگی فئودالیزم ومقدمات رشد سرمایه‌داری وجود نداشت بدیگرسخن موجبات تشکیل ملت nation فراهم نبود. گذشته ازاین در دولت صفوی قرن شانزدهم قوم ایرانی تسلط نداشت. واینکه شاه اسمعیل صفوی لقب «شاهنشاه ایران» برخود نهاد نشان تقویت موقع سیاسی عنصر ایرانی درآندولت نبود زیرا لقب شاهنشاه ایران در آسیای مقدم و میانه ازعهد ساسانیان با تصور یک سلطنت «جهانی» و عمومی مربوط بود همچنانکه در قرون وسطی چنین تصوری در اروپا بالقب امپراطور روم ودرخاور دور بالقب امپراطور چین همعنان بوده.

دولت صفوی بطورکلی براثر مساعی قبایل چادرنشین ترک بوجود آمده بود. درواقع درعهد شاه اسمعیل اول صفوی ونخستین جانشینان وی- تا پایان قرن شانزدهم- درآن دولت زمام امور بدست بزرگان چادرنشین آذربایجانی (قزلباش) بود ومأموران عالیمقام درباری وحکام ایالات وسرداران سپاه ازمیان آنان برگزیده میشدند. ارتش

از افراد سپاهی قبایل چادرنشین مزبور مرکب بود و افراد لشکری اسکان یافته در اقلیت بودند

زبان ترکی که قابل فهم تمام قبایل ترک زبان ایران بود مدت مدیدی در دربار و میان سپاهیان حکمفرما و متداول بود و خود شاه اسمعیل با تخلص «خطائی» باین زبان شعر میگفت. فقط در مکاتبات رسمی - چنانکه در عهد سلجوقیان وخانهای مغول نیز معمول بوده - طبق سنّت قدیم فئودالی زبان فارسی بکار میرفت.

گذشته از ایران سرزمین هائی چند که مردم آن بزبان فارسی سخن نمیگفتند - آذربایجان وارمنستان وترکمنستان جنوبی و افغانستان (بخشی مردم آن که بزبان پشتو سخن میگفتند) - جزو قلمرو دولت صفوی بود. مرکز این دولت تا اواسط قرن شانزدهم درتبریز بود.

بدین سبب دولت صفوی بیشتر همانند دولت هائی بود که در قرون وسطی در خاک ایران تشکیل شده بود، باین معنی که مجموعهٔ ناجوری بود ازقبایل واقوام گوناگون که فاتحان در زیرسلطه وحکومت خویش آنها را متحد ساخته بودند. فقط مدتی بعد یعنی از پایان قرن شانزدهم نقش عنصر ایرانی دردولت صفوی اهمیت بیشتر یافت.

نخستین سلاطین صفوی نیک درك میکردند که حفظ وحدت ممالک ونواحی بسیار که اقوام مختلف و واجد ملیت های متفاوت و وضع اقتصادی متغایر بایکدیگر درآن زندگی میکنند کار آسانی نیست. بدین سبب میخواستند این وحدت را بوسیلهٔ تحمیل یک مذهب دولتی - مذهب شیعه (شعبهٔ معتدل آن یعنی شیعهٔ امامیه) - بمردم مختلف الملیّت کشور خویش تأمین کنند. حتی شاه اسمعیل اول هنگامیکه درسال ۱۵۰۱ م - ۹۰۷ ه. تبریزرا متصرف شد فرمانی صادر کرد «که مردم درمیدانها زبان بدشنام ولعن ابوبکر وعمر و عثمان بگشایند و هرکس که درصدد مخالفت برآید سرش را ازتن جدا کنند».

هرجائی که سلسلهٔ صفویان استوار گشت تعقیب وکشتار سنّیان و «غُلات»

شیعه وقوع یافت. تمام‌فرق «بددین» صوفی و هرآزاد فکری‌نیز مورد تعقیب و ایذاء واقع میشد وبالنتیجه دانش غیرمذهبی و فلسفه نیز مطرود بود. از قرن شانزدهم تا هیجدهم تعصبات جاهلانهٔ روحانیان مقتدرشیعه وقطع رابطه با آسیای میانه و دیگر کشورهای سنی‌مذهب در رشد شعر وشاعری وحکمت وبطور کلی زندگی‌فکری‌ایران تأثیرسوئی کرد.

بخش۶ـ روابط فئودالی درایران عهد صفویه

طبقهٔ فئودال دراین‌دوره نیز مانند دورهٔ پیشین‌ازچهارگروه عمده مرکب‌بود:

۱ـ بزرگان‌نظامی‌قبایل‌چادرنشین‌ـ که امیران قبایل‌قزلباش‌درمیان آنان مقام نخست را داشتند.

۲ـ رئیسان سلاله های قدیم‌ایرانی وفئودالهای اسکان‌یافتهٔ محلی‌درایالات.

۳ـ روحانیان عالیمقام‌مسلمان (شیعه).

۴ـ مأموران بلندپایهٔ کشوری.

گروه اخیرالذکر فقط از پایان قرن شانزدهم رل سیاسی مهمی را بازی کرد. مقام اینان پائین‌تر از سه‌گروه اول‌بود. سران‌قبایل‌چادرنشین (میر ایل) نه‌تنها در قبایل‌خویش‌حکومت‌میکردند ولی‌بسا اتفاق میافتاد نواحئی‌راکه برای تأمین‌معاش بایشان اهداء شده بود بارث متصرف بودند واز روستائیانی که درآن اراضی ساکن بودند طبق‌رسوم‌فئودالی‌بهره‌کشی‌میکردند.

اراضئی‌که شاه بسران قبایل چادرنشین میداد عناوین‌مختلف داشت: یورت، (مغولی)، اجاق‌لیق (ترکی)، جا ومقام (فارسی ـ عربی). اینگونه هدایا به‌برخی از امیران وسران‌نظامی چادرنشین‌نیزداده میشد.

مثلاً درسال۱۵۵۳م ـ ۹۶۱ هـ. شاه طهماسب اول به‌خلیل‌خان رئیس‌قبیلهٔ کرد سیاه منصور بخش‌ابهر و زنجان وسلطانیه‌را هدیه‌کرد بشرط آنکه وی سه‌هزار نفر ازسپاهیان فئودالی‌خودرا به‌ارتش‌شاه ملحق‌سازد. «یورت» های قبایل‌چادرنشین

(ایل وجمع آن ایلات، کلمه ایست ترکی) گذشته از اراضی مزروع ورعایای اسکان یافتهٔ مقیم آن شامل مراتع ییلاقی (ترکی است) در کوهستانها و قشلاقی در جلگه ها نیز بود.

این اراضی اسماً به قبیله ویا ایل داده میشد ولی عملاً و واقعاً در اختیار سران قبایل بوده ولی اینان نمی توانستند مراتع مزبوررا بفروشند ویامالک آن شوند. درقبایل چادرنشین مانند سابق روابط «پدرشاهی ـ فئودالی» محفوظ مانده بود. بیغار فئودالی چادرنشیان عادی برای بزرگان قبیله در زیرلفافهٔ «یاوری عشیرتی» پدر شاهی صورت میگرفت. تقسیم به قبیله وعشیرت که از مدتها پیش از میان ایرانیان و دیگر اقوام اسکان یافته رخت بربسته بود درمیان ایشان باقی وبرقرار بود.

درایران قرن شانزدهم گذشته از «یورت» های قبایل چادرنشین که چیزتازه‌ای بود همان گروههای مالکیت فئودالی زمین وآب که در ادوار پیشین وجود داشت باقی بود: یعنی اراضی دولتی یادیوانی واراضی شاهی یاخاصه واراضی خصوصی فئودالی یا «مُلک» واراضی مؤسسات مذهبی وخیریه یاموقوفه وسیورغال موروثی که شرط استفادهٔ از آن خدمت دولت بوده‌است. ولی ازآنجائیکه پس از تأسیس دولت صفوی بیشتر اراضی بدست صاحبان تازه‌ای افتاد (بدست دولت یا بزرگان قزلباش) تناسب سابق مابین گروه های گوناگون اراضی بهم خورد وتغییر کرد. مقدار اراضی دیوانی و خاصه و بخصوص «یورت» های قبایل چادرنشین (بدیگر سخن اراضی امیران و خوانین و سلاطین قزلباش) افزایش یافت وازمساحت اراضی ملکی وسیورغال کاسته شد.

شاهان صفوی به بخشی ازسیورغالهای پیش دست نزدند ولی ازاینکه سیورغالهای جدیدی تقسیم کنند پرهیز مینمودند زیرا صاحب سیورغال حقوق فوق العاده وسیعی کسب میکرد واین بضرر حکومت مرکزی بود.

صفویان ترجیح میدادند به بزرگان وخدمتگزاران مواجب و یا هدیه‌ای بنام تیول (لفظی ترکیست) بدهند. نخستین کسی که درآغاز قرن پانزدهم ازتیول سخن گفته عبدالرزاق سمرقندی صاحب «مطلع السعدین» است. ولی تیول از قرن شانزدهم

بیعد متداول گشت. تیول عبارت بود از اهدای تمام و یا سهمی از بهرهٔ فئودالی اراضی معین.

بعضی از تیول ها مربوط به مشاغل معینی بود و شخص تا وقتی که آن شغل را شاغل بود از آن تیول نیز بهره‌مند میگشت. بعضی تیول های دیگر در برابر خدمتهای شخصی- بشخص مورد نظر و برای تمام مدت حیات وی- داده میشد. ولی تیول ارثی نبود و شخص ذینفع مصونیت ومعافیت اداری نیز کسب نمیکرد. بدینطریق احداث تیول درواقع تشبثی بود از طرف حکومت مرکزی برای احیای اقطاع بشکل قدیمی (یعنی انتفاع موقتی) که در زمان خلفا وجود داشت. تیول از اراضی دیوانی (دولتی) داده میشد.

تمام سلاطین وامیران محلی - اعم از سران قبایل چادرنشین ویا امیران قدیمی ایرانی «حاکمان» شاه شمرده میشدند - یعنی مأمورانی که از طرف شاه منصوب ومعزول میگشتند. ولی عملاً اینان فئودالهای محلی بودند که حکومت را بارث میبردند. سران قبایل چادرنشین لقب خان یا سلطان داشتند¹ و امیران محلی اسکان یافته را ملک مینامیدند. بعضی از این ملکان تابع حکام ایالات شاهی یا بگلربگان بودند وبرخی دیگر مستقیماً تابع شاه بودند و «والی» نامیده میشدند مثلاً شاهان کارتلی و کاختی و امیران لرستان و کردستان وخوزستان را والی مینامیدند.

وضع زندگی چادرنشینان (ایلات) که هستهٔ سپاهیان فئودالی را تشکیل میدادند بمراتب قابل تحمل تر از وضع کشاورزان (رعایا) بود. اکثریت عظیم رعایا مطابق رسوم فئودالی تابع صاحبان اراضی بودند وزندگیشان بسیار دشوار بود و در اراضی دولتی و خاصه نیز سرنوشت ایشان بسته بارادهٔ مباشران بود که از مالکان خصوصی نیز بیرحمانه‌تر از روستائیان بهره کشی میکردند.

---

۱. درعهدصفویه لقب «خان» بالاتراز «سلطان» بود... خان و «سلطان» «امیر» نیزخوانده میشدند.

وضع رعیت ایرانی درآن دوره تا کنون کمتر مورد مطالعهٔ قرار گرفته است فقط معلوم است که وی به‌صاحب زمین مال‌الاجاره یابهرهٔ مالکانه (که در اراضی دولتی بامالیات توام ومطابق بود) که بیشترجنسی بود (غله وبرنج وابریشم خام) می پرداخت. مبنای بهره خراج بود (مال وجوهات) - یعنی سهمی ازمحصول زمین.

درعهدشاه اسمعیل اول که‌میخواست روستائیان رابسوی خود جلب کند خراج تا یک ششم‌محصول تقلیل یافت. ولی گذشته‌از خراج عوارض دیگرنیز بنفع مالک یا دولت پرداخته میشد. بیغار وسخره - یا کار دراحداث قلاع وجاده‌ها و مجاری آب وغیره مقام مهمی داشت. علوفه‌وعلفه یعنی دادن آذوقه وعلیق برای لشکر و«قنق لق» یا عوارض نزول واقامت (نزوله) وشکار یاشرکت درراندن نخجیرهنگام شکاراسیران که قبل‌از دوران صفویه متداول‌بود نیز بهمان حال باقی‌ماند.

راجع باینکه بیغار اخیر تا چه اندازه پردامنه بود کافی‌است تذکر دهیم که هنگام شکار بزرگ گرگان که شاه عباس‌اول درجنگلهای‌انبوه گیلان تشکیل داده بود نه‌هزار نفر روستائی‌را از منزل ومکان آواره کرده برای دورکردن و شکار نرگه آورده بودند. برعکس بیغاری بنفع‌مالکان اراضی‌چندان مهم‌نبود زیراغئودالها بتقریب از خوددارای زراعت‌بزرگ‌نبودند واراضی‌را باجاره میدادند.

بخش ۷- سیاست داخلی وخارجی دولت صفوی درعهد شاه طهماسب اول

شاه طهماسب اول (از ۱۵۲۴-۱۵۷۶/۹۸۴-۹۳۱ ه. حکومت کرد). پسر کی ده ساله بودکه بر تخت سلطنت جلوس کرد. در بادی امر بازیچهٔ دست بزرگان چادرنشین قزلباش و خوانین و امرا بود. این بزرگان تا اندازه‌ای از حکومت شاه پشتیبانی‌میکردند که حکومت مزبور خواستهای آنانرا مجری میداشته واراضی تیول و مقامات عالیه ومشاغل پردرآمد میان آنان تقسیم‌میکرده. ایلات قزلباش غالباً عصیان میکردند.

درسال ۹۳۲ ه. میان سران قبایل قزلباش روملو واوستاجلو نزاع درگرفت که کدام یک از آن دو باید وکیل ومربی شاه صغیر شود. میان دو ایل نیزجنگ وستیز خانگی آغاز شد.

درسال ۱۵۲۶م - ۹۳۳ه. ایل اوستاجلو عصیان کرد و درسال ۱۵۳۱م - ۹۳۸ه. تکه‌لوها علم‌طغیان برافراشته وتبریزرا غارت کردند.

حکومت شاه درنیمهٔ اول دوران سلطنت طهماسب اول، گذشته ازاین جنگهای خانگی که بابزرگان قزلباش درمیگرفت، ناگزیر بود باطغیان بزرگان محلی ایران در بعضی نقاط کشورنیزمبارزه کند. درسال ۱۵۲۹م - ۹۳۶ه. ذوالفقار بک امیر کلهر که از بزرگان چادرنشین لُر (کرد) بود برحکومت شاه شورید وبغداد را محاصره و مسخر کرد وسپس سراسرعراق‌عرب را متصرف گشت وسر باطاعت سلیمان اول سلطان عثمانی‌نهاد وامر کرد که درمساجدبنام اوخطبه بخوانند. شاه ناچاربرای بازپس گرفتن بغداد لشکر کشید (سال ۱۵۳۰م - ۹۳۷ه).

درسال ۱۵۳۰م-۹۴۲ه. درگیلان امیره دوباج، خان بیه‌پس گیلان، شورش کرد. درسال ۱۵۳۸م - ۹۴۵ه. شخصی بنام محمد صالح بیتکچی از بزرگان محلی استرآباد علم‌عصیان برافراشت و آنشهر را تصرف کرد وخودرا شهریار محل خواند و از خان ازبکان خوارزم استمداد نمود. درسال ۱۵۴۰م - ۹۴۰ه. در رستمدار و در سال ۱۵۴۱م-۹۴۸ه. درخوزستان شورش بپاشد.

حکومت شاه‌توانست تمام‌این‌عصیانها را فرونشاند. طبع اجتماعی‌این خروج ها تاکنون مورد مطالعه قرارنگرفته‌است. دربعضی موارد عامهٔ مردم‌نیز بطرفداری از بزرگان محلی‌علیه حکومت قیام میکردند و علی‌الظاهر در عصیان استرآباد درسال ۱۵۳۸م - ۹۴۰ه. وضع‌چنین بوده است. اما عصیان و شورش بزرگان چادرنشین غالباً بیاری افراد قبیلهٔ ایشان بعمل میآمد و دیگر مردم مساعدتی بآنان ابراز نمیداشتند.

برخی‌از قیامها دارای جنبهٔ عمومی‌بارز بودند. ازآنجمله بود خروج پیشه‌وران

وبینوایان شهری وروستائیان شهرهرات وحومه که براثر تحمیلات سنگین وتجاوزات بگلربگ صفوی ومأموران ونظامیان وی درسال ۱۵۳۰م - ۹۴۲ ه. وقوع یافت. ولی صرف نظر ازتفاوت واختلاف طبع اجتماعی این عصیانها - وقوع آن نشان میدهد که سیاست تمرکز حکومت شاه صفوی با موفقیت قرین نگشت و حتی ایلات قزلباش که تکیه گاه اصلی صفویه شمرده میشدند نیز بارها قیام کردند و حکومت شاه ناگزیر بوسیلهٔ تقسیم اراضی ومشاغل پردرآمد میان بزرگان چادرنشین - اطاعت وفرمانبرداری آنان را خریداری میکرد.

شاه طهماسب اول دولتهای شیروان (۱۵۳۸م - ۹۴۵ ه) و شکی (۱۵۵۱م - ۹۵۸ ه) را در آذربایجان-ارّان، مسخّر ساخت و برای استقرار و استواری متصرفات خود در گرجستان شرقی (در پادشاهی‌های کارتلی و کاختی) بارها لشکر کشید و وآن نقاط را منهوب ساخت.

درعهد طهماسب اول جنگ علیه خان نشین های ازبک درآسیای میانه تقریباً لاینقطع ادامه داشت. خوانین ازبک ماوراءالنهر تقریباً همه ساله بخراسان و ناحیهٔ استرآباد لشکرکشی میکردند وچندین بار شهر مهم هرات را مسخر ساختند.

درسال ۱۵۲۸م-۹۳۵ ه. قزلباشان درنزدیکی تربت شیخ جام شکست سختی بر عبیدالله ازبک وارد کردند ولی همینکه لشکر قزلباش دور شد عبیدالله خان مجدداً تفوق خویش را بازیافت و مشهد وهرات را (گرچه موقتاً) درسال ۱۵۲۹م۹۳۶ه. تسخیر کرد.

درسالهای بعدعملیات جنگی قزلباشان علیه سپاهیان ازبک جنبهٔ دفاعی داشت. درجنگهای ازبکان باصفویه موضوع اصلی منازعه ومبارزه خطهٔ ثروتمند خراسان باشبکهٔ وسیع آبیاری و واحه های حاصلخیز وشهرهای بزرگ صنعتی وبازرگانی آن (مشهد و هرات وغیره) بود.

موفقیتهای ازبکان درخراسان گاهی براثر فشار ورشوه گیریها و اجحافات سران چادرنشین قزلباش که تنفر مردم را علیه آنان برمیانگیخت تسهیل میشد.

درسال ۱۵۳۰م - ۹۴۲ه. پس از قیام مردم هرات علیه حکومت صفوی - ازبکان آنشهر را اشغال کردند. گرچه درسال ۱۵۳۶م - ۹۴۳ ه. از خراسان طرد شدند ولی لشکرکشی سپاهیان خوانین ازبک بخراسان درسالهای بعد نیز ادامه داشت (سال ۱۵۴۳ و ۱۵۴۹ و ۱۵۵۰ و ۱۵۵۶ و ۱۵۶۰ و ۱۵۶۷ و ۱۵۶۷م / ۹۵۰ و ۹۵۶ و ۹۵۷ و ۹۶۴ و ۹۶۸ و ۹۷۵ ه و الخ).

از نظر حکومت شاه مبارزه با خان‌نشین های ازبک بر اثر عصیان ایل یاک ترکمن بسال ۱۵۰۰م - ۹۵۷ه. درناحیهٔ استرآباد مشکل تر شد. جوانی از بزرگان بنام آبا در رأس این شورش قرار گرفته بود. این شورش فقط درسال ۱۵۵۸م - ۹۶۶ ه. بعد از آنکه آبا بخدعه مقتول گشت فرونشانده شد. مبارزهٔ دولت صفوی با خوانین ازبک در زیر لفافهٔ مذهبی جنگ شیعه و سنّی جریان داشت.

در سراسر نیمهٔ اول قرن شانزدهم (۱۵۰۰-۱۵۱۴م - ۹۶۳ - ۹۲۰ ه) بلاقطع جنگ با ترکیه عثمانی برسر تصرف قفقاز و کردستان و عراق عرب که از لحاظ سوق الجیشی واقتصادی واجد اهمیت فراوان بوده - و جاده‌های کاروان‌رو بازرگانی اروپا و آسیا از آن عبور میکرده - دوام داشت. بمیزانی که توسعه‌طلبی ترکیه عثمانی در مجارستان و اطریش و دیگر کشورهای اروپائی با مقاومت روز افزونی روبرو میشد آن کشور بیش از پیش میکوشید تا دایرهٔ فتوحات خویش را در آسیای مقدم بسط دهد.

مبارزهٔ دولت صفوی با ترکیه عثمانی نیز زیر لفافهٔ جنگ شیعه و سنّی جریان داشت. ترکیه تشبثاتی بعمل میآورد تا به روحیات سنّی گری بخشی از بزرگان کردستان وعراق عرب متکی شود و در این زمینه موفقیتهائی نیز کسب کرده بود. سلیمان اول سلطان ترکیه (از ۱۵۲۰ تا ۱۵۶۶م - ۹۷۴-۹۲۷ ه حکومت کرد) درسال ۱۵۳۳م - ۹۴۰ ه. بآذربایجان حمله کرد و درسال ۱۵۳۴م - ۹۴۱ ه تبریز وسلطانیه را اشغال کرد و سپس متوجه جنوب گشت و روانه بغداد شد و آنشهر را نیز متصرف گشت. لشکریان ترک از آذربایجان رانده شدند ولی عراق عرب همچنان در دست ترکان باقی ماند.

درسال ۱۰۳۸م-۹۴۰ه. سپاهیان ترک شهر وان وحوضهٔ دریاچهٔ وان (ارمنستان جنوبی) را تسخیر کردند. گرجستان خاوری تقریباً مدام صحنهٔ جنگ قزلباشان و ترکان عثمانی بود. دولت صفوی باحکومت مرکزی ضعیف وسازمان عقب ماندهٔ ارتشی و فنون کهنهٔ جنگی ناگزیر بود بدفاع اکتفا کند.

عصیان القاس میرزا برادرتنی طهماسب اول که ازطرف شاه پس ازتسخیرشیروان درسال ۱۰۳۸م - ۹۴۰ه. به بگلربگی آن شهر وناحیه معین شده بود وبرای حکومت شاه خطرناك بود عملیات تهاجمی ترکان را آسان کرد.

درسال ۱۰۴۷م-۹۵۴ه. القاس کوشید درشیروان دولت مستقلی تشکیل دهد. امیران قزلباش توانستند میان شاه و القاس میرزا را آشتی دهند. القاس متعهد شد سالیانه ۱۰۰۰ تومان به خزانهٔ شاهی بپردازد وهزار سوار شیروانی بدربار گسیل دارد. ولی چیزی نگذشت که درتبریز میان ایل افشار و ایل ذوالقدر - براثر اختلاف ومبارزهٔ امیران دو ایل بر سر زمین ومقام و مشاغل جنگ خانگی درگرفت که فقط در نتیجهٔ مداخلهٔ شاه موقوف گشت.

القاس میرزا ازاین اغتشاشات استفاده کرده مجدداً درشیروان دم ازاستقلال زد و امر کرد که سکه بنام او بزنند ودرخطبه نام او را درمساجد ذکر کنند وحال آنکه این هردو حق سلطان مستقل بود. القاس میرزا پس از آنکه دو بار ازلشکریان شاهی شکست خورد بنزد خان کریمه گریخت واز آنجا بدربار سلطان عثمانی در اسلامبول پناه برد.

سلطان سلیمان اول نفع خویش را درآن دید که از دعاوی القاس میرزا پشتیبانی کند و درسال ۱۰۴۸م - ۹۵۵ه. به لشکرکشی عظیمی پرداخت و روانهٔ آذربایجان جنوبی شد وشهر تبریز را اشغال کرد. لشکریان سلطان عثمانی دراعماق کشور ایران نفوذ وموقتاً شهر اصفهان را اشغال کردند. درطی سالهای بعد عملیات جنگی دوام پیدا کرد وپیروزی گاهی نصیب این و زمانی آن میشد.

در سال ۱۵۵۵م - ۹۶۳ه. درشهر اماسیه (آسیای صغیر) پیمان صلح منعقد شد وبموجب آن ایران - ایالت آذربایجان و ارمنستان شرقی و گرجستان شرقی را حفظ کرد وناحیهٔ شهر قارص بیطرف اعلام گشت وتصمیم گرفته شد سرزمین مزبوررا ویران وخالی ازسکنه سازند. گرجستان غربی وارمنستان غربی وعراق عرب در دست ترکیه باقی ماند.

بدینطریق تقسیم گرجستان و ارمنستان میان دودولت عثمانی و صفوی که از دیرباز ممالک مزبور را موردنهب و غارت قرار داده بودند قطعی شد. پیمان سال ۱۵۵۵م - ۹۶۳ه. بدورهٔ نخستین جنگهای عثمانی وصفوی پاپان بخشید.

درسال ۱۵۵۹م - ۹۶۷ه. بایزید فرزند سلیمان اول سلطان عثمانی علیه پدر عصیان کرد وشکست خورد وبایران نزد شاه طهماسب اول پناه برد. بدیهی است که دردست داشتن مدعی تاج وتخت سلطنت عثمانی منافع بزرگی رابرای دولت شاه دربرداشت. ولی شاه طهماسب جبون وسودجو ترجیح داد مهمان خویش را تابتواند گرانتربه سلطان سلیمان بفروشد. شاه سپاهیان بایزیدرا جزو ارتش خویش درآورد وآن غریب دوراز وطن را پس از دوسال مذاکره تسلیم سلطان ترك کرد و در ازای این غدر و خیانت ۴۰۰ هزارسکهٔ طلا از وی دریافت داشت (سال ۱۵۶۱م - ۹۶۹ه).

مرزهای جنوب شرقی دولت صفویه (درافغانستان) به متصرفات دولت هند و مسلمان مغولان کبیر متصل میشد. قندهار وبرخی نقاط دیگر دست بدست میگشت. درسال ۱۵۴۴م - ۹۵۱ه. همایون تیموری دومین سلطان امپراطوری مغولان کبیر که براثر شورشی ازکشور خویش رانده شده بود بایران پناهنده شد. شاه طهماسب وی را بامهربانی پذیرفت ونفع خویش را درآن دید که بانیروی نظامی ازهمایون پشتیبانی کند تا وی قدرت ازدست رفته را درهندوستان بازیابد. دولت صفویه درازای این یاری قندهار را دریافت نمود.

استقرار راه دریائی ازطریق دریای سفید بروسیه (سال ۱۵۵۳م - ۹۶۱ه) توسط بازرگانان انگلیسی وتسخیر قازان بدست ایوان چهارم معروف به مهیب (سال ۱۵۵۲م -

۹۶۰ ﻫ) و آستراخان («حاجی‌طرخان» درسال ۱۵۵۶ م) مرحلهٔ نوینی در روابط ایران با دول اروپائی گشود. بنظر دول اخیرالذکر و دولت ایران استقرار روابط بازرگانی مستقیم بدون استفاده ازطریق ترکیه - بسیار سودمندتر آمد. بازرگانان انگلیسی نیز کوشیدند از راه بازرگانی ولگا - بحر خزر که توسط روسیه برای بهره برداری آماده شده بود استفاده کنند.

آنتونی جنکین‌سون نمایندهٔ شرکت بازرگانی انگلیسی بنام «مسکوی» وارد روسیه شد (سال ۱۵۵۷ م - ۹۶۰ ﻫ) وبحضور تزار ایوان چهارم مشهور به مهیب بار یافت وازطرف وی نخست نزد ازبکان به بخارا گسیل شد (سال ۱۵۵۹ م - ۹۶۷ ﻫ) تامناسبات بازرگانی را باآنان استوار کند وسپس بنزد قزلباشان ایران مأموریت یافت (سال ۱۵۶۱ تا ۱۵۶۳ م - ۹۶۹-۹۷۱ ﻫ).

جنکین‌سون دربین راه درشهر شماخی ازطرف عبدالله خان (اوستاجلو) بگلربگی شیروان بامهربانی پذیرائی شد وبیاری وی درشماخی یک تجارتخانه انگلیسی دایر کرد که هدف عمدهٔ آن صدور ابریشم (ابریشم خام ومنسوجات ابریشمی) بانگلستان از راه روسیه بود. جنکین‌سون وارد قزوین پایتخت شاه صفوی شد و خود را بسمت سفیر رسمی انگلستان معرفی کرد وحال‌آنکه چنین‌سمتی نداشت. ولی بدبختی گریبان وبرا گرفت وشاه طهماسب که بتازگی مبلغ هنگفتی ازسلطان سلیمان در ازای تسلیم شاهزاده بایزید دریافت داشته‌بود امیدوار بود مدت مدیدی روابط حسنه خویش‌را باترکیه حفظ کند وبهیچوجه مایل‌نبود مناسباتی باانگلستان وروسیه برقرارسازد که احتمالاً علیه ترکیه متوجه گردد.

جنکین‌سون نه‌تنها هیچگونه موفقیتی کسب نکرد بلکه شاه حتی اندیشید سر این‌مرد انگلیسی‌را برسم هدیه باسلامبول ارسال دارد. ولی‌عبدالله خان اوستاجلو که درصدور ابریشم شیروان ذینفع بود مانع شد و در نتیجهٔ اعمال‌نفوذ وی جنکین‌سون بااینکه نتوانست قراردادی با شاه منعقد کند - لااقل جان بسلامت بدر برد وبمسکو بازگشت.

روابط شرکت بازرگانی انگلیس باشیروان از طریق ولگا - بحر خزر و صدور ابریشم تااندازه‌ای سر وصورت گرفت ولی در حدود سال ۱۵۸۰ م - ۹۸۸ ه. بسبب تهاجمات جدیدلشکریان ترک به‌نواحی مجاور کرانهٔ بحرخزر تقلیل یافت. در ربع آخر قرن شانزدهم روابط سیاسی میان دولت صفوی و روسیه برقرار شد وبازرگانی روس وایران بطور قابل ملاحظه‌ای تقویت یافت.

درسال ۱۵۷۱ م - ۹۷۹ ه. دالساندری سفیر ونیز بمنظور انعقاد پیمان اتحاد نظامی علیه ترکیه - که درآنزمان با ونیز ودیگر دول اروپائی درجنگ بوده جزیرهٔ قبرس را بدون اعلان جنگ مورد حمله قرار داده تصرف کرده بود - وارد دربار شاه طهماسب اول شد. سفارت دالساندری باموفقیت‌قرین نگشت. شاه طهماسب اول صلح باترکیه را استوار می‌شمرد وپیشنهاد اتحاد با ونیز را رد کرد.

بخش ۸ - ایران درپایان سلطنت شاه طهماسب اول - قیام مردم گیلان

شاه طهماسب اول سلطان با استعدادی نبود. گرچه پس‌ازرسیدن بسن بلوغ همواره میکوشید شخصاً بتمام امور اداری و حکومتی رسیدگی کند. صفات بارز او حسابگری وخسّت وامساك وخرده‌بینی وفقدان دوراندیشی‌بود. وزیران‌وی حتی‌قادر نبودند یک فلس بدون اجازهٔ او بکسی بدهند. شاه طهماسب و مأموران عالیمقام او بدون اینکه اقدامی درجهت ترقی نیروهای تولیدی کشور بعمل آورند - برای افزایش درآمد خزانه راهی جزافزودن‌مالیاتها نمی‌دیدند و بر خراج و دیگرمالیاتها اضافات عظیمی (بنام توفیر و تفاوت) وضع کردند.

این‌سیاست مالی‌تأثیر ناگوار و وخیمی دراقتصاد ایران‌داشت. این‌پادشاه در ۱۴ سال اخیر سلطنت خویش بالکل مواجب لشکریان را نپرداخت. وی بوسیلهٔ اینگونه اقدامات توفیق یافت‌که پس از مرگ در خزانه اصلی وی در دژ قهقهه

(این دژ زندان دولتی نیزبود) . ۳۸۰ هزار تومان سکهٔ طلا ونقره وششصد شمش طلا ونقره که هریک سه هزارمثقال وزن داشت و ۲۰۰۰ خروار ابریشم و سی هزار دست لباس ازمنسوجات گرانبها وسلاح کامل سی هزار سوار وغیره گرد آید . این گنجهای بی‌حاصل درخزانهٔ وی جمع شده بود . درعوض درآمد دولت که دراواسط قرن شانزدهم به ۵ میلیون سکهٔ طلا بالغ بود (بگفتهٔ مینادوئی - سال ۱۵۵۸م - ۹۶۶ ه.) به سه میلیون سکهٔ طلا تقلیل یافت (بگفتهٔ دالساندری - سال ۱۵۷۱م - ۹۷۹ ه).

شاه درمیان عامهٔ مردم وجهه‌ای نداشت. نزدیکی مرز ترکیه و احساسات خصومت‌آمیز مردم تبریزنسبت بشاه طهماسب اول ویرا برانگیخت که مقر خویش را بسوی خاور وبشهر قزوین منتقل کند (سال ۱۵۴۸م - ۹۵۵ ه). ولی دراین‌شهرهم از هیچیک از رعایای خویش‌شکایت نمی‌پذیرفت. و درمقابل مردم ظاهر نمیگشت . شاه طهماسب اول بیست سال بر اسب ننشست ویازده سال ازکاخ خویش خارج نگشت .

درآخرین سالهای سلطنت شاه طهماسب اول اوضاع داخلی ایران وخیم بود. بنابگفتهٔ دالساندری جاده‌ها براثر حملهٔ راهزنان وجنگهای خانگی فئودالها ناامن بود. بدین‌سبب جاده‌های مهم کاروانرو که از سمت غرب به‌حلب و از جنوب بهرمزممتد بود متروک گشته بود. مأموران که نظارت دقیق و دست محکم حکومت مرکزی را بالای سر خود حس نمیکردند هرچه میخواستند میکردند.

فئودالها وبویژه بزرگان چادرنشین مالک‌الرقاب مطلق‌سرنوشت روستائیان و بینوایان شهری بودند. درسال ۱۵۷۱م - ۹۷۹ ه درایران طاعون وخشکسالی شدید بیداد کرد وروستائیان بیش‌ازپیش فقیرشدند. قحطی درکشورحکمفرما شد ودربعضی

۱- مثقال = ۴٫۶ گرم - تومان = ده هزار دینار. نرخ دینار در پایان قرن شانزدهم چنان تنزل کرد که ۲۰۰ دینار برابر یک مثقال نقره گشت. - خروار (خربار) عملاً برابر صد من تبریز یا ۲۹۵ کیلوگرم است.

نقاط کاربه‌آد مخواری کشید. خراسان دایماً درمعرض حملات خوانین ازبک وسپاهیان چادرنشین ایشان بود.

وضع رعایا که درعهد شاه اسمعیل اول اندکی از وخامت آن کاسته شده بود درپایان دوران سلطنت شاه طهماسب اول بسیار سخت شد. درکشور قیامهای روستائیان و پیشه وران وقوع می‌یافت. تاریخ این قیامهای خلق تقریباً مورد مطالعه قرار نگرفته است.

شورش گیلان بویژه بسیار دامنه‌دار وسرسختانه بود. ناحیهٔ مزبور درآن دوران از لحاظ اقتصادی بابخش مرکزی ایران چندان رابطه‌ای نداشت. قدرت شاه درآنجا ضعیف بود. شاه پس از فرونشاندن شورش امیره دوباج، خان بیه‌پس (رشت) متصرفات ویرا به‌خان احمد خان امیر بیه‌پیش (لاهیجان - که از ۱۵۳۶ تا ۱۵۶۸ و ۱۵۷۸ تا ۱۵۹۲ م / ۹۴۳-۹۷۶ و ۱۰۰۱-۹۸۶ ه. حکومت کرد) ازخاندان کیاداد.

هنگامیکه درسال ۱۵۶۸ م - ۹۷۶ ه. شاه خواست خان نشین بیه‌پس را به جمشید خان فرزند امیر دوباج بازگرداند اختلافاتی بسبب تحدید حدود اراضی بروز کرد که موجب نارضائی وعصبانیت خان احمد خان لاهیجانی علیه شاه شد. خان احمد خان شکست خورد وسرنگون شد و در دژ استخر نزدیک شیراز زندانی گشت. ولی مردم گیلان لجوجانه ازاستقلال خویش دفاع کردند.

درسال ۹۷۷ ه. سپاهی مرکب از هیجده‌هزار مرد جنگی گرد آوردند ویکی از اعضای خاندان منقرض شده رابه‌خانی برگزیدند. قیام فرونشانده شد ومحمود میرزا پسر هفتم شاه بحکومت گیلان منصوب گشت و اراضی گیلان میان امیران اوستاجلو و دیگر قبایل چادرنشین قزلباش تقسیم شد (سال ۱۵۷۰ م - ۹۷۸ ه).

فشار و تجاوز این امیران باعث قیام «مردم عامی واوباش و اجامر گشت». این القابیست که منابع رسمی بروستائیان وبینوایان شهری میدهند. بخشی از امیران قزلباش ومأموران شاه مقتول وبخشی تبعید شدند (سال ۱۵۷۱ م - ۹۷۹ ه).

تمام گیلان بدست شورشیان افتاد . مبارزهٔ گیلانیان با لشکریان شاه گاهی به‌موفقیت اینان و زمانی به‌پیروزی آنان منجر میشد وفقط در سال ۱۵۷۲ م - ۹۸۰ ه یک سپاه نیرومند فئودالی ازجنگجویان اوستاجلو و دیگر ایلات قزلباش که ازطرف شاه به‌گیلان گسیل‌شده بود توانست سرانجام‌قیام را فرو نشاند .

بخش۹ - قیام تبریز

یکی‌از نمونه‌ های بارز نارضائی‌توده‌های‌مردم از سیاست دولت شاه طهماسب اول همانا شورش پیشه‌وران و بینوایان شهر تبریز بود که از ۱۵۷۱ تا ۱۵۷۳ م - ۹۷۹-۹۸۱ ه. طول کشید .

تبریز درآغاز قرن‌شانزدهم‌سیصدهزار نفوس‌داشت ومرکزوملتقای جاده‌های ترانزیتی‌اروپا وآسیا و طرق کاروان‌روی تجاری ومحل تحویل وانتقال کالاها ومرکز صنایع ابریشم بافی و پشم‌بافی و ریسباف وتیماج‌سازی و اسلحه سازی وغیره بوده و بعدازانتقال مقر وپایتخت شاهی به‌قزوین‌نیز شهر بزرگی‌بشمار میرفت .

حسن روملو داستان مفصلی از شورش‌تبریز نقل‌میکند و درتاریخ «جهان‌آرای عباسی» اسکندر بیک منشی مورخ قرن هفدهم اطلاعات مختصری در آن باره دیده میشود . هردو مؤلف ازلحاظ وضع‌اجتماعی‌خویش باشورشیان دشمنی میورزیدند ولی با اینحال مطالب جالبی‌نقل‌میکنند .

دالساندری سفیر ونیز نیز دربارهٔ این‌نهضت‌سخن گفته‌است ولی‌داستانی که‌او نقل‌میکند مبهم‌وبی‌سر وته است وگویامبتنی براطلاعات مغرضانه‌ایست که از دربار شاه طهماسب کسب کرده بوده .

مؤلفان ایرانی دربارهٔ اوضاع تبریز وسبب اصلی قیام اطلاعات جامعی بدست نمیدهند فقط مینویسند که علت مستقیم قیام تضییقاتی بود که از طرف الله‌قلی‌بک اوستاجلو حاکم‌تبریز بعمل‌میامد . دالساندری مینویسد که ازمدتی‌پیش در تبریز مبارزه‌ای میان دو گروه جریان داشت که یکی از آنها به چهار محله و دیگری

به پنج محله مسلط بود[۱]. فقط میتوان حدس زد که مبارزهٔ این دستجات انعکاسی از تضاد میان بزرگان شهری (فئودالها وتجار) وقشرهای پائین مردم تبریز بوده.

نامهای عاصیان که حسن روملو واسکندرمنشی درکتب خویش آورده‌اند ازجنبهٔ اجتماعی عصیان سخن میگویند. این دو مورخ عامیان را «اجلاف» و «اجامره» و «رنود» و «اوباش» میخوانند وچنانکه پیش گفتیم، مورخان ایرانی قرون وسطی عادةً روستائیان وپیشه‌وران وبینوایان شهری را باین «القاب» میخوانند.

حسن روملو عده‌ای ازنمایندگان پیشه‌وران و کسبه رانام میبرد که جزو رهبران نهضت بوده‌اند. مثلاً ازیک نمدمال ویک کفشدوز ویک سبزی فروش وفرزندیک شلوار دوز وعده‌ای ساربان یاد میکند که ازهادیان نهضت بوده‌اند. بگفتهٔ دالساندری صنف قصابان دراین نهضت رل فعالی داشت.

گذشته از این پهلوانان شهر تبریز نیز در رهبری وظیفهٔ نمایانی داشتند. پهلوانان کشتی گیران حرفه‌ای بودند که در زورخانه‌ها دربرابر تماشاچیان زورآزمائی میکردند وصنف خاصی را تشکیل میدادند. پهلوان یاری رهبر اصلی شورش بود.

در منابع موجود آمده‌است که الله‌قلی بک داروغه اجازه نمیداد جنازهٔ یکی از شرکت کنندگان شورش بینوایان شهری را که وی اعدام کرده بود درمحلهٔ درجویه دفن کنند وبدین سبب مردم فقیر شهرعصیان کردند وخانه‌های داروغه و بزرگان و سادات وروحانیون وتوانگران را غارت وبه خانواده‌های ایشان تجاوز کردند.

حسن روملو میگوید که، درهر کوی یکی ازعوام الناس پرچم خود کامی برافراشت، پهلوان یاری درمحلهٔ سنجار، ونشمی درمحلهٔ درجویه وپهلوان عوض در میدان[۲] و شرف پسر مصطفی لنگ درمحلهٔ سرو وپسر شال‌دوز درمحلهٔ مهاد مهن و آقامحمد

۱- دالساندری نام این دو دسته را نیز مانند اسامی دیگر چنان تحریف کرده‌است که فقط میتوان حدس زد که منظورنظروی دو فرقهٔ حیدری ونعمتی (درویشان) بوده که دررأس دستجات قرار داشتند.

۲- میدان بزرگ شهر تبریز.

درمحلهٔ نوبر ومیرزا ملکانی و کوکجه درمحلهٔ شتربانان وعلای حسن‌جان درمحلهٔ ششکیلان قدرت را در دست داشتند وحکومت سراسر شهر بدست شورشیان افتاد.

بزرگان و ارکان دولت بارها اصرار ورزیدند که شاه طهماسب اول برای قلع وقمع «اجامر و اوباش» عده‌ای سپاهی بفرستد. ولی شاه مسامحه میکرد و تردید داشت وبهانه میگرفت که «حیف است چنین ناحیهٔ مهمی را تباه کنند». اما علت واقعی تردید شاه همانا وضع بسیار وخیم داخلی دولت صفویه بود: ارتش (سپاهیان فئودالی) سالها بود که مواجب نگرفته بود و قابل اعتماد نبود و گیلان شورش کرده بود. بدین سبب شاه یوسف بک اوستاجلو را که مدیری کار آزموده و مدبر شمرده میشد بداروغکی تبریز برگزید وبوی دستور داد باشورشیان وارد مذاکره شود. یوسف بک بدستور شاه عمل کرد و موفق شد کدخدایان محلات شهر را متقاعد سازد تا مبارزه بابزرگان را موقوف کنند. این موافقت باسوگند طرفین استوار شد وهیچیک ازشورشیان مجازات نگشت.

ولی علی‌الظاهر شهریان فقیر از موافقت نامهٔ منعقد میان کدخدایان شهر و یوسف‌بک راضی نبودند ومدتی بعد تصادمی میان نوکران یوسف بک وطرفداران پهلوان یاری وقوع یافت وخون ریخته شد. پس ازاین واقعه چند محلهٔ شهر مجدداً دستخوش شورش وعصیان گشت.

یوسف بک از شاه یاری خواست، علما وفقهای نافذالکلمهٔ شیعه فتوائی نوشته اعلام کردند که قتل «اجامر و اوباش» تبریز امریست مشروع. شاه به سهراب بک که داروغگی قره‌داغ را ارثاً دارا بود امر کرد به یوسف بک یاری کند. سهراب بک باسپاهیان فئودال وارد تبریز شد و میدان صاحب آباد را اشغال کرد. یوسف بک نیز باسپاهیان خویش بوی پیوست. این دونفر موفق شدند محلات شورشی را محاصره کنند. رهبران شورش وعاصیان فعال که دیدند مقاومت بیفایده است در پناهگاههای مخفی پنهان شدند. یوسف بک خانه‌ها را تفتیش کرد و نهفتگاههای بسیاری از مخفی‌شدگان را کشف کرد وعدهٔ کثیری را بازداشت نمود.

حسن روملو سپس چنین نقل میکند: «سرداران رنود و اوباش قلاش بد معاش را از دار عبرت آویختند، مثل کوکجه، نشمی، شنجی گازر، حسن چکمه دوز، حاجی دراز، شاه علی چرتک، میرزای باباقلی و حسین سبزی فروش»

پهلوان یاری وپهلوان عوض و علای حسن جان نیز دستگیر شدند. سهراب بک بتحریض نفع طلبی خویشی خواست ایشانرا عفو کند. ولی یوسف بک اصرار ورزید که آن سه نفر را نیز تسلیم وی سازد تا اعدام شوند. سر بریدهٔ ایشان برای عبرت عموم در میدان تبریز در معرض تماشای عموم قرار داده شد.

بگفتهٔ حسن روملو قیام تبریز فقط پس از دوسال یعنی درسال ۱۵۷۳م - ۹۸۱ھ فرو نشانده شد. منابع موجود راجع باینکه آیا شورشیان دعاوئی داشتند یاخیر سکوت اختیار کرده‌اند.

گسترش دامنهٔ شورش چنان شاه طهماسب را مرعوب ساخته بود که وی باعدام ده پانزده نفر ازسران عصیان و ۱۰۰ نفر شورشی فعال اکتفا کرده و کشتار دسته جمعی وغارت شهر را که درقرون وسطی درمشرق زمین وموارد متشابه امری عادی بوده اجازه نداد. گذشته از این علی الظاهر شاه صفوی بمنظور تسکین غلیان مردم آن شهر بزرگ و جلوگیری ازشورشهای دیگر حتی تسهیلات مهمی برای مردم تبریز قائل شد. نخست اینکه مالیات پیشه‌وران تبریز (مال محترفه) را بخشید و بعد شهر را از پرداخت تمام عوارض دیوانی معاف کرد وبدیگر سخن شهر تبریز مصونیت ویا معافی مالیاتی کسب کرد.

درآخرین سالهای حکومت شاه طهماسب اول وپیش از قیام تبریز یک اصلاح مهم دیگر بعمل آمده بود، باین معنی که وصول تمغا یعنی مالیات خرید وفروش (بخصوص از خرده فروشی) وپیشه‌وری وصنایع ومشاغل شهری بالکل لغو گشت. مالیات تمغا نخست درقرن سیزدهم توسط فاتحان مغول وضع شده بود. درظرف سه قرن این مالیات (تمغا) وصول میشد وخزانهٔ دولت را غنی میساخت ولی بزندگی مردم شهری زیان عظیم وارد میکرد.

یک تاجر ونیزی که نامش معلوم نیست (در سال ۱۵۱۴ م - ۹۲۰ ﻫ) میگوید که درتبریز هر کس که دکانی در بازار داشت می‌بایست روزانه برحسب ثروت ودرآمد خویش ازیک «آسپر» تایک «دوکا» (سکهٔ طلا) مالیات بپردازد. این همان تمغای کذائی بود وربطی باباج که از واردات وصادرات مأخوذ میگردید نداشت. مسلمان‌ها ۵ درصد قیمت کالاهای وارداتی و صادراتی را برسم باج می‌پرداختند ومسیحیان و یهودیان و دیگر غیرمسلمانان ده درصد.

در فرمان شاه طهماسب اول لغو تمغا بامر وفرمان «بالا» نسبت داده وتوجیه شده بود که گویا «شاه خواب نما شده» لغو آنرا ازعالم غیب بوی دستور داده‌اند. اما علت واقعی لغو تمغا انحطاط وتنزل سطح زندگی مردم شهری در نیمهٔ دوم قرن شانزدهم بود که صورت خطرناکی پیدا کرده بود و دولت شاه مجبور شد در وضع شهرنشینان تسهیلی فراهم سازد وتمغای منفور وفقرآور را لغو نماید. از آنزمان ببعد دیگر تمغا احیاء نشد وبجای آن مالیاتی نسبتاً جزئی از پیشه‌وران بنام «مال محترفه» مأخوذ گشت. ولی اخذ حقوق گمرکی ازکالاهای وارداتی وصادراتی وترانزیتی که «باج» نامیده میشد کماکان ادامه داشت.

بخش ۱۰ - ایران درعهد جانشینان شاه طهماسب اول

مرگ شاه طهماسب اول (سال ۱۵۷۶ م - ۹۸۴ ﻫ) موجب آشفتگی بزرگان قزلباش وروحانیون عالیمقام شیعه گردید. بنابگفتهٔ حسن بک روملو، سادات وقضات وعلما بخاطر زندگی خویش برخود میلرزیدند و از «رنودواوباش» یعنی قیام خلق بیمناک بودند. طهماسب دوازده پسر داشت و طبق رسوم قزلباشان هریک از آنان لله‌ای از بزرگان فئودال یکی ازایلات چادرنشین قزلباش داشت و آن پسر دست‌پروردهٔ آن ایل شمرده میشد.

امیران ایل اوستاجلو دست‌پروردهٔ خود حیدر میرزا پسرپنجم شاه طهماسب را بشاهی اعلام کردند. حیدر میرزامورد پشتیبانی نگهبانان گرجی کاخ سلطنتی نیزبود.

ولی امیران ایلات افشار و قاجار و روملو و رساق و غیره حیدر میرزا را بشاهی نشناختند. در قزوین کشتار خونینی راه افتاد که درطی آن حیدر میرزا بقتل رسید. امیران ایل افشار موفق شدند که دست پروردهٔ خود اسمعیل میرزا را که پدر بدگمانش طهماسب بیست سال تمام در دژ قهقهه زندانی کرده بود برتخت سلطنت بنشانند.

شاه اسمعیل دوم (۱۵۷۶ و ۱۵۷۷م- ۹۸۵ / ۹۸۴ هـ. سلطنت کرد) سلطانی بیرحم و بی استعداد بود و کوشید تا پایهٔ قدرت خویش را بوسیلهٔ اعدامهای دسته جمعی استوار سازد و ازآنجمله شش برادر خودرا که در قزوین اقامت داشتند اعدام کرد و احکامی برای قتل دیگر کسان خود که در ایالات زندگی میکردند صادر نمود. ولی بخشی از احکام مزبور بموقع اجرا گذاشته نشد زیرا شاه اسمعیل دوم که درخانه حلواچی باشی خود مقداری زیاد تریاك مصرف کرده بود مسموم شد وناگهان درگذشت. بعضی از مورخان میگویند که اسماعیل دوم درحرم خویش بدست توطئه گرانی که بلباس زنانه درآمده بودند کشته شد.

مجلس عالی امیران وبزرگان تصمیم گرفت که فرزند ارشد طهماسب اول یعنی سلطان محمد ملقب بخدابنده را که پیشتر بسبب علت چشم مدعی سلطنت نبود بشاهی برگزینند. سلطان محمد خدابنده (از ۱۵۷۷ تا ۱۵۸۷م- ۹۹۶-۹۸۵ هـ. سلطنت کرد) ریاکاری بی اراده و آلت دست زن خویش مهدعلیا - مادر دوفرزند بنام حمزه وعباس بود. مهد علیا به بزرگان اسکان یافته ومأموران عالیرتبه ایرانی تکیه کرده میکوشید بیاری آنان سیاست تحکیم حکومت مرکزی را تعقیب کند. مهدعلیا بعدها بهمین علت براثر تلقین امیران چادرنشین قزلباش که از وی ناراضی بودند مقتول شد. سلطان محمد خدابنده ناگزیر مواجب عقب افتادهٔ چهارده سالهٔ ارتشش را پرداخت.

درسال ۱۵۷۸م - ۹۸۶ هـ ترکیه مجدداً باایران آغاز جنگ کرد. این بار یکی از مسائل مطروحه در برابر ترکیه این بود که کشورهای قفقاز و کرانهٔ بحرخزر را تصرف کند وهدف این نقشه تا اندازهٔ تسخیر راه ولگا - بحرخزر بود که بیک شریان مهم بازرگانی مبدل گشته بود. حتی سلطان سلیم دوم پادشاه عثمانی (از ۱۵۶۶ تا ۱۵۷۴م-

۹۸۲-۹۷۴ ه‍. سلطنت کرد) کوشیده بود تا رودهای دُن و ولگا را بوسیلهٔ ترعه‌ای بیکدیگر مربوط سازد (سال ۱۵۶۸ م - ۹۷۶ ه‍) وبیاری خان کریمه به حاجی‌طرخان لشکر بکشد (۱۵۶۹ م - ۹۷۷ ه‍). ولی این تشبثات بناکامی انجامید. آنگاه دولت سلطان‌مراد سوم (از ۱۵۷۴ تا ۱۵۹۵ م - ۱۰۰۴-۹۸۲ ه‍ حکومت کرد) تصمیم گرفت کشورهای قفقاز را بتصرف درآورد.

در سال ۱۵۷۸ م-۹۸۶ ه‍ لشکریان ترک علی‌رغم پیمان سال ۱۵۵۵ م- ۹۶۳ ه‍ قلعهٔ قارص را احیاء کرده سپس به گرجستان شرقی وآذربایجان هجوم نموده همه جا تخم‌مرگ و ویرانی پاشیدند. پیشرفت ایشان بتوسط حمزه میرزا ولیعهد با استعداد و دلیرو وارث‌تاج‌وتخت صفوی متوقف گشت. لشکریان‌حمزه میرزا دوپیروزی درخشان در آذربایجان ایران برترکان کسب کردند. ولی‌لشکریان‌ترک از پشتیبانی‌بخشی‌از بزرگان‌سنّی کردستان‌برخوردار‌بودند. حمزه میرزادرنتیجهٔ توطئهٔ بزرگان چادرنشین قزلباش کشته‌شد. ازسال ۱۵۸۰ تا ۱۵۸۸ م-۹۹۷-۹۹۴ ه‍. ترکان سراسرآذربایجان شمالی وجنوبی‌را متصرف شدند وشهر تبریز را مسخّر وغارت کردند.

دراین‌میان درخراسان - هم‌ازآغاز سلطنت شاه محمد، ایلات‌قزلباش‌اوستاجلو و شاملو خروج کردند. فرزند کوچک شاه محمد که عباس‌میرزا نام داشت و درسال ۱۵۷۱ م - ۹۷۹ ه‍ بدنیا آمده بود اسماً حاکم‌خراسان شمرده میشد.

للهٔ او علی‌قلی‌خان‌شاملو باتفاق‌مرشد قلیخان اوستاجلو که هردو ازپشتیبانی قبایل‌خویش‌برخوردار بودند تصمیم گرفتند عباس میرزا را بشاهی برگزینند (سال ۱۵۸۱ م - ۹۸۹ ه‍) وخود بنام آن کودک حکومت کنند.

در سال ۱۵۷۸ م-۹۸۶ ه‍ ایشان ازتسلیم کودک به‌پدر ومادرش‌امتناع کردند و بهانه آوردند که گویا «دست‌پروردهٔ» ایشان‌را درکاخ‌سلطنتی‌خطری‌تهدید میکند وبعد پس‌ازمدا کرات طولانی آشکارا علیه شاه محمدآغاز جنگ کردند. این دوخان پس‌از اطلاع از مرگ حمزه میرزا که تنها حریف نیرومند ایشان‌بود به‌قزوین حمله کرده آنشهر را اشغال‌نمودند (سال ۱۵۸۷ م - ۹۹۶ ه‍). لشکریان شاه محمد که در

آنهنگام سرگرم فرو نشاندن قیام مردم فارس بردند ویرا ترک گفتند و چیزی نگذشت که او درگذشت.

بخش ۱۱- استنتاج از وقایع این دوره

در حدود سال ۱۵۸۰ م - ۹۸۸ ه. ایران دچار انحطاط اقتصادی شدید بوده و سبب آن بیشتر سیاست مالیاتی دولت شاه وافزایش میزان بهرهٔ مالکانهٔ فئودالی بود. وضع دولت صفویه که براثر قیامهای مردم وجنگهای خانگی فئودالها و ناکامی در جنگ باترکیه وخان نشین های ازبک مشکل شده بود - بسیار وخیم وخطرناک بود.

فصل هشتم

ایران در قرن یازدهم هجری

بخش ۱- ویژگی این دوره بطور کلی

از آغاز قرن یازدهم تا حدود سال ۱۶۹۰م-۱۱۰۲ه در اقتصاد ایران چه از لحاظ کشاورزی و چه زندگی شهری پیشرفت واعتلای مشخصی مشهود بوده است. تولیدات کالائی بمیزان قابل ملاحظه‌ای افزایش یافت و روابط کالا - پولی[1] و بازرگانی و بخصوص بازرگانی خارجی توسعه پیدا کرد و شهرها که مرکز تجارت و تولیدات صنعتی بود اهمیت بیش از پیش کسب کرد وبازار داخلی بسط یافت.

طرف دیگر افزایش تولیدات کالائی و رشد روابط پولی در دوران حاکمیت فئودالیزم - همانا افزایش میزان بهرهٔ فئودالی ومالیاتها و توسعهٔ رباخواری و فقر و تنگدستی روستائیان بود. علائم عقب ماندگی که هم از قرن سیزدهم در کشاورزی ایران مشهود بود موجبات این جریان را فراهم آورد. مجموع این عوامل منجر بدان گشت که در پایان قرن هفدهم تمایلات ارتجاعی در تکامل کشور پیروز گشت و جامعهٔ فئودالی ایران از پایان قرن هفدهم به بعد وارد دورهٔ پوسیدگی وتلاشی وانحطاط و انقراض گشت.

از قرن هفدهم تاریخ کشورهای شرق را تنها عوامل داخلی معین نکرده بلکه تا اندازه‌ای نفوذ کشورهای اروپائی وبخصوص آنهائیکه انقلاب بورژوآزی در آنجا وقوع یافته بود (مانند انگلستان وهلند) ویا آنهائیکه سرمایه‌داری درجامعهٔ فئودالی

۱- دربارهٔ تولیدات کالائی و روابط کالا - پولی به توضیحات پایان کتاب رجوع شود. (مترجم)

آنها نفوذ کرده بود (فرانسه و غیره) - نیز در تعیین جریان تاریخ آنها دخیل بود.
از آغاز قرن هفدهم کشورهای شرق برای ممالک اروپائی منبع اندوختهٔ بدوی شدند[1]. و با اینکه ایران نه در قرن هفدهم و نه در قرن هیجدهم هنوز به یک کشور وابسته و یا نیمه مستعمره مبدل نشده بود با اینحال عقب ماندگی ایران از ممالک اروپائی از لحاظ اجتماعی و اقتصادی بیش از پیش مشهود بود.

بخش ۲ - منابع و مآخذ اصلی تاریخ این دوره

کتب تاریخی بزبان فارسی در تاریخ ایران قرن هفدهم فراوان است (بیش از ۲۵ کتاب - گذشته از آثار مربوط به تاریخ ولایات و نواحی و کتب نوع «تاریخ عمومی» که فقط بخشی از آن بتاریخ ایران اختصاص داده شده و در ردیف تاریخ سایر کشورهای مسلمان بآن اشاره شده است). قسمت اعظم این آثار چاپ و ترجمه نشده و کمتر مورد پژوهش قرار گرفته است. در این فصل فقط به مهمترین منابع تاریخی اشاره میشود.

بزرگترین مورخ این دوره اسکندر بک ترکمان ملقب به منشی میباشد که اصلاً از ایل چادرنشین ترکمان آذربایجان بوده است. وی بسال ۱۵۶۰ م - ۹۶۸ ه. بدنیا آمد و پس از سال ۱۶۳۳ م - ۱۰۴۳ ه درگذشت و نخست جزو نگهبانان شاهی و سپس در دستگاه مرکزی حکومت شاه عباس اول خدمت کرد.

اسکندر بک منشی با استفاده از بایگانی دولتی که در دسترس داشت و اینکه شاهد عینی و یا شریک بسیاری از وقایع سیاسی بود درسال ۱۶۲۹ م - ۱۰۳۹ ه تاریخ حکومت شاه عباس را تحت عنوان «تاریخ عالم آرای عباسی» تنظیم کرد. این تألیف بزرگ مرکب است از:

الف - مقدمه‌ای که در طی آن مطالبی از منابع قرن شانزدهم (حسن روملو و غیره)

۱- به توضیح آخر کتاب رجوع شود.

مأخوذ وتاریخ ایران درعهد نخستین سلاطین صفوی تاسال ۱۵۷۱ م - ۹۷۹ ﻫ. شرح داده شده است.

ب - بخش یاصحیفهٔ نخست که تاریخ ایران را مفصلاً از ۱۵۷۱ تا ۱۵۸۷ م - ۹۷۹-۹۹۶ ﻫ. یعنی ازتاریخ تولد عباس اول تاجلوس وی برسریر سلطنت نقل میکند.

ج - صحیفهٔ دوم که از دو «مقصد» مرکب است - مقصد اول درشرح وقایع سی سال‌اول حکومت شاه عباس‌اول (از ۱۵۸۷ تا ۱۶۱۶ م - ۹۹۶-۱۰۲۵ ﻫ) ومقصد دوم وقایع دوره‌ای که از سال ۱۶۱۶ م - ۱۰۲۵ ﻫ شروع و تا آغاز سال ۱۰۳۹ ﻫ - یعنی درگذشت شاه عباس اول - پایان می‌یابد.

باستثنای مقدمه که مأخوذ از آثار و منابع ماقبل میباشد - کتاب عالم آرای عباسی اثریست که از لحاظ تاریخ ثلث اخیر قرن شانزدهم و ثلث اول قرن هفدهم ایران واجد ارزش فوق‌العاده میباشد. از کتاب اسکندر بک منشی نسخ فراوان خطی‌موجود است[1]. یک چاپ‌سنگی‌نیز از این‌اثر درطهران بعمل‌آمده است[2]. درسال ۱۹۵۶ م یک چاپ علمی‌وانتقادی از «عالم‌آرای‌عباسی» درطهران بعمل‌آمد. ترجمهٔ متن‌فارسی بزبانهای دیگر وجود ندارد.

دربارهٔ این‌اثر کتب و مقالات فراوان نوشته نشده است وبر روی هم محققان ازآن کمتر استفاده کرده‌اند.

طبق سنت قدیم تاریخ نظامی دراثر اسکندربک منشی‌مقام اول را حایزاست. ولی به حکومت داخلی و امور مالی و طرز وصول مالیاتها نیز توجه فراوان مبذول گشته‌است. دربخش های مختلف این‌اثر اطلاعات بسیار دربارهٔ انواع مالکیت‌ارضی

۱- برای فهرست نسخ خطی به storey بخش‌دو جلد۲ ص ۳۱۰-۳۱۲ رجوع شود. درکتابخانه های لنینگراد وتاشکند نسخ‌فراوان موجود است. میان‌نسخ خطی دربعضی‌قسمتها اختلافات فراوان وجود دارد.

۲- درسال ۱۳۱۴ ﻫ.ق. - ۱۸۹۶/۷ م - میان‌متن این‌چاپ‌سنگی‌ونسخ خطی دربعضی‌قسمتها اختلافات مهم وجود دارد.

و قبایل چادرنشین وامیران آنها وازهم پاشیدگی وفقدان مرکزیت فئودالی وامیران محلی فئودال وغیره بچشم میخورد . درکتاب اسکندر بک بتاریخ محلی بعضی از نواحی و نهضت های مردم - که مؤلف بدانها خصومت میورزد - جای زیادی اختصاص داده شده است .

کتاب اسکندر بک منشی حتی هنگام حیات مؤلف مورد توجه قرار گرفت وبوی رسماً پیشنهاد شد که خود ذیلی بدان بنویسد . اسکندر بک این کار را آغاز کرد وشرح وقایع را تا سال ١٦٣٣/٤م - ١٠٤٣/٤ ه. رسانید ولی مرگ وی را امان نداد . چاپ انتقادی این اثر ناتمام یعنی ذیل تاریخ عالم آرای عباسی توسط خوانساری دانشمند ایرانی بعمل آمده است[١] .

از آثار دیگری که درباره دورهٔ حکومت شاه عباس اول نوشته شده است کتب زیر حائز اهمیت میباشد :

کتاب جلال الدین محمد منجّم یزدی بنام «تاریخ عباسی» که مربوط بتاریخ از ١٥٧١ تا ١٦١١م - ٩٧٩ تا ١٠٢٠ ه[٢] وکتاب میرزا بک جنابادی موسوم به «روضة الصفویه» که شامل تاریخ ایران از آغاز سلطنت صفویه تا درگذشت شاه عباس اول میباشد[٣] هردو کتاب چاپ نشده است .

محمد معصوم بن خواجگی اصفهانی کتابی درتاریخ حکومت شاه صفی (١٦٢٩ تا ١٦٤٢م - ١٠٣٩ تا ١٠٥٢ ه.) نوشت . فقط دو نسخهٔ خطی از این اثر معلوم است[٤] . این نسخه ها چاپ نشده است .

١- طهران سال ١٣١٧ ه. شمسی (١٩٣٨ میلادی) .

٢- فقط چند نسخه خطی از این اثر درخارجه وجود دارد . درشوروی یافت نمیشود .

٣- فقط چند نسخه خطی این اثر دردست ومعلوم است . یکی ازآنها درکتابخانهٔ فرهنگستان علوم ازبکستان - تاشکند .

٤- درلیدن و درلنینگراد (کتابخانه عمومی لنینگراد - مجموعهٔ درن) . درنسخهٔ خطی لنینگراد اثر معصومی تحت عنوان «خلاصة السیر» میباشد وذیل تاریخ عالم آرای عباسی اسکندر بک را هم بآن ملحق کرده اند .

محمد طاهر وحید مورخ و وقایع نگار دربار شاه عباس دوم وقایع عهد سلطنت وی را تاسال ۱۶۵۶م - ۱۰۶۷ ه تحت عنوان «تاریخ شاه عباس ثانی» برشتهٔ تحریر درآورده‌است[۱]. این کتاب با انشائی تصنعی نوشته شده ولی وقایع را مفصلاً شرح داده‌است.

مؤلف بیشتر بشرح زندگی دربار ودرباریان ونبردها توجه کرده است ولی در صحایف مختلف این کتاب مطالب جالب توجه فراوانی در بارهٔ تیول ها و سیاست مالیاتی وغیره وتاریخ محلی برخی از ایالات پراکنده‌است. این اثر در ایران معروفیتی کسب کرد. نسخ خطی فراوان از آن در دست است ولی چاپ نشده‌است[۲].

محمد یوسف قزوینی واله برادر مؤلف سابق الذکر منشی مکاتبات شاهی، کتاب بزرگی در تاریخ عمومی بنام «خلد برین» نوشته‌است. این اثر از هشت «روضه» مرکب است و روضهٔ آخر حاوی تاریخ ایران درعهد صفویه میباشد. دراین اثر وقایع تا سال ۱۶۶۸/۸م - ۱۰۷۸/۹ ه. نوشته شده است. نسخ خطی این اثر در شوروی وجود ندارد ومتن کامل کتاب هم طبع نشده‌است.

در سال ۱۹۳۸م سهیلی خوانساری مورخ ایرانی بخشی از مجلد هشتم کتاب محمد یوسف را منتشر کرده است[۳] که حاوی پایان تاریخ حکومت شاه صفی میباشد (از ۱۶۳۴ تا ۱۶۴۲م / ۱۰۴۴-۱۰۵۲ ه).

شیخ حسین ابن شیخ ابدال زاهدی - از اخلاف پیرصوفیان شیخ زاهد گیلانی (درسال ۱۳۰۰م - ۷۰۰ ه وفات کرد) استاد شیخ صفی الدین سرسلسلهٔ صفویه بود. در سنین کهولت بهنگام سلطنت شاه سلیمان (۱۶۶۶ تا ۱۶۹۴م / ۱۰۷۷-۱۱۰۶ ه)

۱- این اثر بنام «عباس نامه» یا «تاریخ طاهر وحید» نیز معروف است.

۲- درباره فهرست به Storey بخش دوم مجلد دوم ص ۳۱۶-۳۱۵ رجوع کنید. نسخهٔ خطی بسیار خوبی که شاید بخط خود مصنف باشد در کتابخانهٔ عمومی لنینگراد (مجموعهٔ درن) محفوظ است.

۳- بانضمام تاریخ «عالم آرای عباسی» که در بالا ذکر شد.

تاریخ زندگی شیخ صفی الدین وسلسلة النسب صفویه را تحت عنوان عربی «سلسلة النسب صفویه» نوشت. مطالب مربوط به تاریخ زندگی شیخ صفی الدین از تذکرهٔ حیات شیخ مزبور بعنوان «صفوة الصفا» که درنیمهٔ دوم قرن چهاردهم توسط درویش ابن بزاز[1] برشته تحریر درآمده بود وهمچنین از منابع دیگر اخذ گردیده است.

رونوشت فرامین مواجب از سال ۱۴۸۸ تا ۱۶۰۰ م - ۸۹۴-۱۰۰۹ ه راجع به مالکیت اراضی و شیوهٔ مالیاتی وفعالیت اقتصادی شیخ ابدال زاهدی پدر مؤلف که درآغاز قرن هفدهم متولی املاک موقوفه مسجد شیخ صفی در اردبیل بوده در این کتاب نقل شده است و درواقع ارزش حقیقی کتاب «سلسلة النسب» در همین است. از این کتاب نسخ خطی معدودی دردست است[2]. از متن فارسی یک چاپ انتقادی بعمل آمده است.

کتاب «زبدة التواریخ» اثر محمد حسن ازلحاظ تاریخ نیمهٔ دوم قرن هفدهم و آغاز قرن هیجدهم اهمیت فراوان دارد. این کتاب تاکنون بطبع نرسیده است و در کتابخانه های شوروی نیز موجود نیست. این اثر منبع اصلی کتاب «تاریخ ایران ملکلم» مورخ انگلیسی آغاز قرن نوزدهم بوده است.

تمام مؤلفین سابق الذکر طرفدار صفویه بوده و کم وبیش از مذهب رسمی شیعه دفاع کرده اند

از میان کتب مربوط به تاریخ ایالات و نواحی ایران پرارزش ترین آن اثر عبدالفتاح فومنی است که در دستگاه شاهی در گیلان خدمت میکرده و «تاریخ گیلان» را ازسال ۱۵۱۷ تا ۱۶۲۹ م -۹۲۳ تا ۱۰۳۹ ه برشتهٔ تحریر درآورده است. این اثر حاوی مطالب وجزئیات فراوان در تاریخ محلی گیلان وبویژه مطالبی دربارهٔ روابط فئودالی

۱- دربارهٔ وی به بخش ۲ فصل هفتم وجوع شود.

۲- فهرست Storey بخش ۲ چاپ ۲ ص ۳۱۸. یک نسخهٔ خطی در کتابخانهٔ عمومی لنینگراد موجود است.

۳- از سلسله انتشارات ایرانشهر. برلین سال ۱۳۴۳ ه. (۱۹۲۴ م).

میباشد. بخصوص گفته های فومنی راجع بوضع روستائیان در اراضی خاندان سلطنتی ونهضت های خلق بسیار جالب توجه است. بویژه شرح مفصلی که دربارهٔ نهضت مردم گیلان درسال ۱۶۲۹م- ۱۰۳۹ ه. میدهد مهم است.

مؤلف طرفدار صفویه بوده و ازنهضت های خلق بالحن دشمنانه سخن میگوید ولی‌معهذا مطالب جالب وفراوانی دربارهٔ جنبش های مزبور میاورد. متن فارسی اثر فومنی توسط آکادمیسین ب. درن منتشر شده است[1].

در سالهای اخیر یک منبع فارسی باعنوان عربی «تذکرة الملوك» که سابقاً در دسترس نبود دایرهٔ تحقیقات علمی را بسط داده است. این اثر را مؤلف نامعلومی از مأموران عالیمقام ایرانی تألیف کرده است و بازدیدی است کلی از تشکیلات اداری صفوی. گرچه این کتاب درسال ۱۷۲۵م - ۱۱۳۸ ه نوشته شده است ولی بیشتر از تاریخ داخلی ایران درقرن هفدهم بحث میکند. تنها نسخهٔ خطی این اثر که در کتابخانهٔ سلطنتی استانبول محفوظ بود پس از جنگ نخستین جهانی ازطرف مقامات اشغالگر انگلیسی برسم غنیمت به موزهٔ بریطانیا منتقل شد[2].

«تذکرة الملوك» مرکب از پنج فصل است:

۱- دربارهٔ روحانیون عالیمقام. ۲- دربارهٔ امیران (بزرگان نظامی). ۳- دربارهٔ مقربان درگاه (مأموران درباری). ٤- در بارهٔ مأموران مالی، با اشاره به ادارات درباری و کارگاههای صنعتی درباری و کارمندان ادارات صدارت عظمی. ۵- دربارهٔ ادارات پایتخت (اصفهان).

۱- در سلسله انتشارات:

« Mnhammedanishe Quellen Zur geschichte der Südlichen Küstländer des Kaspischen meeres » SPb, 1858. بخش ۳

۲- «تذکرة الملوك» (در ۲ مجلد: بخش اول متن فارسی - عکس نسخهٔ خطی وبخش دوم ترجمهٔ انگلیسی بادیباچه وحواشی مشروح وضمایم و.ف. مینورسکی) درسلسلهٔ انتشارات گیب- سری جدید، مجلد ۱۶- کمبریج ۱۹۴۳.

گذشته از فصول یاد شده ، در پایان کتاب اطلاعاتی در بارهٔ مواجب و در آمد ماموران عالیرتبه دستگاه مرکزی از اراضی ودرآمد وعدهٔ سپاهیان‌فئودالی‌حکام (بگلربگان) نواحی وامیران فئودال محلی وبودجه جمع وخرج دولت صفوی مندرج است . ارزش این‌منبع دراین‌است که تااندازهٔ منظرهٔ روشنی‌از دستگاه دولتی وشعب گوناگون آن وهمچنین دستگاه مالی صفویه برای خواننده رسم میکند . ارقام فراوان در این کتاب آمده است و این اثر از روی اسناد ومدارك و بایگانی رسمی وخاطرات شخصی مؤلف تنظیم شده است .

گذشته‌از منابع وصفی ونقلی که دربارهٔ تاریخ ایران درقرن هفدهم وهیجدهم محفوظ مانده مقدار زیادی منابع مستند نیز در دست‌است (بایگانیها و فرامین شاهی و اسناد رسمی دیگر) .

ازمیان مجموعه های‌اسناد رسمی قرن‌هفدهم «مجمع الانشاء »[1] راکه درعهد شاه عباس دوم توسط حیدر بیک ایواوغلی رئیس تشریفات یا ایشک آغاسی دربار شاه‌عباس اول تنظیم شده است باید نام برد . این مجموعه از دو « جزو » مرکب است. جزو اول حاوی نامه ها ، فرامین مواجب و دیگر اسناد سلاطین‌ازقرن پنجم تا دهم‌ه. میباشد و در جزو دوم اسناد مربوط به عهد هفت سلطان صفوی نقل شده است . این مجموعه بطبع نرسیده است و تعداد نسخ خطی آن معدود میباشد وکتابخانه های شوروی فاقد آن میباشند .

مجموعه های بزرگی‌از اسناد رسمی زمان صفویه بزبان فارسی(فرامین شاهی ، فرامین مواجب ، قباله ها ، عریضه هائی بنام شاه و غیره) در خزینهٔ دولتی جمهوری شوروی ارمنستان «ماتناداران » در شهر ایروان و در موزهٔ دولتی جمهوری شوروی گرجستان درشهرتفلیس محفوظ میباشد[2] . برخی‌از اسنادرسمی بزبان‌فارسی درخزائن

(۱) - به Story بخش دو چاپ دوم ص ۳۱۷ رجوع کنید .

(۲) - بخشی از اسناد صفوی موزه جمهوری شوروی گرجستان توسط م. ن. خوبوآ (تفلیس ۱۹۵۳) چاپ ومنتشر شده است .

بایگانی تاشکندو باکو وتفلیس و دیگر شهرهای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نگاهداری میشود .

منابع نقلی ارمنی نیز از لحاظ تاریخ دولت صفویه در ایران قرن هفدهم واجد اهمیت میباشد . از آنمیان اثر بزرگ «گیرك پاتموتیانتس» (کتب، تاریخ) تألیف آراکل داورثراتسی (تبریزی) کشیش دانشمند اچمیادزین که درسال ۱۶۶۲م پایان یافته دارای ارزش خاص میباشد. بطور کلی این کتاب تاریخ مردم ارمنستان است در تحت حکومت صفویه از سال ۱۶۰۱ تا سال ۱۶۶۲م ۱۰۷۳-۱۰۱۰هـ. وضمناً از تاریخ سر زمینهای مجاور بخصوص آذربایجان وعراق عجم مطالب مشروحی در این اثر نقل شده است. مؤلف اطلاعات فراوان از اوضاع اجتماعی واقتصادی واساس مالیاتی کشور صفویه وهمچنین ترکیه عثمانی بدست میدهد.

بدین سبب ونیز بسبب آنکه مؤلف این کتاب بدون اینکه درتحت تأثیر منابع رسمی صفوی قرار گیرد باوضاع و وقایع مینگرد این اثر واجد ارزش فوق العاده میباشد. باید متذکر شویم که اطلاعات آراکل تبریزی بسیار دقیق میباشد و در بسیاری از موارد کاملاً با اطلاعات اسکندر بک منشی مطابق است وحال آنکه این دومؤلف بهیچوجه یکدیگر را نمی‌شناختند. آراکل در بارهٔ بسیاری از وقایع شاهد عینی بوده وبحث میکند و دربارهٔ اطلاعاتی که از اشخاص دیگر کسب کرده بنظر انتقاد مینگرد و با حزم واحتیاط از آن استفاده مینماید.

از آنجائیکه صومعه ارمنی اچمیادزین روابط وسیعی با کولونیهای ارمنی در اروپا داشته است کتاب آراکل تبریزی در سال ۱۶۶۹م بزبان ارمنی در آمستر دام چاپ شد. آکادمیسین م. بروسه این کتاب را بزبان فرانسه ترجمه کرده است.[۱]

روابط سیاسی وتجاری ایران با ممالك اروپائی از قرن هفدهم ببعد توسعه یافت.

---

(۱) - در مجموعهٔ ترجمه‌های آثار مورخان ارمنی :

M. Brosst, collèctsions d'historiens arméniens T. 1, Spb. 1874.

یادداشتها و خاطرات فراوان از سیاحان و بازرگانان و سیاسیون و مبلغان کاتولیک مسیحی که بایران وممالک مجاورمسافرت کرده بودند - باقی مانده‌است. یادداشتهای مزبور بر روی هم مطالب فراوان مربوط بوضع کشاورزی وروابط فئودال و زارع و بیغارهای فئودالی که از طرف مالکان تحمیل میشده و بویژه وضع شهرها و تولیدات کالائی و بازرگانی و همچنین دستگاه اداری صفویه و سرانجام مذهب و طرز زندگی و رسوم مردم ایران بدست میدهند.

وزین‌ترین یادداشتها از اشخاص زیر است:

پیترو دلاواله ایتالیائی (۱۶۲۷ - ۱۶۱۷م - ۱۰۳۷ - ۱۰۲۷ ه) . سرتوماس هربرت انگلیسی (۱۶۲۹ - ۱۶۲۷م - ۱۰۳۹ - ۱۰۲۷ ه) آدام اولئاریوس (۱۶۳۸ - ۱۶۳۶م - ۱۰۴۸ - ۱۰۴۶ ه) . وانگلبرت کمپفر آلمانی (و بعد - ۱۶۸۴ ۱۰۹۶ ه) ، تاورینه تاجر فرانسوی (۱۶۶۰ - ۱۶۴۰م - ۱۰۷۱ - ۱۰۵۰ ه) ، ژان شاردن تاجرفرانسوی (۱۶۷۷ - ۱۶۷۱ و ۱۶۷۰ - ۱۶۶۴م - ۱۰۸۸ - ۱۰۸۲ و ۱۰۸۱ - ۱۰۷۵ ه) ، رافائل دومان مبلغ و کشیش کاتولیک (۱۶۹۶ - ۱۶۴۵م ۱۱۰۸ - ۱۰۵۵ ه) وپ. سانسون کشیش کاتولیک (۱۶۹۱ - ۱۶۸۳م - ۱۱۰۳ - ۱۰۹۵ ه) .

از میان سیاحان روسی مهمتر از همه یادداشتهای آ. ف. کاتوف تاجر روسی «در بارهٔ سفر در سلطان نشین ایران» (۱۶۲۳ م - ۱۰۳۳ ه) . وهمچنین گزارشهای سیاسیون روسی درقرن هفدهم میباشد. تمام یادداشتهای یادشده بطبع رسیده است.

ارزش اطلاعات سیاحان اروپائی یکسان نیست. تفاوت سطح فرهنگ وتربیت و منافع گوناگون سیاحان در نوشته‌های ایشان منعکس شده است.

سیاحان تحصیل کردهٔ اروپائی غالباً گزومعیار روابط اجتماعی وفرهنگی اروپائی را نسبت بایران بکارمیبردند. یادداشتهای مبلغان (ونه تنهامبلغان) ازغرض ورزی و بی اعتنائی به مؤسسات و فرهنگ وتمدن و زندگی ایران عاری نمیباشد.

(۱) - تاریخها مدت اقامت در ایران را نشان میدهند.

بعضی‌ازسیاحان زبان‌فارسی را خوب میدانستند(مانند کمپفر و رافائل دومان) و برخی دیگر حتی از منابع کتبی فارسی استفاده میکردند (مثل شاردن) .

در یادداشتهای اینان مطالب ومدارك فراوان در بارهٔ اقتصاد و سازمان اجتماعی ایران درقرن هفدهم نقل شده است که بسیار ارزنده‌اند . و از آنجمله اولئاریوس نیز اطلاعات مهمی میدهد .

بعضی‌از کتب که در وصف ایران‌قرن هفدهم‌نوشته شده‌انباری ازیادداشتهای مؤلفین و سیاحان مختلف است واصالت ندارد .

دلت De laet هلندی‌چنین وصفی از « کشور ایران» در کتابی بهمین نام کرده است. شرح اوضاع ایران که بزبان اسپانیولی توسط «دون خوآن ایرانی» نوشته‌شده مقام خاصی دارد .

این لقب مربوط به اوروج بک آذربایجانی از ایل قزلباش بیات است که در سال ۱۵۹۹م - ۱۰۰۸ ه. بسمت منشی سفارت صفوی باسپانیا سفر کرد وبآیین‌مسیح گرائید ومیل کرد مدت العمر دراسپانیا بماند . دون‌خوآن ایرانی شرح اوضاع ایران را برای خوانندگان اروپائی تنظیم کرد ونه تنها از اطلاعات ویادداشتهای شخصی خویش استفاده نموده بلکه از منابع اروپائی نیز بهره گرفت (یادداشتهای سیاسیون و سیاحان اروپائی) .

بخش ۲ - وضع ایران در آغاز حکومت شاه‌عباس اول

در آغاز حکومت شاه عباس اول (از ۱۵۸۷ تا ۱۶۲۹م - ۱۰۳۹ - ۹۹۶ ه. سلطنت کرد) وضع داخلی و همچنین اوضاع سیاست خارجی ایران فوق‌العاده وخیم و سخت بود . لشکریان دولت ازبک ماوراالنهر سراسر خراسان را با شهرهای مرو و هرات و مشهد ونیشابورتصرف کرده بودند(۱۵۸۸ - ۱۵۸۷م تا ۹۹۷ - ۹۹۶ ه) . ارمنستان‌شرقی وآذربایجان ومنطقه غربی‌ایران را لشکریان عثمانی‌اشغال کرده‌بودند .

جنگ‌های بلا قطع مردم را فقیر و ناتوان ساخته بود و عثمانیان خلق را دسته به بردگی می‌بردند.

تعصبات مذهبی روشهای غارتگرانهٔ لشکریان عثمانی را تقدیس و توجیه میکرد. با اینکه مطابق شرع اسلام مسلمان را نمیتوان برده کرد و حتی این عمل در زمان جنگ هم جایز شمرده نمیشود و شدیداً منع شده است - روحانیون سنی ترک اعلام کردند که برده ساختن وفروختن شیعیان «کافر» مجاز است و بدین سبب هنگامیکه ترکان تبریز را تصرف کردند حتی سادات شهر رابه بردگی بردند و در اسلامبول به «فرنگان» و تجار یهودی فروختند.

در داخل کشورجنگهای خانگی دستجات فئودالی وهمچنین عصیانهای خلق جریان داشت. چنانکه در فصل پیش گفته شد شاه عباس اول را یکی از دستجات بزرگان چادرنشین ونظامی قزلباش که مرشد قلیخان رئیس ایل اوستاجلو و علی قلی‌خان رئیس ایل‌شاملو در رأس آن بودند برسریر سلطنت نشاند. هر دوخان دراین اندیشه بودندکه شاه جوان را (۱۷ سال بیش نداشت) آلت اجرای مقاصد خویش سازند. سپس میان متحدین پیشین برسر کسب قدرت مبارزه درگرفت. مرشد قلیخان غالب شد. ولی چیزی نگذشت که شاه عباس وی را مقتول ساخت و بدینطریق از قیمومت و مزاحمت او رهائی‌یافت. آنگاه شاه عباس به تنها دسته وطبقهٔ فئودال که بوجود یک حکومت مرکزی قوی علاقمند بود. یعنی مأموران کشوری که تقریباً همه ایرانی بودندمتکی شد. بااتکای بدیشان‌شاه در واقع برای عنصراسکان یافتهٔ، ایرانی در مقابل عنصر چادرنشین ترک مزیتی قایل شد.

دولت شاه عباس اول بدولت روسیه پیشنهادکرد که مشترکاً علیه ترکیه وارد عملیات جنگی شوند تا سواحل خزری قفقاز و ناحیهٔ ثروتمند و ابریشم خیز شیروان راکه بتازگی دولت عثمانی تسخیر کرده بود از چنگ آن دولت درآورند. خالدبک سفیر شاه عباس اول وعده داد که دولت صفویه حاضر است درازای کمک علیه ترکیه شهرهای دربند و باکوو اطراف آنرا بروسیه بدهد. دولت تزار

فئودور ایرانوویچ میخواست که این گذشت رسماً تأیید شود .

سفیر شاه عباس مدتی طفره رفت و به دادن نویدهائی اکتفا نمود و سرانجام شاه باو اختیار داد که تعهد کتبی بسپارد . ولی روسیه که براثر جنگ طولانی لیؤن[1] ضعیف شده بود وخطر جنگ باسوئد ولهستان و کریمه نیزآنرا تهدیدمیکرد نمیتوانست جنگ بزرگی را علیه دولت عثمانی آنروزکه از لحاظ نظامی بسیار نیرومند بود آغاز کند و ناگزیر به عملیات جنگی مختصر که جنبهٔ محلی داشت در مرز داغستان اکتفا نمود .

درسال ۱۵۹۰ میلادی دولت صفوی بالاجبار صلحی که شرایط آن برای ایران فوق العاده سنگین و ناگوار بود با دولت ترکیهٔ عثمانی منعقد کرد و گرجستان شرقی و ارمنستان شرقی و کردستان و سراسر آذربایجان کنونی و ارّان (باستثنای اردبیل وطالش) وبخشی از لرستان را به آن دولت واگذار کرد .

قبل از این واقعه در بسیاری از نواحی ایران فئودال محلی عصیانهائی برپاداشته بودند که گاهی نیز مورد پشتیبانی عامهٔ مردم ـ که از مالیاتهای سنگین دولت مرکزی در فاصلهٔ ۱۵۷۰ و ۱۵۸۰م - ۹۷۸ و ۹۸۸ ﻫ . سخت در رنج بودند ـ واقع میگشت .

بنا بگواهی اسکندر بیک منشی میزان بعضی از مالیاتها پنج برابر شده بود . درسال ۱۵۸۹م ۹۹۷ ﻫ شاه وردیخان امیر لرستان عصیان کرد و در سال ۱۵۹۸م ۱۰۰۷ ﻫ شاهزاده رستم میرزا که یکی از خویشاوندان شاه بود درخراسان علم شورش برافراشت وکوشید تا سیستان را تصرف کند .

درفارس ایل چادر نشین قزلباش بنام ذوالقدر و درکرمان ایل قزلباش افشار عاصی گشتند . این شورشها فرونشانده شد .

دراصفهان یکی از امرای محلی بنام یولی بک عصیان کرد . شاه نتوانست

(۱) ـ جنگهای حکومت مرکزی روسیه برای بدست آوردن مخرج و راهی بهدریای بالتیک ازسال ۱۵۵۸ تا ۱۵۸۳م . این جنگها درعهد پطرکبیر به نتیجه رسید(مترجم) .

قلعهٔ وی را تسخیر کند و ناگزیر با یولی‌بک کنار آمد (سال ۱۵۹۰ م ۹۹۹ ه) .

درگیلان خان احمدخان لاهیجانی امیر سابق بیه پیش گیلان که از طرف شاه محمد خدابنده مجدداً در متصرفات خویش مستقر گشته بود با ترکیه عثمانی وارد مذاکره شد وسپس آشکارا از اطاعت صفویه سر باز زد و اعلام استقلال کرد (سال ۱۵۹۰ م ۹۹۹ ه) . وی ازلشکریان شاه شکست خورد و درسال ۱۵۹۲ م - ۱۰۰۱ ه. فرار کرد و شاه گیلان را جزو املاك خاصهٔ خویش ساخت . مالیاتها بدین سبب بالا رفت و موجب خروج مردم یا بقول مورخان رسمی « اجامر اوباش » شد و لشکریان شاه بدشواری موفق باطفای نایرهٔ عصیان گشتند (سال ۱۵۹۳ م - ۱۰۰۲ ه) .

درهمان سال قیامهای مردم طالش ولرستان فرونشانده شد و درسال ۱۵۹۶ م- ۱۰۰۵ ه. شورش سید مبارك در اردبیل خاموش گشت. سپس شاه‌عباس بمازندران لشکر کشید و چهار سلالهٔ امیران محلی را سرنگون ساخت و مازندران را نیز جزو املاك خاصهٔ خویش ساخت (سال ۱۵۹۶ م - ۱۰۰۵ ه) . شاه عباس اول این قیامها را با بیرحمی فوق العاده خاموش میکرد . مثلاً درگیلان تمام افراد قبیلهٔ جیك را بلا استثناء معدوم ساختند و ایل کرد مکری و ایل قزلباش نکلو بهمین سرنوشت دچار شدند .

بخش ۴ - اصلاحات شاه عباس اول

دولت شاه عباس اول ازاستقرار صلح باترکیه برای اجرای برخی اصلاحات و مبارزه باازبکان استفاده کرد . لشکریان شاه عباس اول درجنگ باازبکان ماوراءالنهر بموفقیت‌هائی نایل آمدند وخراسان را با شهرهای نیشابور و مشهد و هرات و مرواز ایشان باز پس گرفتند (سال ۱۵۹۷ م - ۱۰۰۶ ه) .

دولت عباسی - چنانکه گفته شد - بماموران کشوری متکی بود ونیك درك میکرد که ریشهٔ کامیابیهای لشکریان ترك تا اندازه‌ای مزیت سازمان نظامی آنها و عقب ماندگی سازمان ارتش دولت صفوی میباشد . ترکیه نه‌تنها سپاهیان فئودالی

داشت بلکه یک ارتش دائمی را نیز واجد بود وبخصوص توپخانه بسیار عالی و پیادگان ینچری‌آن مشهور بود. لشکریان صفوی گذشته‌ازقسمت گارد نگهبان‌سواران کماندار یا قورچی بطورکلی عبارت بود از سواران چادر نشین ایلاتی که سازمان ایلی خود را حفظ کرده، غالباً باتفاق خانواده‌ها و دام‌ها وچارپایان خویش در لشکرکشی شرکت میکردند و تا حدی سپاهیان فئودالهای محلی نیز درارتش صفویه دیده میشدند. چه قورچیان (که ٦ هزار نفر بودند) و چه جنگیان فئودالی (یا ملازمان) اکثراً از قزلباش چادرنشین بودند[1].

در همهٔ ایلات قزلباش بر روی هم (در پایان قرن دهم - ١٦ ایل قزلباش وجود داشته) دویست هزارنفر موظف به سپاهیگری بودند ولی هرگز بیش‌از شصت هزار قزلباش بانجام خدمت‌لشکری مشغول‌نبود ودولت‌مواجب‌این‌عده را میپرداخت. گذشته از این سپاهیان ایلاتی قزلباش غالباً سرکشی میکردند.

دولت شاه به تجدید سازمان‌ارتش دست زد وانجام این‌امر را به الله‌وردی - خان (که بعدها سرداری نامی‌شد) و دو برادر هنگامه رجوی ومبتکرانگلیسی بنام آنتونی و ربرت شرلی - که در سال ١٥٩٨ میلادی وارد قزوین شده بخدمت شاه درآمدند - واگذار کرد. محققین انگلیسی باتکای مطالبی که خود برادران شرلی نوشته‌اند - در بارهٔ اهمیت سهم ایشان دراصلاحات نظامی شاه عباس غلو میکنند. ولی اگر از روی منابع ایرانی قضاوت کنیم برادران شرلی دراینمورد وظیفه‌ای ناچیز و صرفاً فنی را ایفا کرده‌اند.

باری ارتشی دائمی تأسیس شد و در این ارتش یک سپاه ١٢ هزار نفری تفنگچی ویک سپاه ده هزار نفری سوار از غلامان بوجودآمد. غلامان را به تقلید از ینچریهای ترک بعدهاازمیان‌جوانان گرجی وارمنی که درایران‌پرورش می‌یافته‌وباجبار بدین‌اسلام درمیآمدند - برمیگزیدند. توپخانه وقسمت‌های توپچی نیزایجاد گشت. تفنگچیان و توپچیان از میان ایرانیان و با شرایط مخصوص انتخاب می‌شدند.

---

(١) - بعدها تمام جنگجویان قبایل قزلباش را عادتاً قورچی مینامیدند.

براثر تلقین مالکم مورخ انگلیسی که خود از مطالب «زبدة التواریخ» محمد محسن مورخ نیمهٔ اول قرن هیجدهم استفاده کرده بوده - مدتهای مدید در کتب تاریخی این عقیده رسوخ یافت که گویا شاه عباس اول رسماً سازمان ایلات قزلباش را لغو و نابود کرد وبجای آن یک سازمان جنگی نوین بنام شاهسون (دوستداران شاه) ایجاد نمود که افراد مختلف چادرنشین میتوانستند درآن وارد شوند. اکنون میتوان این نکته را مسلم دانست که این مطلب افسانه ایست که بعدها پدید آمده. منابع تاریخی دورهٔ شاه عباس اول (اسکندر بیک منشی و دیگران) ازاینگونه اقدامات شاه عباس سخن نمیگویند. برعکس از گفته های اسکندر بیک منشی و دیگر مؤلفان چنین برمیآید که اتحاد ایلات قزلباش همچنان وجود داشته[1]. فقط یکی از ایلات قزلباش بنام تکلو که چندین بار عاصی شده بود - تقریباً - تمام افراد آن بامر شاه نابود شدند (سال ۱۵۹۶م - ۱۰۰۵ ه) و بموجودیت ایل مزبور پایان داده شد. ولی عدهٔ ملازمانی که از ایلات قزلباش بودند و از خزانه مواجب میگرفتند به ۳۰ هزار نفر تقلیل یافت.

بر روی هم در عهد شاه عباس اول ارتش از ۱۲۰ هزار نفر تشکیل میشد: یعنی ۴۴ هزار نفر ارتش دائمی (قورچی وتفنگچی و توپچی و غلام - در عهد جانشینان شاه عباس اول عدهٔ ارتش دایمی سخت تقلیل یافت) و ۷۵ هزار نفر سپاهی فئودالی (۳۰ هزار نفر قزلباش وبقیه از سپاهیان قبایل چادرنشین ترکمن و کرد و لر و غیره و سپاهیان امیران فئودال اسکان یافتهٔ ایرانی).

طبق شهادت منابع تاریخی موجود در عهد شاه عباس اول هر کس را که داوطلبانه وارد خدمت شاه میشد شاهسون مینامیدند. فقط مدتی بعد در نیمهٔ دوم قرن یازدهم

۱- طبق فهرست سال ۱۶۲۹م - ۱۰۳۹ ه که در کتاب اسکندر بیک منشی نقل شده نام قبایل قزلباش بقرار زیر بود: «شاملو، اوستاجلو، ذوالقدر، قاجار، افشار، ترکمان، اسیرلو، روملو، قره‌داغلو، بیات، طالش، آلپائوت، جگرلو، قزاقلو، بای‌بردلو». ۳۵ امیر (خان و سلطان) در رأس این ایلات قرار داشتند. طالش‌ها تنها قبیلهٔ ایرانی بودند (در واقع قومی بودند نه قبیله وایل) که به‌اتحادیهٔ قزلباشان - از قرن شانزدهم - پذیرفته شده بودند.

یک صنف ممتاز را که از واحدهای ایلات قزلباش تشکیل شده بود شاهسون خواندند.

اصلاحات نظامی شاه عباس اول تنها اهمیت سازمانی وفنی نداشت بلکه واجد معنای سیاسی بود. زیرا درنتیجهٔ این اصلاحات نیرو ونفوذ قبایل چادرنشین قزلباش- که دعاوی وجنگهای خانگی آنان - آنهمه موجب زحمت ونگرانی حکومت شاه شده بود - گرچه بالکل نابود نگشت ولی سخت بدان لطمه وارد آمده بود. ایجاد کادرهای آرتش دایمی از اهمیت سپاهیان فئودالی کاست ونفوذ سیاسی بزرگان نظامی چادرنشین فئودالهای قزلباش و دیگر ایلات ترک را ضعیف کرد.

ضمناً درعهد شاه عباس اول حکومت مرکزی استحکام پذیرفت واهمیت مأموران کشوری که اکثراً نه ترک بلکه ایرانی بودند فزونتر گشت. بطورعموم اززمان شاه عباس اول عنصر ایرانی در ادارهٔ امور دولت وظیفهٔ مهمتری را ایفا میکرد گرچه عنصر چادرنشین ترک نیز رل مهمی بازی میکرد - بخصوص درارتش. زبان لشکریان دربار کماکان زبان ترکی (آذربایجانی) بود.

عناوین والقاب ومراتب نظامی ودرباری نیز ترکی بود. نقش عنصر گرجی هم که غلامان نگهبان از آنان بودند اهمیت بیشتری یافت. شاه عباس اول پایتخت را به شهر اصفهان در مرکز ایران منتقل کرد (سال ۱۵۹۸ م - ۱۰۰۷ ه) واین نیز بر اهمیت اقتصادی وسیاسی نواحی فارس نشین قلمرو دولت صفویه افزود و دیگر ناحیهٔ مرکزی دولت صفویه آذربایجان نبوده بلکه درقلب ایران قرار داشت.

بخش ۵ - سیاست خارجی دولت صفوی درعهد شاه عباس اول

شاه عباس اول که آمادهٔ جنگ جدیدی با ترکیه میگشت بفکر استقرار مناسبات سیاسی با دول اروپائی که با ترکیه دشمنی میورزیدند افتاد. درسال ۱۶۰۲ م - ۱۰۱۱ ه سفیران امپراطور آلمان رودلف دوم (بنام کاکاش وتکتاندر) وسفیر فیلیپ سوم پادشاه اسپانیا وپرتقال (بنام گودآ) وارد ایران شدند. شاه عباس اول آنتونی شرلی وحسین بک را

بسفارت باروپا فرستاد و دستور داد از دربارهای مسکو (روس) و امپراطور آلمان و پاپ روم واسپانیا دیدن کنند.

شاه عباس اول درسال ۱۶۰۳م. جنگ باترکیه را آغاز کرد. دراین جنگ پس از یک قرن برای بار اول دولت صفویه طرف مهاجم وترکیه مدافع بود. درسال ۱۶۰۳م - ۱۰۱۲ه تبریز بتصرف نیروی صفوی درآمد. بویژه فاصلهٔ بین سالهای ۱۶۰۳ و ۱۶۰۷م. برای ایرانیان بسیار میمون بود و لرستان و بخشی از کردستان و آذربایجان و ارمنستان شرقی و گرجستان شرقی مجدداً توسط لشکریان ایران مسخر شد. دراین لشکرکشی سپاهیان الله وردی‌خان هنرنمائیهای فراوان کردند. پیروزی دولت صفوی نه‌تنها نتیجهٔ اصلاحات نظامی شاه عباس اول بود بلکه وضع وخیم سیاسی داخلی دولت ترکیه نیز به پیروزی آن کمک کرد.

نیروی دولت عثمانی براثر انحطاط اقتصادی وناکامیهای نظامی در اروپا و جنگهای خانگی فئودالی و قیام بزرگ جلالیان درآسیای صغیر که تودهٔ روستائیان درآن شرکت داشت - سخت کاهش یافته لطمه خورده بود. لشکریان ترک چنان روحیهٔ خود را باخته بودند که بعضی از واحدهای ایشان بشاه عباس پیوسته بخدمت وی درآمدند.

بموجب پیمان صلح استانبول درسال ۱۶۱۲م- دولت صفوی تمام اراضی مسخره را حفظ کرد ولی شاه متعهد شد سالیانه ۲۰۰ خروار (۵۹ هزار کیلوگرم) ابریشم خام برای سلطان عثمانی ارسال دارد تاعلی‌الظاهر از دست دادن نواحی ابریشم خیز ترکیه را جبران کند.

درسال ۱۶۱۶م-۱۰۲۵ه جنگ صفویه وعثمانی تجدید شد ولی ترکیه موفقیتی بدست نیاورد و درسال ۱۶۱۸م- پیمان صلح در سراو (سراب - درآذربایجان) منعقد شد. در این پیمان شرایط صلح استانبول تأیید شد و فقط میزان ابریشمی که برای سلطان عثمانی ارسال میشد به صد خروار (۲۹ هزار کیلوگرم) تقلیل یافت.

درسال ۱۶۲۳م - ۱۰۳۳ه جنگ از نو درگرفت. شاه عباس اول از عصیان

بکیرسوباشی دربغداد علیه مصطفی اول سلطان عثمانی استفاده کرده بغداد را محاصره کرد و متصرف شد و سراسر عراق عرب را اشغال کرد (۱۶۲۴ - ۱۶۲۳م - ۱۰۳۴-۱۰۳۳ هـ). ضمناً شهرهای موصل وبصره واماکن متبرکه شیعه یعنی نجف وکربلا نیز بایران ملحق شد.

شاه عباس اول بارها بوسیلهٔ سفیران خود از جهانگیر «مغول کبیر» هندوستان خواست تاشهر مهم قندهار را که ازطرف لشکریان جهانگیر اشغال شده بود بازپس دهد ولی نتیجه‌ای نگرفت. صلح سراب باترکیه واستقرار روابط صلح آمیز باخوانین ازبک ماوراءالنهر (بخارا) به‌شاه عباس اجازه داد تا به مشرق لشکرکشی کند وقندهار را متصرف شود (سال ۱۶۲۶م - ۱۰۳۲ هـ).

شاه عباس باپرتقالیها هم جنگ کرد. درجزیرهٔ خشک وعریان هرمز درخلیج فارس و مقابل بندر ایرانی گومبرون، بندرگاه مشهوری که در آغاز قرن چهاردهم بارانداز وبورس تجارت کاروانی و دریائی وترانزیتی باهندوستان وتا اندازه‌ای باچین وعربستان وکشورهای اروپابود قرار داشت.

درسال ۱۵۰۷م - ۹۱۳ هـ. پرتقالیان که اندکی پیشتر افریقا را دور زده راه دریائی وصول بهندوستان را کشف نموده بودند هرمز را تصرف کرده و درخواست شاه اسمعیل اول را که از آنها خراج خواسته بود رد کردند ولی بعد جزیره را از دست دادند.

درسال ۱۵۱۵م - ۹۲۱ هـ. امیرالبحر آلفونسو دالبوکرکه دریانورد نامی و نایب‌السلطنه متصرفات پرتقال درهندوستان (گوآ وغیره) بار دیگر هرمز را متصرف شدوتمام هواخواهان قزلباشان ورئیس ایشانرا معدوم ساخت ولی امیرعلی تورانشاه را بعنوان دست نشانده وتابع وخراجگزار پرتقال درجزیره باقی گذشت. پرتقالیها هرمزرا سخت مستحکم و پادگان خویش را در آنجا مستقر ساخته بعدها انکیزیسیون و دستگاه تفتیش عقاید را درآن جزیره دایر کردند. درظرف قرن شانزدهم یک مؤسسه تجاری مهم پرتقالی درهرمز تأسیس شد و روز بروز ثروتمندتر گشت.

بندر هرمز برای شاه عباس از لحاظ صدور ابریشم ایران که در انحصار خزانهٔ شاهی بود اهمیت فراوان داشت. شاه ذینفع بود که ابریشم ایران ازطریق کاروان روی ترکیه که با ایران دشمن بود وعوارض گزافی بابت عبور دریافت میکرد باروپا صادر نشود بلکه از راه دریائی وهرمز و دورافریقا ارسال گردد. مخارج حمل ابریشم ازطریق اخیرالذکر ارزان‌تر از راه ترکیه یا راه ولگا ـ خزر تمام میشد و نفع بیشتری برای شاه داشت.

از مذاکراتی که شاه بوسیلهٔ ربرت شرلی دربارهٔ صدور ابریشم ازطریق هرمز بافیلیپ سوم پادشاه اسپانیا وپرتقال[1] بعمل آورد نتیجهٔ مطلوب حاصل نشد. درعین حال استعمارطلبان دیگر ـ یعنی انگلیسها ـ باکمال سوفقیت باپرتقالیها برقابت پرداختند. درسال ۱۶۰۰ م ـ ۱۰۰۹ هـ. شرکت بازرگانی انگلیسی بنام «اُست ـ ایندیا» تأسیس شد.

این شرکت میکوشید تا پرتقالیهارا از پایگاههایشان درهندوستان بیرون راند. دراین زمان منافع دولت شاه تااندازه‌ای بامنافع کمپانی انگلیسی «است ایندیا» مطابقت داشت: خرید ابریشم ایران مستقیماً در خود ایران برای تجار انگلیسی ۵۰ درصد ارزانتر از خرید آن در شهر حلب (سوریه) که بازار عمدهٔ ابریشم ترکیه بود ـ تمام میشد.

درسال ۱۶۱۴ م. شاه فرمانی صادر وتسهیلاتی برای کشتیهای بازرگانی شرکت «اُست ایندیا» فراهم آورد وبعدها نیز بیش ازپیش به شرکت مزبور نزدیک شد. شاه عباس درسال ۱۶۱۸ م ـ ۱۰۲۸ هـ. از هیئت سفارت اسپانیا وپرتقال حسن استقبال کرد ولی هیئت مزبورنتوانست دربارهٔ امنیت ومصونیت جزیرهٔ هرمز از وی تضمینی تحصیل کند.

درسال ۱۶۲۰ م ـ کشتیهای جنگی شرکت انگلیسی «اُست ایندیا» دربندر جاسک

---

۱ ـ درفاصلهٔ سال ۱۵۸۰ و ۱۶۴۰ میلادی اسپانیا وپرتقال یک پادشاه داشتند ولی هریک مؤسسات دولتی وقوانین خود را حفظ کرده بودند.

(خلیج‌فارس) بر ناوگان پرتقال پیروز گشتند. در سال ۱۶۲۳ م - ۱۰۳۳ ه شرکت «است ایندیا» ناوگان خویشرا برای فتح وتصرف هرمز دراختیار شاه عباس گذاشت. امامقلی‌خان پسر الله‌وردی خان حاکم فارس فرماندهی لشکریان شاه را که بوسیلهٔ کشتیهای انگلیسی به‌هرمز حمل شده بودند - بعهده داشت. براثر مساعی مشترک لشکریان صفوی وانگلیسها - جزیره هرمز مسخر وپرتقالیها از آنجا رانده شدند.

شاه عباس که ناوگانی برای دفاع از جزیرهٔ هرمز دراختیار نداشت امر کرد تا استحکامات آنرا ویران‌سازند وبندر تجاری‌جزیره را به‌خشکی یعنی گومبرون منتقل ساخت ونام آن محل را تغییر داد وبندرعباس نامید.

متحدین انگلیسی شاه بپاداش یاری خود امتیازاتی کسب کرده و از آنجمله حق تجارت‌بدون پرداخت‌باج وعوارض وحق‌اخذ سهمی از درآمد گمرکی بندرعباس وهمچنین اجازهٔ تأسیس تجارتخانهٔ انگلیسی را در بندر عباس تحصیل کردند. ولی انگلیسیها توقعات بیشتری داشتند و تقاضا داشتند که اتباع انگلیس در ایران از حق خارج‌المملکتی (این حق درترکیه به‌ونیزیهاوفرانسویان وانگلیسیان‌داده شده‌بود) برخوردار گردند وحق‌انحصاری‌صدور‌ابریشم‌ازایران باروپا بایشان‌تفویض‌شود وچون تمام‌این حقوق را تحصیل نکردند از دولت شاه ناراضی گشتند - بخصوص که یک تجارتخانهٔ هلندی نیز دربندرعباس مفتوح شد وامتیازات متشابهی دریافت کرد و با انگلیسها رقابت آغاز نمود.

شاه عباس‌چندین بار با روسیه وهلند وفرانسه و اسپانیا و امپراطور آلمان‌وپاپ روم‌سفیرانی‌مبادله کرد. تجاربسیاری‌از کشورهای اروپائی‌نیز درایران‌باخذ امتیازاتی نایل‌شدند. ولی‌این‌امتیازات در ازای‌منافع سیاسی واقتصادی که دولت شاه ازانعقاد پیمانهائی با دول اروپائی کسب میکرد - به تجار اروپائی‌داده میشد و نه درعهد شاه عباس‌اول و نه در زمان‌جانشینان وی ایران کشوری وابسته وتابع دول‌اروپائی نگشت

بخش ۶- سیاست داخلی شاه عباس اول

در عهد شاه عباس اول دولت صفوی نسبت به زمان سلطنت نخستین پادشاهان آن سلاله - دولتی متمرکز گشت. درعهد شاه عباس اول مقدار اراضی دولتی یا دیوانی وهمچنین املاک شخصی شاه یا خاصه افزایش یافت. شاه عباس توانست بعضی از خوانین و ملوک سرکش را نابود کند. ولی نه همه را. دولت مرکزی نه درعهد شاه عباس اول و نه در دوران جانشینان وی قادر نبود کاملاً تلاشی فئودالی را از میان بردارد

از لحاظ سیاست داخلی شاه عباس اول میکوشید نیروهای تولیدی نواحی مرکزی ایران را افزایش وترقی دهد وآنها را بوسیلهٔ بهره کشی واستثمار شدید کشورهای مسخر شده ثروتمند سازد.

مثلاً شاه پس از فتح شیروان (سال ۱۶۰۷م-۱۰۱۶ ه) کوشید تا ازآن سرزمینی که متجاوزان ترک بالکل ویران و فقیر ساخته بودند مبلغ گزاف ۵۰ هزار تومان (۵۰۰ میلیون دینار) دریافت کند ولی بیش از ۳۰ هزارتومان نتوانست گرد آورد. از لرستان ده هزار تومان جمع کرد والخ.

شاه درعین حال بمحض اینکه پس از انعقاد پیمان صلح با ترکیه درسال ۱۶۱۲م-۱۰۲۱ ه. باصفهان بازگشت مردم آنشهر را برای مدت سه سال از پرداخت عوارضی بمبلغ ۱۵ هزار تومان معاف نمود. درعراق عجم یعنی ناحیهٔ مرکزی ایران مالیات بر دام ها یا «چوبان بگی» که بار سنگینی بردوش رعایا بود لغو شد.

میزان مالیات که درفاصلهٔ میان سالهای ۱۵۷۰ و ۱۵۸۰م - ۹۷۸ و ۹۸۸ ه افزایش یافته بود تا حد سابق تقلیل یافت. این اقدامات می بایست تا میزان معینی موجب ارتقای اقتصاد مرکز ایران گردد. برعکس خزانهٔ مرکزی از اکناف و اطراف کشور پول ها را بصورت مالیات جذب میکرد و اقتصاد آن نقاط رو بانحطاط میرفت.

جنگها و بهره کشی از ممالک مسخره نه تنها خزانهٔ شاهی بلکه بزرگان فئودال را نیز ثروتمند میساخت. الله‌قلی بیک قاجار قورچی باشی از محل غنایم جنگی ثروت هنگفتی که به ۲۰۰۰ هزار تومان (۲۰۰ میلیون دینار) بالغ میگشت بهم زد.

دولت شاه عباس اول از ترقی تجارت وصنایع وحرف پشتیبانی میکرد وبا راهزنان بیرحمانه مبارزه مینمود وبدینوسیله امنیت طرق تجارتی را تأمین کرده بود و کاروانسراها میساخت و جاده‌های جدید احداث میکرد. از جملهٔ جاده‌های جدیدالاحداث یکی جادهٔ شوسه وسیع سنگفرش کرده‌ای بود که در امتداد ساحل بحر خزر درمازندران بطول ۲۷۰ کیلومتر احداث شده بود.

فرامین شاه عباس اول که بدست مارسیده نشان میدهد که وی به بعضی از شهرها حق مصونیت (معافی) مالیاتی داده بود وتمام شهریان را ازجملهٔ انواع مالیات‌ها و عوارض معاف ساخته بود.

سیاست تقویت موقع اقتصادی نواحی مرکزی ایران که شاه عباس تعقیب میکرد نتیجهٔ انتقال زمام امور سیاست از دست فئودالهای چادرنشین ترک بدست مأموران عالیمقام کشوری ایرانی بود که با کشاورزی دیوانی وبازرگانی خارجی وسران تجار ایرانی ارتباط نزدیک داشتند. یکی ازمظاهر بارز این سیاست تخریب شهر ارمنی‌نشین جلفا (جولاخ) بر رود ارس وانتقال اجباری مردم آن باصفهان بود. هدف این اقدام انتقال مرکزبین‌الملل تجارت ابریشم (جلفا این مقام را داشت) بایران و احداث راه کاروان روی تجارت ابریشم از طریق اصفهان و بندرعباس به خلیج فارس بود. شاه عباس برای ارمنیان جلفا درنزدیکی اصفهان جلفای نوی بنا کرد و بمردم شهر تازه اجازه داد که در امور داخلی شهری مستقل و مختار باشند و آنانرا از عوارض معاف نمود.

هنگام انتقال ارمنیان از جلفا به‌اصفهان از ۵۰۰۰۰ خانوار فقط ۳۰۰۰ خانوار باصفهان رسیدند و باقی در راه بر اثر گرسنگی و بیماری و حملات ایلات چادرنشین تلف شدند. بازرگانان بزرگ ارمنی جلفا که در تجارت صادراتی ابریشم و روابط

با کشورهای خارجه دلال شاه بوده‌اند امتیازات فراوان از وی دریافت داشتند. ابریشم خام ومنسوجات ابریشمی بزرگترین متاع صادراتی ایران بود.

شاه عباس اول که شخصاً بمسائل دینی بی‌اعتنا بود ازلحاظ سیاسی رسم قدیم صفویه را مرعی میداشت و از شیعیان پشتیبانی مینمود و سنّیان را مورد تعقیب قرار میداد زیرا ایشانرا هواخواه عثمانی یاخوانین ازبک میشمرد. درعوض امتیازات فراوان بروحانیون مسیحی - اساقفه ارمنی وصومعه های آنها و کشیشان کاتولیک اروپائی که در ایران اقامت گزیده بودند (دراصفهان و دیگر شهرها) اعطا کرد. شاه هردو گروه روحانیون مزبور راعوامل مفیدی برای تحکیم روابط اقتصادی وسیاسی خویش بادول اروپائی میشمرد.

شاه عباس که مایل بودعدهٔ نفوس کشور ایران را افزایش دهد از آذربایجان و ارمنستان وگرجستان صنعتگران وکشاورزان را بکشور خویش منتقل میساخت. یک هدف دیگر این اقدام فرونشاندن پایداری مردم نواحی غیرایرانی کشور صفوی و تضعیف آن سرزمینها بود.

در سال ۱۶۰۵م - ۱۰۱۴ هـ. قریب ۷۰ هزار نفر ارمنی وآذربایجانی از ناحیهٔ نخجوان بداخل ایران تبعید شد. اکثر اینان در میان راه جان سپردند. این تبعید باصطلاح «بویوک سورگون» (کلمه ایست ترکی یعنی «تبعید بزرگ») بود. شاه عباس یک لشکرکشی خونین تنبیهی بگرجستان شرقی (کارتلی و کاختی) بعمل آورد و تنها از کاختی قریب یکصد هزار نفر را اخراج وبه ایران اعزام داشت. پس ازآنکه لشکریان شاه در گرجستان شرقی قیام خلق راکه در تحت قیادت گئورگی ساآکادزه یا بقول اسکندر بک موراوی خان (۲۴-۱۶۲۳م - ۳۴-۱۰۳۳هـ) وقوع یافت فرونشاندند بار دیگر تبعید دسته‌جمعی مردم آنسامان تجدید شد.

در سال ۱۶۱۸م - ۱۰۲۸هـ. پنجاه هزار نفر از آذربایجان و ارمنستان تبعید شدند. سنگتراشان وبنایان برای کارهای ساختمانی باصفهان گسیل گشتند و کشاورزان را

به‌مازندران «بهشت آئین» اعزام داشتند و مهاجران مزبور دراین‌نواحی هزار از قحطی و مالاریا و هوای مرطوب گرمسیری که بدان خو نگرفته بودند ـ جان می‌سپردند.

درعهد شاه‌عباس فعالیتهای ساختمانی دربعضی‌نقاط فوق‌العاده پردامنه وعظیم بود. اصفهان‌پایتخت کشور را شاه عباس در واقع تجدید بنا نمود و در اواسط قرن یازدهم‌بشهر بزرگی که ۳۸ کیلومتر محیط آن بود و ۶۰۰ هزار جمعیت داشت مبدل کرد (اصفهان درپایان قرن‌شانزدهم‌فقط ۸۰ هزار نفوس‌داشت). مجموعه‌ای ازابنیه که نمونهٔ هنر ومعماری عالی‌بود درگرداگرد میدان شاه اصفهان که بیش‌از ۵۰۰ متر طول و زمینی برای چوگان داشت احداث شده بود: از سمت جنوب مسجد شاه باطاق‌های‌قوی سردرهای‌آن‌وگنبدی که‌با کاشیکاری رنگی‌زیبامزین‌شده بود- ویکی از درخشانترین‌نمونه‌های معماری ایران‌است- و سمت جنوب غربی آن‌میدان، کاخ شاهی باعالی‌قاپوی پرشکوه وعمارت چهل‌ستون ونقاشیهائی که بردیوارهای آن شده وپارکهای چهار باغ وهشت‌بهشت قرار داشت.

بر زنده رود پل زیبای الله وردی خان احداث شده بود که شهر را به حومهٔ جلفای نو مربوط میساخت. شاه برای خود کاخ هائی در فرح‌آباد واشرف مازندران ونقاط دیگر ساخته بود. قنوات ومجاری آبیاری فراوان نیزاحداث شده بود.

درعهد شاه عباس کوششی‌بمنظور پدیدآوردن اساس واحد پول نیز در سراسر کشور بعمل آمد. واحد جدید پول «عباسی» نامیده میشد و می‌بایست یک مثقال (۴٫۶ گرم) نقره داشته باشد ومعادل دویست دینار بود. یک تومان مساوی بود با ده هزار دینار یا ۵۰ عباسی[۱]. اگر بیاد آوریم که در عهد غازان خان- یعنی آغاز قرن چهاردهم‌میلادی یک دینار[۲] قریب سه مثقال نقره و درقرن هفدهم سه عباسی

۱- تومان و دینار دیگر پول وسکهٔ رایج نبوده‌بلکه واحدی بود برای محاسبه؛ یک عباسی ۴شاهی و یک شاهی- ۲ پول سیاه.

۲- درآنعهد سکهٔ یک دیناری ضرب میشد.

یعنی ششصد دینار هم سه مثقال نقره داشت واضح میشود که در ظرف مدت سیصد واندی سال بهای دینار ششصد بار تقلیل یافته بود.

باری دولت شاه عباس موفق نشد پول واحدی در سراسر کشور رایج سازد. در قرن هفدهم سکه های مختلف که ارزش متفاوت داشت وازآنجمله پول عثمانی و کشورهای اروپائی بموازات عباسی در ایران رایج ونرخ آنها نیز در نواحی مختلف متغیّر بود.

دولت صفویه نه پیش و نه پس از دوران شاه عباس بآن درجه قدرت سیاسی که در عهد وی بدان نایل آمده بود نرسید. مورخان ایرانی قرن هفدهم درتحسین وتکریم شخصیت شاه عباس غلو کرده ویرا نمونهٔ کامل مردمی ومردمداری میشمارند. شکی نیست که وی مردی جدی، بی باک، مصرّ وثابت در تعقیب مشی سیاسی خود بوده شخصاً ازتعصبات مذهبی عاری بود وبه فنون وتمدن وفرهنگ مادّی کشورهای اروپائی علاقهٔ فراوان ابراز میداشت. ولی اگر در ارزش یابی اهمیت شخص وی درتاریخ ایران زیاده روی کنیم نادرست خواهد بود.

خط مشی سیاسی دولت وی نتیجهٔ نفوذ مأموران عالیمقام کشوری ایرانی بود. موفقیت های نظامی دوران سلطنت وی بیشترنتیجهٔ ضعیف شدن حریفان دولت صفوی و اقدامات سرداران بااستعدادی چون اللهوردی خان ارمنی الاصل و محمد خان بوده.

شاه عباس اول سلطانی مستبد، هوسباز، بدگمان وبیرحم بود. وی امر داد تا صفی میرزا فرزند ارشد خود را که جوانی مستعد بود بکشند زیرا از وجههٔ روزافزون اوبیمناك شده بود. مدتی بعد دوپسرخویش را کور کرد ولی پسرچهارم بموقع درگذشت. شاه عباس که تمام پسران خویش را از دست داده بود سریر سلطنت را به نوهٔ صغیر خود شاه صفی اول که کودکی بی استعداد بود سپرد. ازآنزمان در میان صفویه رسم شد که جوانان خانوادهٔ خویش را درحرم پرورش دهند و از مردم دور نگاهدارند

و نازپرورده و بی‌اراده بارآورند تا خطری از وجود ایشان متوجه سلطان عصر نگردد و درصورت کوچکترین بدگمانی دیدگان آنانرا میل میکشیدند ونابینا یشان میکردند. شاه عباس اول در ۱۰۳۹ هـ. براثر ابتلاء باسهال خونی درگذشت.

بخش ۷- روابط فئودالی درایران قرن یازدهم

دراین دوره نیز طبقهٔ فئودال کما کان از چهار گروه اصلی زیر مرکب بود: ۱- بزرگان لشکری، ۲- روحانیون مسلمان (شیعه)، ۳- مأموران عالیرتبه کشوری، ٤- بزرگان محلی شهرستانی. ولی بزرگان لشکری مانندقرن دهم هـ. فقط ازفئودالهای چادرنشین نبودند.

کادرهای جدید بزرگان لشکری، ازغلامان گرجی وارمنی شاه که حسن خدمت ابرازداشته بودند - پدیدآمدوشاه میکوشید اینان رادرمقابل بزرگان لشکری چادرنشین قدیمی علم کند. از مقایسهٔ دوفهرست اسامی امیران، مربوط بسال ۱۵۷۶م - ۹۸٤ هـ وسال ۱۶۲۸م - ۱۰۳۸ هـ، که در «عالم‌آرای عباسی» اسکندر بیک منشی مندرج است - با وضوح تمام کاهش نفوذ بزرگان چادرنشین لشکری قدیمی وبویژه بزرگان ایلات قزلباش مشهود میباشد.

در فهرست اول که مربوط بسال ۱۵۷۶م - ۹۸٤ هـ است نام ۱۱٤ امیر درج است. تمام اینان فئودالهای چادرنشین و تقریباً همه از ایلات قزلباش بودند. در فهرست اسامی سال ۱۶۲۸م - ۱۰۳۸ هـ فقط ۹۰ امیر نام برده شده‌است که تنها ۳۰ نفر از آنان ازقزلباشان و ٤۰ ۳نفرازچادرنشینان ولی نه‌از قزلباشان (بیشتر ازقبایل ایرانی- کرد و لر) و۲۱ امیر از غلامان شاهی «که از همکنان ممتاز» و مانند دیگر امیران دارای زمینهای اهدائی (الکه - ترکی - بتلفظ فارسی اولکا) بوده، هر یک مانند سایر امراء قشون وخدم وحشمی داشتند. چنانکه گفته شد زمام امور سیاست درقرن یازدهم بدست مأموران عالیمقام کشوری ایرانی بوده.

درقرن یازدهم نیز درایران انواع پیشین مالکیت فئودالی زمین و آب

وجود داشت[۱]. ولی بعداز اصلاحاتی که در عهد شاه عباس اول بعمل آمد تناسب مقدار انواع اراضی مذکور تغییر کرد و مقدار اراضی دولتی یا دیوانی نسبت بانواع دیگر فوق‌العاده افزایش یافت.

اساس قدرت مأموران کشوری در واقع این بود که ایشان مدیر املاک مزبور بودند. مساحت املاک خاصه شاهی (خاصه - خاصهٔ شریفیه - پادشاهی - خالصه) نیز فوق‌العاده فزونی یافت. این نوع اراضی از قدیم و عهد ساسانیان در ایران وجود داشته (اراضی خاصه - که درعهد خوانین مغول اینجو نامیده میشد) ولی هرگز مساحت اراضی خاصه بقدر قرن یازدهم وسیع نبود: در این عهد نه تنها بخش هائی ازقبیل اصفهان و املاک موروثی صفویه در اردبیل جزو اراضی خاصهٔ شاهی شد بلکه ایالات بزرگی مانند گیلان (بیه پیش وبیه پس) نیز باملاک مزبور منضم گشته بود.

رافائل دیومان (۱۶۶۰م - ۱۰۷۱ ه) میگوید که در قلمرو دولت صفوی زمین دیوانی فراوان واراضی ملکی افراد اندک بود. ولی باید درنظر داشت که درقرن هفدهم اراضئی که برسبیل تیول و غیره به بزرگان لشکری و کشوری بعنوان مواجب و خرج معیشت داده شده بود نیز جزو زمین های دیوانی شمرده میشده مقدار اراضئی یورت که برای اعاشه به ایلات چادرنشین برگذارشده وعملاً دراختیارامیران ایلات موروثی (که ازافراد چادرنشین ایل خود و (رعایای اسکان یافته مقیم اراضی خویش بهره کشی میکردند) بود بسیار توسعه یافت.

در قرن هفدهم مقدار اراضی مؤسسات مذهبی یا موقوفات نیز افزایش یافت. مثلاً درآغاز قرن هفدهم. ۶۵ «جفت عوامل» که بوسیله روستائیان زراعت میشد و آنان سهمی از محصول را میبردند (۵-۴ هزار هکتار زمین آبی و دیم) وقف مسجد بزرگ شیخ صفی در اردبیل بود.

در سال ۱۶۷۱م - ۱۰۸۲ ه چهل قریه تنها در آذربایجان جنوبی وقف مسجد مزبور بود (موقوفات آن مسجد درایالات دیگر منظور نشده‌است). و در شهر اردبیل

۱- به بخش های مربوطهٔ فصل ششم وهفتم رجوع شود.

۲۰۰ خانه و ۹ گرمابه و ۸ کاروانسرای و تمام بازار میدان و بازار سر پوشیدهٔ قیصریه و صد دکان دیگر و حق اخذ باج از تمام بازرگانان جزو موقوفات آن مسجد بود.

در تبریز ۱۰۰ خانه و ۱۰۰ دکان و درقزوین چند کاروانسرای و گرمابه و در مغان و گیلان و گرگان نیز اراضی فراوان ومستغلات و درآمدهائی وقف آن مسجد بوده.

دولت شاه از میان انواع مالکیت مشروط فئودالی (که شرط استفادهٔ از آن خدمت دولت بوده) یعنی سیورغال و تیول[1] - تیول را ترجیح میداده زیرا موروثی نبود و اختیارات کمتری به خدمتگزاران صاحب تیول تعلق میگرفت و حال آنکه صاحب سیورغال حقوق واختیارات بیشتری درقلمرو خود داشت. بالنتیجه واگذاری اراضی برسم تیول کمتر از سیورغال موجب تضعیف حکومت مرکزی میشد.

بگفتهٔ صاحب «تذکرة الملوک» درآمد کل سالیانهٔ صاحبان سیورغال درقلمرو صفویه بمبلغ ۳۶۷۷۷۸۰۰ دینار ودرآمد کل سالیانه تیولداران به ۳۷۵۳۶۶۳۰۰ دینار[2] یعنی ده برابر سیورغال بالغ میگشت.

این ارقام نشان میدهد که اراضی تیولداران بمراتب بیش از اراضی صاحبان سیورغال بوده. رسماً زمینهای تیول وسیورغال جزواراضی دیوانی شمرده میشده. ولی این فقط ظاهر امر بود.

تفویض تیول مانند قرن شانزدهم بدو صورت بود: الف - تیول شخصی برای تمام مدت زندگی. ب - تیولی که مربوط به شغل معینی بوده وشخص تیولدارتا زمانی که شاغل آن بود از آن استفاده میکرد.

بمأموران عالیرتبه بخش های تمام بتیول داده میشد. مثلاً بازبگفتهٔ صاحب

۱- به فصل هفتم رجوع شود.

۲- این ارقام طبق تقویم رسمی است. بگفتهٔ «تذکرة الملوک» درآمد واقعی تیولها و سیورغالها در اغلب بخش ها دو بار بیشتر بود و در بخش اصفهان ۵ برابر و کاشان و شیراز شش برابر ودر بعضی بخشها حتی هشت برابر تقویم رسمی بود.

«تذکرة‌الملوک» برای ایفای شغل قورچی‌باشی (که درآنزمان ریاست قشون فئودالی ایلات قزلباش را عهده‌دار بود). بخش کازرون با درآمد سالیانه ۱۳۹۱۷۲۰۰ دینار به‌تیول داده میشد.

برای انجام شغل تفنگچی باشی - بخش ابرقو با درآمد ۷۱۱۵۳۰۰ دینار و در برابر اشتغال بشغل قولرآغاسی (رئیس غلامان نگهبان شاه که بیشتراز گرجیان بودند) بخش گلپایگان[۱] که درآمد آن ثابت نبود به‌تیول تفویض میشد و در برابر شغل توپچی‌باشی بخش شفت (درگیلان) با ۵ میلیون دینار عایدی واگذار میشد و الخ.

سهم‌الاسد تیولها نصیب امیران یعنی بزرگان لشکری و مأموران عالیمقام کشوری و روحانی میگشت. بهرهٔ سالیانهٔ تیولهای این دسته از فئودالها - بگفتهٔ «تذکرة‌الملوک» به ۳۴۹۵۰۰۴۳۰۰ دینار از ۳۷۵۳۶۶۳۰۰۰ دینار که جمع درآمد تمام تیولها بود - بالغ میگشت[۲]. بعدها درقرن هیجدهم تیول نیز عملاً مانند سیورغال ارثی شد.

به خدمتگزاران جزء تیولهای کوچک میدادند که درآمد اندک داشت و یا باصطلاح «همه ساله». «همه ساله» عبارت‌بود از پاداشی که دربرابرخدمت باشخاص میدادند که مبلغ معینی از خراج (جنسی و یا نقدی) فلان یا بهمان اراضی دریافت دارند ولی در اداره وحکومت آن ناحیه حق‌مداخله نداشته باشند. مبلغ «همه‌ساله» را خدمتگزاران بموجب حواله یابراتی که بعهدهٔ خزانه‌داری محل موردنظر صادر میشد - پس‌ازارائه گواهینامه‌ای دایر برآنکه درآنسال واقعاً شاغل‌شغل بوده‌اند دریافت میداشتند.

در منابع مختلف قرن‌هفدهم ۳۰ قسم عوارض ومالیات وتحمیلات که برعهدهٔ

---

۱ - دربخشی‌ازاین ناحیه گرجیان‌مهاجر ساکن بودند که‌شاه‌عباس بزور از گرجستان‌شرقی بانجا کوچ داده بود. قولر آغاسی علی‌الرسم از اعیان گرجی انتخاب میشد.

۲- این‌ارقام از روی‌تقویم رسمی‌است. یعنی‌بمراتب کمتراز ارزش واقعی.

رعایا بود ذکر شده است. ولی تمام این عوارض وتحمیلات در آن واحد درسراسر کشور وجود نداشت وبعضی از آنها فقط دربرخی از نواحی کشور متداول بود و چندین نوع مالیات وتحمیلات تنها درپایان قرن هفدهم معمول شد.

چنانکه گفته شد درعهد شاه عباس اول میزان بسیاری از عوارض و مالیاتها تقلیل یافت واضافاتی که در فاصلهٔ بین سالهای ۱۵۷۰و۱۵۸۰م - ۹۷۸ و ۹۸۸ ھ. بر مالیاتها وضع شده بود لغو گشت و بعضی از مالیاتها - بالکل ملغی گشت، بویژه در نواحی مرکزی ایران. ولی در عهد جانشینان شاه عباس اول میزان مالیاتها و عوارض مجدداً بتدریج بالا رفت و درپایان قرن هفدهم (سال ۱۶۹۸م - ۱۱۱۰ ھ) میزان عوارض ومالیاتها بشدت ترقی کرد ومالیاتهای تازه وضع شد[1]. این وضع چند سبب دارد. اولاً بسبب ترقی روابط کالا - پولی، دولت وفئودالها بپول محتاج بودند و میکوشیدند برمیزان درآمد خود بیفزایند. از جانب دیگر درحدود سال ۱۰۵۰ ھ. جنگ باترکیهٔ عثمانی وخان‌نشین های ازبک (که در سراسر قرن شانزدهم و چهل سال اول قرن هفدهم. غنایم جنگی دایم ومستمر نصیب دولت و فئودالها میکرد) قطع شده بود.

کماکان مالیات اصلی همان مالیات ارضی یاخراج بود (که اکنون «مال» و وجوهات یا «مالیات» نامیده میشده وبیشتر بجنس دریافت میگشته - ۱۵ تا ۲۰ درصد محصول). دربعضی نقاط بجای بخشی از محصول مالیات نقدی دائمی از هرجفت گاو مأخوذ میگردید.

مالیات باغها وبستانها عشر و توتستانها ۵۰ درصد محصول بود دامداران (باستثنای آنانکه در عراق عجم زندگی میکردند) مالیاتی بنام «چوبان بگی» بمیزان یک هفتم پشمی که از دام ها حاصل میشده - همچنین یک هفتم زاد و ولد دام ها گرفته میشد و از اسب وخر یک سوم بهای آنها اخذ میشد.

۱- دراین باره بتفصیل در فصل نهم آمده است.

در ازای آبیاری مزارع و بستانها مالیات خاصی اخذ میگردید. برای نگهداری مأموران گوناگون (صدراعظم و غیره) مالیات ویژه‌ای بنام «اخراجات» دریافت میشد.

غالباً از رعایا مالیات فوق‌العاده (عوارض) مأخوذ میگردید. آماده کردن «علفه» و «علوفه» برای نگاهداری قشون (سپاهیان فئودالی) و سخرهٔ چاپار (الاغ) و بیغار نزول یانزوله (یاقنق‌لق) و کار اجباری (درساختمانها وتنقیه کاریزها ومجاری آبیاری وغیره) بنفع دولت یافئودالها (بیغاربمعنی‌اخص) بسیاربرای روستائیان سنگین بود. از غیرمسلمانان (مسیحیان ویهودیان و زرتشتیان) جزیه اخذ میگردیدومیزان آن بطور متوسط از هر مرد بالغ بیست تا پنجاه ساله سالیانه یک مثقال (٦ر٤ گرم) طلا بود.

گذشته از این جملهٔ رعایا موظف بودند سالیانه بمقدار ثابت و معینی «پیشکشی» و «سلامانه» و «عیدی» به‌جنس یانقداً به‌مأمورین دولتی ومالک ملک تقدیم کنند.

برای انواع گوناگون اراضی‌ملکی بطور کلی‌مالیاتهای متشابهی‌وجود داشت و بسته باینکه اراضی مزبور از چه نوع بود این‌مالیاتها یا بالتمام وارد خزانهٔ‌دولت میشد (در مورد اراضی‌دیوانی) ویا بالتمام بنفع‌مالکین (در مورد اراضی سیورغال و یورت‌های‌ایلات‌چادرنشین) مأخوذ میگردید ویامیان دولت ومالکین‌اراضی به‌نسبت معینی‌تقسیم میشد (درمورد املاک خصوصی‌یا ملک).

اگر ازطرف دولت به‌مالک زمین مصونیت (معافیت) مالیاتی اعطاء شده بود حق اخذ تمام مالیاتها به‌مالک زمین منتقل میشد. بدین‌طریق مالیاتهای وصولی برحسب اینکه اراضی مربوط چه‌نوع بوده‌اند ـ ممکن بود بصورت مالیات و یا بهرهٔ فئودالی درآید.

شیوه‌ای که درمیان‌اشکال گوناگون بهره کشی‌فئودالی‌تفوق‌داشت ـ کما کان مال‌الاجاره‌یابهره جنسی‌بود. روستائی‌در مقابل‌زمینی که دراختیارداشت (که‌معمولاً

ارثی بود) به مالک زمین «بهرهٔ مالکانه» میپرداخت. در اراضی دیوانی واملاک خاصهٔ شاهی وموقوفه وسیورغال بطور کلی تمام مالیاتها جزو این بهرهٔ مالکانه بود. سهم مالک بابت استفاده از زمین و آب در بیشتر موارد از ۱/۵ تا ۱/۳ محصول اراضی شخم زده و از درختان میوه‌دار ۱/۲ تا ۲/۳ محصول بود.

اگر روستائی از مالک گذشته از زمین و آب دام (گاو نر) وبذر نیز دریافت میداشت سهم مالک از میزان فوق نیز افزون میگشت وممکن بود تا ۸۰ درصد و حتی نود درصد میزان محصول برسد (مالیات هم جزو آن بود).

بنا بگفتهٔ کمپفر در واحهٔ اصفهان که درآنجا روابط کالا - پولی[1] براشکال دیگر تفوق داشت، مال‌الاجاره از رعایا در بیشتر موارد نقداً مأخوذ میگردید (از قرار ۶۶۰ دینار (۳۳ عباسی) ازهر جریب شخم خورده).

در اراضی خاصهٔ شاهی در واحهٔ اصفهان موازین زیر برای اخذ بهرهٔ مالکانه از روستائیان مستأجر وجود داشت: اگر شاه که مالک اراضی بود زمین و آب میداد و بذر و دام (گاو نر) متعلق بروستائی می بود وی ۲/۳ محصول را بشاه میداد و ازآنچه برای خود وی باقی میماند مالیات دیوان را می پرداخت. گذشته از این وی موظف بود به کار اجباری (بیغار) تن دردهد. اگر شاه بروستائی مستأجر گاو کاری و گاوآهن هم میداد و ضمناً ویرا از مالیات دیوان معاف میکرد سهم روستائی به ۱/۴ محصول تقلیل می یافت وشاه که مالک زمین بود ۳/۴ محصول را دریافت میداشت. اگر اضافه براین شاه روستائی را ازکار اجباری وبیغار معاف میداشت - سهم زارع تا ۱/۸ محصول تنزل میکرد و ۷/۸ را شاه دریافت مینمود.

شاردن میگوید که در واحهٔ ثروتمند اصفهان روستائیان ایرانی مرفه‌تر از روستائیان فرانسه بوده‌اند. ولی وضع سراسر ایران چنین نبود بلکه فقط درحومهٔ شهرها رعایا نسبتاً مرفه بودند. در عوض - بگفتهٔ شاردن - روستائیان ایران بالکل بیحق بوده تحت یک رژیم استبداد وخودکامی زندگی میکردند.

۱- رجوع شود باخر کتاب.

خدمتگزاران شاه ومأموران اگرآنچه را میخواستند از ایشان مأخوذ نمیداشتند بضرب وشتم آنان میپرداختند، مجبورشان میکردند برایگان کار کنند، مجاناً وسایط حمل ونقل و اسب ازایشان میگرفتند، بمیل خویش تا مدتی که میخواستند درخانه های روستائیان توقف میکردند و بخرج آنان تغذیه مینمودند وگاهی از آنان وجوهی نیز مطالبه کرده میگرفتند.

اهمیت چادرنشینان درزندگی اجتماعی واقتصادی کشور تقریباً همانند سه چهار قرن پیش بود. ما آماری درباره عدهٔ نفوس چادرنشین درقرن یازدهم در دست نداریم. ولی وقتی که حتی درپایان قرن سیزدهم سی درصد جمعیت ایران را ایلات چادرنشین تشکیل میداده بدیهی است که در قرن یازدهم عدهٔ ایشان بیش از میزان فوق بوده است. فقط عدهٔ ناچیزی از چادرنشیان بـه زندگی اسکان یافته میگرائیدند وآنهم فقیرترین عناصر آنان برخلاف ارادهٔ خویش چنین میکردند زیرا این امر برای ایشان زیان داشت.

وضع روستائی اسکان یافته که در زیر بار مال الاجاره (بهرهٔ مالکانه) ومالیاتها و مظالم مأموران ومالک رنج میبردند بمراتب بدتر وسخت تر از وضع چادرنشین ایلاتی بود، زیراسازمان ایلاتی تااندازه‌ای ازعنصر اخیرالذکر دفاع میکرد. آن لفافهٔ رسوم پدرشاهی که در ایلات بروی تحمیلات ومالیاتها وبیغارهای فئودالی کشیده شده بود در واقع حدومری بود که از آن تجاوز نمیشد. چادرنشیان ایلاتی که درقشون فئودالی خدمت میکردند سهمی از غنایم جنگی را دریافت میداشتند ومسلح بودند وحال آنکه رعایا اسلحه نداشتند و کوچکترین مأمور دولت وسپاهی وحتی مستخدمان فئودالهای بزرگ میتوانست بآنها زور بگوید وتجاوز کند.

در ایران بردگی و برده فروشی همچنان وجود داشت ولی از بردگان بمثابه مستخدم خانه واعضای حرم استفاده میکردند. بردگان برسه قسم بودند: «اسیران» و «زرخریدان» و آنانکه در خانهٔ صاحب خود متولد شده بودند یا «خانه زادان»[1].

---

۱ - یعنی اعقاب پشت دوم وسوم (و بیشتر) بردگان.

وضع خانه‌زادان بهتر بود ورسمی معمول شده بود (ولی قانونی وجود نداشت) که بندهٔ خانه‌زاد را نمیفروختند.

بندگان را بیشتر ازقفقاز بدست میاوردند و در کشورهای دیگر وغالباً در ترکیه و هندوستان و کشورهای عربی بفروش میرساندند. اما بکار واداشتن بردگان در تولیدات یعنی زراعت و حرف و صنایع و دامداری چادرنشینان بحد ناچیزی تقلیل یافته بود.

در سال ۱۵۳۰م-۹۳۷ ه. در کارگاههای ابریشم‌بافی شاهی کنیزان (بردگان مادینه) کار میکردند ولی در قرن هفدهم دیگر جز پیشه‌وران آزاد که مزد معینی میگرفتند - کسی در آن کارگاهها کار نمیکرد. بدینطریق برده داری که مدت مدیدی در جامعهٔ فئودالی ایران محفوظ مانده بود درقرن هفدهم تقریبا معدوم گشت.

بخش ۸ - وضع کشاورزی درایران قرن یازدهم ه.

انتقال زمام امور سیاست دولت از دست فئودالهای چادرنشین ترک بدست فئودال های مقیم واسکان یافته ایرانی (مأموران عالیمقام کشوری) در آغاز قرن هفدهم واصلاحاتی که درعهد شاه عباس اول بعمل آمد و بخصوص سبک شدن بار مالیاتها در عصر آن پادشاه وترقی وتکامل روابط کالا - پولی وسرانجام پایان جنگهای ویران کننده باترکیه وخان‌نشین های ازبک واستقرار یک صلح طولانی (۱۶۴۰-۱۷۲۲م-۱۰۵۰-۱۱۳۵ ه) موجب ومحرك اعتلای نسبی نیروهای تولیدی ایران وبخصوص کشاورزی گشت (گرچه حتی درعهد شاه عباس نیز اقتصاد ایران بآن سطح رفیعی که درآغاز قرن سیزدهم - یعنی پیش از حملهٔ مغول - رسیده بود - نایل نگشت). رشد و ترقی اقتصاد تاآخر قرن یازدهم ادامه داشت.

جهانگردان قرن هفدهم از کارهای بزرگی که درایران در زمینهٔ آبیاری بعمل آمده بوده سخن میگویند و از احداث کاریزهای جدید وتعمیر قنوات و مجاری قدیم یاد میکنند.

بگفتهٔ سیاحان مزبور در قرن هفدهم نیز چهار نوع آبیاری که در آغاز قرون وسطی در ایران وجود داشت باقی بوده. یعنی نهرهای کوهستانی، نهرهای متفرع از رودخانه ها، کاریزها وچاه ها. شاردن میگوید: «در واقع هیچ قومی درجهان وجود ندارد که مانند ایرانیان با چنین مهارتی نقب بزند و مجاری آبیاری تحت الارضی احداث کند».

شاردن کاریزهائی بطول ۳۲ و ٤۰ کیلومتر وحتی طویل تر دیده بود که از دامنهٔ کوهها (که آبهای تحت الارضی درآنجا جمع میشود) به نقاط پست جلگه امتداد یافته بود وچاه هائی درطول آن به فاصله های هشت متر زده بودند (که مقنیان برای تنقیه کاریزها از آن استفاده میکردند). اکثر کاریزها در عمق ده تا ۱۵ متر حفر شده ولی قنوات عمیق تر نیز دیده میشد.

بگفتهٔ شاردن از چاه ها بوسیلهٔ نیروی حیوانی (گاو نر) استفاده میشد که آب را ازچاه بوسیلهٔ دولهای چرمی که ۲۰۰ تا ۲۵۰ فونت ظرفیت داشت بالامیکشیدند. آب بکمک قرقره‌ای از دول چرمی به حوضی ریخته میشد و ازآنجا ازطریق مجاری بمزارع و بستانها میرفت.

آبیاری بوسیلهٔ کاریز و چاه مجانی بود و در ازای آبیاری مزارع وبستانها بوسیلهٔ جویها و ترعه های متفرع از رودخانه ها - از هرجریب ۲۰سو (اندکی بیش از یک عباسی) درسال اخذ میشد (شاردن).

بگفتهٔ شاردن میراب کل واحهٔ اصفهان سالیانه چهار هزارتومان (چهل میلیون دینار) از این محل بدست میاورد. آنچه معاونان او برای خود اخذ میکردند جزء این مبلغ بحساب نیامده است.

سیاحان قرن هفدهم از رشد اقتصادی بعضی از نواحی کشاورزی (بویژه حومهٔ شهرها که روابط کالا - پولی در آنجا ترقی کرده بود و محصولات کشاورزی آن در بازار شهر ویا برای صادرات بفروش میرفت) سخن میگویند. طبق آنچه کمپفروشاردن

۱- هر فونت = ٤۵۳ گرم.

نقل میکنند در واحهٔ اصفهان نفوس فراوان زندگی میکردند و سراسر آن مزروع بود. در سال ۱۳۲۹م - ۷۳۰هـ. در واحهٔ اصفهان درمساحتی قریب ۴۰۰۰ کیلومتر مربع ۸۰۰ قریهٔ بزرگ و کوچک وجود داشت ولی درحدود سال ۱۶۷۰- قریب ۱۵۰۰ قریه در آنجا دیده میشد.

گندم و جو درهمه جای ایران کاشته میشد. بگفتهٔ شاردن درایران نان گندم فراوان بود و همه جا بقیمت ارزان یافت میشد و در ایران نان بمراتب فراوانتر از هندوستان بود. برنج نیز بمقدار زیاد زراعت میشد. پنبه کاری که در قرن شانزدهم دربرخی نواحی تمرکز یافته بود درقرن هفدهم در سراسر ایران متداول گشته بود و کشت کتان را تقریباً متروک ساخته بود وپنبه‌زارها در همه جا دیده میشد. کشت گیاههای رنگی (روناس وحناوزعفران) و داروئی وادویهٔ غذائی وهمچنین سبزیکاری که درآغاز قرون وسطی چندان متداول نبود - بسیار توسعه یافت.

زراعت خشخاش بااینکه درقرن دوازدهم. در ایران شناخته شده ولی توسعه پیدا نکرده بود درقرن هفدهم به بسیاری از نواحی بسط یافت. بهترین خشخاش تریاك را درلنجان - واحهٔ اصفهان کشت میکردند وسراسر دشت وصحرا پوشیده ازبوته های خشخاش بود. زراعت تازه‌ایکه در ایران درفاصلهٔ دوقرن شانزدهم وهفدهم متداول گشت توتون بود.

درحدود سال ۱۶۷۰م - ۱۰۸۱هـ. تقریباً در همه جای ایران توتون کشت میشد. بهترین اقسام آنرا درخوزستان وهمدان وکرمان وخراسان زراعت میکردند.

کشت درختان میوه‌دار و احداث تاکستان ها پس از یک دورهٔ انحطاط وسقوط مجدداً درقرن هفدهم ترقی کرد. در تمام نقاط ایران درختان میوه (بویژه درخت زردآلو وهلو وگلابی و به و بادام و انار وانجیر) وتاك انگور وخربزه کشت میشد. بگفتهٔ شاردن درظرف چهار ماه فصل خربزه بقدری از این میوه باصفهان وارد میشد- که خوراك یک روز مردم آنشهر بیش از مقدار مصرف یکماههٔ خربزه در تمام فرانسه بود.

کشت نخل خرما درخوزستان وجلگه های پست فارس وسیستان وبویژه کرمان بسیار رواج داشت. درقرن هفدهم نیز مانند قرون پیشین خرمای ایران از حیث جنس بهتر ازخرمای عراق وعربستان شمرده میشد. بهترین خرماها درجهرم بعمل میآمد. خرمای ایران بمقدار زیاد بهندوستان و دیگر کشورها صادر میشد (بشکل خوشه و یا درظرف ویا درمیان کدوهای بزرگ بوزن ۱۰ تا ۲۰ فونت[1] که در شیرهٔ خود خرما حفظ میگشت). خرمای کرمان و انار یزد وشیراز وپرتقال مازندران و پیاز درشت و شیرین خراسان بخارجه صادرمیشد.

کشت پرتقال درنواحی مجاور کرانهٔ بحرخزربسیار متداول بود. درخت زیتون درخوزستان و مازندران کشت میشد ولی روغن زیتون ایران از حیث جنس پست بود. بنابگفتهٔ شاردن گل کاری در ایران بیش از اروپا ترقی کرده بود و رواج داشت. فارس کماکان از لحاظ تهیهٔ روغن گل وعطر گل سرخ مشهور بود. شرابسازی همه جا متداول و معمول بود. مسیحیان (ارمنیان و اروپائیان) و یهودیان و زرتشتیان باین کار اشتغال داشتند. بهترین شرابها درگرجستان وارمنستان وگیلان و شیراز و یزد تهیه میشد.

سیاحان خارجی از ارزانی خواربار در ایران سخن میگویند[2]. در حدود سال ۱۶۷۰ م-۱۰۸۱ ه. درخوزستان ۱۴۴ فونت جو یا ۵۴ فونت نان گندم ویا ۱۸ گوسفند را به یک عباسی میشد خرید.

درقرن هفدهم پرورش کرم ابریشم درایران چنان ترقی کرد که نه قبل و نه بعد بآن درجه اوج و ارتقا نرسید. بگفتهٔ اولئاریوس در قلمرو دولت صفوی سالیانه بیست هزار عدل ابریشم خام تولید میشد وبگفتهٔ شاردن ۲۲ هزار عدل که هریک ۲۷۶ فونت وزن داشت. طبق اظهار شاردن گیلان ده هزار عدل ابریشم خام ومازندران

۱- هر فونت — ۴۵۳ گرم.

۲- برعکس درنیمهٔ دوم قرن پانزدهم- هنگام انحطاط اقتصادی - باربارو و کونتارینی ازگرانی خواربار درغرب ایران شکایت میکردند.

۲ هزار وخراسان ۳ هزار و ماد (آذربایجان) ۳ هزار وقره باغ (درآذربایجان شمالی) ۲ هزار وگرجستان ۲ هزار عدل تولید میکرد. ازاین مقدار فقط درحدود یکهزارعدل درایران باقی‌میماند ومصرف میشد وباقی بالتمام بهندوستان و اروپا صادر میگردید. تنها عوارض گمرکی از صدور ابریشم خام سالیانه به ٤ هزار تومان (۰. ٤ میلیون دینار) بالغ میگردید. بهترین نوع ابریشم خام از آن شیروان و گیلان بود (نوع لاهیجانی).

عدهٔ کثیری از روستائیان ایران درقرن هفدهم براثر رشد و ترقی روابط کالا - پولی - بجمع آوری وفروش محصول درختان وحشی و خودرو می پرداختند - ازقبیل مازو (بخصوص درخوزستان) وصمغ هاو کندر ومصطکی وانگم های معطر (بخصوص درکرمان) و انغوزه وغیره.

بگواهی جهانگردان دامداری درایران - چه دامداری ایلاتی (بخصوص در نواحی کوهستانی) وچه دامداری روستائیان مقیم درقرن یازدهم ه. رونق داشت وترقی کرده‌بود. اولئاریوس ازتعداد کثیر وزیادی گوسفندان وبخصوص گوسفندان دنبه‌دار که از لحاظ جنس ازگوسفندان اروپائی بهتربودند سخن میگوید. همراهان اولئاریوس چند گوسفند از بهترین نژادهای ایرانی را بشهر خود - هولشتین بردند. گوسفندنژاد بخارائی بهترین پشم را میداد.

گله های بز نیز فراوان بود وبسیاری ازآنها تا ۲ فونت پیه میدادند. محصولات شیری بحدوفور بود وبانضمام نان ومیوجات وسبزیجات غذای اصلی مردم زحمتکش ایران را تشکیل میداد. شتریک کوهان و دو کوهان نیز درایران فراوان بود وچون حمل ونقل کاروانی درایران رونق بسیار داشت شتر واجد اهمیت اقتصادی بسیار بود. سیاحان از «کثرت عجیب» اسب درایران سخن میگویند. شاید درآن روزگاران تعداد اسبان درایران بیش از زمان ما بوده. از نژادهای فراوان اسبان سواری ازقبیل عربی وترکمنی وغیره نیز گفتگو میکنند.

بگفتهٔ اولئاریوس و صاحب «تذکرة الملوک» شاه رمه های بسیار داشت که در بهترین مراتع ییلاقی وقشلاقی قرار داشتند. اولئاریوس از فراوانی قاطران و خران «بی‌حد وشمار» درایران صحبت میدارد.

بدینطریق حق داریم که از ارتقای کشاورزی ایران در قرن یازدهم ه. سخن گوئیم. با اینحال هنگامی که رقم های مذکور در منابع قرن یازدهم ه. را بامطالب و مدارک مورخان دورهٔ قرن سوم تا هفتم مقایسه کنیم می‌بینیم که حتی در قرن یازدهم نیز کشاورزی (جز درمورد پرورش کرم ابریشم وباستثنای برخی از نواحی مانند اصفهان) بسطح رفیعی که در دوران پیش از هجوم مغول واجد بوده نایل نگشت.

رشد وترقی روابط کالا - پولی در قرن شانزدهم فئودالها و دولت فئودالی را برآنداشت تا میزان بهرهٔ مالکانه ومالیاتها را افزایش دهند. در کشاورزی افزایش شدت استثمار فئودالی از رشد نیروهای تولیدی سریع تر بود. اینوضع در دهات اثر مرگباری داشت.

در جامعه‌ایکه دیری با رسوم فئودالی زیسته و آخرین مراحل آنرا می‌پیمود - تسلط بزرگان چادرنشین واستثمار بیرحمانهٔ روستائیان و مقید ساختن آنان بزمین و بیحقی ایشان تأثیر کشنده‌ای در کشاورزی کشور داشت. روابط قدیمی تولیدی مانع تکامل وپیشرفت نیروهای تولیدی روستا بود.

تکامل روابط کالا - پولی موجب شد که رباخواری - این آفت روستا - تاحدودی که درگذشته سابقه نداشت رونق یابد. «در سازمانهای آسیائی رباخواری ممکن است مدت مدیدی وجود داشته باشد و جز انحطاط اقتصادی و فساد سیاسی موجب چیز دیگری نشود». رباخواری «محافظه کار است وفقط شیوهٔ موجود تولید را به‌وضع فلاکت بارتری درمیاورد».

در فاصلهٔ بین قرنهای یازدهم و دوازدهم انحطاط کشاورزی بارزتر جلوه کرد ولی نخستین علامات درحدود سال ۱۰۸۱ ه. نمایان شد. شاید هم اندکی زودتر از آن تاریخ. شاردن که ناظری متفکر بود متوجه شده بود که درایران تعداد مجاری

و نهرهای آبیاری بخصوص کاریزها تقلیل یافته بود . شاردن مینویسد که هرجا آب بیابند و کاریز وجود داشته باشد زمین حاصلخیزاست ولی برای اینکه آب را بیابند و بمقدار کافی بروی زمین بیاورند کارگر کم بود .

کمبود افراد در ایران از بیحاصلی کشور نبوده بلکه - چنانکه در امپراطوری عثمانی نیزاین پدیده مشهود بود - بیحاصلی کشور از کمبود افراد بود . شاردن علت تقلیل جمعیت ایرانرا - بحق - از سوء اداره (بهره کشی بیرحمانه) وخودکامی فاتحان (بزرگان چادرنشین ترک ومغول) درظرف چند قرن اخیر میدانست .

روستائیان دسته دسته مهاجرت میکردند وبویژه از جنوب ایران به هندوستان که زندگی زارعان درآنجا بهتر بود میرفتند . حاصلخیزترین اراضی بسبب تقلیل عدهٔ نفوس بی‌آب و نکاشته میماند . شاردن متذکر شده است که حتی یک دوازدهم اراضی کشور مزروع و مسکون نبوده . این سیاح میگوید که غالباً اتفاق میافتاد همینکه درحدود هشت کیلومتر از شهری بزرگ دور میشدم ۸۰ - کیلومتر میرفتم و حتی نشانی از آبادی نمیدیدم .

بخش۹ - شهر وپیشه وبازرگانی درقرن هفدهم

پیشرفت و اعتلای عمومی اقتصادی که پیشتر از آن سخن رفت و پس از یک دوران طولانی انحطاط - درآغاز قرن یازدهم پدیدآمد درترقی و رشد شهرها نیزانعکاس یافت . اینکه منابع تاریخی قرن یازدهم بیش از مورخان قرون ماقبل از صنوف پیشه‌وران سخن میگویند امری تصادفی نیست . زیراصنوف مزبور درقرن یازدهم بیش ازپیش واجد اهمیت گشته بودند .

صنف صلاحیت فنی استادکار را گواهی میداد وتصویب مینمود . درهر صنفی درجات مختلف «شاگرد» و «خلیفه» و «استاد» وجودداشت ومراسمی نیز برای اعلام «استادی» برگزار میشد . هرصنفی یک رئیس انتخابی داشت که مقامات شهری او را برسمیت می شناختند .

کتاب « تذکرة الملوك » مینویسد که مردم هر کوی و هر دهکده و هر صنف از میان خود شخصی را که معتمد وشایستهٔ اطمینان باشد برمیگزینند و گواهئی برای وی تنظیم میکنند ومواجبی معین مینمایند. این سند را بمهر نقیب رسانده سپس نزد کلانتر میآورند و از وی گواهئی (تعلیقه) و خلعت برای منتخب خود دریافت میدارند و او پس از آن به امور ایشان رسیدگی میکند. هیچکس نمیتوانست بدون اجازهٔ رئیس صنف کارگاه صنعتی بگشاید[2]

استادان صنف مجامعی داشتند. درسه ماه اول هرسال کلانتر شهر جلسه‌ای از تمام رؤسای اصناف درخانهٔ خود تشکیل میداد وطرز تقسیم کل مالیات پیشه‌وران را (بنیچه) میان اصناف مختلف معین میکرد. این نظامات گواه افزایش اهمیت اصناف در زندگی شهریست. طبق اطلاعات مندرج درمنابع تاریخی زمان سلجوقیان و ایلخانان مغول - درآن روزگاران مأموران مالی وعملداران بنظر خود به پیشه‌وران مالیات می بستند و بااصناف مشورت نمیکردند و آنها را بحساب نمیآوردند. در قرن هفدهم بعضی از اصناف مقدار معینی ازمحصول حرفهٔ خویش را برسم مالیات جنسی تحویل خزانه میکردند وبرخی دیگر بجای آن مالیات نقدی می پرداختند که بنا بگفتهٔ شاردن از هر دکان (کارگاه پیشه‌وران) سالیانه ده تا بیست «سو» یعنی قدری پیش از نیم یا یک عباسی[3] بود. اصناف رابطه نزدیکی با فرق درویشان حیدری ونعمت اللهی که از قرن شانزدهم تا هیجدهم دربلاد ایران بسیار ذینفود بودند داشتند.

استادان کارگاههای درباری درمیان پیشه‌وران واجد مزایائی بودند. چنانکه بیشتر گفته شد درکارگاههای درباری قرن هفدهم دیگر مانند سابق (حتی در نیمهٔ اول قرن شانزدهم) بردگان صنعتگر کار نمیکردند بلکه پیشه‌وران آزادی که اجرت میگرفتند درمؤسسات مزبور مشغول کار بودند.

۱- کلانتر - رئیس شهر ونقیب جانشین او بود.

۲- علی الظاهر چنین مقرراتی در آغاز قرون وسطی وجود نداشت.

۳- یک عباسی ($\frac{۱}{۵۰}$ تومان) برابر با ۱۸ سوی فرانسه بود.

«تذکرة الملوک» میگوید که چون تعیین «عمله» کارگاههای درباری «بیوتات» امری که شایستهٔ پیشنهاد به شاه باشد نبود بدین سبب تعیین این کارگران با مرصدراعظم و پس از آنکه رئیس کارگاههای مزبور (ناظر بیوتات) وخزانه دار کل کشور (مستوفی-الممالک) پیشنهاد خویش را در این باره بوی تقدیم میداشتند - بعمل میآمد. استادان کارگاههای درباری مواجب و هدایای معینی در آخر هرسال دریافت میداشتند. ناظر بیوتات باتفاق رؤسای اصناف مصنوعات کارگاههای درباری را تقویم میکرد.

در شهرهای ایران درقرن یازدهم نیز کماکان شهرداری خود مختار - وجود نداشت. در رأس امور هرشهری کلانتر قرار داشت که در میان بزرگان محل یعنی فئودالهای بزرگ آن بخش که با تجارت کلی فروشی ارتباط داشت و ندرةً از سران تجار بود توسط دولت شاه معین می‌شد. حقوق و وظایف کلانتر را کمپفر مفصلاً شرح داده است. کلانتر موظف بود از حقوق و منافع شهریان در دادگاه دفاع کند ومراقب باشد که حاکم (داروغه) بمردم فشار نیاورد واجحاف نکند ومالیاتها از مردم برخلاف قاعده اخذ نگردد ومبلغ مالیاتها و عوارض دیگر دولتی را میان کویها واصناف تقسیم وسرشکن کند. بدینطریق اسماً کلانتر مدافع منافع شهرنشینان بود. ولی در واقع امر نمایندهٔ منافع بزرگان شهر - مالکان محلی وروحانیون وتجار بزرگ بود. ساکنان جلفای نو - یاحومه ارمنی نشین اصفهان - خود حق داشتند کلانتر خویش را ازمیان تجار بزرگ انتخاب کنند.

صنف تجار وروحانیون (جامعهٔ سادات ومدارس روحانی) واصناف پیشه‌وران و محلات شهر ازحق ادارهٔ امور داخلی خویش برخوردار بودند ورؤسای خودرا انتخاب میکردند وبعد بتصویب کلانتر میرساندند.

از حرفه‌ها صنعت نساجی مقام رهبری را داشت. این صنعت پس از یک دوران انحطاط درعهد سلطنت شاه عباس اول بطور محسوسی ترقی کرد. دراصفهان و کاشان و یزد و کرمان وشیراز ومشهد وتبریز ودیگرشهرها کارگاههای بزرگ نساجی بوجود آمد که پارچه‌های ابریشمی و زربفت ومخمل میبافتند. بگفتهٔ اولئاریوس اکثریت پیشه‌وران ایرانی را نساجان و رنگرزان تشکیل میدادند.

صنعت ابریشم بافی حوایج اعیان وبزرگان و تجار کلان را رفع میکرد و برای بازار خارجی مشغول کار بود . پارچه های ابریشمی یکرنگ بنام کمخا و چند رنگ بنام «قصب» وپارچه ابریشمی ساده ویا زر دوزی ونقره دوزی وزربفت وانواع مختلف مخمل تولید میشد .

بگفتهٔ شاردن صد جور زر بفت و زری وجود داشت . از میان آنها زربفت دو رو (پشت ورویش یکی بود) ممتاز بود ویکی از انواع آن گزی ۵۰ تومان (۲۰۰۰ عباسی) قیمت داشت . این نوع زربفت گرانترین منسوج جهان بود . شاردن میگوید که در آن واحد پنج یا شش نفر به بافتن این پارچه گرانبها مشغول بودند وبرای تهیهٔ آن ۲۴ تا ۳۰ ماسوره لازم بود وحال آنکه برای تهیهٔ پارچه های معمولی بیش از دو ماسوره لازم نبوده .

علی رغم بهای شگفتی انگیز وباور نکردنی این زربفت گران قیمت کارگرانیکه آنرا تهیه میکردند روزی بیش از ۱۶-۱۵ سو (یعنی کمتر از یک عباسی) اجرت نمیگرفتند . شاردن از مخملهای طلائی ایران بخصوص نوع پرپشت آن که رنگ و برق خود را همیشه حفظ کرده نشت و کهنه نمیشد تحسین میکند . بهترین مخملها در کاشان ویزد واصفهان تولید میشد .

در ایران منسوجاتی از پشم شتر (بهترین نوع در یزد و کرمان وقزوین) وپشم گوسفند (بیشتر درمازندران وبهترین وظریف ترین نوع آن در دورق درکرانهٔ خلیج فارس) تهیه میشد . نمد بسیار نازك وسبك نیز تولید میگشت . پارچه های پنبهٔ خشن (کرباس) نیز برای مصرف عامهٔ مردم بسیار بافته میشد . حصیرهای ایران هم مشهور بود . بقول شاردن نازکترین و بهترین حصیرهای جهان را در سیستان از نی می بافتند .

قالی بافی درایران قرن هفدهم ازلحاظ نقش و چیره دستی در بافت بحد کمال رسید . قالیهای ایران بمقدار زیاد از طریق بغداد وترکیه باروپای غربی صادر میشد و بدین سبب در اروپا به قالی ترکی معروف شده بود .

در قرن هفدهم در قالیهای ایران بیشتر نقش گل و گیاه معمول بود . غالباً نقش گلستانی باحوضهای پرآب وجویها وقالیهادیده میشد وصحنه های زندگی فئودالها وشکار سواره و تعقیب نخجیر که در قالیهای قرون پیشین بسیار دیده میشد در قرن هفدهم اندک اندک متروك میگردید .

در قالیهای قرن هفدهم استادان در تلفیق و ترکیب نقوش آزادی بیشتری داشتند و آثار هنر خلق بیشتر مشهود بود . درمیان قالیهای ایرانی فرشهای عالی و زیبای کرمانی که از پشم گوسفند و بز با نقش ظریف گل و گیاه و تفوق رنگهای سبز ونارنجی بافته میشد مقام اول را واجد بودند .

قالیهای پشمی وابریشمی کاشان نیز بانقش گل و گیاه وتفوق رنگهای قرمز و فیروزه‌ای وسفید وکرم مشهور بودند . درقالیهای شیرازی اشکال هندسی گل و گیاه و نیم رنگهای روشن سبز وسرخ وآبی تفوق داشت . قالیهای همدان وفراهان وخراسان نیز شهرت داشتندداین قالیها هریك از لحاظ فنی وسبك ونقشه بایکدیگر تفاوت داشتند . قالیهای تبریز و اردبیل و کردستان ایران (از شهر سنندج) از لحاظ سبك و نقشه تا اندازه‌ای با قالیهای دیگر نقاط ایران تفاوت بارز داشتند . سیاحان قرن هفدهم قالیهای کرمان را تحسین میکردند .

چینی و بدل چینی و ظروف سفالی ایرانی شهرتی داشت که شایستهٔ آن بود . تولید کاشی وسفالینه ایران نیز پس ازآنکه مدت مدیدی تقلیل یافت درقرن یازدهم مجدداً رونق پیدا کرد . نقش ونگار باصیقل لعاب براق - (در کرمان) و رنگ لاجوردی با پوشش لعاب براق فیروزه‌ای یاسبز وغیره که زمانی بکلی متروك گشته بود مجدداً احیاء شد .

مصنوعات سفالین شهر کرمان که بالتمام با لعاب براق فیروزه فام پوشیده شده بود درسراسر جهان شهرت داشت . در کاشیهای ظریف وزیبای ایران درقرن هفدهم بطور مشهود از نمونه های چینی تقلید بعمل میآمد . ولی در ظروف کرمانی کمتر از ظروف دیگر لعابی تقلید از چین دیده میشد .

درگومبرون (که بعدها به بندرعباس مشهور شد) برکرانهٔ خلیج فارس ظروف بدل چینی یا سفالینهٔ لعابی زیبائی با نقوش آبی سیر می‌ساختند و درجدار آن قبل از گذاشتن در کوره سوراخهای کوچکی تعبیه مینمودند و بعد با لعاب براق زجاجی پر میکردند که شفاف باقی میماند. کاشیهای لعابی بالوان مختلف که برای روی کار گنبدها و جلوخان ابنیه بکار میرفت نیز مشهور بود.

بهترین مصنوعات سفالینهٔ ظریف ایرانی در قرن یازدهم در کرمان ومشهد ویزد وکاشان ونائین واصفهان تهیه میشد. مصنوعات هرشهر باشهر دیگر از لحاظ سبک ونقش و رنگ تفاوت بارز داشت. شاردن سفالینهٔ لعابی شیراز را ترجیح میداد.

در میان دیگر مصنوعات، اشیاء چرمی وبخصوص آنچه از چرم ساغری (قزوین) و انواع والوان تیماج ها (تبریزی وغیره) ساخته شده مشهور بود. سیاحان کمانها و شمشیرهای ساخت ایران را از آن تمام جهان بهترمیدانستند. بگفتهٔ اولئاریوس بهترین فولاد درکرانه های دریاچهٔ نیریز تولید میشده وبهترین تیغ ها درقم و نزدیک قزوین ساخته میشد واز ٤ تا ۲۰ ریخس تالر (۸۰-۱٦ عباسی) قیمت داشت.

در شرح اسلحه بزبان روسی در قرن هفدهم چنین نوشته شده است: «شمشیرقزلباش از فولاد خالص است واز قبضه در دوطرف تا آغاز نوک آن طلا کوب است». مصنوعات طلائی ونقرهٔ وبرنجی ایرانی نیز بخصوص مشبک کاری وملیله کاری نقره واشیاء عاجی بسیار با استادی وچیره دستی ساخته شده بود.

تولید رنگها نیز بسیار ترقی کرده بود. و ازسنگ لاجورد (کبود) وچوب برزیل و ژاپن و از رناس (قرمز) واز زعفران (زرد) و نیل (کبود) و انار و آب لیمو وغیره رنگ میساختند. سنگ لاجورد از «سرزمین ازبکان» ونیل وچوب ژاپونی از هندوستان و چوب برزیلی از کشورهای اروپائی وارد میشد.

بگفتهٔ شاردن تولید شیشه درفاصلهٔ قرنهای شانزدهم وهفدهم درسراسر ایران متداول بود. ولی جنس شیشه اعلا نبود. رنگ آن خاکستری بود و حباب های هوا زیاد داشت. بهترین شیشه درشیراز ساخته میشد. در تمام ایران کاغذ سازی هم

معمول بود ولی جنس آن نه تنها بدتر از کاغذ اروپائی بود بلکه بپای کاغذ ساخت آسیای میانه نیز نمیرسید. کاغذ آسیای میانه بمقدار زیاد به ایران وارد میشد. صابون سازی هم رونق داشت و از پیهٔ گوسفند وخاکستر علفهای معطر صابون میپختند. این صابون ارزان وبرای مصرف عموم بود. اعیان و بزرگان از صابون بهتری که از حلب (سوریه) وارد میشد استفاده میکردند.

سیاحان وبویژه شاردن شیوه های بازرگانی ایران را شرح میدهند. در آغاز قرون وسطی در تجارت کلان مبادلهٔ جنس باجنس متداول بود ولی این شیوه درقرن یازدهم فراموش شده بود. وبازرگانی فقط بپول نقد انجام میگرفت وسکهٔ نقره صفوی یا خارجی وسیلهٔ مبادله بود.

در معاملات کلان تجاری واریز حساب بوسیلهٔ کیسه های پول که هریک حاوی ۲۵۰۰ عباسی (۵۰ تومان) بود بعمل میآمد و محتوی کیسه ها بدقت توزین میشد. شاردن میگوید که بدینطریق فریب وخدعه درمعامله محال بود. تمام تجار بزرگ نمایندگان سیاری داشتند.

بگفتهٔ شاردن در ایران تجاری بودند که در دورترین کشورها مانند سوئد و چین عمال معتمدی داشتند. بسبب حمایتی که گروه فئودال زمامدار یعنی مأموران عالیمقام کشوری در قرن هفدهم از تجار بزرگ بعمل میآوردند بازرگانان بزرگ بسیار محترم بودند. تجارت خارجی در دست تجار مسیحی (ارمنیان و بعد از ایشان تا اندازه‌ای هلندیان و انگلیسیان و فرانسویان) بود نه ایرانی. تجار مسیحی با روسیه و ممالک اروپای غربی تجارت میکردند و هندیان با هندوستان و کشورهای خاور دور. همچنانکه درترکیه آنروز نیز تجارت خارجی در دست مسیحیان (یونانیان وارمنیان واروپائیان) ویهودیان بود. تجارت داخلی در دست تجار مسلمان (ایرانی) بود.

در میان تجار ارمنی جلفای نو ثروتمندانی وجود داشتند که تمولشان به ۶۰ تا ۲۰۰ هزار تومان بالغ میگشت. شرکت تجار بزرگ ارمنی جلفای نو از انحصار صدور

ابریشم ایران استفاده میکرد . شاه باین ارمنیان در کشورهای مسیحی مأموریتهای سیاسی محول میکرد وضمناً از وجود آنها برای فروش پارچه های ابریشمی و زربفت و مخمل ودیگر مصنوعات کارگاههای درباری، در اروپا استفاده مینمود . ارمنیان جلفای نو سالیانه ۸۰۰ تومان مالیات به‌خزانه می‌پرداختند .

گذشته از تجار ارمنی فقط تجارتخانه های انگلیسی وهلندی حق صدورابریشم خام ایران را داشتند. هلندیها باموفقیت تمام با انگلیسیان رقابت میکردند. هنگام انقلاب بورژوازی انگلستان - هلندیها حقوق خاصی در زمینهٔ تجارت صادراتی ایران از شاه عباس دوم (درسال ۱۶۴۵م - ۱۰۵۵ ه) بدست آوردند. جالب توجه است که دولت شاه نیز مانند حکومت تزاری مسکو نزاع خویش را با انگلستان یکسان توجیه میکردند و میگفتند چون انگلیسیان جسارت کرده «شارل سلطان قانونی خویش را» اعدام کرده‌اند درمیان ایشان وانگلیسیان مناقشه درگرفته‌است. انگلیسیهاپس از استقرار مجدد سلطنت درانگلستان (سال ۱۶۶۰م) توانستند درتجارت ابریشم ایران فقط مقام دوم را بعداز هلندیها احراز کنند.

در حدود سال ۱۶۷۰م - ۱۰۸۱ ه. هلندیها سالیانه معادل مبلغ ۵۰۰ تا ۷۰۰ هزار لیور (قریب ۱۱ تا ۱۳ هزار تومان) ابریشم خام باروپا صادر میکردند.

از ایران به کشورهای اروپای غربی گذشته‌از ابریشم خام ومنسوجات ابریشمی تیماج وچرم ساغری وپشم شتر و گوسفند وقالی وظروف بدل‌چینی ومصنوعات طلا و نقره وسنگ‌های قیمتی وبخصوص فیروزه صادر میشد.

از ایران بروسیه بیش از همه چیز انواع و اقسام منسوجات ابریشمی صادر میگردید. درشرح لوازم روسی قرن هفدهم میلادی ازاین نیزاجناس یادشده‌است: اطلس قزلباشی[1] ، مخمل های قزلباش، دارائی داروغه‌ای (منسوج ابریشمی زر دوزی یا

۱- در روسیه قرن شانزدهم وهفدهم دولت صفوی را دولت قزلباش و تمام ساکنان قلمرو آندوات را قزلباشان میخواندند.

نقره دوز شده) گیلانی و کاشانی و قزلباشی، صوف (منسوج پشمی)، زربفت، کمخای یزدی ، کمخای قزلباشی ، قطنی (پارچه مخطط نیمه ابریشمی) قزلباشی ، آبیار (منسوج ضخیم ابریشمی موجدار با خطوط طلائی و نقره‌ای) ، فته (روسری ابریشمی) قزلباشی وغیره .

اکنون مثالی از شرح این کالاها را نقل میکنیم : «مخمل قزلباشی در زمینهٔ نقره‌ای نقش علف و برگ، ابریشم ارغوانی یا آلبالوئی» ، «مخمل قزلباشی - در زمینهٔ نقره‌ای نقش آدمهای نشسته ویوز پلنگ وجانوران - ابریشم مختلف» ، «کمخا - ی قزلباشی راه راه - خط‌های ارغوانی وآبی و راه‌راهها، شکل آدم و پرندگان طلائی و نقره‌ای - میان آنها رده‌های زرد»، «دارائی سبز گیلانی» ، «دارائی ارغوانی قزلباشی با نقش علف‌های ریز طلائی» ، «دارائی قزلباشی در زمینهٔ قرمز ، درخت طلائی با ابریشم» الخ .

گذشته از اینها ابریشم خام ومتقال وپوستین واسلحه - شمشیر قزلباشی و تیر قزلباشی و کمان قزلباشی و کمان مشهدی و زین وبرگ قزلباشی ومروارید هرمز و فیروزه ورنگ‌ها وخشکبار ازایران بروسیه صادر میشد . میزان معاملات تجاری ایران با روسیه در قرن هفدهم افزایش فوق‌العاده یافت . تجار روسی در اصفهان و قزوین و دیگر شهرهای شمال ایران ظاهرشدند وعدهٔ کثیری از تجار روسی درشماخی دایم مقیم بودند ومهمانسرا و کلیسا داشتند . ابریشم و دیگر کالاهای ایران از طریق روسیه به‌لهستان وآلمان وانگلستان صادر میشد .

در قرن یازدهم از ایران به‌ترکیه از راه بغداد توتون وسازو ومنسوجات پشمی خشن از پشم گوسفند ومنسوجات مختلف ابریشمی وقالی وانواع تیماج وحصیر وانواع ظروف وفولاد و آهن قطعه ومیله و مصنوع ونی ومصنوعاتی از چوب شمشاد صادر میشد . صدور آهن بالکل - و بهر صورتی از ایران بترکیه ممنوع بود ولی هرگز موقوف نگشت .

از ایران بهندوستان اسبان بسیار وتوتون بمقدار زیاد وهمه‌نوع میوه - خشک

و بصورت مربا و ترشی و بخصوص انجیر و کشمش و لواشک به وشراب ، عصارهٔ گل ها و میوه‌ها ومصنوعات بدل‌چینی و پر و انواع تیماج وبرده صادر میشد .

از هندوستان بایران پارچه های نازك پنبه‌ای ومنسوجات ابریشمی ومصنوعات فلزی وعاج‌ورنگها وادویهٔ غذائی‌ومعطر ومواد داروئی ونیل وبرده واشیاء ترانزیتی کشورهای خاوردور وارد میشد . دیگر پدیده‌ای که سیاحان بدان اشاره میکنند و برای اقتصاد ایران خطراتی‌در برداشت‌این بود که‌ترازنامهٔ تجاری‌ایران وهند روزبروز بیشتر بزیان ایران میبود .

بطور مشهود مقدار زیادی سکهٔ نقره صفوی و اشیاء ساخته شده از طلا و نقره از ایران به هندوستان میرفت وبازرگانی‌ایران باهندوستان و کشورهای خاوردور نیز رفته‌رفته بدست تجار هندی‌افتاده بود . بتقریب درتمام شهرهای قلمرو صفویه وحتی در بلاد دوردستی مانند باکو وشماخی - درقرن هفدهم - تجار هندی پدید آمدند - و حال‌آنکه پیشتر یابالکل درآن‌نقاط دیده نمیشدند ویا عدهٔ آنان بسیار قلیل بود . درآخرین ربع‌قرن‌یازدهم دراصفهان لااقل بیست هزار هندی زندگی میکردند .

از روسیه بایران ازطریق ولگا - بحرخزر وشماخی و یا گیلان انواع خز وچرم خام وچیت وماهوت وپارچهٔ کتانی‌وآهن‌ومس ومصنوعات فلزی وشیشه و مصنوعات شیشه‌ای، پوستین و کاغذ تحریر وشکر و عسل و موم و ودکا و خاویار و ماهی و اسلحه‌آتشی‌وارد میشد . صدور اسلحه از روسیه بدون اجازهٔ مخصوص‌ممنوع بود ولی بطور مخفی‌صورت میگرفت .

«کتان روسی» حتی درقرن هشتم ه. نیز دربعضی منابع نام برده شده که در ایران متداول بوده‌است ولی‌درقرن یازدهم بمقدار واردات آن بمراتب افزوده شد . مورخان وجود تجار مسکوی و قازانی و «فرنگی» را در بنادرگیلان درحدود سال ۱۶۲۹م - ۱۰۳۹ه. تذکرداده‌اند .

درقرن یازدهم ازکشورهای اروپای‌غربی‌امتعهٔ زیر بمقدار زیاد صادرمیشد: ماهوت وبطورکلی‌منسوجات ازانگلستان وهلند وفرانسه‌وایتالیا؛ جام آئینه و شیشهٔ

پنجره از ونیز؛ مصنوعات فلزی؛ اشیاء تجملی؛ شراب فرانسه وایتالیا وغیره؛ شکر و چراغ و کاغذ تحریر و کاغذ پنجره. ماهوت انگلیسی که «لُندره» (از کلمهٔ فرانسه لُندر که بمعنی لندن است) نامیده میشد خواهان فراوان داشت. عده‌ای از تجار ایرانی نیز در فروش این نوع ماهوت تخصص پیدا کرده بودند و آنانرا «لندره فروش» مینامیدند.

در قرن یازدهم سه کاروانسرای اصفهان محل بازرگانی این «لندره فروشان» بود. از اینجا معلوم میشود که هم درقرن یازدهم واردات کالاهای اروپای غربی و بخصوص منسوجات اهمیت داشت ولی هنوز بمقداری نرسیده بود که از آن خطری جدی متوجه صناعت پیشه‌وری ایران گردد. درایران بیشتر کالائی (از اروپای غربی و روسیه) بفروش میرفت که درخود کشور تولید نمیشد - مثلاً ماهوت.

در پایان قرن یازدهم پیروزی تمایلات ارتجاعی در اقتصاد ایران (که بیشتر بدان اشاره‌شد) - واینکه درنتیجهٔ آن روستا فقیر وبازار داخلی محدودتر شد - در وضع صنعت وبازرگانی انعکاس بسیار بدی داشت. افزایش مالیاتها وعوارض وبازرگانی ویوغ گران وفشار دولت فئودالی که بخصوص برای تجار متوسط و کوچک (که از مزایائی برخوردار نبودند) وپیشه‌وران مرگبار بود وخودکامی و سلطهٔ فئودالها در شهرها - تمایلات ترقیخواهانه‌ای را که درآغاز قرن هفدهم در اقتصاد آنجا پدید آمده بود - خفه میکرد. بدین سبب پیدایش بازار واحد در شهرهای ایران به نتیجه و پایان نرسید و نطفه‌های تولیدات سرمایه داری نوین بر سایر اشکال تولید تفوق نیافت.

لازم است خاطرنشان شود که یکی از جوانب خاص تکامل اقتصادی ایران در قرن هفدهم این بود که اعتلای اقتصادی بیشتر درشهرهای مرکزی وغربی کشور (اصفهان، شیراز، قزوین، همدان، کرمان، رشت، فومن، لاهیجان وغیره) وآذربایجان (تبریز، اردبیل) مشهود بوده. برعکس خراسان باستثنای مشهد وقندهار دراین دوره

دچار رکود گشته بود وسبب این توقف بطور کلی تقلیل شدید روابط اقتصادی با آسیای میانه بود.

بخش ۱۰- سازمان دولتی کشور صفوی درقرن هفدهم

دستگاه دولتی که در عهد نخستین سلاطین صفوی پایه گذاری شده بود و در عصر شاه عباس اول اصلاح شد در زمان شاه سلطان حسین (از ۱۶۹۴ تا ۱۷۲۲م - ۱۱۰۶ تا ۱۱۳۵ ه حکومت کرد) کاملاً شکل گرفت. تورم فوق العاده دستگاه مرکزی (و بویژه ادارهٔ مالیات ها) ازخصوصیات مشترک فئودالیزم درایران وبسیاری ممالک دیگر خاور بود.

در سراسر قرون وسطی کشورهای مزبور معرض مبارزهٔ هواخواهان دولت متمرکز فئودالی وطرفداران تلاشی و عدم مرکزیت فئودالی - یا از یکسو مأموران عالیمقام کشوری وروحانیون و از دیگرسو بزرگان اسکان یافته محلی شهرستانی که به انواع گوناگون مالکیت فئودالی زمین اتکاء داشتند (دستهٔ نخستین به اراضی دیوانی و دستهٔ دوم باراضی ملکی وسیورغال وتیول واقطاع متکی بودند) واقع بودند.

چنانکه پیش گفته شد درقرنهای دهم و یازدهم زمام امور سیاست در دولت صفوی از دست بزرگان نظامی چادرنشین (قزلباشان) بدر رفت وبدست مأموران کشوری ایرانی که بروحانیون وتجار بزرگ متکی بودند افتاد. محققان هنوز علل این تبدل وتغییر را کشف نکرده اند زیرا برروی هم تاریخ اقتصاد ایران چنانکه باید وشاید مورد مطالعه قرار نگرفته است.

بطوریکه در فوق ذکر شد نتیجهٔ این تغییر این بود که اراضی دیوانی وخاصه و وقفی توسعه یافت و درسیاست داخلی تمایل بمرکزیت نیرو گرفت. ولی این تمایل بمرکزیت ممکن نبود کاملاً مستمر باشد ومنجر بامحای کامل اساس پاشیدگی فئودالی گردد زیرا درتکامل اقتصادی کشور نقطهٔ اتکای مطمئنی نداشت و بزرگان نظامی

وچادرنشین واعیان شهرستانی هنوزدرمرکز واطراف تاحدی ذینفوذ بوده نیروی کافی برای پایداری دراختیار داشتند.

بجرأت میتوان گفت که دستگاه اداری دولت درهیچ عصری مانند قرن یازدهم متورم وعظیم و کثیرالانشعاب وپیچ درپیچ نبوده است. شرح این دستگاه مفصلاً در «تذکرة الملوك» آمده است.

مورخان ایرانی از قبیل اسکندر بک منشی ومحمد طاهر وحید وغیره وسیاحان اروپائی وبویژه شاردن و کمپفر ورافائل دومان توضیحات مشروحی در بارهٔ برخی از مشاغل و ادارات مزبور داده‌اند. ولی این دستگاه اداری وقرطاس بازی چنان پیچ درپیچ بود که هنوز هم نقاط فراوانی از آن مبهم وتاریک مانده است.

بدیهی است که قدرت شاه نامحدود ومجلس اعلا دارای حق مشورتی بود و در امور کشور نفوذ زیاد داشت. درعهدشاه عباس اول هفت تن «ارکان دولت» عضو مجلس اعلا بودند: صدراعظم، مجلس نویس، دیوان بگی، قورچی باشی، قوللرآغاسی تفنگچی آغاسی و اشیک آغاسی باشی.

سپهسالار کل ایران فقط درمواردیکه امور مربوط به قشون وحفظ مرزها و یا خطرجنگ مورد بحث بود به مجلس اعلا دعوت میشد. درپایان قرن یازدهم سه مأمور عالیمقام دیگر نیزبشرح زیربعضویت مجلس اعلا درآمدند: مستوفی الممالک، ناظر بیوتات ومیرشکار باشی.

صدراعظم یا بدیگر سخن «وزیر دیوان عالی» یا «وزیر دیوان الممالک» بنام «اعتمادالدوله» «وزیر دست راست» نیزخوانده میشد. وی بعداز شاه شخص اول شمرده میشد و رئیس ادارات کشوری و حافظ مهر بزرگ شاهی که «مهر مهر اثر» نامیده می‌شد، بود. هیچ سند مربوط به مالیاتها و دوائر درباری وتعیین مأموران عالیرتبه و یامتوسط وتفویض القاب وغیره بدون تصویب صدراعظم اعتبار نداشت. وی ناظر اجرای بودجه (دخل وخرج) بودوروابط خارجی دولت را اداره میکرد. برعکس ترکیه که درآنجا صدراعظم درعین حال فرماندهٔ کل قوا نیز بود - در دولت صفویه وظیفهٔ صدراعظم

فقط رسیدگی بامور کشوری بود. باوجود قدرت عظیمی که صدراعظم داشت شاه میتوانست در هرلحظه او ویا دیگر مأموران عالیمقام را معزول ومعدوم کند.

مجلس نویس (یاوقایع نویس) معاون صدراعظم و درغیبت وی درمجلس اعلا جانشین او بود. نام دیگر او «وزیر دست چپ» (یا وزیر چپ) بود. صورت مجلس مجلس اعلارا تحریرمینمود وبایگانی دولتی راداره میکرد ووقایع نگار ویامورخ درباری محسوب میشد.

دیوان بگی قاضی عالی کشوری بود. از زمان فرمانروائی مغولان دیگر امر قضا دربست دردست روحانیون نبود. درقرن هفدهم دیوان بگی باتفاق صدرالعلماء یارئیس روحانیون در مورد بزههای سیاسی (توطئه علیه شاه، خیانت بدولت وغیره) وهمچنین بزههای چهارگانهٔ قتل و هتک ناموس و زیان عضوی از بدن و کور کردن حکم صادرمیکرد.

گذشته ازاین دیوان بگی هفته‌ای دو روز باموریکه می بایست طبق عرف وعادت مورد قضاوت قرارگیرد رسیدگی میکرد (قوانینی که ازحدود فقه اسلامی خارج بود- بخصوص حقوق چادرنشینان). دیوان بگی بر اجرای احکام محاکم شرع- که بامور دیگر حقوقی وجنائی می پرداختند- وهمچنین محاکم روحانی غیرمسلمانان (محاکم اساقفه مسیحی وروحانیون یهودی) نظارت میکرد. سرانجام دیوان بگی مقام استینافی عالی نیز شمرده میشد.

مستوفی الممالک (خزانه دار کل کشور) جانشین صدراعظم در دیوان الممالک بود. تمام دستگاه وصول مالیات وتنظیم صورت درآمد وهزینه وتصویب فهرست های مالیاتی جزو وظایف وی بود.

قورچی باشی رئیس سپاه گارد نگهبان وسردارقشون فئودال قزلباش بود. قوللرآغاسی (لغت آذربایجانی است - یعنی رئیس بردگان) تقریباً همیشه گرجی بود و ریاست سپاه گارد سوار غلامان نگهبان را بعهده داشت که اکثراً ازگرجیان بودند. اینان ازلحاظ

حقوقی بردگان شخص شاه شمرده میشدند[۱]. تفنگچی آغاسی رئیس سپاه گارد نگهبان تفنگچیان بود.

سپهسالار کل ایران فرمانده کل تمام صنوف ارتش بود. اینکه وی فقط هنگام بحث درامور نظامی درمجلس اعلا حضور بهم میرسانید خود یکی از نتایج انتقال زمام امور بدست مأموران کشوری بوده.

اشیک آغاسی باشی (لغتی است آذربایجانی - یعنی «رئیس سران آستانه») رئیس تشریفات کل دربار سلطنتی بود. ناظر بیوتات ریاست تمام مؤسسات اقتصادی دربار شاهی وازآنجمله کارگاههای صنعتی دربار را بعهده داشت.

میرشکار باشی رئیس شکارگاهها وامورمربوط به شکارشاه بود وصید باسگهای شکاری و باز وغیره را اداره میکرد. اهمیت شغل او درآن بود که شکارهای بزرگ جرگه‌ای که اضافه برشاه و درباریان - ده ها هزار سپاهی و افراد قشون و روستائیان شکارگردان در آن شرکت میجستند - و در اراضی وسیعی صورت میگرفت درواقع حکم مانورهای نظامی را داشت وجانشین آن بود.

از میان مشاغل فراوان دیگری که در دستگاه مرکزی وجود داشت بایدنظر باهمیتشان شغل های زیر را نام برد: توپچی باشی یا رئیس توپچیان، داروغهٔ دفترخانهٔ همایون (رئیس دفتر سلطنتی)، مستوفی دیوان خاصه (خزانه دار کل یا رئیس) یادیوان املاك شخصی شاه، مستوفی موقوفات یا رئیس خزانه اموال وقفی.

دررأس روحانیون شیعه یاصنف مجتهدین وعلماء دوصدربزرگ (یاصدرالصدور) که یکی برای اموردیوان و دیگری برای امورخاصه (به بعد رجوع کنید) بود. امور مربوط بقضا و دادرسی اموال موقوفه در دست صدرالصدوران بود. متشرعین عالیمقام (مجتهدین) و دون رتبه‌تر (علما) و همچنین شیخ الاسلامها و صدرهای ایالات

۱- باید درنظر داشت که از لحاظ حقوقی وضع بردگان شاه بهیچوجه مشابهتی باوضع بردگان افراد معمولی نداشت.

(که موقوفات ایالات را اداره میکردند) وقاضیان محلی - تابع ایشان بودند. درپایان قرن هفدهم شغل ملاباشی یا رئیس کل تمام روحانیان شیعه - مخصوصاً برای محمدباقر مجلسی - مجتهدذی‌نفوذ ومتعصب ومستبد ایجاد شد. عادةً شاه قبل ازاینکه فرمانی صادر کند از مجتهدین سؤال میکرد که آیا حکم او از نظر فقه و شریعت اسلامی صحیح است یا نه ومجتهدین فتوای مختصری صادر میکردند که فرمان شاه بعدبدان مبتنی میشد.

کارمندان دربار شاه بسیار بودند. گذشته از مشاغل سابق‌الذکر ناظر بیوتات و اشیک‌آغاسی‌باشی و میرشکار باشی باید شغل های زیر را نام برد: مهماندارباشی که امور مربوط به پذیرائی از ایلچیان ومهمانان متشخص محول باو بود؛ دومیرآخور باشی یعنی متصدی اصطبل ها که یکی ازآنها «مقدم» بود و اصطبل های درباری را اداره میکرد و دیگر «صحرائی» بود و رمه های اسبان شاه در دست وی بود، دیگر قوشچی‌آغاسی یارئیس بازهای‌شکاری، سفره‌چی‌باشی یا رئیس خدمهٔ سفره‌خانهٔ شاهی، حلواچی‌باشی یارئیس‌قنادان درباری، شرابچی باشی یا رئیس ساقیان، منجم باشی یا رئیس منجمان درباری، انباردار باشی یا رئیس انبارهای دربار، خواجه سرای یا خواجهٔ کل حرم شاهی و غیره. بسیاری از این مشاغل فقط لقبی افتخاری بود و بس.

هریک از مأموران کشوری و لشکری و روحانی یاد شده دارای دفترخانه و عده‌ای کارمند بود. پاداش و مزد مأموران عبارت بود از درآمد اراضی سیورغال و تیول و مواجب و سهمی از پیشکش های نقدی وجنسی اجباری که ازطرف حکام و دست‌نشاندگان و وامیران تابع شاه از اطراف واکناف کشور میرسید.

تمام اراضی کشور بدو بخش نامساوی - یعنی قلمرو اراضی دیوانی و قلمرو اراضی‌خاصه تقسیم شده بود[1]. درقلمرو اراضی دیوانی بیشتر زمین های دولتی یا

۱- این تقسیم‌بندی شبیه تقسیم‌بندی روسیه است در زمان ایوان مخوف به «زمشچینا» و «آپریچ نینا» که ترجمهٔ صحیح روسی‌آن «خاصه» است.

دیوانی بود[1]. و درآنجا اراضی خاصه وجود نداشت. درقلمرو اراضی خاصه برعکس بیشتر املاك ازآن خاندان شاهی بود واراضی دیوانی وجود نداشت.

املاك خصوصی وموقوفه در هردو قلمرو وجود داشت. قلمرو دیوانی بدست دیوان الممالك فوق الذکر وقلمرو خاصه بدست دیوان ویژه‌ای بنام خاصه اداره‌میشد. این دیوانها مطابق مرسوم بهرهٔ مالکانه ومالیات را از تمام انواع اراضی (غیرازاراضی که معاف بودند از قبیل سیورغال و وقف وغیره) که درقلمرو املاك دیوانی یاخاصه قرار داشتند دریافت میداشتند.

درآمد این دو دیوان ویا بدیگرسخن بخش درآمد بودجه دولت تشکیل میشد از وصول مالیات وخراج و «پیشکشهای» اجباری وحقوق گمرکی صادراتی ووارداتی و ترانزیتی ومحصول معادن.

درآمد سالیانهٔ دولت صفوی را اولئاریوس (سال ۱۶۳۹م - ۱۰۴۹ھ) به ۸ میلیون ریخس‌تالر یعنی ۶۴۰ هزار تومان (۶۴۰ میلیون دینار) بالغ میداند وشاردن (سال ۱۶۷۷م - ۱۰۸۸ھ) ۳۲ میلیون لیور یا ۷۰۰ هزار تومان (۷ میلیارد دینار) مینویسد و «تذکرة‌الملوك» (۱۷۲۵م - ۱۱۳۸ھ) رقم ۷۸۵۶۲۳۵۸۰۸ دینار (یعنی بیش‌از ۷۸۵۶۲۴ تومان) را ذکر میکند. مبلغ اخیر جمع وصولی قلمرو دیوانی یعنی ۶۰۸۶۵۲۳۴۰۳ دینار و وصولی دیوان خاصه که بمبلغ ۱۷۶۹۷۱۲۴۰۵ دینار بالغ میگشت - بوده.

بدینطریق درقریب مدت ۸۵ سال (ازسال ۱۶۳۸ تا ۱۷۲۵م - ۱۰۴۸ تا ۱۱۳۸ھ) درآمد سالیانهٔ دولت صفوی بین ۶۴۰ هزار و ۷۸۵ هزار تومان نوسان میکرده. رقم آخر که حداکثر درآمدآندولت بود ده بار از درآمد سالیانه فرانسه و دوبار ونیم از درآمد سالیانهٔ انگلستان در فاصله میان قرنهای هفدهم و هیجدهم کمتر بود و حال آنکه قلمرو دولت صفوی از وسعت فرانسه بیشتر و باحتمال قوی جمعیت آن نیز ازکشور

۱- باید بیادداشت که تیول وسیورغال واراضی قبایل چادرنشین یا یورت‌ها جزو اراضی دولتی (دیوانی) محسوب میشده.

اخیرالذکر فزونتر بود. انگلستان که جای خود دارد. این مقایسه نشان میدهد که در قرن هفدهم ایران از ترقی اقتصادی تا چه حد از فرانسه و انگلستان عقب بوده است.

در رأس ادارهٔ قلمرو دیوانی (این سرزمین ها بیشتر در مناطق مرزی بودند) بگلربگان قرار داشتند که قدرت اداری ونظامی - یعنی فرماندهی قشون فئودالی محلی- را در دست داشتند. تعداد ایالاتی که توسط بگلربگان اداره میشد در پایان قرن هفدهم سیزده وبقرار زیر بود:

شیروان، قره باغ و گنجه، آذربایجان، چوخورسعد (ناحیهٔ ایروان یعنی ارمنستان شرقی)، قزوین، قلمرو همدان، کوه گیلویه (فارس)، کرمان، گرگان، استرآباد، مشهد، هرات، مرو شاهجهان، قندهار.

در قرن شانزدهم میلادی مقام بگلربگی بطور موروثی بهسران ایلات چادرنشین قزلباش تعلق داشت. قره باغ واسترآباد متعلق بسران دوشاخهٔ ایل قاجار بود وفارس بهایل ذوالقدر وکرمان برئیس ایل افشار متعلق بود و الخ.

در قرن هفدهم دولت شاه کوشید موضوع وراثت مقام بگلربگی را ازمیان بردارد ولی دراین طریق کامیابی کامل نصیب آن نگشت وفقط دربعضی ایالات موفقیت حاصل کرد. در قرن شانزدهم قدرت بگلربگان بسیار بود وگاهی کمتر از دولت مرکزی و شاه حساب میبردند.

در عهدشاه عباس اول دولت مرکزی بمنظور تحدید قدرت بگلربگان مأمورانی در اطراف ایشان گماشت که از مرکز معین میشدند وتابع مرکز بودند وهر بگلربگی جانشینی داشت که مراقب اعمال وی بود و بدیوان مرکزی گزارش میداد و وزیری داشت که امور مالی محل را اداره میکرد والخ.

حکام بخشهای ایالت که غالباً ازامیران محلی فئودال چادرنشین یااسکان یافته بوده حکومت را بارث داشتند تابع بگلربگیّ بودند. سپاهیان اینان قشون ایالتی را

تشکیل میدادند . بنا بگفتهٔ صاحب «تذکرة الملوك» سپاهیان تمام بگلربگان ایالات به ۱۳۷۹۰ نفر بالغ میگشتند . بگلربگان و حکام دارای بودجهٔ محلی خود بودند . قسمتی از مالیاتهای محلی را بگلربگان وحکام تصاحب میکردند . بدنامی وخودکامی اینان ضرب المثل شده بود .

بگفتهٔ رفائل دومان ـ ایرانیان هنگامی که از بگلربگان وحکام سخن میگفتند نمی پرسیدند چه کسی فلان ایالت را اداره میکند بلکه سؤال میکردند چه کسی فلان ایالت را «میخورد» .

قلمرو اراضی خاصه بیشتر درداخل کشور قرار داشت (مثلاً اردبیل و گیلان و مازندران واصفهان) وبوسیلهٔ وزیران و عاملان ویژه‌ای که صرفاً در امور کشوری قدرت داشتند وازطرف دولت شاه تعیین میشدند اداره میشد . شیوهٔ ادارهٔ اینان ازلحاظ رعایا بهتراز شیوهٔ اداری بگلربگان نبود . درآمد قلمرو خاصه صرف نگهداری دربارشاهی و کارمندان ومؤسسات و ادارات آن میگشت .

بالاتر از بگلربگان از لحاظ مقام والیان قرار داشتند . دولت شاه مقتدرترین تابعان ودست نشاندگان خویش وامیران موروثی کشورها وایالاتیرا که درمرزهای آن کشورقرارداشتند بنام والی مینامید . والیان (پنج والی وجود داشت) به ترتیب شایستگی عبارت بودنداز: والی عربستان[۱] ، والی لرستان ، والی (شاه) کارتلی، والی (شاه) کاختی[۲] و والی کردستان (ایران) .

والیان از خوددارای ادارات حکومتی، دست نشاندگان وتابعان، بودجه دخل و خرج، قانونگزاری ، سیستم ویژهٔ مالیات وقشون فئودالی بودند . دولت شاه کمتر در

۱- والی ایالت خوزستان از اعقاب مشعشع پیشوای نهضت مردم خوزستان در قرن پانزدهم بود (به فصل ۶ رجوع شود) که بمرور زمان بصورت فئودال درآمده بودند .

۲- والیان کارتلی و کاختی شاهان موروثی دربخش شرقی گرجستان بودند . اینان در تحت فشار شاه عباس ظاهراً بمذهب شیعه درآمدند ولی نکوشیدند که مذهب مزبور را به مردم مسیحی گرجستان تحمیل کنند .

امورقلمرو ایشان مداخله میکرد. نشان بستگی وتابعیت ایشان به دولت شاه این بود که بجای خراج «کاروان های شاهی» با «پیشکشی های» اجباری بدربار میفرستادند (شاهان کارتلی و کاختی شراب وبردگان زن و مرد و والی کردستان روغن و دیگر محصولات دامداری) و درصورت وقوع جنگ عدهٔ معینی سپاهی بقشون فئودال دولت مرکزی اعزام میکردند (مثلاً والی کردستان ۱۴۰۰ نفر میفرستاد). امیران موروثی سیستان وبختیاری (قبیلهٔ چادرنشین ایرانی) بااینکه ملقب به لقب والی نبودند ولی در واقع حقوق ایشان با والیان برابر بود.

اما راجع به سیاست مذهبی صفویه باید گفت که درسراسرقرن شانزدهم (جزمدت حکومت کوتاه شاه اسمعیل دوم یعنی از ۱۰۸۷ تا ۱۰۸۸ ه.) ودرتمام مدت قرن یازدهم وعهد شاه عباس اول - دولت مسلمانان سنّی را مورد تعقیب و ایذاء قرار میداد (سنّیان درشیروان و کردستان وافغانستان ومیان ترکمنان گرگان وغیره بسیاربودند) و مذهب شیعهٔ امامیه را بر ایشان تحمیل میکردند. سبب این تعصبات بیشترملاحظات سیاسی بود.

سنّیان مظنون بودند که به خان نشین های ازبک ویا ترکیه حسن توجه وتمایل دارند. همینکه جنگ با دول مزبور موقوف شد (ازسال ۱۰۴۹ ه.) تعقیب سنیان نیز متوقف گشت.

دولت درطی قرنهای دهم و یازدهم نسبت به مسیحیان و یهودیان و زرتشتیان و هندیان روش مدارا داشت و رفتار دولت صفوی با این نامسلمانان خیلی بهتراز روشی بود که درمقابل سنیان و دیگر «بددینان» مسلمان اتخاذ کرده بود.

سیاحان متذکر میگردند که فاصلهٔ میان سالهای ۱۶۴۰ و۱۶۹۰ م - ۱۰۵۰ و ۱۱۰۲ ه. باتمام ادیان ومذاهب مدارا میشده. اینرا نیز باید یادآور شویم که در همان سالها دراکثر ممالک اروپای غربی حتی از آزادی نسبی ادیان نیز خبری نبود

وفقط دین رسمی دولتی مجاز شمرده میشد[۱]. بدین سبب جای تعجب نیست که شاردن فرانسوی که خود پروتستان ـ (هو گنو) بود ـ که درزمان لوئی چهاردهم درفرانسه سخت مورد ایذاء وتعقیب واقع میشدند ـ از مدارائی که درایران با مؤمنان بادیان دیگر بعمل میآمد سخت درشگفتی افتاده بود.

شاردن مینویسد: «اگر روحانیون را که دراین کشور نیزمانند دیگر کشورهایند و شاید هم متعصب تر... استثناء کنیم.. خواهید دید که ایرانیان نسبت بمتدینان بادیان دیگر بسیار از روی انسانیت و عدالت رفتار میکنند و حتی باشخاصی که بدین ایشان درآمده‌اند اجازه میدهند آنرا ترك گفته و مجدداً بدین پیشین خود درآیند».

درپایان قرن یازدهم که درعهد شاه سلطان حسین نفوذ روحانیون متعصب و قشری شیعه بخصوص محمدباقر مجلسی سابق الذکر فزونی یافت دولت شاه به‌سیاست تعقیب وآزار سنیان بازگشت وفشار وایذاء نسبت به‌مسیحیان ویهودیان وزرتشتیان را آغاز کرد.

بخش ۱۱ـ قیام مردم در گیلان

تحکیم قدرت دولت مرکزی به‌شاه عباس اول اجازه داد تاتمام قیامهای محلی را بابیرحمی تمام فرونشاند. ولی بلافاصله پس‌از مرگ وی مجدداً قیامهای مردم دولت صفوی را موردتهدید قرار داد.

یکی از بزرگترین قیامهای خلق در قرن یازدهم قیام سال ۱۶۲۹م - ۱۰۳۹ه

---

۱ - مثلاً دربعضی ازکشورهای کاتولیک (پرتقال واسپانیا ومستعمرات آنها) حتی درقرن هیجدهم پروتستانها را سوختن درآتش تهدید میکرد و درکشورهای پروتستان (انگلستان واسکاتلند وهلند و دانمارك وسوئد) بخاطر برگزاری محرمانهٔ مراسم مذهب کاتولیک مقصر را زندانی میکردند واگر این عمل را تکرار میکرد ـ حتی تا اواسط قرن هیجدهم ـ چوبهٔ دار تهدیدش میکرد.

بود که براثر سنگینی بار مالیاتها وقوع یافت[۱]. عبدالفتاح فومنی مؤلف «تاریخ گیلان» و اسکندربیک منشی (در «ذیل عالم‌آرای عباسی») و اولئاریوس این نهضت را مفصلاً شرح داده‌اند.

نخست درماه آوریل سال ۱۶۲۹ م - ۱۰۳۹ هـ. عدهٔ قلیلی از امیران کوچک فئودال گیلان که مرگ شاه عباس اول رافرصت خوبی برای جدا شدن از ایران واحیای استقلال دیرین گیلان میدانستند خروج کردند. اینان فرزند جمشید خان رشتی از سلالهٔ خوانین بیه‌پس گیلان، کالنجار سلطان را (که توسط شاه عباس اول سرنگون شده بود) و ازبیم شاه «درلباس فقر و گمنامی و ناکامی» پرورش می‌یافت جستجو کرده یافتند و در سال ۱۶۲۹ م - ۱۰۳۹ هـ. او را سلطان خواندند و لقب عادلشاهش دادند[۲].

بزرگانی که علم طغیان برافراشته بودند خواستند از ناراضائی توده‌های روستائیان گیلانی وطالش علیه مالیاتهای گزافی - که توسط دولت شاه پس از تبدیل گردیدن گیلان به ملک خاصه (سال ۱۵۹۲ م - ۱۰۰۱ هـ) وضع شده بود - استفاده کنند.

جمعی فقرا و عوام‌الناس «بی‌نام و نشان» در زیر لوای کالنجار سلطان گرد آمدند. جمع عدهٔ شورشیان به سی هزار نفر میرسید. چیزی نگذشت که روستائیان عاصی مستقلاً عمل کردند و به کالنجار سلطان، وامیران وی کمتراعتنا نمودند وفئودالهائی که درآغازشورش فعال بودند دیگر وظیفهٔ مهمی را درجریان نهضت ایفانمی‌نمودند. وزیر شاه در بیه‌پس گیلان که باعده‌ای از بزرگان محلی به‌شاه صفی‌اول وفادار مانده بود «خواست بالشکریان بلاظفر اجامره» درکرانهٔ سیاه رودبار نبرد کند ولی شکست فاحشی‌خورد وپس‌ازآن وزیر و کلانتران بلاد وبخش بزرگی‌از ارباب واعیان‌فرار بر قرار اختیار کردند. آنگاه «لشکر اجامره» رشت و فومن و لاهیجان و دیگرشهرها را

۱- تسهیلات مالیاتی که دربخش مرکزی ایران بوسیلهٔ شاه عباس داده شده بود شامل گیلان نمی گشت. درگیلان حتی مالیاتها را افزوده بودند.

۲- طرفداران شاه کالنجار سلطان را غریب شاه میخواندند.

اشغال کردند وسراسر ایالت بدست شورشیان افتاد.

عاصیان در رشت انبارهای دولتی‌را شکسته ۲۰۰ خروار (۹۰ هزار کیلوگرم) ابریشم خام را که مأموران شاه بر سبیل مالیات از روستائیان گرفته بودند ـ تصرف نموده میان «اراذل و اوباش» یعنی بینوایان شهرها تقسیم کردند. بعضی از «افراد محترم ونامی‌عوام‌الناس» (یعنی قشرمتوسط شهری) نزد کالنجار سلطان آمده استدعا کردند تا وی برای حفظ انبارها اقدامی بعمل آورد و گفتند: «آخر این‌ابریشم تورا بکار آید».

این سانحه نشانه‌ای از وجود تضاد در صنوف شورشیان میباشد. در رشت و لاهیجان کالاهای «تجار مسکوی وفرنگی» (اروپائی) که در انبارهای دولتی حفظ میشد نیزضبط شد. در فومن شورشیان میخواستند خانه‌های کلانتر و اعیان محل را آتش بزنند ولی کالنجار سلطان وسران عصیان مردم را ازاین کار بازداشتند. اعمال روستائیان وبینوایان شهری فقط نتیجهٔ تجلی نارضائی ونفرت ایشان بود ولی برنامه ونقشهٔ معین نداشتند.

دولت‌شاه صفی‌اول‌فرمان وخلعتی‌بنام‌ساروخان‌طالش‌ارسال‌داشت وفرونشاندن شورش گیلان را باو محول کرد. ساروخان سپاهیان خوانین‌مجاور واعیان گیلانی را که بشاه وفادار مانده بودند گرد آورد و بامهارت‌تمام از پراکندگی وفقدان سازمان ونقشه دراردوی شورشیان استفاده کرده آنانرا بتفاریق منهزم ساخت. فرزند یکی‌از فئودالهائی که به شورشیان پیوسته بود بایشان خیانت ورزید و نقشه‌های آنان به ساروخان مکشوف گشت. و بدین سبب لشکریان شورشی در نبردی که نزدیک کوچصفهان وقوع یافت (تابستان‌سال ۱۰۴۹ ه.) ازقشون خوانین‌شکست خوردند و شورشیان ۷۸۷ نفر کشته دادند.

«خوانین‌معظم» باقشون خویش دربخش‌عاصی «لشته نشاء» اقامت کردند و زنان و دختران ساکنان آنجا را به‌بردگی و کنیزی بردند و «هریک از شورشیان را

که دستگیر میکردند و یا بنزد ایشان میآوردند بدون اینکه رحمی کنند میکشتند.»
کالنجار سلطان اسیر وشکنجه شد. شورش فرو نشانده شد ولی برخی از دستجات شورشی درجنگل ها وبیشه های انبوه گیلان پنهان شده وبجنگ های چریکی پرداختند. دولت شاه که از روحیات مردم مرعوب شده بود به ساروخان حکم کرد که مردم بی‌آزار را که به بردگی برده بود آزاد کند وبقول فومنی «هر کس ازلشکریان اسیروبرده داشته باشند» روانهٔ خانه های ایشان گرداند تابرای استواری دولت ابدمدت (صفوی) دعا کنند.

زیان خزانهٔ شاهی وبزرگان به ۳۰۰ هزار تومان بالغ گشت. مأموران شاهی کوشیدند این خسارات را جبران کنند وازکسانیکه در نهب وغارت انبارها مظنون شده بودند بزور شکنجه پول میگرفتند.

شورش سال ۱۶۲۹ م - ۱۰۳۹ ه. گیلان یکی از تجلیات بارز تضادهائی بود که از ویژگیهای دوران بازپسین فئودالیزم میباشد.

بخش ۱۲- ایران درعهد جانشینان شاه عباس اول

شاه صفی اول (از ۱۶۲۹ تا ۱۶۴۲ م - ۱۰۳۹ تا ۱۰۵۲ ه. سلطنت کرد) جوانی نازپرورده بود که مرض قساوت داشت وبا استعدادترین همکاران شاه عباس اول را از خود دور کرد و براثر یک سوء ظن خشک و خالی کسی را که در دها واستعداد سرآمد همگان بود یعنی امامقلی‌خان فاتح هرمز را اعدام کرد.

وضع ایران ازلحاظ سیاست خارجی درعهد او متزلزل‌شد. راست است که حملهٔ ازبکان بخراسان دفع‌شد ولی جهانگیر مغول کبیر قندهار را تصرف کرد ترکیه‌عثمانی که در جنگهای اروپا دچار ناکامیها و شکستهای پی‌درپی‌شده بود در عهد سلطان مرادچهارم (از ۱۶۲۳ تا ۱۶۴۰ م - ۱۰۳۳ تا ۱۰۵۰ ه. حکومت کرد) مجدداً بفتوحاتی درمشرق‌تمایل پیدا کرد. لشکریان مرادچهارم بارمنستان و آذربایجان حمله کردند وجنگ با ترکان بار دیگر آغاز شد.

در این جنگ دولت صفوی بالاجبار بدفاع اکتفا کرد. لشکریان ترک همدان‌را ویران و مردم آنشهر را از دم تیغ گذراندند و موقتاً ایروان‌را اشغال و نخجوان و تبریز را سوزاندند و سرانجام بغداد را مسخر ساختند (سال ۱۶۳۸م - ۱۰۴۸ه). طبق پیمان صلح سال ۱۶۳۹م - ۱۰۴۹ه. مرز میان دولت صفوی و ترکیه در قفقاز بوضع سابق باقی بود ولی عراق عرب و بغداد در دست ترکان ماند.

در سال ۱۶۳۷م - ۱۰۴۷ه. بروگمان سفیر گولیش تین، که کارخانه‌های آن ابریشم ایران‌را مصرف میکردند، بایران آمد. وی در مراجعت از ایران در مسکو توقف کرد و بدولت مسکو نقشهٔ اشغال نواحی مجاور کرانهٔ بحر خزر را (که مرکز مهم تولید ابریشم بود) بوسیلهٔ نیروهای نظامی روسیه عرضه داشت تا روسیه امتیازات چندی ازلحاظ صدور ابریشم به‌تجار گولش تینی بدهد. دولت مسکو در آن روزگاران این نقشه‌را ماجراجویانه تلقی کرد ولی بعدها قسمتی از آن توسط پطر اول مجری گشت.

پس از صفی اول فرزند او عباس دوم برتخت سلطنت نشست (از ۱۶۴۲ تا ۱۶۶۶م - ۱۰۵۲-۱۰۷۷ه). وی جوانی بود بد مست و میخواره و ضعیف‌النفس و زیرنفوذ متملقان درباری قرار داشت. درعهداو قندهار بازپس گرفته شد (سال ۱۶۴۹م). هنوز ایران دوران رونق واعتلای اقتصادی را میگذراند و سیاحان اروپائی که بآن کشور سفر کرده بودند از آبادانی و شکفتگی آن سخن میراندند.

در عهد شاه عباس دوم روابط تجارتی ایران و روسیه بطرز محسوسی استوار گشت و درهمان ایام نیز نخستین اختلاف جدی میان ایران و روسیه پدید آمد. کاروانی از بازرگانان شیروان زده شد ودولت شاه قزاقان گربن را متهم ساخت (سال ۱۶۵۰م - ۱۰۶۱ه) و این باعث شد که سپاهیان بگلربگان شاهی در کشورهای قفقاز به قلعهٔ روسی وشهرك سون ژن حمله کنند (سال ۱۶۵۳م). تجار روسی مقیم ایران بازداشت شدند و تجار ایرانی مقیم روسیه نیز توقیف گشتند. این اختلاف فقط در سال ۱۶۶۲م - ۱۰۷۳ه. رفع شد.

در سال ۱۰۷۸ ه. نواحی مجاور کرانهٔ دریای خزر در معرض هجوم قزاقان استپان رازین قرار گرفت وموجب نگرانی جدی دولت شاه شد و به خوانین و امرای نواحی خزر از استرآباد تا دربند امر شد که تمام نیروهای جنگی خویش را آماده کنند. بگفتهٔ محمد طاهر وحید وقایع نگار دربار، درعین حال دولت ایران نیک درك میکرد که لشکر کشی «قزاقان کافر» رازین رادولت مسکو ترتیب نداده و وی بدون موافقت «اعلیحضرت پادشاه اُرُسان» تزار آلکسی که در آن اوان روابط خوبی با ایران داشت - باین اقدام دست زده است. دلایلی وجود دارد که دولت شاه بیم آن داشت، که قزاقان مزبور میان مردم کرانه های بحرخزر متحدینی برای خود پیدا کنند.

در عهد عباس دوم قریب هفت هزار نفر از ازبکان چادرنشین باتفاق امیران ویکی ازشاهزادگانشان -براثر جنگهای داخلی که درماوراءالنهر درگرفته بود- به ایران پناه آوردند وبخدمت شاه پذیرفته شدند و دولت صفوی هفت هزاردختر از کشورهای قفقاز باجبار گرد آورده بازبکان مزبور بزنی داد.

تا حدود سال ۱۷۲۰م - ۱۱۳۳ ه. روابط دولت صفویه با ترکیه صلح آمیز بود ومیان دو دولت تااندازه‌ای تعادل نیرو ایجاد شد وتجدید عملیات جنگی درنظر هردو دولت امری عبث وبیفایده بود.

درعهد شاه صفی اول و شاه عباس دوم اهمیت نقش تجار اروپائی در ایران افزایش یافت. شاه صفی اول با کمپانی انگلیسی «است ایندیا» قراردادی منعقد کرد و کمپانی مزبور متعهد شد سالیانه ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ بشاه برسبیل «پیشکش» تقدیم دارد وهرساله معادل مبلغ شصت هزار لیرهٔ استرلینگ ابریشم خریداری کند ولی از حدود سال ۱۰۵۰ ه. رقیبان انگلیسیها یعنی هلندیان نیز حق صدور ابریشم ایران را بدون پرداخت عوارض گمرکی بدست آوردند و در تجارت ایران مقام اول را احراز کردند. درعهدشاه عباس دوم امتیازاتی به تجار فرانسوی نیزداده شد وتجارتخانه های آنان دراصفهان وبندر عباس ایجاد گشت.

در عهد شاه سلیمان (یا صفی دوم - از ۱۶۶۶ تا ۱۶۹۴ م - ۱۱۰۶ تا ۱۰۷۷ ه سلطنت کرد) که آلت ناچیزی در دست عمله و خواجگان دربار بود نخستین نشانیهای انحطاط اقتصادی و سیاسی در ایران مشهود گشت. خوانین ازبک مجدداً به خراسان حمله کردند و هلندیان جزیرهٔ قشم را در خلیج فارس متصرف گشتند.

فصل نهم

انحطاط جامعهٔ فئودالی در ایران در قرن دوازدهم ه.

بخش ۱- ویژگی این دوره بطور کلی

چنانکه در فصل پیش گفته شد در پایان قرن یازدهم تمایلات ارتجاعی در اقتصاد ایران پیروز شد. پیشرفت و اعتلای اقتصادی در پایان قرن یازدهم جای خود را با انحطاط و سقوط داد. علت مستقیم انحطاط اقتصاد ایران افزایش فوق‌العادهٔ بهرهٔ فئودالی و مالیاتها بود که روستا را ورشکست و عرصهٔ بازار داخلی را تنگ و محدود نمود و تولیدات کالائی و تجارت را تقلیل داد و تضادهای طبقاتی را بمراتب شدیدتر و حادتر ساخت.

سراسر تاریخ ایران قرن هیجدهم پر است از شرح قیامهای روستائیان علیه بهره‌کشی فئودالی و نهضت ارمنیان و گرجیان و آذربایجانیان و کردان و افغانان و ترکمنان بخاطر آزادی علیه دولت صفوی که شیرهٔ اقوام مزبور را میکشیده. درعین حال تضادهای موجود در داخل طبقهٔ فئودال و دستجات مختلف آن که بخاطر کسب قدرت و تجدید تقسیم اراضی (که منبع وصول محصول اضافی کاهش یافته بود) مبارزه میکردند شدت یافت. در نتیجهٔ سراسر تاریخ قرن دوازدهم ایران مشحون است از شرح جنگهای خانگی فئودالها.

قرن دوازدهم ازنشانیهای سقوط وانحطاط اقتصادی اشباع شده است. انحطاط و عقب‌ماندگی روزافزون اقتصاد ایران از اقتصاد کشورهای اروپائی وضعف سیاسی آن در پایان قرن دوازدهم زمینه را برای نفوذ شدید سرمایهٔ صنعتی بیگانه از آغاز

قرن نوزدهم و تبدیل ایران (درسالهای بعد) به یک کشور وابسته وسرانجام نیمه مستعمره آماده کرد.

بخش ۲- منابع و مآخذ اصلی تاریخ این دوره

مورخان ایرانی درقرن دوازدهم نیز آثار فراوانی بوجود آورده‌اند که از منابع مهمه بشمار میرود. انحطاط فرهنگ ایران درقرن دوازدهم در تاریخ نویسی نیز انعکاس یافت. دراین دوره مضمون تواریخ- اگر چند اثر معدود را استثناء کنیم- تابع شکل ظاهر ادبی و «انشاء عالی و تصنعی» شده بود و بجای بیان زندهٔ حوادث و وقایع باستعمال اصطلاحات وعبارات بزك شده ومصنوعی ومداحیهای بی‌مزه وغالباً بیمعنی دلیریهای شاهان وخوانین وسرداران می‌پرداختند. از میان چند اثر تاریخی که بزبان فارسی نوشته شده کتب زیر اهمیت بیشتری را واجد میباشد:

برای چهل سال اول قرن دوازدهم وپایان قرن یازدهم «زبدة التواریخ» محمد محسن مستوفی (خزانه دار کل یا وزیر دارائی) نادرشاه که درسال ۱۷۴۱/۲م- ۱۱۵۴/۵ ه بفرمایش شاه برای فرزند وی رضاقلیخان نوشته شده حایز اهمیت بسیار است. «زبدة التواریخ» کتابیست از نوع تاریخ عمومی ولی شرح سقوط و انحطاط دولت صفوی وطلوع دولت نادری را با ذکر وقایع بطرز موجز بیان میکند. بدیهی است که این کتاب از جانبداری و غرض عاری نیست و آخرین سلاطین صفوی را لجن مال کرده اعمال نادر را بصورت کمال مقصود و ایده‌آل جلوه گر میسازد و در تحسین و تکریم او سخت غلو میکند.

از این اثر چند نسخه خطی بیش وجود ندارد وبطبع نرسیده است. در شوروی از این اثر هیچ نسخهٔ خطی تاکنون یافت نشده‌است.

شیخ محمدعلی حزین (۱۷۶۶-۱۶۹۲م - ۱۱۸۰-۱۱۰۴ ه) که یکی از اعقاب شیخ زاهد گیلانی سابق الذکر بوده درعهد خویش دانشمندی نامی شمرده میشد و کتبی درحیوانشناسی وتذکره‌ای از شعرای معاصر خویش نوشته است درحدود سال ۱۱۵۳ ه.

بسیار سفر کرد وحسب حال یا خاطرات خویش‌را برشتهٔ تحریر درآورد. این خاطرات تحت عنوان «تذکرة الاحوال شیخ حزین که خود نوشته است» یکی از منابع بسیار ذیقیمت تاریخ ایران درسالهای بین ۱۱۳۳ و ۱۱۵۳ ه‍. میباشد. مؤلف مناظر انحطاط اقتصادی کشور وفقر وفاقه‌ای راکه بعضی‌از نواحی ایران وآذربایجان را در دوران هجوم غاصبان ترك وافغان فراگرفته بود - شرح میدهد.

شیخ حزین مطالب فراوان وجزئیات جالب، توجه وقایعی را که خود ناظر و شاهد آن بوده نقل‌میکند. شیخ حزین هواخواه صفویه بود. اثر وی در اروپا بچاپ رسیده است.

در بارهٔ دوران سلطنت وفتوحات نادرشاه درقرن هیجدهم بیش‌از بیست کتاب تاریخی‌بزبان فارسی درایران وهندوستان نوشته شده است. پربهاتر ازتمام این‌آثار کتب میرزا مهدیخان ومحمد کاظم است.

میرزا محمد مهدی‌خان استرآبادی بنابگفتهٔ برخی‌از مورخان ازخاندان‌صفوی بود ولی‌این‌نسبت مانع از آن نشد که بسمت منشی در خدمت نادرشاه انجام وظیفه کند. میرزا مهدیخان‌لغت‌شناسی تحصیلاکرده‌بود. ولهجه‌های ترکی‌را نیك میدانست و مؤلف کتاب لغت ازبکی و فارسی بنام «سنگلاخ» و یك صرف و نحو زبان فارسی میباشد وبفرمان‌نادرشاه درامرترجمهٔ‌انجیل بزبان‌فارسی‌شرکت جست. میرزامهدیخان تألیف بزرگی درتاریخ سلطنت نادرشاه تحت عنوان «درهٔ نادره» دارد. این تألیف بیش‌ازآنچه شایستهٔ آن‌بوده وهست‌درکشورهای خاورزمین واروپا شهرت پیدا کرده است و دوازده بار درایران وهندوستان بوسیلهٔ چاپ سنگی انتشار یافته[1] ونسخ خطی متعدد آن درکتابخانه‌های‌جهان و ازآنجمله درکتابخانه‌های شوروی محفوظاست. درقرن هیجدهم سه ترجمهٔ کتاب میرزا مهدیخان بزبانهای اروپائی منتشر شد[2].

۱- ازآنجمله پنج باردرتبریز چهار بار درطهران ویك بار درکلکته ویك بار دربمبئی و یك بار درلاهور.

۲- بزبان فرانسه وانگلیسی وآلمانی.

بعدها هم ترجمه هائی ازاین تألیف بعمل آمد. ولی هنوزیک چاپ علمی و انتقادی از متن فارسی آن بعمل نیامده است.

میرزا مهدیخان عمداً از وصّاف مورخ آغاز قرن چهاردهم که انشاء متصنع وی مشهور است تقلید نموده. حتی میتوان گفت که طرز بیان میرزا مهدیخان ازلحاظ زبان پرطمطراق و فراوانی استعارات و ماده تاریخهای نامفهوم و معماهای منظوم و دیگر شعبده بازیهای لفظی از وصّاف هم پیشی جسته است. ولی، برعکس وصاف، دراثر میرزا مهدیخان ظاهر ادبی و تصنعی آن مضمون کتاب راخرد میکند. اثرمیرزا مهدیخان از لحاظ ظرافت زبان در انشاء در میان آثار مورخان قرون دهم و یازدهم ودوازدهم همتا ندارد وسبب شهرت بسیار آن نیز همان است ولی بر روی هم اهمیت ادبی اثر مزبور بیش ازاهمیت تاریخی است. معهذا میرزا مهدیخان اطلاعات مهمی راجع بوقایع تاریخی ایران و کشورهای قفقاز وافغانستان درعهد نادرشاه وهمچنین دربارهٔ نهضت های خلق آنعصر میدهد (بیشتر اطلاعات وی جنبهٔ نظامی وسیاسی دارد).

یک نکتهٔ مهم دیگر اثر میرزا مهدیخان صحت و دقت تاریخ وقایع است. اثر میرزا مهدیخان از آغاز تا پایان بسبک مدحنامه‌ای نوشته شده است.

میرزا مهدیخان که معتمد نادرشاه بوده از تمام وقایع سیاسی عصرخویش نیک اطلاع داشت ـ گرچه درشرح وقایع از غرض ورزی وجانبداری خودداری نمیکند.

اثردیگرمیرزا مهدیخان بنام «جهانگشای نادری» روایتی از اثرنخستین وی است و ازلحاظ مضمون تقریباً همانندآن است. نسخ خطی متعدد از «جهانگشای نادری» نیز وجود دارد واین اثر هم درایران وهندوستان شش بار بطبع رسیده است.

میرزا مهدیخان مجموعه‌ای از اسناد رسمی (انشاء) که بقلم وی نوشته شده وهمان سبک مطنطن ومتصنع درآن بکار رفته تنظیم کرده است. دراین مجموعه بعضی از فرامین نادرشاه دربارهٔ نصب مأموران عالیرتبه واسناد سیاسی و وقفنامه ها و گزارشها و نامه ها گرد آمده است. مؤلف این اسناد را نه از لحاظ مضمون بلکه مانندنمونه های

انشاء ومراسلات رسمی جمع آوری کرده‌است. بدین سبب مجموعهٔ وی نمیتواند مدعی کمال باشد. این اثر نیز با چاپ سنگی منتشرشده‌است[1].

مدتی محققان آثار میرزا مهدیخان را بمثابه منبع اصلی تاریخ عصر نادرشاه می‌شمردند. درسال ۱۹۱۹م آکادمیسین و. و. بارتولد منبع تاریخی نوینی را در دسترس پژوهندگان تاریخ عهد مزبور قرار داد که بمراتب پربهاتر از کتب میرزا مهدیخان بود. این منبع اثر بزرگ محمد کاظم است. و. و. بارتولد کتاب محمد کاظم را یک منبع تاریخی اساسی میدانست که از لحاظ اهمیت برتمام منابع دیگر آن عصر واز آنجمله کتاب میرزا مهدیخان برتری دارد.

فقط یک نسخهٔ خطی از اثر محمد کاظم (که شاید بخط خود او باشد و یا بسفارش او نوشته شده) درسه مجلد وجود دارد. در بادی امر فقط دو مجلد آخر این نسخهٔ خطی کشف‌شده بود وبدین سبب عنوان کتاب معلوم نبود[2]. اندکی پیش از جنگ میهنی ۱۹۴۱-۱۹۴۵ مجلداول نسخهٔ خطی مزبور درمسکو کشف شد[3] ومعلوم گشت که عنوان کتاب محمد کاظم «عالم‌آرای نادری» میباشد.

مجلد اول اثر محمد کاظم شرح وقایع تاریخی ایران را تا جلوس نادرشاه برتخت سلطنت نقل مینماید- مجلددوم وقایع بین سالهای ۱۷۳۶ و۱۷۴۳م-۱۱۴۹و۱۱۵۶ه‍- را بیان میکند ومجلد سوم وقایع بین سالهای سلطنت نادرشاه را (۱۷۴۳-۱۷۴۷م - ۱۱۵۶-۱۱۶۰ ه) شرح میدهد.

محمد کاظم که از عهد جوانی درخدمت شاه بوده (زمانی وزارت ایالت مرو داشت) به بایگانی های دولتی دسترسی داشت. مطالب «عالم آرای نادری» نشان میدهد که مؤلف با اسناد رسمی وبخصوص مدارك ادارهٔ وصول مالیات نیک آشنا بوده

۱- تبریز- سال ۱۲۹۴ه‍-۱۸۷۷م.

۲- حدس میزدند که نام کتاب «نادرنامه» باشد.

۳- اکنون هرسه مجلد اثر محمد کاظم درمخزن نسخ خطی شعبه لنینگراد انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم شوروی محفوظ است. (چاپ‌شده.مترجم)

و از وضع مالی دولت در آن دوره بخوبی اطلاع داشته است. بدیهی است که محمد کاظم طرفدار نادرشاه بود ولی نه مانند میرزا مهدیخان. محمد کاظم در تصویر وقایع، از مورّخ اخیرالذکر بیغرض تر بوده و با اینکه به نادر وفادار و خدمتگزار بوده از خرده گیری به بعضی اقدامات وی خودداری نمیکرده. بویژه محمد کاظم معتقد بود که سیاست مالیاتی نادرشاه برای مردم زحمتکش باری سنگین و ظالمانه است. وی ضمن شرح لشکرکشیهای نادر مطالب بسیار دربارهٔ وضع اجتماعی و اقتصادی کشور نقل میکند. و اینگونه مطالب، در تألیف وی بیش از آثار دیگر مؤلفان ایرانی قرن هیجدهم دیده میشود.

محمد کاظم قیامهای مردم را مفصلاً شرح میدهد، و البته بالحن دشمنانه‌ای از آن سخن میگوید.

ولی لحن او همان شیوهٔ بیان رسمی متداول و معمولی است که در این موارد بکاربرده میشده و میتوان گفت که عقیدهٔ شخصی وی نیست. زیرا در بعضی جا ها تصریحاً میگوید که انگیزهٔ شورشهای مزبور این بود که روستائیان و چادرنشینان و مردم شهری قادر نبودند مالیاتهائی را که برایشان وضع کرده بودند به خزانه بپردازند.

از لحاظ مطالعهٔ تاریخ ایران در نیمهٔ اول قرن هیجدهم اثر محمد کاظم منبع پربهائی شمرده میشود.

برای بررسی تاریخ جنگهای خانگی فئودالی که پس از مرگ نادر شاه در ایران وقوع یافت کتاب «مجمل تاریخ بعد نادریه» ابوالحسن ابن محمد امین گلستانه که در دو مجلد است منبع قابل استفاده‌ای میباشد. در مجلّد اول وقایع سالهای ۱۱۶۰ تا ۱۱۶۴ هـ. - ۱۷۴۷ تا ۱۷۵۰ م. شرح داده شده. و مجلد دوّم در تاریخ احمد شاه درّانی و تأسیس دولت افغانی است. در اروپا متن فارسی این اثر بطبع رسیده است[1].

۱- در لیدن بوسیلهٔ اسکارمان (سال ۱۸۹۱ میلادی).

میرزا محمد صادق موسوی نامی اصلاً از خاندان بزرگان اصفهان بود (در سال ۱۲۰۵ هـ. - ۱۷۹۰ م. درگذشت) وی تاریخ رسمی تا تمامی دربارهٔ دوران حکومت کریمخان زند (۱۱۶۴-۱۱۹۳ هـ.-۱۷۵۰-۱۷۷۹ م.) تحت عنوان «تاریخ گیتی گشای» یا «تاریخ زندیه» نوشته است. پس از مرگ مؤلف دو ذیل بقلم میرزا عبدالکریم و محمد رضا شیرازی به «تاریخ زندیه» نوشته شد و وقایع تاسال ۱۲۰۹ هـ. - ۱۷۹۴ م. شرح داده شده. متن فارسی «تاریخ گیتی گشای» و ذیلهای یاد شده در ایران طبع و نشر شده است[۱].

علیرضا بن عبدالکریم شیرازی کتابی در تاریخ سلالهٔ زندیه از مرگ کریم خان (سال ۱۱۹۳ هـ. - ۱۷۷۹ م.) تا وفات لطفعلیخان (سال ۱۲۰۹ هـ. - ۱۷۹۴ میلادی) تحت عنوان «تاریخ زندیه» برشته تحریر درآورد. از این اثر نسخ خطّی متعدد موجود است. متن فارسی آن نیز بطبع رسیده است.

ابوالحسن بن ابراهیم قزوینی کتابی در تاریخ ایران در عهد صفویه وافشاریه و زندیه تا استقرار قاجار یعنی سال ۱۲۱۱-۱۲ هـ. - ۱۷۹۶-۹۷ م. تحت عنوان «فوائض صفویه» نوشته است. بخشی از این اثر که در شرح وقایع پایان قرن هفدهم وقرن هیجدهم میباشد اصیل است.

این کتاب چاپ نشده است و تعداد نسخ خطّی آن معدود است. در شوروی نسخهٔ خطّی این اثر وجود ندارد.

عبدالرزاق بک دنبلی (۱۱۷۶ تا ۱۲۴۳ هـ. - ۱۷۶۲ تا ۱۸۲۷ م.) اصلاً کُرد و از قبیلهٔ دنبلی بوده. خدمت ولیعهد ایران عباس میرزا (در سال ۱۲۴۹ هجری - ۱۸۳۳ م. وفات یافت) را میکرد. کتابی در تاریخ حکومت دو سلطان نخستین قاجار آغا محمد خان وفتحعلیشاه - بنام «مآثر سلطانیه» نوشته است که بسال ۱۲۲۸-۲۹ هـ. - ۱۸۱۳-۱۴ م. ختم میشود. «مآثر سلطانیه» منبع تاریخی مهمّی است در تاریخ

۱- بهمت استاد نفیسی - طهران سال ۱۳۱۷ هـ. ش. = ۱۹۳۸ میلادی. در کتابخانهٔ عمومی لنینگراد نیز نسخه‌ای موجود است.

سیاسی ایران در پایان قرن هیجدهم و آغاز قرن نوزدهم . مؤلف طرفدار جدی قاجاریه است .

این کتاب در سال ۱۲۴۱ ه. - ۱۸۲۵ م. در تبریز بچاپ سنگی رسیده است . ویکی از نخستین کتابهای فارسی است که بطبع رسیده .

مؤلف مزبور اثر دیگری نیز در تاریخ ایل کُرد دنبلی بنام «تاریخ دنابله» دارد . این اثر وی چاپ نشده و نسخ خطی آن نیز نادر است[۱] .

از منابع ارمنی تاریخ آگوانی (آلبانی یعنی قره باغ) که توسط عیسای خاسان جلالیان اسقف بزرگ و جاثلیق آگوان (در سال ۱۱۴۱ ه. - ۱۷۲۸ م. درگذشت) نوشته شده‌است از لحاظ تاریخ ایران تا اندازه‌ای واجد اهمیت میباشد . در این اثر شرح مفصلی در سیاست مالیاتی شاه سلطان حسین منقول است . متن ارمنی این کتاب دوبار بطبع رسیده است و یک ترجمهٔ فرانسوی نیز از آن در دست است .

پطروس دی‌سارگیس گیلاننتس ارمنی بود از مردم جلفای نو که خاطرات روزانهٔ خودرا هنگام محاصره اصفهان توسط افغانها در سال ۱۱۳۵ ه. - ۱۷۲۲ م. بزبانی زنده نوشته است .

آبراآم کرتاتسی اسقف بزرگ و جاثلیق کلیسای ارمنی (دراچمیادزین) . مورد عنایت نادرشاه‌بوده و بدعوت وی درقورولتای مغان که در سال ۱۷۳۶ م. برای انتخاب نادر بسلطنت تشکیل شده بود شرکت جست . آبراآم کرتاتسی شرح قورولتای مزبور و منظرهٔ انحطاط و خرابی اوضاع اقتصادی ایران را در زمان جلوس نادرشاه بر تخت سلطنت در خاطرات روزانهٔ خود نقل کرده است . این کتاب «تاریخ من و ناتیر (نادر) شاه ایران» نام دارد و متن ارمنی آن دوبار چاپ و بزبان فرانسوی نیز ترجمه شده است .

۱- درمخزن نسخ خطی قدیمی شورای وزیران ارمنستان شوروی (ماتناداران) در ایروان نسخه‌ای موجود است .

از میان منابع روسی خاطرات و یادداشتهای روزانهٔ آرتم وُلینسکی رجل سیاسی نامی روس در قرن هیجدهم که از سال ۱۱۲۷ تا ۱۱۳۰ هـ. - ۱۷۱۵ تا ۱۷۱۷ م. در ایران سفیر بوده واجد اهمیّت فراوان است.

در این یادداشتها انحطاط اقتصادی ایران در عهد شاه سلطان حسین و فرو-ریختگی و فساد دستگاه دولتی صفوی بشکل واضحی نشان داده شده واطلاعات فراوان دربارهٔ شهرها وبازرگانی و نهضت‌های مردم و جنبش های آغاز قرن هیجدهم درج گردیده است. متن کامل یادداشتهای روزانه چاپ نشده است.

یادداشتهای روزانهٔ س. آوراموف سفیر روس در دربار شاه طهماسب دوم حایز اهمیّت کمتری میباشد ولی حاوی مطالب بسیاراست. این یادداشتهانیز چاپ نشده است.

کتاب « شرح دریای خزر » اثر ف. ای. سویمونوف منبع تاریخی مهمی است. کتاب پ. گ. بوتکوف تحت عنوان « مطالب مربوط به تاریخ نوین قفقاز از سال ۱۱۳۵ تا ۱۲۱۸ هـ. - ۱۷۲۲ تا ۱۸۰۳ م. نیز تا اندازه‌ای واجد اهمیّت است. این اثر مبتنی به منابع اصلی و از آنجمله تواریخی که بدست ما نرسیده میباشد. این کتاب نه تنها مطالبی را دربارهٔ تاریخ کشور های قفقاز حاوی است بلکه راجع به تاریخ گیلان و مازندران نیز اطلاعاتی بدست میدهد و مدارک فراوان در تاریخ سیاسی و اقتصادی در آن منقول است.

ولی مؤلّف به مآخذ خود اشاره نمیکند وغالباً نامی از آنها نمیبرد. اشتباهات بزرگ در این اثر بسیار است.

یادداشتهای سیّاحان و سیاسیون و مبلّغان اروپائی دربارهٔ ایران قرن هیجدهم فراوان میباشد.

یودافادی کروسینسکی (Krusinski) لهستانی مبلّغ کاتولیک از فرقهٔ ژزوئیت (یسوعیون) در اصفهان بوده و در یاد داشتهای خویش تحت عنوان « تراژیکا

ورتنسیس بلـلی پرسی‌سی هیستوریا Tragica Vertensis Belli Persici Historia که بزبان لاتینی نوشته بود شرح انحطاط اقتصادی و سیاسی دولت صفویه و جنگهای خانگی و شورشهای خلق را در ایران (۱۱۲۳ تا ۱۱۴۱ ه. - ۱۷۱۱ تا ۱۷۲۸ م.) به تفصیل آورده است:

ترجمه هائی بزبانهای فرانسوی و انگلیسی از این کتاب وجود دارد[1]. این کتاب بقدری مطالب مهمه را حاوی بوده که در کشورهای خاورزمین نیز موردتوجه قرار گرفت.

این اثر به ترکی ترجمه شد و سپس از زبان ترکی به فارسی برگردانده‌شد. هردو ترجمه بنام «بصیرت نامه در استیلای افغان بر اصفهان» موسوم است.

مامی کلراك Mamiye-clairac فرانسوی نیز در کتاب تاریخ ایران خود Histoire de Perse (پاریس سال ۱۱۶۴ ه. - ۱۷۵۰ م. مجلّد یک و دو وسه) مطالب فراوان دربارهٔ وقایع آن دوران نقل میکند.

یادداشت های سفر کورنی‌لبرون در ایران نیز واجداهمیت‌است[2]. یادداشتهای هیئت مبلغین کاتولیک‌فرقهٔ کارملیت دراصفهان نیز از لحاظ تاریخ ایران درقرنهای هفدهم وهیجدهم تا اندازه‌ای قابل استفاده است وگزارشهای مبلّغان فرقهٔ یسوعی (ژزوئیت) نیز از لحاظ بررسی تاریخ قرن دوازدهم مهم میباشد.

کتاب بزرگ هانوی Hanvey انگلیسی با اینکه آلوده بغرض و جانبداری میباشد و از نظرگاه شخصی که هواخواه سیاست استعماری انگلیس و دشمن روسیه است نوشته شده - معهذا از لحاظ مطالب فراوانی که دربارهٔ وضع اقتصادی ایران در حدود سالهای ۱۷۳۰ تا ۱۷٤۰ میلادی و سیاست نادرشاه و غیره دارد شایان توجه است.

1- Histoire de la revolution en Perse 1736 - 1739.

2- Voyage de Corneille le brun par moscovie en Perse et aux Indes Orientales, Amsterdame 1718.

بخش ۳- وضع ایران در آغاز سدهٔ دوازدهم

در بالا از علل انحطاط اقتصادی ایران در پایان قرن یازدهم سخن گفته شد. انحطاط اقتصادی فقر روستائیان و بالنتیجه تقلیل درآمد دولت فئودالی وافرادفئودال را موجب گشت.

ضمناً مصارف دستگاه اداری دولت وبزرگان فئودال نه تنها تقلیل نیافت بلکه بر اثر رشد روابط کالا-پولی- در دورهٔ ماقبل- افزوده شد. دولت شاه برای رفع حوایج مزبور فقط یک راه در نظر داشت و آنرا بکار می‌بست و آن راه افزودن بار مالیاتها بود. هر قدر نیازمندیهای خزانهٔ شاه بیشتر میشد میکوشیدند که از روستائیان و شهرنشینان ایرانی بیشتر پول در بیاورند. سنگینی بار مالیاتها در سرزمینهای اطراف قلمرو دولت صفوی که مردم آن ایرانی نبودند محسوس‌تر بود.

سیاست مالیاتی در عهد شاه سلطان حسین (۱۱۰۶ تا ۱۱۳۵هـ.- ۱۶۹۴ تا ۱۷۲۲م.) برای روستائیان و شهریان غیر قابل تحمّل شد. مالیات بر روستائیان و پیشه‌وران و تجار که در طیّ قرن یازدهم بتانی افزایش یافته بود در فاصلهٔ سال ۱۱۱۰ و ۱۱۱۳ هجری بیکبارگی ۳-۲ برابر شد. بنظر معاصران (مثلاً عیسای خاسان جلالیان) میزان مالیات بافسانه میمانست. گذشته از مالیاتهای سابق سه نوع مالیات جدید وضع گشت.

میزان مالیات چادرنشینان افزایش یافت و با اینکه وضع آنان در پایان قرن یازدهم قابل تحمل بود در این دوره به سطح زندگی رعایا و روستائیان اسکان یافته نزدیک گشت.

اطلاعی در دست نیست که مالیاتهای تازه چگونه در ایران وضع و وصول میشد ولی از داستانی که عیسای خاسان جلالیان درباره طرز سرشماری درآذربایجان و ارمنستان بمنظور وصول مالیاتهای جدید نقل میکند میتوان در آن باره قضاوت کرد. این سرشماری بصورت بلای عمومی درآمد. وزیر آذربایجان در سال ۱۱۱۰هـ.

۱۶۹۸م. باتفاق ۱۱۰۰ کارمند و نوکر وارد گنجه‌شد و اینان در روستاها پراکنده شدند و به سرشماری پرداختند.

طرز اجرای سرشماری بدینقرار بود: در هر دهکده چند نفر از کدخدایان و روحانیون و محترمین را گرفته در منازلی جداجدا می‌نشاندند وهریک ازآنهاراوادار میکردند اطلاعاتی دربارهٔ اشخاص و اموال ایشان و موضوعهای وصول مالیات (مزارع، باغها، تاکستانها، روغن کشیها، پادنگ‌ها و آبدنگ‌ها، تعداددامها و غیره) بدهند.

بعد اطلاعات این اشخاص را که مأموران ثبت کرده بودند با یگدیگرتطبیق مینمودند. اگر اختلافی پیدا میشدروستائیانی‌را که بعقیده مأموران اطلاعات‌نادرست داده بودندشلاق میزدند. مأموران‌اشخاص مزبور را مجبورمیکردنددرآمدروستائیان را زیاده بر میزان حقیقی قلمداد کنند تا بتوانند از دهکدهٔ منظور حتی‌المقدور بیشتر مالیات وصول کنند.

از یک‌سو وضع این‌مالیاتهای گزاف نتیجهٔانحطاط اقتصادی بود که‌آغازگشته بوده و از دیگرسو افزایش‌جدید و شدید بهره کشی فئودالی (تحمیلات جدید) بنوبهٔ خود موجب فقر وفاقهٔ بیشتر روستا گشته جریان انحطاط اقتصادی‌را سریعتر وشدیدتر مینمود. دیگر دربارهٔ برگزاری بخشی‌از محصول اضافی بروستائیان ویاحتی‌محصول لازم برای ادامهٔ زندگی ایشان نمیتوانست صحبتی‌هم در میان باشد. اکنون دیگر از دهقانان بیش از آنچه تولید میکردند مطالبه میشد. مأموران شاهی با شلاق و شکنجه (سرنگون آویزان کردن وغیره) روستائیان را مجبور میکردند آخرین باقیماندهٔ اثاثیه و مایلزم خودراهم تسلیم کنند و با اینحال در نواحی بسیار روستائیان‌ازلحاظ مالیات های عقب مانده بدهکار ابدی میشدند و بدرجه‌ای از فقر و تنگدستی که مزیدی برآن متصور نیست‌میرسیدند. در عین‌حال زراعت‌های بزرگ فئودالی که‌در آمد آن ممکن بود جانشین‌عواید زراعت‌های کوچک روستائی- که دایماً در کاهش بود - شود نیز نشو و نمائی نداشت.

سیاست مالیاتی دولت شاه صفوی نه تنها به ریشه و اساس کشاورزی لطمه میزد بلکه به حرف و بازرگانی نیز زیان وارد میآورد.

چنانکه انتظار میرفت این سیاست موجب مهاجرت دسته جمعی روستائیان فقیر - که از دست مأموران وصول مالیات فرار میکردند - گشت. کمبود بازوان کارگری و تقلیل عدهٔ مالیات دهندگان اندک اندک محسوس شد. در قرن یازدهم شیوهٔ مقیّد ساختن روستائیان بزمین وسلب حق نقل‌مکان از ایشان - بمیزان زیادی از اعتبار سابق افتاد و بگواهی سیّاحان (شاردن) در برخی از ایالات مجری نمیشد ولی از آغاز قرن دوازدهم مجدداً اجرای روش مزبور لزوم پیدا کرد.

فرمانی در زمان شاه سلطان حسین - در سال ۱۱۲۲ هـ. - ۱۷۱۰ م. صادر شد موضوع تقیّد روستائیان بزمین و محل اقامت دائمی و مسئلهٔ مالیات مجدداً تایید شد. رعایائی که خودسرانه بنقاط دیگر مهاجرت میکردند بمحض کشف موضوع تا دوازده سال باجبار بمحل اقامت سابق خویش بازگردانده میشدند. ولی پس از انقضای مدت دوازده سال جستجو و بازگرداندن آنان مجاز نبود و می بایست نام آنها در صورتهای مالیاتی محلّ اقامت جدید ثبت گردد.

انحطاط کشاورزی نه تنها باعث تقلیل درآمد خزانهٔ دولت گشت بلکه عواید عده‌ای از فئودالها نیزدرنتیجه کاهش یافت.

یکی از معاصران آن دوران آشفته - شیخ محمدعلی‌حزین مینویسد که بسبب خرابی وضع زندگی و آشفتگی نقاط مختلف گیلان که املاک موروثی پدر شیخ در آنجا بود - درآمد املاک‌مزبور هرسال بیشتر کاهش می‌یافت‌و سرانجام بقدری‌تقلیل یافت که عواید سالیانهٔ بخرج یکماه‌هم نمیرسید. در نتیجه فئودالهای‌محلی‌شهرستانی نیز از دولت شاه ناراضی شدند. و امیران‌مقتدر فئودال اکناف قلمروصفویه کوشیدند از آن دولت مجزا گردند.

انحطاط عمومی اقتصادی‌ایران از آغاز قرن دوازدهم انحطاط سیاسی‌رابدنبال داشت. شاه سلطان حسین پادشاهی بیخرد، ضعیف‌النفس، بی‌شخصیّت وبی‌استعداد

بود. ولی البته بطوریکه برخی از دانشمندان غرب (مانند مالکم و ادوآرد براون و لکهارت) پنداشته اند تنها ضعف واشتباهات او علت اصلی انقراض دولت صفوی نبوده بلکه خرابی عمومی وضع اقتصاد ومعیشت وتشدید تضادهای داخلی طبقهٔ زمامدار وبالنتیجه پاشیدگی و فساد کلی دستگاه دولتی باعث اضمحلال آن دولت گردید. ضعف عقل شاه سلطان حسین واطرافیان او فقط جریان فساد و تلاشی مقامات قدرت مرکزی را روشن تر نمایان ساخت.

آرتمی ولینسکی سفیر روس در یادداشتهای روزانهٔ خویش دربارهٔ شاه سلطانحسین چنین مینویسد: «... حتی میان عوام الناس نیز چنین ابلکهی کمتر یافت میشود تا چه رسد میان تاجداران».

بدین سبب درهیچ کاری مداخله نمیفرماید وتمام اموررا مربوط به اعتمادالدولهٔ خود (اعتمادالدوله لقب صدراعظم بود) که از هرچارپائی ابله تر است محول میسازد. این شخص بقدری درنظر شاه مقرب است که چشم شاه بدهان اوست و هرچه بگوید همان است و بس. باین سبب اینجا ازشاه کمتر یاد میکنند فقط نام او بر سر زبانهاست او تمام کسان دیگررا که عاقلتراز او بوده دراطراف شاه مقامی داشتند طرد کرده است».

سقوط تجارت خارجی ازحدود سال ۱۶۷۰م-۱۰۸۱ه. محسوس گشت. بگفتهٔ شاردن در شش هفت سال اول حکومت شاه سلیمان درآمد گمرکات در بندر عباس و کنگ (نزدیک هرمز) بین ۴۰۰۰۰ هزار و ۵۰۰۰ هزار لیور (تقریباً از ۹۱۰ تا ۱۱۰۰ تومان) نوسان میکرد وحال آنکه درعهد شاه عباس دوم عواید مزبور به ۱۱۰۰۰۰ (۲۴۴۴ تومان) بالغ میگشت.

علل انحطاط تجارت خارجی بقرار زیر بود: افتادن تجارت ایران با کرانهٔ اقیانوس هند بدست تجار هلندی وهندی وتقلیل حمل کالاهای ترانزیتی ازجاده‌های کاروانی ایران. درطی قرن یازدهم کشورهای اروپائی با راه دریائی اروپا به هندوستان-ازطریق

دماغهٔ امید و دور افریقا- که درسال ۱۴۹۸م - ۹۰۴ ه. کشف شده بود کاملاً آشنا شدند. درنتیجه اهمیت جاده‌های برّی کاروان رو در طی قرن یازدهم روزبروز کاهش یافت ونقش میانجیگری ایران درتجارت نیز تقلیل پیدا کرد.

دولت شاه سلطان‌حسین که مایل بود درآمد خویش را ازمحل تجارت خارجی افزایش دهد و از نفوذ بازرگانان هلندی (کمپانی‌اوست ایندیای هلندی) که میکوشیدند تجارت خارجی ایران‌را با کشورهای اروپا منحصراً بدست گیرند - بکاهد دو پیمان بازرگانی (درسال ۱۷۰۸ و ۱۷۱۵م - ۱۱۲۰ و ۱۱۲۷ ه.) با فرانسه منعقد کرد.

طبق پیمانهای مزبور تجار فرانسوی بمراتب بیش‌از تجار هلندی ازتسهیلات و امتیازات برخوردار میگردیدند. بازرگانان فرانسوی نه تنها از پرداخت حقوق و بازرسی گمرکی معاف شده بودند بلکه درتحت حمایت مخصوص‌مقامات شاهی قرار گرفته، حق‌برون مرزی بدست‌آوردند: فرانسویان مقیم‌ایران‌را فقط دادگاه کونسولی ایشان‌میتوانست محاکمه کند ودعاوی‌میان‌فرانسویان واتباع شاه میبایست مشترکاً ازطرف قاضی‌شاهی و کونسول‌فرانسه رسیدگی‌شود.

در واقع این همان رژیم کاپیتولاسیونی‌بود که از سال ۱۵۳۵م - ۹۴۲ ه. در ترکیهٔ عثمانی برای فرانسویان برقرار گشته بود. علی‌رغم امیدواریهای دولت شاه این پیمانها بیش‌از ایران بفرانسه سود میرساند ولی‌فرانسه‌نتوانست ازاین‌مزایا ومنافع استفاده کند زیرا چیزی نگذشت که خاک ایران صحنهٔ عملیات جنگی‌ونبردهای خانگی گشت وشیرازهٔ دولت صفویه ازهم‌پاشیده شد.

فقر و ورشکستی‌روستا موجب تقلیل‌حجم‌بازرگانی داخلی و سست شدن‌روابط اقتصادی میان بخش‌های مختلف کشور گشت.

در قرن‌یازدهم‌علی‌رغم‌روابط نزدیکی که میان صفویه وروحانیون شیعه وجود داشت‌اینان درمقامات دولتی زمام‌امور را دردست نداشتند. حتی‌یکنفر ازنمایندگان روحانیون‌نیزدرمجلس اعلا عضویت نداشت. ولی درعهدشاه سلطان‌حسین که‌شیعه‌ای

متعصب بود و زیرنفوذ شیخ محمد باقرمجلسی قرار داشت - زمام امور دولت بدست روحانیان شیعه ومتملقان وخواجگان درباری که پشتیبان آنان بودند افتاد. درعصر شاه سلطان‌حسین انتساب به‌سلک روحانی کافی بود که شخص هرمقام دولتی‌را اشغال کند. شاه‌بااین‌شیوهٔ خویش هم بزرگان‌چادرنشین وهم بخش‌مهمی ازمأموران کشوری را عصبانی وناراضی کرد.

شاه سلطان‌حسین بتحریک علمای‌شیعه‌از سیاست مدارا باپیروان مذاهب دیگر- که درعهد اسلاف وی تعقیب میشد- سرباز زد و تعقیبات خونینی را علیه سنیّان قفقاز وکردستان وافغانستان ودیگر ایالات آغاز کرد. درشیروان (آذربایجان ارّان) که اقامتگاه عدهٔ کثیری از سنیان بود مساجد آنانرا ملوّث یا به‌اصطبل بدل کردند و روحانیون ایشانرا سیاست‌نمودند

درویشان‌صوفی«بددین» وغلات شیعه که‌تمایلات مساوات‌طلبی‌آنان موجب بدگمانی مقامات دولتی شده بود نیز از این تعقیبات بی‌نصیب نماندند. انگیزهٔ این روش‌فقط تعصب مذهبی‌نبود. دولت شاه میترسید که مذهب تسنن که درنواحی شرقی وغربی کشور رایج‌بود علمدار نهضت‌های تجزیه‌طلبی گردد و چیزی نگذشت که این‌امر تحقق‌یافت.

عملهٔ درباری‌علی‌رغم‌تقلیل درآمد خزانه حتی‌اندیشهٔ امتناع از زندگی‌پرتجمل را هم بخاطر خطور نمیدادند. مخارج دربار روزبروز افزون میگشت. کاخهای نو برای شاه ساخته میشد، به‌اروپا جامهای آئینه وظروف بارفتن و دیگر اشیاء تجملی سفارش میشد.

شاه بیش‌ازهمه چیزسرگرم امورحرمسرای خویش‌بود و امیران وحکام‌ایالات برقابت یکدیگر برخاسته بمنظور ارضای حس زن دوستی شاه زیباترین دختران اتباع قلمرو خویش را بزور گرد آورده به حرمسرای شاه و حرم‌های بستگان او میفرستادند.

بخش ۴- نهضت‌های خلق در اکناف کشور صفوی

سنگینی بار مالیات وخراج وخودکامی وستمگری حکام شاهی ویوغ مذهبی بویژه در اکناف کشور صفوی که درعهد شاه عباس اول ویا پیش از او به قلمرو صفویه ملحق شده بود - بیشتر محسوس بود.

جای شگفتی نیست که تنفر مردم از یوغ صفوی درآن نواحی شدیدتر از نقاط دیگر بود ونهضت‌های خلق نیز نخست در آنجا وقوع یافت. از آنجائیکه در نواحی مزبور اکثریت باسنیان (در داغستان وشیروان ومیان کردان وافغانان و ترکمنان) که مستقیماً مورد تعقیب وایذاء بودند ویا مسیحیان (ارمنیان وگرجیان که وضعی دون مسلمانان داشته مالیاتهای گزاف می‌پرداختند) بود - بدین سبب نهضت اقوام مطیع مزبور لفافهٔ مذهبی داشت. این نهضت‌ها با شعار دفاع از تسنن و مبارزه علیه شیعیان «بد دین» و یا شعار آزادی ونجات مسیحیان از یوغ مسلمانان برگزار میشد.

در اکناف کشور تضاد داخلی طبقهٔ فئودال نیز بصورت بارزتری نمایان بود. بزرگان اسکان یافتهٔ محلی واعیان چادرنشین که از شرکت دراداره‌ٔ امور کشور محروم بودند بخش اعظم درآمد خویش را که از بهره کشی رعایا بدست میآمد بدولت تأدیه می بایست کنند وهمچنین روحانیون سنّی ومسیحی ازسیاست آندولت ناراضی بودند. اینان میکوشیدند از نهضت عامهٔ ناس اقوام مظلوم و ستمدیده برای نیل بهدف خویش استفاده کرده پس از وصول باستقلال خود زمام امور دولت را بدست گیرند. بدین سبب نهضت اقوام مطیع دولت صفوی که عادتاً بشکل نهضت عمومی مردم علیه سلطنت صفوی آغاز میگردید غالباً بصورت دیگر درآمده رهبری آن بدست فئودالهای محلی میافتاد.

نهضت آزاد کننده درآغاز قرن دوازدهم در ارمنستان شرقی و گرجستان شرقی که از پیشرفته‌ترین و درعین حال ستمدیده‌ترین ایالات قلمرو صفوی بود بالا گرفت.

ارمنیان و گرجیان نیک میدانستند که بدون کمک وپشتیبانی روسیه نمیتوانند بآزادی نایل شوند. درآنزمان روابط اقتصادی وفرهنگی روسیه با گرجستان و ارمنیان تحکیم پذیرفت. تجار ارمنی نه تنها درخود ارمنستان بلکه در ایران نیز با کمال فعالیت در نهضت قوم ارمنی شرکت میجستند وبه روسیهٔ هم کیش خویش که ازلحاظ اقتصادی و سیاسی درحال رشد وتکامل بود امید بسته بودند.

درحدود سال ۱۷۰۰م - ۱۱۴۲ هـ. ملوك ارمنی (امیران کوچک فئودال) و روحانیون مسیحی قفقاز بادولت روسیه وارد مذاکره شدند و درصورت ورود لشکریان روسی به قفقاز همه گونه وعدهٔ مساعدت ازطرف مسیحیان قفقاز یعنی ارمنیان و گرجیان دادند. این مذاکرات با میانجیگری اسرائیل - اوری - ارمنی صورت گرفت. بزرگان و اعیان گرجستان نیز همین گونه مذاکرات را با پطر اول بعمل آوردند.

اندك اندك در میان شهرنشینان سرزمینهای قفقاز بطور اعم (ونه تنها ارمنیان و گرجیان بلکه دیگران نیز) توجه بروسیه افزایش یافت...

در سال ۱۷۰۹م - ۱۱۲۱ هـ. مردم شهر تبریز قیام کردند و آ. ولینسکی سفیر روس دربارهٔ این شورش مختصری مینویسد.

در سال ۱۷۱۱م - ۱۱۲۳ هـ. شورش لزگیان وبعضی اقوام دیگر داغستان آغاز شد. فئودالهای محلی که سورخای خان قاضی کوموهی وحاجی داود نمایندهٔ روحانیون سنّی در رأس ایشان قرار گرفته بودند توانستند نهضت را مطیع و مجری نقشه های خویش سازند وجنبهٔ کشورگشائی بدان دهند.

درسال ۱۷۱۲م - ۱۱۲٤ هـ. سورخای خان و حاجی داود شماخی را مسخر و غارت کردند. درطی جنگ وغارت قریب سیصد بازرگان روسی کشته شدند ومعادل ٤ میلیون روبل کالا بتصرف مهاجمین درآمد. این ارقام نشان میدهد که روابط تجاری ممالك قفقاز با روسیه به چه میزان عظیمی رسیده بوده. بعدها سورخای خان وحاجی داود علناً عامل اجرای مقاصد ترکان عثمانی شدند. دولت صفوی موفق به فرونشاندن قیام لزگیان گشت ولی درسال ۱۷۱۹م - ۱۱۳۲ هـ. مجدداً نایرهٔ شورش برافروخته

شد. درسال ۱۷۲۱م - ۱۱۳۴ه. سورخای‌خان وحاجی‌داود شماخی‌را تسخیر کردند و شیعیان را از دم تیغ گذراندند.

درسال ۱۷۱۵م - ۱۱۲۷ه. قیام کردان آغاز شد و درطی سالهای بعد نیز ادامه یافت. کردان شورشی چندبار پایتخت صفویه (اصفهان) را تهدید کردند. امیر عرب مسقط - جزایر فارس را تصرف کرد.

در ناحیهٔ هرات ایل افغان ابدالی شورش کرد (سال ۱۷۱۶م - ۱۱۲۹ه) و اسدالله خان رئیس آن ایل با ازبکان متحد شد.

درسال ۱۷۱۷م - ۱۱۳۰ه. ایلات شاهسون درمغان عاصی شدند.

درسال ۱۷۲۲م - ۱۱۳۵ه. شورش ارمنیان تحت رهبری داودبک درسیونیک[1] آغاز شد وتاسال ۱۷۳۱م - ۱۱۴۴ه. ادامه داشت. درهمان سال مردم گرجستان شرقی لوای شورش برافراشتند. واختانگ ششم پادشاه که طرفدار روسیه بود دررأس قیام قرار گرفت وبه گنجه که درمحاصرهٔ سورخای‌خان وحاجی داود بود لشکر کشید وشهر را ازمحاصره نجات داد.

لرها نیز درسال ۱۷۲۰م - ۱۱۳۳ه. و بلوچان در ۱۷۲۱م - ۱۱۳۴ه. عاصی شدند.

ملک محمود امیر سیستان که خود را از اعقاب صفاریان میخواند آشکارا از اطاعت شاه سرپیچی کرد وخویش‌را سلطانی مستقل اعلام نمود و درسال ۱۷۲۳م - ۱۱۳۶ه. مشهد واطراف آن‌را مسخر کرد.

بخش ۵ - قیام افغانان غلجه‌زائی (غلزائی)

بزرگترین قیام اقوامی که تحت انقیاد صفویه درآمده بودند قیام ایل مقتدر و نیمه چادرنشین افغانی بنام غلجه‌زائی بود که درنزدیکی قندهار اقامت داشت. ایل غلجه‌زائی ازحیث نژاد مختلط بود.

۱- درجنوب شرقی ارمنستان کنونی شوروی.

چنانکه برخی از محققان معتقدند هستهٔ این ایل از قبیلهٔ چادرنشین ترک بنام خلج (یا خلیج) بود که از قرن دهم تا سیزدهم نقش تاریخی نمایانی را بازی کرده. بخشی از این خلجان که در افغانستان اقامت گزیده بودند با افغانان مخلوط شدند وزبان ایشانرا پذیرفته و (بطوریکه عده‌ای معتقدند) بنام غلیج وغلجه موسوم گشتند.

در فاصلهٔ میان قرنهای دهم و یازدهم غلجه زائی‌ها در مرحلهٔ تلاشی سازمان عشیرتی و پیدایش روابط پدر شاهی و فئودالی قرار داشتند. چون روابط فئودالی که میان غلجه زائیها پدید آمده بود با لفافهٔ رسوم دوران پدرشاهی و یاوری‌های عشیرتی مستور بود بزرگان قبیله نفوذ عظیمی درمیان تودهٔ ایل داشتند. وبدین سبب هنگامیکه شورش غلجه‌زائیها آغاز شد بزرگان قبیله بآسانی رهبری قیام کنندگان را بدست گرفتند. غلجه‌زائیها نیزمانند دیگرافغانان سنی بودند.

درآغاز قرن دوازدهم مردی جدی و کارآمدبنام میرویس ریاست ایل غلجه‌زائی را دارا ودرعین زمان کلانتری شهر قندهاررا هم بارث واجد بود. گورگین خان گرجی (یا گئورگی یازدهم پادشاه کارتلی که بدین اسلام درآمده وشهنواز دوم نامیده میشد) که ازطرف شاه به بگلربگی قندهار منصوب گردیده بود، ومیکوشید با اقدامات شدید قدرت لرزان شاه را در افغانستان از نو استوار سازد، از نفوذ فوق‌العادهٔ میرویس در میان مردم و فعالیت‌های وی بیمناک گشت و بوی بدگمان شد و حق هم داشت. گورگین خان میرویس را بازداشت کرد و به‌اصفهان اعزام داشت تا شاه در بارهٔ وی داوری کند. ولی میرویس که‌مردی محیل بود شاه سلطان حسین را به بیگناهی خویش مذعن ساخت.

درسال ۱۷۰۸م - ۱۱۲۰ ه. ایسرائیل اوری ارمنی که ذکرش پیشتر رفت بسمت سفیر رسمی روسیه وارد اصفهان گشت وشاه و درباریان وی ازاین واقعه سخت بیمناک شدند وبتمام ارمنیان و گرجیان ظنین گشتند که ایشان طرفدار روسیه میباشند. میرویس ازاین بدگمانیها استفاده کرده شاه را به گورگین خان بدگمان ساخت که او

گرجی است وباطناً مسیحی وهواخواه روسها میباشد . میرویس از زندان آزاد شد و برای ادای مراسم حج عازم مکه گشت . درمکه میرویس محرمانه از علمای سنی مکه فتوائی گرفت مبنی بر اینکه خروج سنّیان علیه سلطان شیعه امری خدا پسندانه است . میرویس پس از مراجعت بمیهن زمام نهضت غلجه زائیها را که آغاز شده بود بدست گرفت .

در سال ۱۷۰۹م-۱۱۲۱ه . غلجه زائیها خروج کردند وبطورناگهانی قندهار را برهبری میرویس تصرف کردند و افراد پادگان شاهی را از دم تیغ گذراندند و گورگن خان راکشتند وتجزیهٔ خویش را ازقلمرو دولت شاه آشکارا اعلام نمودند . خروج غلجه زائیها ازطرف قبایل متجاور افغانی که از دولت شاه سلطانحسین ناراضی بودند پشتیبانی میشد .

میرویس دولشکر شاهی را که علیه غلجه زائیها گسیل گشته بود (۱۷۱۱ و ۱۷۱۲م - ۱۱۲۳و۱۱۲٤ه) منهزم ساخت و تا هنگام مرگ (۱۷۱۵م - ۱۱۲۷ه) بالاستقلال سلطنت کرد .

میرعبدالله جانشین میرویس (از ۱۷۱۵ تا ۱۷۱۷م-۱۱۲۷ - ۱۱۳۰ه . سلطنت کرد) حاضر بود چنانچه شاه سلطان حسین مالیاتهائی را که وضع کرده بود لغو نماید وقندهار را بیک بگلربگ نشین موروثی تبدیل کند وباخلاف میرویس بدهد- با شاه صلح کند . این مذاکرات از طرف تودهٔ قیام کنندگان افغانی بمثابه خیانتی تلقی گردید و میرعبدالله کشته شد وپسر نوزده ساله میرویس که جوانی جدی وبی باک بنام محمود بود جای او را گرفت (از ۱۷۱۷ تا ۱۷۲۵م - ۱۱۳۰ تا ۱۱۳۸ه . حکومت کرد) .

محمود و بزرگانی که از وی پشتیبانی میکردند عامهٔ مردم را تحت نفوذ خویش درآورده از نهضت برای لشکرکشی های غارتگرانه و کشورگشائی استفاده نمودند .

بخش ۶- لشکرکشی غلجه زائیها باصفهان

خرابی عمومی وضع دولت صفوی به محمود اجازه داد تا نخستین لشکرکشی را به اعماق ایران بعمل آورد. ولی این لشکرکشی که درسال ۱۷۲۰م - ۱۱۳۳ه. وقوع یافت با ناکامی پایان یافت. لطفعلیخان سردار ایرانی که پیشتر باموفقیت علیه اعراب مسقط جنگ کرده بود غلجه زائیها را منهزم کرد و لشکریان خویش را برای حمله به قندهار آماده ساخت.

دراین لحظهٔ پرمسئولیت و خطیر مشاوران بی لیاقت شاه بهتر آن دیدند که لشکر را مرخص ولطفعلیخان را بسبب بستگئی که بافتحعلیخان اعتمادالدوله داشت- (و فتحعلیخان بدروغ از طرف مفتنان درباری متهم شده بود که با کردان و لزگیان عاصی رابطه دارد وعلیه شاه سوءقصد کرده است) از کار برکنار کردند (۱۷۲۱م - ۱۱۳۴ه).

محمود خان قائد افغانان غلجه زائی ازاین وضع استفاده کرده بیش ازبیست هزار افغانی را گرد آورد و درپایان سال ۱۷۲۱م-۱۱۳۴ه. از کوتاه ترین ولی دشوارترین راه یعنی از طریق سیستان و کرمان باصفهان لشکرکشید. محمود نتوانست قلعه های کرمان ویزدرا تسخیر کند ولی از محاصرهٔ آن قلاع خودداری کرده بدون معطلی بسوی اصفهان رفت. محمد قلیخان اعتمادالدوله با اشاره به محاصرهٔ بی نتیجهٔ کرمان ویزد از طرف افغانها- پیشنهاد کرد که اطراف شهراصفهان را مستحکم کنند وبرای تحمل محاصره آماده گردند. ولی مجلس اعلا تصمیم گرفت باافغانها جنگ کنند.

در لشکر محمود توپخانه سنگین وجود نداشت ولی توپهای سبکی داشتند که بر پشت شترحمل میشد(و فرانسویان آنرا کولورین Couleuvrine و ایرانیان زنبورک میخوانند). این زنبورک ها در جنگ بسیار مؤثر بودند. نبردی که نزدیک گلون آباد وقوع یافت (۸ مارس سال ۱۷۲۲م - ۱۱۳۵ه.) بشکست کامل قشون شاهی منجر شد و رستم میرزای گرجی برادر واختانگ ششم پادشاه کارتلی که یکی از دلیرترین و

بهترین سرداران شاه بود درجنگ کشته شد. توپخانهٔ سنگین شاه (مرکب از ۲۴ توپ) درحین حمله بدست افغانان افتاد. سپس افغانان جلفای نو را که ساکنان آن ارمنی بودند محاصره وتصرف نمودند و ۱۲۰ هزار تومان غرامت از ارامنه مطالبه کردند و چون محال بود چنین مبلغی را گردآورند بعداً مبلغ غرامت را به ۷۰ هزار تومان تقلیل دادند. اما تمام کوششهائی که بعمل آوردند تا پل مستحکم الله وردی خان را بر زنده رود تصرف کنند باناکامی روبرو شد ومحمود خان به شاه سلطان حسین پیشنهاد صلح کرد باین شرط که شاه گذشته از قندهار سیستان وخراسان را نیز به غلجه زائیها تسلیم کند و ۵۰ هزار تومان غرامت بپردازد و دختر خود را نیز بزنی بمحمود بدهد. مجلس شاهی علی رغم عقیدهٔ محتاطانهٔ اعتمادالدوله پیشنهادهای محمود را شدیداً رد کرد.

محاصرهٔ اصفهان توسط افغانان آغاز شد و هفت ماه طول کشید (از مارس تا اکتبرسال ۱۷۲۲م - ۱۱۳۵ هـ). واختانگ ششم پادشاه کارتلی که سرگرم مبارزه باشورش لزگیان بود وانتظار ورود لشکریان پطر اول متحد و متعاهد خودرا به قفقاز میکشید از یاری رساندن بشاه خودداری کرد. ملک محمود امیر موروثی سیستان - چنانکه گفته شد- قیام کرد واستقلال خویش را اعلام نمود. افغانان باجدتمام به محاصره اصفهان پرداختند وعلی رغم پایداری دلیرانهٔ پادگان ومردم شهر وروستائیان اطراف، پایتخت صفوی را دچار قحطی وگرسنگی ساختند.

کوششهای طهماسب میرزا ولیعهد در قزوین برای گردآوردن لشکر از شمال ایران ونجات پایتخت بناکامی انجامید وحتی شاهسونها نیز ازاقدام بمساعدت با شاه امتناع کردند. فقدان نقشهٔ واحد برای دفاع و اختلافات موجود در داخل دستگاه دولت ایران و اقدامات ناروای آن دستگاه روحیهٔ مدافعان را سخت ضعیف کرد. سرانجام شاه بالکل خود را باخت وبا محمود وارد مذاکره شد واین بار با پرداخت صد هزار تومان غرامت و ازدواج دخترخود بامحمود وتسلیم تمام ایالاتی که پیشتر از طرف محمود تقاضا شده بود باضافهٔ ایالت کرمان موافقت کرد. ولی دیگر محمود

تسلیم بلاشرط را خواستار بود واظهار داشت که با وضع موجود تمام ایالات ومنابع ایران بدون موافقت شاه نیزبدست او خواهد افتاد وجملگی دختران و زنان شاه را میان سپاهیان خویش چون کنیزان تقسیم خواهد کرد.

شاه سلطان حسین نخست تشبثی کرد تا از پایتخت فرار کند ولی موفق نشد و پس از آن با موکبی از امیران خویش در روز ۲۲ اکتبر سال ۱۷۲۲ م - ۱۱۳۵ ه. عازم اردوگاه محمود شد وشهر و زمام حکومت وعلامات سلطنت را تسلیم وی کرد. دوروز بعد محمود بالشکریان خویش وارد اصفهان شد وبرتخت سلطنت نشست. عده‌ای از امیران صفوی وسران سپاه ومأموران عالیمقام با محمود بیعت کردند. او دربادی امر عدهٔ کثیری از مأموران بلند پایهٔ ایرانی را درمقام ایشان باقی گذاشت ولی بسیاری از مشاغل وازآنجمله مقام مهم روحانی قاضی اصفهان را به افغانان سنّی داد.

بخش ۷- مبارزهٔ مردم ایران علیه فاتحان افغان

افغانان غلجه‌زائی بخش مهمی از مرکز ایران و از آنجمه بلاد کاشان و قم و قزوین و گلپایگان و غیره را تسخیر کردند. در آغاز قیام افغانان غلجه زائی بخاطر نجات از یوغ صفویه مبارزه میکردند ولی اکنون بزرگان افغان خود بکشورگشائی پرداخته بودند.

در قزوین امان‌الله خان سردار افغان غرامتی بمبلغ ۲۰ هزار تومان از مردم آنسامان مطالبه کرد و از آنان خواست تا دختران زیباروی را بافغانان تسلیم کنند. تضییقات و دزدی و غارتگری سپاهیان وی نخست موجب خروج روستائیان ایرانی اطراف قزوین گشت و سپس در خود شهر نیز بینوایان و «عوام ومردم بازار» یعنی پیشه‌وران و کسبه قیام نمودند. شهریان عده‌ای از افغانان راکشته بقیه را مجبور به فرار کردند (زمستان ۱۱۳۶ ه.).

در کاشان وخوانسار ونقاط دیگرنیز مردم شوریدند. شهر یزد دلیرانه درمقابل افغانها پایداری کرد وتاآخر کار مهاجمین از تسخیر آن عاجز ماندند.

شیخ محمدعلی حزین که معاصر این وقایع بود میگوید که در این قیامها وظیفهٔ اصلی بعهدهٔ «عوام» بود. بدین معنی که توده‌های مردم ایران ابتکار مبارزهٔ بافاتحان را بدست گرفتند.

طبق گواهی معاصران از قبیل شیخ محمد علی حزین و کروسینسکی- عامهٔ مردم ایران - یعنی روستائیان و پیشه‌وران و کسبه وبازرگانان - برعکس بزرگان صفوی که روحیهٔ خود را بالکل باخته بودند - مراتب وطن پرستی خویش را بروز داده با کمال جد وفعالیت - که دربرخی موارد بادلیری وقهرمانی توأم بود دربرابر متجاوزین غاصب پایداری کرده از استقلال میهن خویش دفاع کردند.

بسیاری از دهکده‌ها در ظرف مدت چندین سال بافاتحان بجنگ چریکی پرداختند. مثلاً مردم قریهٔ بزرگ بن اصفهان نزدیک پایتخت نه درمدت محاصره و نه پس از سقوط آن دربرابر افغانان سر تسلیم فرود آوردند و تمام دستجات افغانی را که ازطرف محمود برای سرکوبی مردم قریهٔ گسیل گشته بودند شکست داده منهزم کردند. سرانجام سردار افغانی باروستائیان بن اصفهان صلح شرافتمندانه‌ای منعقد کرد. محمود که مایل بود بهانه‌ای بدست آورده پیمان صلح را نقض و مردم بن اصفهان را قلع وقمع کند جاسوسان خویش را مخفیانه بآن قریه اعزام کرد وآنها را مأمور ساخت کاری کنند که مردم قریه نخست پیمان را بشکنند. ولی روستائیان قریه جاسوسان را خفه کرده جنازهٔ آنانرا نزد محمود فرستادند. بگفتهٔ شیخ حزین بعضی از قراء ایران در برابر افغانان هفت سال پایداری کرده سرانجام تسلیم نشدند.

در اصفهان نیز وضع افغانان استوار نبود ومحمود شاه که مردی بدگمان بود تصمیم گرفت با اقدامات بیرحمانه وشدید ازقیام ایرانیان ممانعت بعمل آورد.

در ژانویه سال ۱۷۲۳ م - ۱۱۳۶ ه. مأموران عالیمقام ایرانی را به بزمی خواند وجملگی را بقتل رسانید وقورچیان قزلباش رانیز کشت. سپس به‌اعدام واسحای مردم شهر پرداخت و به‌شهراصفهان غرامت سنگین بشرح زیر تحمیل کرد: ٤ هزار عدل زربفت، ۵۰۰ عدل منسوجات زردوزی ونقره دوزی وغیره. ولی شهر چنان غارت زده

وفقیرشده بود که ساکنان آن فقط نیمی از این مقدار گرد آوردند. افغانان غرامت جدیدی بارمنیان جلفای نو بستند و کلانتر آنان را سر بریدند. تجار انگلیسی و هلندی و فرانسوی و هندی نیز می بایست مبالغی بپردازند. شهر بالکل تباه شده بود.

درجنوب ایران نیز پایداری شدیدی ازطرف عامهٔ مردم دربرابر فاتحان افغان بعمل آمد. افغانان فقط پس از درهم شکستن مقاومت دلیرانهٔ مردم شیراز وافراد پادگان آن توانستند آنشهررا تسخیر کنند (سال ۱۷۲٤م - ۱۱۳۷ ه). کوشش افغانان برای تسخیر بندر عباس بی ثمر ماند. محمود برای انقیاد و تصرف ناحیهٔ کوهستانی کوه گیلویه که درشمال غربی فارسی واقع است لشکر کشید ولی بامقاومت سختی مواجه شده با دست خالی بازگشت.

پایداری ایرانیان در ایندوره بصورت پراکنده بعمل میآمد و واجد مرکزی نبود. شاه طهماسب دوم فرزند شاه سلطان حسین مخلوع که از سال ۱۷۲۲-۱۷۳۲م - ۱۱۳۵-۱۱٤۵ ه. ازطرف ایالات گیلان وسازندران وآذربایجان که تسلیم محمود نشده بودند - بشاهی شناخته میشد وقت خودرا به بطالت میگذراند وجرأت نمیکرد درراس نهضت مردم قرارگرفته وعلیه متجاوزان فاتح مبارزه کند. بزرگان صفوی از اینکه عامهٔ مردم را مسلح سازند بیمناك بودند.

بخش ۸ - مداخلهٔ روسیه

پطر اول که جنگ باسوئد را با احراز موفقیت پایان داده بود (سال ۱۷۲۱م-۱۱۳٤ ه). ازوضعی که درایران پدیدآمده وبرای اشغال نواحی مجاور کرانهٔ بحرخزر توسط روسیه مساعد بود استفاده کرد. دولت پطر اول درنظر داشت نقاط سر راه ولگا-بحرخزر را بانضمام نواحی ابریشم خیز سواحل بحرخزر اشغال کند. پطر اول ضمناً نمیتوانست درمقابل استمداد گرجیان و ارمنیان که درآنزمان، دست بشورش زده بودند

۱ - مطالب این فصل دربعضی موارد ازنظرگاه منافع ملی روسیه نوشته شده. همچنین فصل بعد (مترجم).

خاموش بماند. واختانگ ششم پادشاه کارتلی باسپاهیان خویش سه ماه تمام درنزدیکی گنجه چشم براه لشکریان روسی بود.

میتوان گفت که انگیزهٔ عمدهٔ دولت پطر اول برای لشکرکشی به کشورهای قفقاز این بود که نگذارد ترکیه عثمانی کشورهای مزبور ونواحی ساحلی بحر خزر را اشغال کرده، خطر بزرگی از لحاظ نظامی وتجاری برای روسیه ایجاد کند. این خطر واقعیت داشت زیرا دولت سلطان احمد سوم دراستانبول آشکارا تدارک هجوم به قفقاز و ایران را میدید. بدینطریق هدف مداخلهٔ روسیه جنگ علیه صفویه نبوده بلکه پیشگیری از تجاوز ترکیه بود.

در ژوئن سال ۱۷۲۲ م. پطراول بیانیه‌ای منتشر کردوطی آن اظهار داشت که برضد دولت شاه سلطان‌حسین (که درآنزمان واقعاً دشمنی جدی شمرده نمیشد) وارد جنگ نمیشود بلکه منظور او سرکوبی سورخای خان و حاجی داود است که - چنانکه گفته شد - درشهرشماخی قریب سیصد نفر تاجر روسی را کشته بودند وهمچنین بمنظورنجات و آزادی مسیحیان یعنی گرجیان وارمنیان دست باین اقدام زده است.

لشکریان روسی شهرهای دربند (۱۷۲۲م - ۱۱۳۵ه) و باکو (۱۷۲۳م - ۱۱۳۶ه) را اشغال کردند. گیلانیان بروسیه مراجعه واستمداد نمودند که درمبارزه باکشورگشایان افغانی ایشانرا یاری کند وپطراول دستجاتی از قشون روس را به انزلی و رشت اعزام نمود. شاه طهماسب دوم که دراردبیل اقامت داشت ومایل بوداز مساعدت روسیه درمبارزه علیه محمودشاه افغان برخوردارگردد اسمعیل بک دیپلومات کارآزموده را بروسیه گسیل داشت و وی درتاریخ ۲۳ سپتامبر سال ۱۷۲۳م - ۱۱۳۶ه. پیمانی درسان پطزبورگ امضاء کرد.

طبق این پیمان روسیه تعهد میکرد که بشاه طهماسب دوم دراسر مبارزه باافغانان کمک کند ودرعوض حاشیهٔ ساحلی داغستان وآذربایجان وهمچنین گیلان ومازندران و استرآباد بروسیه داده شود ولی شاه طهماسب دوم اظهار داشت. که اسمعیل بک

از حدود اختیاراتی که بوی داده شده بود تجاوز کرده است و پیمان پطربورگ را برسمیت نشناخت.

بخش ۹- هجوم ترکیه

ترکیه که مدتی روابط صلح آمیز را باصفویه حفظ کرده بود (۱۶۳۹-۱۷۲۳م-۱۰۴۹-۱۱۳۶ه) با عجله درصدد استفاده از فروریختگی وخرابی آن دولت برآمد. درسال ۱۷۲۲م - ۱۱۳۵ ه. عمال قدیمی ترکیه یعنی سورخای خان قاضی کومرخی و حاجی داود مدرس، هادیان لزگیان، که شیروان وبخشی از آذربایجان شمالی را بتصرف درآورده بودند رسماً بتحت حمایت سلطان احمد سوم سلطان عثمانی درآمدند وحکومت ویرا برخطه خویش شناختند.

مردی عثمان نام بصورت ایلچی عثمانی به اصفهان نزد محمود شاه افغان گسیل گشت ولی درواقع مأموریت جاسوسی داشت وپس از مراجعت به استانبول از تیرگی و آشفتگی اوضاع ایران گزارش های مشروح داد. دولت سلطان احمد سوم تصمیم گرفت به کشورهای قفقاز وایران حمله کند ویک انگیزهٔ دیگر تصمیم وی این بود که بکومک پیروزیها وتجاوزات تازه حیثیت خویش را که درخود ترکیه متزلزل شده بود بالا برد. درسال ۱۷۲۳م - ۱۱۳۶ ه. لشکریان ترک وارد ارمنستان وگرجستان شرقی شدند و ایروان وتفلیس را تصرف کردند.

خطری که از طرف ترکیه پدید آمده بود شاه طهماسب دوم را برانگیخت تا پیمان پطربورگ را برسمیت شناسد وسواحل غربی وجنوبی دریای خزر را با دربند و باکو وگیلان ومازندران رسماً بروسیه واگذار کند. روسیه نیز متعهد شد با دولت شاه طهماسب دوم برای پاک کردن ایران از وجود متجاوزان افغان مساعدت کند. روسیه طبق پیمان قشون خود را وارد گیلان کرد. ولی مازندران و گرگان (استرآباد) هرگز ازطرف لشکریان روسی اشغال نشد.

پیمان ۱۷۲۳م-۱۱۳۶ ه. وهجوم لشکریان ترک بکشورهای قفقاز و کرمانشاه

روابط میان ترکیه و روسیه را سخت وخیم ساخت ونزدیک بود کار بجنگ بکشد. ولی پطر اول- بعدازجنگ سخت بیست ساله‌ای که باسوئد جریان داشت وتازه پایان یافته بود - صلاح ندانست کشور خویش را درجنگ جدیدی با ترکیه که از طرف انگلستان وفرانسه پشتیبانی میشد بکشاند.

در ۲۴ ژوئن سال ۱۷۲۴ م-۱۱۳۷ ه. قرارداد روس وترک دراستانبول با کمک فعالانه فرانسه امضاء شد وطبق آن تمام نواحی مجاور بحرخزر که درپیمان سال ۱۷۲۳ م ۱۱۳۶ ه. پطربورگ منعقد میان روسیه و صفویه قید شده بود می بایست به روسیه برسد وباقی اراضی کشورهای قفقاز از آن ترکیه باشد. قرار شد ترکیه سراسر مغرب ایران را باشهرهای کرمانشاه وهمدان دریافت کند وبخش اردبیل که قلمرو موروثی صفویه بود - طبق قرارداد - درتصرف شاه طهماسب دوم باقی بماند (ولی این بخش نیزعملاً توسط ترکان اشغال شد).

دو دولت روسیه وترکیه متعهد شدند مشترکاً شاه طهماسب دوم را باجرای قرارداد ۱۷۲۴ م - ۱۱۳۷ ه. وادار کنند و فقط دراینصورت سلطنت او را برسمیت بشناسند و درصورتیکه شاه طهماسب دوم ازاین گذشت سرباز زند دولتین متعاهدتین مقرر داشتند «شخص لایقی از ایرانیان» (یعنی عنصری که گوش بفرمان اوامر ایشان باشد) را باتوافق طرفین بر سریر سلطنت ایران بنشانند.

گنجاندن این شرایط درقرارداد مزبور که آشکارا بنفع ترکیه بود نتیجهٔ پشتیبانی فرانسه از ترکیه بوده - زیرا که فرانسه‌از نیرومند شدن روسیه بیمناک بود. بمحض انعقاد قرارداده لشکریان ترک وارد مغرب ایران شده شهرهمدان را اشغال کردند (سال ۱۷۲۴ م - ۱۱۳۷ ه). عامهٔ مردم ایران دراینجا نیزمانند دیگر شهرها دربرابر متجاوزان سخت ایستادگی کردند.

ترکان پس ازاشغال همدان عده‌ای ازساکنان آنرانابود وبخشی را تبعید کردند. ترکیه خیال نداشت باراضئی که درقرارداد سال ۱۷۲۴ م-۱۱۳۷ ه. قید شده‌بوده اکتفا کند و درسال ۱۷۲۵ م - ۱۱۳۸ ه. لشکریان عثمانی شهر قزوین را اشغال کردند.

نه‌تنها مردم ایران پارسی‌زبان بلکه عامهٔ مردم آذربایجان نیز با کمال جد و فعالیت علیه متجاوزان ترک مبارزه کردند. «عوام‌الناس» یعنی پیشه‌وران دلیرانه ازشهر تبریز دفاع کردند. سرانجام ترکان غالب شدند ولی مدافعان این حق را بدست‌آوردند که با اسلحه وخانواده‌های خود آزادانه از تبریزخارج‌شوند.

شیخ محمد علی‌حزین مشروحاً از دفاع تبریز سخن گفته‌است. شاه طهماسب دوم بکمک وپشتیبانی فتحعلی‌خان بگلربگ استرآباد و رئیس ایل‌قاجار درمازندران اقامت داشت و روز میگذراند.

در این گیرودار محمود شاه افغان که از قیام ایرانیان بیمناک بود امر کرد تمام مردان خاندان صفویه را (که ۳۹ نفر بودند) - باستثنای شاه سلطان حسین مخلوع - بقتل رسانند (فوریه سال ۱۷۳۰م - ۱۱۳۸ھ). علت این کشتار آن بود که شخصی‌خود را صفی‌میرزا فرزند شاه سلطان حسین خوانده در رأس‌قیام بختیاری قرار گرفته بود.

ایستادگی‌عامهٔ مردم ایالات مرکزی ایران درمقابل‌متجاوزان‌همچنان‌ادامه داشت. میان بزرگان افغان نیز دسته بندی و مبارزه داخلی آغاز شد و در نتیجه محمودشاه خلع ومقتول گشت وپسر عموی وی‌اشرف فرزند میرعبدالله بر سریرسلطنت جلوس کرد.

اشرف از محمود درسیاستمداری ماهرتر ودقیق‌تر بود. اشرف نیک میدانست که نمیتواند مانند محمود فقط باسم‌ریاست ایلات افغانی قدرت خویش را در ایران استوارسازد و کوشید تا بمثابه‌پادشاه ایران‌معرفی‌شود. نظم ونسق را درمیان لشکریان خویش‌برقرار کرد و از دزدی وغارتگری و تجاوز ایشان بایرانیان جلوگیری بعمل آورد و سعی کرد بزرگان ایران «و بعضی‌از مردم فارس وعراق» را (یعنی ایرانیان اصیل‌را) بسوی خود جلب کند و آنانرا «بمیل ویا بجبربخدمت خود درآورد». در عوض‌بزرگان افغان که میخواستند درایران چون کشور تسخیر شده امر و نهی کنند ازوی روی بر گرداندند.

اشرف باشاه طهماسب دوم وارد مذاکره شد و کوشید او را بدام اندازد ولی طهماسب بموقع خبردار شد. کوشش اشرف برای انعقاد پیمان باترکیه بجائی نرسید زیرا ترکیه میکوشید سراسر ایران را تصرف کند و اشرف ناگزیر با ترکیه جنگید و ترکان راکه بنزدیک اصفهان رسیده بودند شکست داد(سال۱۷۳۶م - ۱۱۳۹). فقط پس ازاین شکست بود که ترکان حاضر بمذاکره با وی گشتند.

اشرف فریفته موفقیت های خویش نگشته درسال۱۷۲۷م - ۱۱۴۰ه. پیمانی با شرایط زیر باترکیه منعقد نمود:

۱- اشرف احمد سوم سلطان ترکیه را بخلافت تمام مسلمانان سنی شناخت.

۲- سلطان احمد سوم اشرف را بپادشاهی ایران شناخت ولی پادشاهی که وابسته وتابع ترکیه باشد و در مساجد ایران می بایست نام سلطان احمد سوم در خطبه پیش از نام اشرف برده شود.

۳- اشرف نه تنها ایالاتی را که طبق قرارداد سال ۱۷۲۴م - ۱۱۳۷ه. روس وترک نصیب ترکیه شده بود بدولت مزبور واگذار میکرد بلکه اضافه برآن خوزستان و زنجان وقزوین وسلطانیه وطهران وحوالی شهرهای مزبور یعنی دوپنجم مجموع خاك ایران را به ترکان تسلیم مینمود.

وضع اشرف براثر مقاومت تودهٔ مردم ایران ونارضائی بزرگان افغان ازسیاست وی-(که در قندهارعلم عصیان برضد اوافراشته بودند) دشوار شده بود. ملك محمود سیستانی نیز درعین حال با اشرف وشاه طهماسب دوم مبارزه میکرد.

بخش ۱۰- طرد افغانان ازایران - طلوع نادر

هنگامیکه درمازندران مرکزی برای مقاوست نهضتی پدیدآمد پایداری ایرانیان درمقابل متجاوزان افغان و ترك شدیدتر شد. چیزی نگذشت که سرداری جدی و داهی بنام نادرقلی در رأس نهضت قرارگرفت. وی از ایل آذربایجانی (قزلباش) افشار بود. بخشی ازاین ایل را شاه اسمعیل اول از آذربایجان بخراسان کوچانده بود.

نادرقلی در سال ۱۶۸۸ م - ۱۱۰۰ هـ. درخراسان در خانواده‌ای گمنام و فقیر که کار اعضای آن دباغی بود بدنیا آمد. نادرقلی هیجده ساله بود که ازبکان خوارزم او ومادرش را اسیر کرده به بردگی بردند. نادر از اسارت گریخت و پس از بازگشت بخراسان دردستجات جنگی فئودالهای مختلف و ازآنجمله درقشون ملک محمود سیستانی خدمت کرد وبمرور زمان چون سرداری بااستعداد شهرت یافت.

نادر در دوران جنگهای خانگی که ازسال ۱۷۲۲ م - ۱۱۳۵ هـ. درایران حکمفرما بود - حتی رئیس دسته‌ای از راهزنان شد وبعد عدهٔ کثیری از افراد ایل افشار و کردان خراسان را گرد آورد وقلعهٔ کلات را تصرف نمود ومستحکم کرد وآنقلعه را دژ وپایگاه عمدهٔ خویش ساخت.

در سال ۱۷۲۶ م - ۱۱۳۹ هـ. نادرقلی دعوت شاه طهماسب دوم را اجابت کرده بخدمت وی درآمد و بحکومت خراسان منصوب گشت. نادرشاه طهماسب ضعیف‌النفس وبی‌اراده را متقاعد ساخت که فرمان قتل فتحعلی‌خان قاجار جد مؤسس سلالهٔ قاجاریه را که مردی ذینفوذ بود ونادر وی را رقیب عمدهٔ خویش درمبارزه بخاطر سلطنت ایران میدانست - صادر کند.

نادر ملک محمود سیستانی را شکست داد ومشهد را از دست او خارج ساخت (سال ۱۱۳۹ هـ.) وخراسان را مطیع خویش کرد وافغانان ابدالی را منهزم نمود وهرات را تسخیر کرد (سال ۱۷۲۹ م - ۱۱۴۲ هـ).

نادر که نام طهماسب قلیخان را برخود نهاده بود (کلمه به کلمه یعنی «خانی که بندهٔ طهماسب است») زمام حکومت تمام ایالات شاه طهماسب دوم را بدست خویش گرفت وشاه آلت فعل سادهٔ «بندهٔ» خود شد.

در سال ۱۷۲۹ م - ۱۱۴۲ هـ. دوبار افغانان غلجه زائی را - درمهماندوست و درهٔ خوار واقع درجبال البرز - شکست داد. اشرف پس از بازگشت باصفهان از بیم شورش مردم آنشهر - سه هزار نفر ازآنانرا اعدام کرد وباقی را از شهر تبعید و در قراء اطراف ساکن ساخت.

باوجود کمکی که ترکان به اشرف کرده توپخانه برایش فرستادند نادر باری دیگر نزدیک مورچه خورد ویرا شکست داد (۲۹ نوامبر سال ۱۷۲۹ م - ۱۱۴۲ ه) واشرف بعداز این شکست بازار اصفهان را غارت کرد واموال غارتی را باخود برداشت و شاه سلطان حسین مخلوع را کشت وشهر را ترک گفت . نادر بدنبال لشکر افغان بفارس رفت و درسال ۱۷۳۰ م - ۱۱۴۳ ه. باری دیگر آنانرا منهزم و پراکنده ساخت. اشرف هم هنگام فرار بدست رئیس یکی از ایلات بلوچ کشته شد. موفقیت نادر تنها نتیجهٔ دهای نظامی او نبوده بلکه بیشتر مربوط به پشتیبانئی بود که تودهٔ مردم که مایل به آزادی کشور خود بودند - از وی بعمل آوردند .

بخش ۱۱- مناسبات ایران با روسیه و ترکیه

اشغال ایالات مجاور کرانهٔ بحر خزر که براثر جنگ خراب و فقیر شده بود - از طرف روسیه منافعی را که انتظار داشت نصیب آندولت نساخت بلکه برعکس موجب هزینه های گزاف ومشکلات بسیار در روابط سیاسی خارجی گشت . بدین سبب درسال ۱۷۲۵ م - ۱۱۳۸ ه. پس از مرگ پطر اول- دولت تزاری تصمیم گرفت ایالات مزبور را به شاه طهماسب دوم بازگرداند ولی بشرطی که شاه قادرباشد از افتادن آن نواحی بدست ترکیه مانع شود.

درسال ۱۷۳۰ م - ۱۱۴۳ ه. لشکریان نادر ترکان را شکست دادند وهمدان و کرمانشاه و آذربایجان را از وجود ایشان پاک کردند. هنگامی که نادر سرگرم فرونشاندن شورش افغانان ابدالی در خراسان بود (سال ۱۷۳۱ م - ۱۱۴۴ ه) شاه-طهماسب که میترسید فتح کشورهای قفقاز بدست لشکریان نادر بیش از پیش قدرت آن سردار را افزایش دهد - تصمیم گرفت شخصاً علیه ترکان لشکر بکشد وامیدوار بود بدینوسیله حیثیت واعتبار خویش را بالا ببرد ولی درجنگ شکست خورد ودرسال ۱۷۳۱ م - ۱۱۴۵ ه. ناگزیر باترکیه پیمان صلحی منعقد کرد وترکیه اراضی قفقاز را که آنسوی ارس واقع بود ازآن خویش ساخت . اضافه برآن احمد پاشای بغدادی

نه بخش کرمانشاه را برسم «آرپالیق» (خرج سفره) دریافت داشت.

درسال ۱۷۳۲م. پیمان روس وایران دررشت بامضاء رسید. روسیه بلادرنگ گیلان را بموجب پیمان مزبور بایران بازگرداند و متعهد شد که در صورت تخلیه اراضی قفقاز ازطرف ترکیه اونیز اراضی واقع درشمال رود کر را بایران رد کند. نادر پیمان شاه‌را باترکیه وهن‌آور اعلام کرده آنرا برسمیت نشناخت. وی مجلس «کنکاش (ترکی) یا قورولتائی (مغولی)» از خوانین وبزرگان تشکیل داد وشاه طهماسب دوم را خلع وپسر هشت ماههٔ او را بنام شاه‌عباس سوم (از۱۷۳۲ تا۱۷۳۶م - ۱۱۴۹-۱۱۴۵ ه. سلطان ایران شمرده میشد) بشاهی برگزید. قدرت واقعی در دست نادر باقی ماند.

متعاقب این اقدام لشکریان نادر سپاه ترکان‌را در کرکوک شکست دادند (سال۱۷۳۳م - ۱۱۴۶ ه) و آذربایجان ارّان وگرجستان شرقی وارمنستان شمالی را از وجودایشان پاک کردند(۱۷۳۴/۳۵م-۱۱۴۷/۴۸ ه). درهمان سال۱۱۴۸ ه. نادرشاه نخستین لشکرکشی خویش را علیه خوانین و «جوامع آزاد» (پدرشاهی و عشیرتی) داغستان که با ایران دشمن بودند بعمل آورد ولی این لشکرکشی نتایج مهمی ببار نیاورد. لشکریان نادر بهنگام تسخیر کشورهای قفقاز بنهب و غارت سرزمینهای مزبور پرداختند و ترکان نیز چنین کردند و ده‌ها هزار مردم غیرنظامی بی‌آزار را باسارت وبردگی بردند.

نادر هنگام محاصرهٔ قلاعی که از طرف ترکان اشغال‌شده بود (قلعهٔ گنجه و غیره) ازمساعدت مهندسان وتوپچیان روسی‌استفاده کرد. ولی‌این کمک مانع ازآن نشد که نادر تخلیهٔ سواحل بحرخزر (باکو و دربند) را از روسیه طلب کند. روسیه باتقاضای او موافقت کرد بشرطی که‌ایران باتفاق روسیه مبارزه علیه ترکیه را ادامه دهد و باآن کشور صلح جداگانه منعقد نکند(پیمان گنجه سال۱۷۳۵م- ۱۱۴۸ ه). ولی‌چیزی نگذشت که‌نادر درسال۱۷۳۶م-۱۱۴۹ ه. درارضروم پیمان صلحی‌باترکیه

منعقد نمود که بموجب آن ترکیه تمام اراضئی را که قبل از سال ۱۷۲۲ م - ۱۱۳۵ ه بایران تعلق داشت بآن دولت بازگرداند.

بخش ۱۲ـ وضع ایران در حدود سالهای ۱۷۳۰ـ۱۷۴۰م ـ۱۱۴۳ـ ۱۱۵۳ه .

امر اتحاد سیاسی کشور و دولت پایان یافته بود و اراضئی که مردم آن ایرانی بودند و درحدود سال ۱۷۲۰ م - ۱۱۳۳ ه. از دست رفته بود مجدداً مسخر گشت. ولی وضع داخلی ایران بسیار سخت و وخیم بود حکومت متجاوزان افغان و ترک و جنگهای طولانی کشور را ویران و فقیر ساخته بود. انحطاط اقتصادی که در عهد شاه سلطان حسین مشهود بوده به پاره شدن شیرازهٔ امور معیشت عمومی و ویرانی کامل اساس اقتصاد منجر شد.

بدیهی است که بیش از همه روستا زیان دید ورنج برد. تنها در واحهٔ اصفهان قریب هزار قریه (یعنی دوثلث قراء آن بخش) ویران گشت وبی سکنه ماند. سدها و بندها و کاریزها ودیگر مؤسسات آبیاری خراب شد ویا از حیز انتفاع افتاد. ازآنجمله سد معروف «بند سلطان» بررودمرغاب نزدیک مرو ویران گشت. بسیاری از روستائیان بدست لشکریان دشمن کشته یا بتوسط ترکان باسیری و بردگی برده شدند و یا از گرسنگی و بیماری ـ این دو رفیق جدا نشدنی و همیشگی مهاجمات بیگانه و حربها و جنگهای خانگی ـ مردند. کشاورزی در کنار پرتگاه نابودی قرار داشت زیرا اساس آن در روزگار گذشته براثر سیاست مالیاتی شاه سلطان حسین لطمهٔ سخت دیده بود.

در بارهٔ وضع زندگی روستائیان درآن عصر از روی مطالب کتیبه‌ای که برسردر مسجد قریهٔ وانند دربخش نخجوان بتاریخ ۱۱۴۵ ه. (۱۷۳۲/۳ م) نقر شده میتوان قضاوت کرد. در کتیبهٔ مزبور ضمن مطالب دیگر باین جملات برمیخوریم: «براثر قحطی وفشار فقر واحتیاج آن عهد مصیبت زا جهنم واقعی بود بطوریکه درظرف یکسال قریهٔ وانند وقراء مجاور آن سه بار دستخوش نهب وغارت گشت و بسیاری مردان و زنان

مسلمان کشته و یا باسیری برده شدند و دیگر بندگان خدا پراکنده گشتند و از رود ارس گذشته در قراء ساحل مقابل مسکن گزیدند و در آن ایام منحوس تجارت نیز موقوف شده بود».

آبراآم کرتاتسی اسقف ارمنی که شاهد اوضاع بود میگوید که در سالهای ۱۷۳۵ و ۱۷۳۶ م. درسراسر گرجستان شرقی وارمنستان وآذربایجان قحطی و گرسنگی بیداد میکرد وهمه جا بهای گندم وجو سخت بالا رفته بود. اینوضع کشورهای قفقاز بود و اوضاع ایران نیز بهتر نبود.

شهرها بطور عموم وبویژه درمغرب و داخل ایران خراب شده بود. اصفهان و شیراز وقزوین ویزد وتبریز دستخوش غارت گشته بود. شهرهای مزبور بیش از دوثلث جمعیت خودرا از دست داده بودند. شیخ محمد علی حزین که شاهد عینی وقایع بود میگوید که چون وارد تبریز شد دید شهر ویران وتقریباً خالی از سکنه است. بنابگفتهٔ او وضع سراسر آذربایجان (ایران) که زمانی ثروتمند بود و نفوس فراوان داشت چنین بود وفقر و تنگدستی مردم و ویرانی خاك عراق عجم بحدی بود که به وصف نمیآید.

تقلیل شدید قدرت خرید روستائیان وشهریان منجر به انحطاط بازرگانی وپیشه ها گشت. سقوط پرورش ابریشم ونوغانداری (طبق ارقام منقوله توسط هانوی در گیلان مقدار ابریشم خام گیلان شش بار تقلیل یافته بود یعنی به یك ششم مقدار سابق تنزل کرده بود) و رواج راهزنی درجاده‌های کاروان رو و فقدان امنیت برای بازرگانان بیگانه مسبب وقفهٔ کامل در تجارت خارجی گشت.

بدتر از همه این بود که علی رغم ویرانی و انحطاط وحشتناك اقتصادی نه متجاوزان ترك وافغان ونه امیران محلی فئودال ونه (بعداز آنان) نادر بفکر تقلیل بار سنگین مالیات که بردوش رعایا سنگینی میکرد افتادند بلکه میکوشیدند مالیات و عوارض وبهرهٔ فئودالی وغیره را بهمان میزان سابق ازایشان وصول کنند. ولی بسبب فقر فوق العادهٔ رعایا وصول کامل مالیاتها میسر نمیشد و با اینکه مأمورین وصول

همه چیز روستائیان را میگرفتند و آنانرا لخت میکردند باز رعایا مقروض میماندند. بدین سبب است که شیخ محمد علی حزین میگوید که مردم از بیرون راندن افغانان از ایران طرفی نبستند و گشایشی در معیشت عامهٔ خلق پیدا نشد. وی نقل میکند که حاکمی از طرف نادر وارد لار شد و دید که مردم شهر بالکل فقیر و شهر خراب است. خواربار کم بود زیرا بسبب وجود راهزنان از روستا چیزی بشهر نمیآوردند وبهای آذوقه بسیار گران بود.

با اینحال حاکم مزبور با شدت عمل وسختی تمام مالیات دوسال (سال جاری و سال بعد) را ازمردم بااضافات وصول کرد. سرانجام روستائیان وشهریان قیام کردند وحاکم کشته شد.

از زمان شاه سلطان حسین پول کم عیار که مقدار نقرهٔ آن کمتر از میزان مقرر بود ضرب میشد. محمود شاه افغان کوشید تاسکهٔ تمام عیار ضرب کند (سال ۱۷۲۳م-۱۱۳۶ه) ولی با اوضاع واحوال زمان جنگ و ویرانی عمومی این اصلاح نمیتوانست نتایج استواری ببار آورد. ضرب سکهٔ کم عیار و کمبود عمومی آذوقه که مربوط به انحطاط کشاورزی بوده موجب تقلیل شدید بهای واقعی پول گشت و این تقلیل نسبت به پایان قرن هفدهم ده دوازده بار و دربعضی نقاط بیشتر بود.

قیمت‌ها هم به نسبت تقلیل بهای پول افزایش یافت. مثلاً بنا بگواهی محمد کاظم درآغاز حکومت نادر درناحیهٔ مرو یک من غله ۲۰۰ دینار ارزش داشت و بگفتهٔ آبرآم کرتاتسی درهمان تاریخ یک من غله درتبریز ۹۰۰ دینار قیمت داشته[1].

بخش ۱۳- قورولتای مغان

نادر (طهماسب قلیخان) بخوبی میدید که سلالهٔ صفوی نه تنها قدرت واقعی را ازدست داده بلکه دیگر درمیان اکثر بزرگان فئودال نیز اعتبار وحیثیتی ندارد.

نادر تصمیم گرفت از موفقیت های نظامی و شهرتی که بمثابه «منجی ایران»

۱- من تبریز ۲۹۵۰ گرم است ولی من نخجوان قریب ۱۳ کیلوگرم میباشد.

بهم زده بود استفاده کرده تخت وتاج سلطنت را بدست آورد. برای نیل باین منظور احتیاج داشت که هم فئودالها از وی پشتیبانی کنند وهم لااقل ظاهراً هم شده باشد عامهٔ مردم سلطنت او را تصدیق وتأیید نمایند. بدین منظور تصمیم گرفت قورولتائی تشکیل دهد که نه تنها ازبزرگان ونظامیان ومأموران و روحانیون مرکب باشد بلکه عده‌ای از ریش‌سفیدان شهر وبعضی از قراء نیز درآن شرکت داشته باشند.

نادر نیک درك میکرد که عناصر اخیرالذکر که عادت به شرکت در امور دولتی ندارند مرعوب خواهند بود وهر تصمیمی که عمال نادر بایشان تلقین کنند اتخاذ خواهند نمود.

این کنگره یاقورولتای ماه ژانویه سال ۱۷۳۶ م - زمستان ۱۱۴۹ ه. در اردوگاه نادر در دشت مغان تشکیل شد ودر ماه مارس همانسال پایان پذیرفت. شرح مذاکرات این قورولتای را میرزا مهدیخان ومحمد کاظم باجانبداری واز نظرگاه طرفداران نادر داده‌اند. شیخ محمدعلی حزین و آبرام کرتاتسی اسقف بزرگ وکاتولیکوس ارمنی مطالب بیطرفانه‌تری در بارهٔ قورولتای مزبور نوشته‌اند که ازنظرگاه گواهان مستقل و بیغرض میباشد.

مجتهدین شیعه و امامان جماعت و قاضیان وآبرام کرتاتسی اسقف بزرگ و کاتولیکوس ارمنی وبگلربگان وخوانین ودیگر امیران فئودال وسران قبایل چادرنشین وکلانتران وحتی عدهٔ کثیری از کدخدایان کویها و دهکده‌ها باین قورولتای دعوت شده بودند. برروی هم بیست هزار نفر وطبق اطلاعات رسمی حتی صد هزار نفر (در این رقم عدهٔ خدمه نیز منظور شده‌است) گرد آمده بودند.

برای مجتمعین درحدود ۱۲ هزار ساختمان موقتی از نی و ازآنجمله مساجد و گرمابه‌ها وبازار ساخته شده‌بود. خوانین که عدهٔ آنان به ۴۰ میرسید در این قورولتای نقش رهبری را عهده‌دار بودند ودیگران نقش نعش را داشتند. در روز عید خورشیدی ایرانیان یانوروز (۲۱ مارس) نادر به «خوانین وسلاطین وبکان وآقایان وخلیفهٔ محترم ارامنه (یعنی اسقف کاتولیکوس) وکدخدایان و اعیان وجمیع حاضران» تکلیف کرد

تا از میان خود شاه جدید را انتخاب کنند زیرا عباس سوم کودکی است و فقط نام شاهی دارد و خود نادر هم از فرط کار خسته شده است و میل دارد برای استراحت کناره گیری کند.

بدیهی است که امتناع نادر از زمامداری ساختگی بود و از آزادی در انتخاب شاه سخنی هم نمیتوانست گفته شود. قورولتائی که اعضای آن قبلاً برچین و انتخاب شده بود جرأت نکرد جز نادر کسی را بسلطنت انتخاب کند. روحانیون شیعه که روابط نزدیک ومحکمی با سلالهٔ صفویه داشتند درپنهان برضد نادر بودند ولی بمحض اینکه ملا باشی (رئیس روحانیون شیعه) بنفع حفظ سلالهٔ صفوی اظهار نظری کرد بحکم نادر مقتول گردید وبعد ازآن دیگر علما حتی جرأت سخن گفتن نکردند.

بعضی از سران وبزرگان قبایل چادرنشین قزلباش نیز علیه نادر (نباید فراموش کرد که نادر گرچه از قزلباش بود وبه ایل افشار منسوب بود ولی از نسل بزرگان شمرده نمیشد) وطرفدار حفظ سلالهٔ صفوی بودند. اینان ارتقاء مقام خویش را مرهون صفویه بودند ولی خاموشی اختیار کردند زیرا میفهمیدند که حکومت واقعی و نیروی نظامی در دست نادر است.

از امیران قزلباش فقط اغورلوخان قاجار بگلربگ قره‌باغ آشکارا بنفع انتخاب شاه از میان خاندان صفوی اظهارنظر کرد وبعدها دو سوم املاك خویش را در ازای این هواخواهی از دست داد.

هنگامی که قورولتای نادر را بشاهی «برگزید» وی نخست ظاهراً به بازی خنده‌آور امتناع از قبول سلطنت پرداخت وناز کرد و واداشت که دیگران از او استدعا کنند وبعد موافقت کرد، ولی پذیرفتن مقام سلطنت رامنوط به اجرای شرایط چندی از آنجمله اینکه مذهب شیعهٔ امامیه رسماً تعدیل شود نمود[1]. بدین قرار که شیعیان پیشین می بایست

۱- ازآنجمله لعن بر سه خلیفهٔ اول ابوبکر وعمر وعثمان که در عهد شاه اسمعیل اول متداول گشته بود موقوف گشت.

در ردیف چهار مذهب «حقه» سنّی - مذهب حقهٔ پنجم جعفری را که در تحت حمایت خاص امام جعفر صادق قرار داشته تشکیل دهند.

نقشهٔ انحاق شیعیان به سنّیان ازلحاظ شخصی نادر که مردی بی‌اعتنا بمسائل دینی و ازتعصبات مذهبی عاری بود - اهمیت سیاسی داشت: نادر میدید که تعقیب سنّیان درعهد صفویه موجب وبهانهٔ قیام کردستان و آذربایجان ارّان و داغستان و افغانستان و غیره ومداخلهٔ ترکیه و خان‌نشین های ازبک در امور ایران گشته. نادر میخواست بزرگان سنّی افغان و دیگر اقوام را بسوی خود جلب کند. گذشته ازاین نادر میخواست بدین‌وسیله به نفوذ روحانیون شیعه که تکیه گاه‌قوی سلالهٔ مخلوع صفوی بودند ضربه وارد آورد.

روحانیون شیعه که دراین قورولتای حضور داشتند جرأت نکردند علناً ازمذهب خویش دفاع کنند. ولی مخالفت پنهانی متعصبان شیعه وسنّی علیه این اقدام بسیار شدید بود.

«اتحاد» شیعهٔ و سنّی که نادر اعلام نموده بود نوزادی بود که مرده متولد شد وفقط در روی کاغذ باقی‌ماند و نه در ازبکستان ونه درترکیه مذهب رسمی شیعهٔ جعفری را درشمار مذاهب «حقه» نشناختند.

شاه جدید پس از «انتخابات» میان تمام کسانی که در قورولتای شرکت کرده بودند هدایائی تقسیم کرد که برای صاحبان القاب و مراتب مختلف متفاوت بود. مثلاً خوانین ضمن هدایای دیگر خلعتی از پارچهٔ زربفت که پنج تومان ارزش داشت و کدخدایان فقط یک تومان نقد دریافت داشتند؛ شاه به همهٔ حاضران بندگان و کنیزانی هدیه کرد (ازگرجیان و ارمنیان). شاه چهارسالهٔ مخلوع یعنی عباس سوم را نزد پدرش بخراسان گسیل داشتند وچندی بعد هردو را کشتند وسلالهٔ صفوی بالکل منقرض شد وسلسلهٔ افشاریه بجای آن مستقر گردید.

بخش ۱۴- سیاست خارجی نادرشاه

نادرشاه که از سال ۱۷۳۶ تا ۱۷۴۷ م-۱۱۴۹ تا ۱۱۶۰ ه. سلطنت کرد به احیای وحدت ایران وحتی بازپس گرفتن کشورهائی که صفویان تسخیر کرده سپس از دست داده بودند - نیز اکتفا ننمود. مدت سلطنت او به کشورگشائی و جنگهای توأم با نهب وغارت سپری شد. علت اساسئی که نادرشاه را بسیاست کشورگشائی متمایل ساخت کوششی بود که وی برای جلب بزرگان فئودال چادرنشین و اسکان یافته و آشتی دادن ایشان باسلسلهٔ پادشاهی جدید بعمل میآورد.

نادرشاه به بزرگان مزبور امکان داد تا بحساب غنایم جنگی توانگر شوند. از جانب دیگر نادرشاه به کشورگشائی وغنایم جنگی نیازمند بود تا خزانهٔ تهی را پرکند و ارتشی نیرومند را تحت‌السلاح نگاهدارد. فراهم آوردن چنین قشونی در کشور فقیر و ویرانی چون ایران آنروزی دشوار ونگهداری آن دشوارتر بود.

نادرشاه برای تحکیم موقع خویش درایران و فرونشاندن قیام مردم وعصیان فئودالها در داخل کشور به قشون احتیاج داشت. سرانجام کشورگشائیها موجب افتخار سلالهٔ جدید بوده اعضای خاندان سلطنتی را به ثروت وشهرت میرسانید.

درسال ۱۷۳۵ م - ۱۱۴۸ ه. نادرشاه با بیرحمی تمام ایل ایرانی بختیاری را که سرکشی میکرد آرام کرد ودرسالهای ۱۷۳۷ و ۱۷۳۸ م - ۱۱۵۰ و ۱۱۵۱ ه. ایلات افغانی را مطیع ساخت.

نادرشاه توانست خان‌نشینهای ازبک را از کمک به افغانان بازدارد وبدین منظور ازبکان را بدوستی خویش مطمئن ساخت و پس از آنکه از طرف ازبکان ایمن گشت به دولت «مغول کبیر» درهندوستان که بشورشیان افغان پناه داده بود اعلان جنگ کرد.

لشکریان نادر قشون «مغول کبیر» یا محمد شاه را شکست دادند و پایتخت وی شهر دهلی را تسخیر وسپس درسال ۱۷۳۹ م - ۱۱۵۲ ه. غارت کردند. دولت «مغولان کبیر» تعهد کرد غرامت هنگفتی که بگفتهٔ بعضی از مورخان به شش میلیون

روپیه وجه نقد و ۵۰۰ میلیون روپیه احجارقیمتی وسطابق گفتهٔ منابع اروپائی به ۳۰ تا ۸۰ میلیون لیرهٔ استرلینگ بالغ میگشت) بپردازد. الماس مشهور «کوه نور» و «تخت طاوس» که جواهرنشان بود جزو غرامت مزبور بود. غنیمت جنگی لشکریان نادر حداقل به ۷۰۰ میلیون روپیه بالغ میگشت. نادرشاه از غنایمی که میبایست میان لشکریان تقسیم شود تمام سنگهای قیمتی را جدا کرده تصاحب کرد واین عمل موجب نارضائی جنگیان شد.

درسال ۱۱۵۳ ه. نادرشاه به خان نشین های بخارا و خیوه ازبک لشکر کشید. ابوالفیض خان سلطان بخارا (از ۱۷۱۱ تا ۱۷۴۷ م - ۱۱۲۳ تا ۱۱۶۰ ه. حکومت کرد) بتابعیت نادرشاه گردن نهاد. خیوه (خوارزم) پس از مقاومت سختی ناگزیراز تسلیم گشت و نادر ۳۰ هزار نفر اسیر بردهٔ ایرانی را که در خوارزم بودند از اسارت نجات داد و به‌اسیران روسی که در خیوه بودند نیز اجازه داد بمیهن خویش بازگردند.

ازسال ۱۷۴۱ تا ۱۷۴۳ م - ۱۱۵۴ تا ۱۱۵۶ ه. نادرلشکر کشی دشواری بمنظور انقیاد خان نشین ها و جامعه‌های آزاد (جماعت های آزاد پدرشاهی - عشیرتی) کوهستانی داغستان بعمل آورد ولی دچارناکامی شدزیرا پایداری داغستانیان بصورت یک جنگ واقعی قومی درآمد. لشکریان شاه هنگام بازگشت از یخ بندان و گرسنگی سخت رنج دیدند و جاده‌ایکه از درهٔ رود سمور به‌صحرای مغان منتهی میشد ازاجساد مردگان پوشیده شده بود.

لشکر کشی بداغستان نخستین ناکامی نظامی نادرشاه بود. ازآنجائیکه از این سفر جنگی غنایمی بدست نیامد وبه‌حیثیت نادرشاه لطمه وارد آمد وی خواست بوسیلهٔ آغازجنگ جدیدی باترکیه‌عراق‌عرب را تسخیر وغنائم جنگی فراوان درآنجابدست آورده جبران مافات نماید.

درجنگ باترکیه که از ۱۷۴۳ تا ۱۷۴۶ م - ۱۱۵۶ تا ۱۱۵۹ ه. ادامه یافت گاهی پیروزی نصیب نادر و زمانی ترکان میگشت ولی‌نتایج حاصله ثابت نبود وسبب

عدم موفقیت این بود که در آن اوان در ایران و کشورهای تابعه قیام های عظیمی وقوع یافت و نادر ناگزیر برای فرونشاندن نایرهٔ شورش عده‌ای از لشکریان خویش را ازصحنهٔ عملیات جنگی دور و به‌راکز عصیان گسیل میداشت.

بموجب پیمان صلح سال ۱۷۴۶م - ۱۱۵۹ هـ. مرز بین ایران و ترکیه بصورت سابق باقی ماند. نادرشاه دو بار (۱۷۳۷/۳۸ و ۱۷۴۳-۱۷۴۱م - ۱۱۵۰/۵۱ و ۱۱۵۴/۵۶ هـ). لشکریانی برای فتح عمان و جنوب شرقی عربستان گسیل داشت ولی موفقیت ثابتی بدست نیاورد.

بدینطریق سیاست کشورگشائی نادرشاه پس ازسال ۱۷۴۰م - ۱۱۵۳ هـ. بطور روزافزون باعدم موفقیت روبرو شد.

تعقیب سیاست مزبور مستلزم مخارج هنگفت بود ولی غنایم جنگی حاصله و فتوحات جدید اندك وناچیزبود. نادرشاه وسایل مالی ونیروهای جنگی کشور خویش را بیش از آنچه در واقع بود می‌پنداشت و بالنتیجه نقشه‌های جنگی در هر روز ماجراجویانه‌تر میشد.

بگفتهٔ بعضی از منابع، نادرشاه درفکر تسخیر تمام سواحل دریای خزر بود. بدین سبب روابط او با روسیه که در آغاز سلطنتش دوستانه بود خراب شد. لشکرکشیهای نادرشاه بداغستان و تشبثی که برای ساختن ناوگان ایران در بحرخزر بدست التون هنگامه جوی انگلیسی ونمایندهٔ شرکت تجارتی انگلیس (از ۱۷۴۳م - ۱۱۵۶ هـ) بعمل آورد موجب نگرانی روسیه شد ونیروهای نظامی روس در کیزلار (قزلر) نزدیک مرز ایران متمرکز گشتند.

بخش ۱۵ - سیاست داخلی نادرشاه

اقداماتی که نادر برای وحدت ایران وطرد کشورگشایان بیگانه در دورهٔ اول حکومت وپیش از اعلام سلطنت خویش بعمل آورد مورد پشتیبانی مردم ایران بود. ولی بعدها سیاست کشورگشائی وجنگ‌های پی‌درپی بار سنگینی بود بردوش مردم

کشور- کشوری که بدون آن نیز ورشکست وفقیر شده بود. کشورگشائی نادر با غارت کشورهای مسخّره توأم بود ولی مردم ایران را توانگر و ثروتمند نمیساخت. درعهد نادرشاه اعتلا وترقی نیروهای تولیدی که درعهد شاه عباس اول و نخستین جانشینان او مشاهده میگردید دیده نمیشود.

نادر پس ازآنکه غرامت جنگی هنگفتی از دولت «مغولان کبیر» دریافت داشت مالیات سه ساله را باتباع کشور خویش بخشید ولی بخشی از گنجهائی که از هند بدست آمده بود برای احتیاجات نظامی مصرف شد وبخشی نیزدرخزانهٔ مخصوص نادر در کلات محفوظ بود وبرای احیاء نیروهای تولیدی ایران از آن استفاده نمیشد. آنگاه نادر که بپول احتیاج داشت و از لشکرکشی بداغستان طرفی نبسته وجوه ضروری را بدست نیاورده بود تسهیلاتی را که درسال ۱۷۴۳م - ۱۱۵۶ هـ. برای رعایا قایل شده مالیات سه سال را بخشیده بود لغو کرد و مالیات سه سالی را که وصول نشده بود بیکباره دریافت داشت.

وصول مالیات ها باشکنجه وآزار و غارت رعایا توأم بود. بگفتهٔ محمد کاظم چشم وزبان کسانی را که مالیات نمی‌پرداختند در میاوردند وهر کسی که مردم را بشورش تحریک میکرد گوش وبینی وزبان قطع میکردند وتمام اموالش نیز ضبط میشد. بنابگفتهٔ همان مؤلف دربعضی نواحی «هر کس مبلغ مقرر رانمی پرداخت زن و کودکانش را بفرنگیان وبازرگانان هندی میفروختند».

عملداران ومأموران وصول صفویه حتی درعهد شاه سلطان حسین نیز بیرحمی و قساوت را باین پایه نرسانده بودند. ناقص کردن اعضای بدن وبه بردگی فروختن اشخاص بخاطرعدم پرداخت مالیات نقض صریح موازین شرع اسلامی بوده. بازبگفتهٔ محمد کاظم درظرف این دوسه سال از ۲۰ تا ۳۰ هزارنفر از رعایارا بخاطرپرداخت نکردن مالیات معلول کرده یابزندان افکندند. گذشته از این ازسال ۱۷۴۴م - ۱۱۵۷ هـ. مالیات ها سخت افزایش یافت. مثلاً ناحیهٔ خوی که پیشتر سالیانه سه هزارتومان می پرداخت می بایست یکصد هزار تومان بپردازد.

مردم آن ناحیه قادر نبودند این مبلغ را بپردازند و شورش کردند. بگفتهٔ هانوی درآمد سالیانه دولت معظم نادرشاه به ۲۹۵۰۰ هزار تومان بالغ میگشت ولی اگر سقوط ارزش پول را در نظر بگیریم این مبلغ دوبار کمتر از درآمد سالیانه آخرین سلاطین صفویه بوده است.

در نیمهٔ دوم سال ۱۱۵۶هـ. - ۱۷۴۳م. در بسیاری از نواحی قیام وشورش آغاز گردید. سیاحان اروپائی خاطرنشان ساخته اند که در پایان دورهٔ سلطنت نادرشاه همه جا آثار ویرانی و انحطاط کشاورزی وصنایع و حرف و خالی بودن شهرها بچشم میخورده. شهر اصفهان خراب و ویران و تقریباً خالی از سکنه شده بود. نادرشاه که با تجار انگلیسی نزدیک شده بود از شرکت انگلیسی بنام «روسیه» که می خواست امر صادرات ابریشم را از ایران و از طریق روسیه باروپای غربی منحصراً در دست خویش گیرد - حمایت میکرد.

در رشت و مشهد تجارتخانهای انگلیسی تأسیس شد. فعالیت تجار انگلیسی و التون ماجراجو اقدامات متقابل دولت روسیه را برانگیخت و در نتیجه صادرات ابریشم ایران از طریق بحر خزر و وُلگا چهار بار دیگر تقلیل یافت.

نمیتوان گفت که دولت نادرشاه بالکل در اندیشهٔ احیای نیرو های تولیدی ایران نبوده. در بعضی از نواحی ایران و بخصوص در بخش های خاوری آن کارهای ساختمانی جریان داشت و مؤسسات آبیاری احیاء میشد (از آنجمله بند سلطان بر رود مرغاب ترمیم و احیاء شد) و برخی شهرها و نقاطی که از سکنه خالی گشته بود بود مجدداً مسکون گشت، باین معنی که مردم شهر و روستاو افراد چادرنشین را باجبار از محل ایشان کوچانده بسکونت در آن شهرها و قراء مجبور میکردند. ولی کارهای ساختمانی بی نظم و نا مستمر و غالباً از لحاظ فنی ناقص بوده، دقت کافی نمیشد و در بسیاری از موارد بمنظور تظاهر و شهرت نام نادرشاه انجام میگرفت. گذشته از همهٔ اینها این ساختمانها با استفاده از کار اجباری و بدون مزد و بدست رعایائی که فقیر و ناتوان گشته دیگر طاقت این کوشش اضافی بی مزد را نداشتند

بعمل میآمد. بعضی از این ساختمانها برای جنگهای نادرشاه ضرورت داشت و از لحاظ احیای اقتصاد ایران کمترین فایده‌ای بدان متصور نبود. مثلاً در بوشهر واقع بر کرانهٔ خلیج فارس کارخانهٔ توپ ریزی ساخته شده بود و در نزدیک آمل مازندران کارخانهٔ آهن ریزی که گلولهٔ توپ تولید میکرد. چوب و الوار ساختمانی ازمازندران بوسیله رعایائی که مزدی در برابر کار خوددریافت نمیداشتند و از نقاط مختلف ایران گرد آمده بودند بکرانهٔ خلیج فارس حمل میشد. نادرشاه بکمک همین رعایای بی مزد ومواجب بریکی از قله های غیرقابل وصول خراسان قلعه کلات و کاخ وخزانه‌ای برای خویش بنا کرد.

صفحات مرمر را که هریک ۵۰ خروار وزن داشت روستائیان آذربایجانی بر سبیل بیغار بآنجا حمل کردند. کار اجباری و مهاجرت های زورکی بیش از پیش رعایا و چادرنشینان را فقیر ساخت. بدین سبب اقداماتی که نادرشاه برای ترمیم خرابیهاو احیای اقتصاد کشور بعمل میآورد نتایج مثبت نمیداد.

نادرشاه میکوشیدسیاست مرکزیت امور را تعقیب کند. ولی اگر چنین سیاستی در عهد شاه عباس اول و جانشینان نزدیک او (که اقتصاد کشور در حال ترقی بود) نتایجی ببار آورد - در عهد نادرشاه و دوران ویرانی وخرابی شدیدی که سراسر کشور را دستخوش خویش ساخته، روابط میان بخش های مختلف ایران سست شده بود- چشمداشت نتیجه از چنین سیاستی عبث و بیهوده بشمار میرفت. نادرشاه که میکوشید بمنظور تحکیم قدرت مرکزی مقدار اراضی دولتی را افزایش دهد قسمت اعظم اراضی وقف را بارزش یک میلیون تومان ضبط کرد و از یورت های متعلق به بعضی از ایلات چادرنشین قزلباش و بویژه ایل قاجار مقداری کاست. هدف این اقدامات تقلیل نفوذ صاحبان پیشین این اراضی - یعنی روحانیون شیعه و فئودالهای چادرنشین قزلباش که به سلالهٔ مخلوع وفادار بودندبوده. ولی در عین حال موجب خشم و غضب آن دستجات ذینفوذ طبقهٔ فئودال گشت. نادرشاه برسم موروثی بودن مقام بگلربگان

نیز دست اندازی کرد و کوشید تا بجای اهدای تیول به مأموران عالیمقام لشکری و کشوری مواجب نقدی بایشان بپردازد.

مجموع این اقدامات موجب شد که اکثر فئودالهای ایران نیز از سیاست داخلی نادرشاه شدیداً ناراضی گردند. جنگهائی که در حدود سال ۱۱۵۳ هجری (۱۷۴۰ میلادی) بوقوع پیوست وسر انجام با ناکامی روبرو شدنیز این نارضائی را تشدید نمود.

نادرشاه که از این وضع اطلاع داشت کوشید تا به فئودالها بطور عموم - و بخصوص فئودالهای چادرنشین نواحی شرقی کشور خویش و بزرگان چادرنشین ترکمن و افغان و ازبک تکیه کند. این بزرگان در جریان لشکرکشی بهندوستان سخت ثروتمند شده بودند. ایالات شرقی ایران بشدت ایالات داخلی کشور دچار فقر و فاقه نگشته بود.

بدین‌سبب، نادرشاه در ایالات شرقی اقامت گزید و پایتخت خویش را ازشهر خراب و فقیر اصفهان به مشهد منتقل کرد. در نزدیکی مشهد آشیانهٔ کوهستانی و پناهگاه شاه - یعنی قلعهٔ کلات قرارداشت.

از آنجائیکه روابط و علایق اقتصادی و نژادی و ملی فیمابین بخش های مختلف دولت معظم نادرشاه سست‌بودو کشور وی مجموعه‌ای‌ناجور از قبایل واقوام بود که فقط بر اثر کشورگشائی متحد شده بودند - ممکن نبود ارکان دولت او با چنین وضعی استوار باشد. حکومت مرکزی فقط با استقرار رژیم ارعاب و ترور می توانست وحدت چنین کشوری را حفظ کند.

بدین سبب سیاست مرکزیت طلبی نادرشاه از هرگونه جوانب ترقیخواهانه عاری بود.

بخش ۱۶ - شورشهای خلق در عهد نادرشاه

سیاست مالیاتی نادر علت‌مستقیم بسیاری‌از قیامهای روستائیان وچادرنشینان

فقیر چه در کشورهای مسخّره و چه در خود ایران بود. بخشی از بزرگان فئودال و روحانیان شیعه که از نادر ناراضی بودند میکوشیدند از نارضائی مردم بنفع خویش بهره‌برداری کنند و در بسیاری از موارد به شورشیان پیوستند و سعی کردند زمام قیام را بدست گیرند.

در سال ۱۱۵۵ هـ. - ۱۷۴۲ م. در خوارزم آشوبی برپا شد و در بلخ مردم خروج کردند. در شیروان دو شورش روستائی وقوع یافت (در سال ۱۱۵۳ هـ. ۱۷۴۰ م. و سال ۱۱۵۶ هـ. - ۱۷۴۳ م.) که در رأس آنها دو نفر که هردو خودرا سام میرزا شاهزادهٔ صفوی میخواندند قرار گرفته بودند. در وصف بیرحمی مأموران نادرشاه در فرونشاندن قیامهای خلق همین بس که بعد از قلع و قمع قیام دوم شیروان ۱۴ من (قریب ۴۲ کیلوگرم) چشم «شورشیان» برای شاه ارسال شد.

گیوی آمیلاخواری امیر (اریستاوی) کسانس در رأس قیام مردم گرجستان شرقی (سال ۱۱۵۶ هـ. - ۱۷۴۳ م.) قرار گرفت. در سال ۱۱۵۶-۱۱۵۷ هجری ۴۴-۱۷۴۳ م. سراسر فارس در آتش شورش چادرنشینان و روستائیان فرورفت. کار قیام اینان سخت بالا گرفت.

تقی‌خان بگلربگ فارس الحاق به شورشیان را بسود خویش شمرد و حتّی رهبری قیام را بعهده گرفت.

در سال ۱۱۵۷ هـ. - ۱۷۴۴ م. در ناحیهٔ استرآباد ایل قزلباش قاجار دست بشورش زد ورئیس موروثی ایل محمد حسن خان قاجار پیشوائی شورشیان راعهده‌دار شد. چنانکه پیشتر گفته شد فتحعلیخان قاجار پدر محمد حسنخان در سال ۱۱۳۹ هـ. ۱۷۲۶ م. بنا بمیل نادر مقتول شده‌بود. ایل چادرنشین ترکمن بنام یمُوت به‌قیام پیوست و چیزی نگذشت که روستائیان و بینوایان شهری ایالت های استرآباد و مازندران نیز بشورشیان ملحق شدند.

حتّی بعد از آنکه شورش ایلات چادرنشین با بیرحمانه‌ترین طرزی فرونشانده‌شد - روستائیان مازندران و استرآباد چندین ماه مبارزه را ادامه دادند. شاه بامیر

استرآباد امر کرد که تمام شورشیان را اعدام کنند. امیر جواب داد که چنین امری محال است زیرا که در اینصورت باید همهٔ مردم ایالت اعدام شوند. معهذا- بگفتهٔ هانوی - امیر استرآباد بعضی از قیام کنندگان را زنده سوزاند و عدهٔ کثیری را بدار آویختند وروستائیان را گروه گروه نابینا کردندو زنان ایشان را به بردگی میان سپاهیان نادرشاه تقسیم کردند.

درسال ۱۱۵۷ هجری ایل چادرنشین کُرد بنام دنبلی در ناحیهٔ خوی و سلماس قیام کرد وبزرگان ایل و روستائیان بقیام کنندگان پیوستند. محمد کاظم اعتراف میکند که دنبلی‌ها جز شورش چاره‌ای نداشتند زیرا قادر نبودند مالیاتهای گزافی را که بر آنها وضع شده بود بپردازند. این قیام را دولت نادرشاه بزحمت توانست فرونشاند.

اندکی پیشتر از تاریخ فوق درسال ۱۱۵٦ھ.-۱۷۴۳م. فراریان ایرانی در خاک ترکیه و ناحیهٔ قارص مقدمات خروج شخصی‌را که خودرا صفی میرزا فرزند شاه سلطان حسین میخواند فراهم میکردند. این صفی میرزای دروغین درویشی بود که درسال ۱۱۴۳ھ.-۱۷۳۰م. نیز در رأس بینوایان شهری (لوطیان) شوشتر اقدام بخروج کرد و سپس در ترکیه پنهان شد. این بار بسیاری از روستائیان فراری و چادرنشینان و حتی عده‌ای ازفئودالهای چادرنشین با سپاهیان خویش باردوی او روی آوردند.

این نهضت که از لحاظ نادرشاه بسیار خطرناك بود نزدیك بود آذربایجان و گرجستان شرقی و داغستان را فراگیرد. ولی لشکریان نادر موفق بقلع و قمع شورشیان و دستگیری صفی میرزای دروغین گشتند.

شکی نیست که در تمام این شورشها روستائیان وبینوایان شهری وچادرنشینان وسیعاً شرکت داشتند. منابع موجود و از آنجمله محمد کاظم بالصراحه دراین باره گواهی میدهند.

قیام چادرنشینان عرب در بحرین و مسقط نیز که لشکریان نادرشاه موقتاً تصرف کرده بودند (۱۱۵۶-۱۱۵۷ هجری - ۱۷۴۳-۱۷۴۴ میلادی) فوق‌العاده بسط یافت.

در فاصلهٔ سالهای ۱۱۵۶ تا ۱۱۵۹ هـ. - ۱۷۴۳ تا ۱۷۴٦ م. موج شورشهای روستائی و چادرنشینان خراسان و کرمان و نواحی بختیاری و لرستان را فرا گرفت. همهٔ این شورشها بدست لشکریان نادرشاه خاموش شد.

در طی همان سالها روستائیان گروه گروه بهندوستان و به نزد ازبکان و بنواحی اعراب و داغستان وغیره میگریختند.

نادرشاه از نهضت‌های خلق عبرت نگرفت و از سیاست مالیاتی و رژیم فشار و ارعاب خویش دست نکشید. در این‌ضمن اقدامات بیرحمانه و انتقام جوئی‌خونین در قبال نهضت‌های مردم خرابی اوضاع اقتصادی کشور را عمیق‌تر کرد و بالنتیجه ارکان دولت نادری را متزلزل ساخت.

وقتی اعلام شد که ناحیهٔ سیستان باید مبلغ گزافی بالغ به ۱۰۰ هزار تومان برسم مالیات بپردازد مردم آن سامان دست بشورش زدند و فئودالهای محلی نیز بشورشیان پیوستند (سال ۱۱٦۰ هـ. - ۱۷۴۷ م.) نادرشاه برادر زادهٔ خود علیقلی میرزا را با عده‌ای سپاهی علیه شورشیان گسیل داشت. علی‌قلی میرزا پس از ورود به سیستان دانست که رژیم نادرشاه کینه و نفرت عمومی را برانگیخته است و فرو- نشاندن این شورش عظیم امری بس دشوار است.

بدین سبب علیقلی میرزا تصمیم گرفت از آن شورش برای نیل بمقاصد خویش استفاده کند و نادر را فدا نموده تخت سلطنت را برای خود و سلسلهٔ افشاریه حفظ نماید. علیقلی میرزا بقیام کنندگان پیوست و در رأس آنان قرار گرفت و خود را شاه اعلام کرد.

بخش ۱۷ - جنگهای خانگی فئودالی در ایران

سیاست مرکزیت که نادرشاه تعقیب میکرد نفرت عمومی را بر انگیخت وبراثر آن بخش اعظم بزرگان فئودال از وی رویگردان شد.

سوء قصدی که هنگام عبور از جنگلهای مازندران بحیات وی بعمل آمد و او بفرزند خویش رضا قلی میرزا بدگمان شد که موجد آن سوء قصد بوده است و همچنین ناکامیهائی که در داغستان و ترکیه نصیب وی گشت و بیش از همه قیام هائی که از سال ۱۱۵۶ تا ۱۱۶۰ ه‍. - ۱۷۴۳ تا ۱۷۴۷ م. بوقوع پیوست نادر را سخت خشمناك و دچار مرض بد گمانی کرد. آثار بیرحمی و قساوت غیر طبیعی و سادیزم در وی پیدا شد و دست به اعدامهای دسته جمعی زد و حتی اعیان و متشخصین را هم بویژه در اقامتگاه خود - مشهد - سیاست نمود توطئه‌ای علیه نادر بعمل آمد که حتی خوانین ایل افشار هم در آن شرکت داشتند و توطئه کنندگان نادر را در چادرش بقتل رسانیدند (سال ۱۱۶۰ ه‍. - ۱۷۴۷ م.).

پس از مرگ او جنگهای خانگی بخاطر استقرار بر سریر حکومت میان دستجات فئودال ایران درگرفت.

در سال ۱۷۴۷ میلادی در خراسان (مشهد) علیقلی میرزای افشار برادرزادهٔ نادر تحت نام عادل شاه بسلطنت انتخاب شد ولی در سال ۱۱۶۱ ه‍. - ۱۷۴۸ م. توسط برادرخویش ابراهیم سرنگون گشت. دیدگانش را میل کشیدند و ابراهیم نیز بنوبهٔ خویش بقتل رسید و شاهرخ نوهٔ نادر بجای وی سلطان شد. روحانیون شهر مشهد بر شاهرخ عاصی شدند و میرزا سید محمّد مجتهد را که از طریق زوجه‌اش با صفویه نسبت داشت نامزد مقام سلطنت کردند. سید محمّد شاهرخ را خلع و نابینا کرد و خود را شاه سلیمان دوم خواند ولی بنوبهٔ خویش بدست سرداری بنام یوسف علی‌خان خلع و اعدام شد و یوسفعلی‌خان شاهرخ را مجدداً اسماً بشاهی برگزید و خود بنام او حکومت کرد.

شاهرخ را (۱۱۶۱ تا ۱۲۱۱ هـ.ق-۱۷۴۸ تا ۱۷۹۶ م.) فقط در خراسان بشاهی می شناختند.

احمد خان از ایل ابدالی (درّانی) در افغانستان مستقر گشت. وی افغانستان را دولتی مستقل اعلام کرد و خود لقب شاهی پذیرفت و هرات و سیستان رامتصرّف گشت. در استرآباد و مازندران محمد حسنخان رئیس ایل قاجار و در آذربایجان جنوبی آزادخان افغان سردار سابق نادر استوار گشتند. خان نشین های آذربایجان شمالی و ارمنستان وسلطان نشین گرجستان شرقی عملاً مستقل گشتند. علیمردان خان رئیس ایل بختیاری و کریم خان رئیس ایل چادر نشین ایرانی (لُر) زند حکومت را بدست گرفتند.

اینان شهر اصفهان را به دو بخش تقسیم کردند. و بنام شاه اسمعیل سوّم صفوی که خود ویرا بشاهی برگزیده بودند حکومت میکردند. چیزی نگذشت که مبارزه میان دو متحد پیشین آغاز شد وسرانجام علیمردان خان کشته شد و کریم خان زند پیروز گشت.

وی مؤسس سلسلهٔ زندیه میباشد که از سال ۱۱۶۴ تا ۱۲۰۹ هـ.ق. ۱۷۵۰ تا ۱۷۹۴ میلادی حکومت کرد.

بعد از تاریخ فوق مبارزه بخاطر تصرّف ایران بطور کلی میان سه دسته فئودال که قدرت را در فارس و استرآباد و آذربایجان (ایران) بدست گرفته و کریم خان زند و محمد حسن خان قاجار و آزاد خان در راس آنها قرار داشتند جریان داشت. این مبارزه با پیروزی قطعی کریم خان زند (درحدودسال ۱۱۷۲ هـ.ق. ۱۷۵۸ م.) پایان یافت ولی کریم خان فقط در سال ۱۱۷۷ هـ.ق. - ۱۷۶۳ م. توانست قدرت خویش را در سراسر ایران بسط دهد - معهذا خراسان که در دست شاهرخ افشار نابینا بود از تحت تسلط او بدورمانده افغانستان و امارتهای آذربایجان-ارّان و ارمنستان شرقی و سلطان نشین گرجستان شرقی همچنان مستقل باقی ماندند.

بخش ۱۸- حکومت کریم‌خان زند

کریم‌خان شیراز را که نزدیک مقر ایل زند بود پایتخت خویش قرار داد. کریم‌خان بعدازآنکه شاه‌اسمعیل‌سوم را که دیگر بوجودش نیازی نبود برکنار کرد بشخصه در ایران حکومت کرد ولی لقب شاهی برخویش ننهاد و به لقب وکیل قناعت کرد.

کریم‌خان پس‌از سقوط آل‌بویه (سال ۱۰۵۵ م- ۴۴۷ ه.) نخستین ایرانئی‌بود که درسراسر ایران حکومت میکرد. درفاصلهٔ میان سقوط آل‌بویه و ظهور کریم‌خان سلاطین یاترک بودند یامغول. وی‌نشان‌داد که مدیر و حاکمی‌داهی و با استعداد وفعال میباشد.

کریم‌خان که خوداز بزرگان‌چادرنشین بود معهذا کوشیدنه تنها به‌فئودالهای چادرنشین تکیه کند بلکه به‌امیران اسکان‌یافته وحتی‌تجارنیز مستظهرباشد. به‌تجار و ازآنجمله بازرگانان ارمنی امتیازات فراوان عطا کرد. دولت کریمخان زند کوشید صنایع و حرف را احیاء کند و کارگاههای بزرگ چینی سازی و شیشه سازی و غیره ایجاد کرد. وی‌صنعتگرانی‌را که‌نادرشاه از هندوستان‌آورده بودبه‌شیراز منتقل کرد. درعهدوی میزان‌مالیات بررعایا تقلیل یافت. وی‌فرامینی‌صادرکردودایرهٔ خودکامی و تجاوز مالکین‌را نسبت بروستائیان محدود ساخت. بخشی ازشبکهٔ آبیاری فارس و جنوب ایران احیاء شد. این اقدامات بمنظور اعتلای نیروهای تولیدی به‌عمل میآمد.

کریم‌خان درپایتخت خویش‌شیراز ابنیهٔ‌تازه، بازارها، مساجد جامع و کاخها احداث کرد. وی چادرنشینی فاقدتحصیلات وحتی‌بی‌سوادبود. ولی‌با همیت‌تحصیل و تربیت وقوف داشت و مردم دانشمند را بدور خویش گرد آورد. کریم‌خان مقابر شاعران بزرگ ایران سعدی وحافظرا درشیراز تجدیدبنا کرد. میکوشید حسن‌توجه

خلق را جلب کند و هر روز دو سه ساعت بشکایات وتقاضاهای مردم شخصاً رسیدگی میکرد.

کریمخان از مذهب تشیع و روحانیون شیعه حمایت مینمود ولی درعین حال سیاست مدارا باپیروان ادیان دیگر راتعقیب میکرد.

کریمخان تسهیلات چندی برای شرکت انگلیسی «است ایندیا» قایل شد، ازآنجمله بود حق انحصاری وارد کردن پارچه های پشمی بایران و معافیت از حقوق گمرکی واردات وصادرات وحق تأسیس تجارتخانه دربوشهر. ضمناً باتجار انگلیسی شرط شده بود که طلا ونقره ازایران خارج نکنند و درمقابل امتعهٔ انگلیسی - که بیشتر منسوجات بود - کالاهای ایرانی خریداری کنند.

واردات امتعهٔ اروپائی بایران تاپایان قرن دوازدهم اندك بود و درآنعهد هنوز ایران به کشور وابسته یا نیمه مستعمرهٔ هیچیك از دول اروپائی مبدل نشده بود. کریمخان بمنظور ارتقای سطح تجارت خارجی ایران بصره راکه درآنزمان بندرگاه عمدهٔ خلیج فارس بوده ازترکیه منتزع کرد(سال ۱۷۷۵م - ۱۱۸۹ ه).

انگلیسیها شروطی راکه کریمخان زند تکلیف کرده بود بحال خویش سودمند نیافتند و در سال ۱۷۷۰م - ۱۱۸٤ ه. تجارتخانه خود را از بوشهر به بصره که در آنزمان دردست ترکیه بود منتقل کردند. بازرگانان هلندی با کمال موفقیت باتجار انگلیسی رقابت میکردند.

هلندیها جزیرهٔ خارك را درخلیج فارس تصرف کردند و آن جزیره را مستحکم ساختند و راه دریائی بصره - بوشهر - هندوستان را تحت نظارت خویش درآوردند. هلندیها درخارك تجارتخانه‌ای تأسیس کردند و به صید مروارید پرداختند. ولی چند سالی نگذشت که راهزنی دریائی بنام میر مخنّا جزیره خارك را تصرف کرد (سال ۱۷۷۶م - ۱۱۹۰ ه).

بخش۱۹- جنگهای خانگی مجدد در ایران - تأسیس سلسلهٔ قاجاریه

پس از مرگ کریم خان (سال ۱۷۷۹م - ۱۱۹۳ هـ.) جنگهای خانگی میان اعضای سلسلهٔ زندیه آغاز گردید. در مدت حکومت ابوالفتح خان فرزند کریم خان که ازسال ۱۷۷۹ تا ۱۷۸۲م - ۱۱۹۳ تا ۱۱۹۷هـ. اسماً پادشاه بود عملاً برادران و سرداران کریم خان یعنی صادق خان و زکی خان و برادر زادهٔ ایشان علی مرادخان و دستجات فئودالی که طرفدار ایشان بودند برسر کسب قدرت وتحصیل مقام سلطنت باهم نزاع میکردند. پس ازمبارزهٔ طولانی علیمرادخان بردیگران فائق آمد (از ۱۷۸۲ تا ۱۷۸۵م-۱۱۹۷ تا ۱۲۰۰هـ. حکومت کرد) ولی اونیز بنوبهٔ خویش مغلوب پسرعموی خود جعفرخان گشت (از ۱۷۸۵ تا ۱۷۸۹م - ۱۲۰۰ تا ۱۲۰٤هـ.) ولی امیران و حکام نواحی بسیار سر باطاعت وی ننهادند و دولت ایران باری دیگر ازهم پاشید و متلاشی شد.

نیرومندترین حریف سلسلهٔ زندیه آغامحمد خان خواجه فرزند محمد حسنخان سابق الذکر رئیس شاخهٔ استرآبادی ایل چادرنشین ترک نژادقاجار بود. وی پس ازآنکه پدرش درمبارزه با کریم خان کشته شد برسم گروگان در دربار زند درشهرشیراززندگی میکرد. پس از مرگ کریم خان آغامحمد خان به‌موطن خویش مازندران گریخت و در رأس ایل خود قرار گرفت.

آغا محمد خان یا بقول دیگر «اخته خان» که مردی افتخارطلب و جدی و فوق‌العاده کینه جو و بی‌حد بیرحم بود (از ۱۷۷۹ تا ۱۷۹۷م- ۱۱۹۳ تا ۱۲۱۲هـ سلطنت کرد) نشان داد که سیاستمدار وسازمان دهنده‌ای جدی میباشد. سرنوشت او این بود که مؤسس سلالهٔ قاجاریه باشد.

آغامحمد خان جعفرخان زند را شکست داد واصفهان را از او گرفت و بیاری مذاکرات ماهرانه خوانین وبزرگان چادرنشین شمال ایران را بدور خویش گرد آورده متحد کرد و طهران را (نزدیک ویرانه های ری قدیم) بسبب نزدیکی به مرکز

ایل قاجار و اینکه برجادهٔ کاروان‌روی مهمی قرار داشته پایتخت خویش‌ساخت.

جعفرخان‌زند منکوب ومنهزم به‌شیراز گریخت و درآنجا براثر توطئه‌ای کشته شد. درتغییرسلسلهٔ زندیه به‌قاجار وانتقال‌سلطنت‌از اولی‌بدومی‌حاجی‌ابراهیم کلانتر شیراز که ملقب به «شاه ساز» گشته و یکی از بزرگان محلی بود نقش مهمی بازی کرد. براثر کوششهای وی‌لطفعلیخان جوان فرزند جعفرخان برتخت سلطنت جلوس کرده بود(سال۱۷۸۹م - ۱۲۰۴ه).

مبارزهٔ میان دو دسته مشخص ازفئودالهای‌ایران- یکی‌دستهٔ شمالی که‌قاجاریه در رأس‌آن‌قرار داشت و دیگر دستهٔ جنوبی که‌بتوسط زندیه‌رهبری میشد - باپیروزی دستهٔ قاجارپایان یافت. حاجی‌ابراهیم که‌در دستهٔ زندیه وظیفهٔ مهمی‌را ایفامینمود به‌لطفعلیخان خیانت ورزیده شیراز را تسلیم‌آغامحمد خان قاجار کرد و درازای این خدعه مقام‌صدراعظمی یافت.

لطفعلیخان چندی درکرمان - جنوب شرقی ایران - پایداری کرد ولی براثر خیانت بدست آغامحمدخان‌اسیرشد و رئیس‌ایل‌قاجار شخصاً‌چشمان اورا میل کشید و نابینایش کرد.(سال۱۷۹۴م-۱۲۰۹ه). آغامحمد خان بابیرحمی فوق‌العاده‌ای که خوی او بود از مردم کرمان که به‌لطفعلیخان یاری کرده بودند انتقام گرفت و زنان جوان کرمان را به کنیزی میان سپاهیان خود تقسیم کرد و امر داد تا تمام مردان را کور کنند. لشکریان او ۲۰ هزار جفت چشم تحویل آن مرد مستبد و مطلق‌العنان دادند.

پیروزی گروه شمالی‌فئودالها که درتحت قیادت قاجاریه بودند درمبارزه بخاطر قدرت امری‌تصادفی‌نبود. درظرف قرن هیجدهم‌اولویت اقتصادی نواحی‌شمالی ایران کاملاً واضح ومشخص گشت. ازنواحی‌مزبورابریشم‌خام وپنبه صادرمیشد وجاده‌های کاروان‌روئی که روسیه وترکیه را باایران‌وآسیای میانه مربوط میساخت از آن‌ناحیه میگذشت وبندرگاههای کرانهٔ‌دریای خزر نیزدرآنسرزمین‌بود. توسعهٔ روابط تجاری باروسیه نیز ازلحاظ اقتصاد شمال‌ایران اهمیت فراوان داشت.

نواحی جنوبی ایران علی رغم تمام مساعی کریم خان زند برونق وعمران قبل از هجوم افغان بازنگشت. صادرات کالا ازبنادر خلیج فارس در آندوران کمتر از تجارت با روسیه اهمیت داشت. بدین سبب فئودالهای شمالی ثروتمندتر ونیرومندتر از جنوبیها بودند وآغامحمد خان درمبارزهٔ علیه دارودستهٔ فئودالهای زندیه وسایل مادی بیشتری دراختیار داشت وبالنتیجه میتوانست نیروی جنگی بزرگتری داشته باشد. باپیروزی دارو دسته قاجار مجدداً سلاله‌ای ترک نژاد بر سریر سلطنت ایران دست یافت.

آغا محمد خان اقداماتی بمنظور تحکیم قدرت دولت مرکزی بعمل آورد و خوانین سرکش کردستان وفارس وعربستان و غیره را بشدت سرکوبی کرد و روابط تجاری را که براثر جنگ های خانگی مختل شده بود احیاء نمود. رژیم کشتار وارعاب را برای ادارهٔ رعایا برقرار کرد ولی جرأت نکرد برمیزان مالیات‌ها بیفزاید.

آغا محمد خان برای فتح کشورهای قفقاز که پس از مرگ نادر عملاً مستقل شده بودند اهمیت فراوان قایل بود. کشورهای مزبور میتوانستند منبع مواد خام و بازار فروش مصنوعات ایران گردند.

درسال ۱۷۹۵م - ۱۲۱۰ هـ. آغا محمد خان به آذربایجان شمالی و ارمنستان لشکر کشید وحملهٔ خویش را بامحاصرهٔ شهرشوشه - آغاز کرد (وتا آخر کار نتوانست آنشهر را تسخیر کند) وباتصرف وغارت تفلیس پایان داد و ۲۲ هزار نفر مرد و زن غیرنظامی وبی‌آزار گرجی را به بردگی برد. دولت کاترین که بخوانین آذربایجان ارّان و ایراکل دوم پادشاه کارتلی و کاختی ازطرف روسیه وعدهٔ کمک داده بود بوعده وفا نکرد.

درسال ۱۷۹۶م - ۱۲۱۱ هـ. آغامحمد خان درطهران تاجگذاری کرد و لقب شاهنشاه برخودنهاد واندکی بعد خراسان راتسخیر کرد. شاهرخ افشار نابینا باسارت وی درآمد وشکنجه‌اش کردند تامحل دفینه های خودرا بروز داد. درآنزمان دولت روسیه تیپ تحت فرماندهی ژنرال و. زوبوف را پس ازمدتی تأخیر بکشورهای قفقاز

اعزام کرد (سال ۱۷۹۶م - ۱۲۱۱ هـ). ولی پس از مرگ کاترین دوم وبتخت نشستن امپراطور پاول که موقتاً از تعقیب سیاست فعال درقفقاز سر باز زده بود - تیپ مزبور احضار شد. بدین سبب آغا محمد شاه در بهار سال ۱۷۹۷م - ۱۲۱۲ هـ. توانست بلامانع واردقفقاز شود واین بار شهرشوشه را متصرف گردد ومبدل به زندانی مستحکم سازد.

آغا محمد خان مخالفان حقیقی و خیالی خویش را هزار هزار نابود میکرد، بعضی را شمع آجین مینمود وبرخی را درقفس ببران گرسنه میانداخت والخ. وی در ماه مه سال ۱۷۹۷م - ۱۲۱۲ هـ. درشهر شوشه هنگام شب در خواب بدست عده‌ای از درباریان وخوانین که ازطرف او بجان خویش بیمناك بودند کشته شد. قاتلان اموال اورا برداشته گریختند. لشکریانش نیز بایران عقب نشینی کردند و باباخان برادرزادهٔ آقامحمد شاه - تحت نام فتحعلیشاه بتخت ایران جلوس کرد (از ۱۷۹۷ تا ۱۸۳۴م - ۱۲۱۲ تا ۱۲۵۰ هـ. سلطنت کرد) و سلطنت سلالهٔ قاجار درایران برای مدتی مدید استوار گشت (۱۷۹۵ تا ۱۹۲۵م - ۱۲۱۰ تا ۱۳۶۴ هـ.ق.).

بخش ۲۰- زندگی فرهنگی ایران درقرون دهم ویازدهم ودوازدهم هـ.

رونق واعتلائی که درفاصلهٔ قرون چهارم ویازدهم هـ. درفرهنگ ایران حکمفرما بوده درایندوره متدرجاً خاموش شد. علل این پدیده هنوز کاملاً مورد بررسی قرار نگرفته است. ولی محقق است که فشار سخت روحانیون متعصب شیعه در دوران صفویه وقطع رابطهٔ فرهنگی باآسیای میانه وديگر کشورهای خاور که سنیان درآن حکمفرما بودند - هم از سده های دهم و یازدهم هـ. در حیات فرهنگی کشور اثر ناروائی داشته. اما درقرن هیجدهم عقب ماندگی کشور نتیجهٔ اجتناب ناپذیرجنگها ومبارزات خانگی که تقریباً بلاقطع جریان داشته وهمچنین انحطاط عمیق اقتصادی کشور بوده.

بااینحال انحطاط بناگهان و در زمان واحد در تمام رشته های فرهنگی بروز نکرد. بطوریکه برخی شئون فرهنگی در دوران یاد شده مرحلهٔ پیشرفت و حتی رونق

وشکفتگی را می پیمودند وفقط درقرن دوازدهم انحطاط فرهنگی کم وبیش پدیده‌ای عمومی و همه گیر شد.

معماری ایران درقرنهای دهم ویازدهم ه. هنوز آثار هنری زیبا وعالی بوجود میاورد. مسجد صفوی دراردبیل بامقبرهٔ شیخ صفی الدین ودیگرشیخان وشاهان خاندان مزبور ازآثار قرن شانزدهم است. اصفهان درآن دوران مرکزبزرگ هنرمعماری بود. آنجا درقرن شانزدهم مقبرهٔ هارون ولایت باکاشی کاری زیبا و مسجد علی باگنبدی بدیع وابنیهٔ دیگراحداث شد.

در دوران شاه عباس اول - چنانکه دربالا گفته شد - اصفهان بپایتخت ایران وشهری معظم مبدل گشت که بیش‌از نیم‌میلیون نفوس داشت. در همان ایام شهر اصفهان از نو بناشد ونقشهٔ شهر تغییریافت. خیابانهای وسیع ومستقیم که پایان آن درافق ناپدیدمیشده از دوطرف باابنیهٔ باشکوه مطرزگشته پارکهای‌زیبا زینت‌افزای انتهای آنها بود.

در وسط شهرمیدان‌نوی بنام‌میدان شاه‌احداث شده بود که‌مربعی‌بود مستطیل بطول‌قریب ۵۰۰ وعرض ۱۶۰ متر که در دور آن جوئی‌جاری‌بود. این‌جوی جدولی‌از آهک سیاه داشت ودر دوطرف‌آن‌درخت‌غرس کرده بودند. دروسط میدان‌دکلی‌برای هدف تیراندازی و دوستون مرمر که حد میدان‌چوگان‌بازی را معین‌میکرد برپابود. درسمت جنوب میدان مزبور مسجد شاه که‌درسال ۱۶۱۶ م - ۱۰۲۵ ه. پایان‌یافته بود با چهار دروازه وحیاط محاط از طاقنماهای بیضی‌شکل دو طبقه‌قرارداشت. بنای مرکزی مسجدداری دروازه ورفهای بیضی ودو مناروگنبدی‌مرتفع میباشد. تمام‌بنای مسجد باکاشی‌های رنگین پوشیده شده‌است.

درعهد شاه صفی‌مسجد را با دروازه‌های‌نقره مزین کردند و روکار آنرا بامرمر اردستان ساختند. مسجد شاه یکی‌از بهترین آثار معماری جهان است.

روبروی‌مسجد شاه‌بنای بازارقیصریه بمیدان شاه مشرف‌است. این‌بنادروازه‌های کاشی کاری وگنبد دارد. دراین‌محل بهترین‌منسوجات‌فروخته میشده. کاخ بزرگ

سلطنتی نیز در کنار این میدان بوده وبوسیلهٔ دروازهٔ عالی‌قاپوبمیدان مربوط میگشته. مسجد صدرنیز - که اکنون بمسجد شیخ لطف‌الله معروف است - در کنار میدان واقع است. این مسجد به کاشیهای بسیار عالی‌مزین وزیباترین گنبد اصفهان‌را واجد است (درسال ۱٦٠٢م- ١٠١١هـ. ساخته شده‌است). درعهد شاه عباس‌دوم درمیدان شاه کلاه فرنگی یابرجی برای ساعت که سر هرساعت‌زنگ میزد ساخته شد.

بر روی‌هم میدان‌شاه یکی‌از بهترین‌مجموعه‌های معماری جهان است که نیم قرن پیش از مجموعهٔ ورسای برپا گشته است. پطرو دلاوالله سیاح ایتالیائی که مفتون زیبائی‌معماری میدان شاه اصفهان گشته‌بودآنرا به‌مجموعه مشهورمیدان‌ناون رُم ترجیح میداده.

یکی‌ازبهترین آثارمعماری‌اصفهان مربوط به‌عهدشاه‌عباس‌اول‌مسجدمقصودبک میباشد. درعهد آن شاه کارهائی برای‌تعمیر وتزئین مسجد جمعهٔ قدیم اصفهان نیز انجام گرفت. هم‌در زمان او پل‌بزرگی بر زنده رود احداث شد که بنام بانی آن‌پل «الله‌وردی‌خان» (سردار نامی) خوانده میشد. این پل بر سی و سه طاق قرار دارد و سیصد مترطول و١٤ متر عرض‌آن است.

درعهد شاه عباس‌اول کوی جدیدی در حومهٔ اصفهان بنام جلفای نو احداث شد وشاه ارمنیان جلفای قدیم را ازکنار ارس‌بآنجا کوچانید. درجلفای نوکلیسای بزرگ ارامنه - که در مرکز آن گنبدی قرار دارد وسبک آن مخلوطی است از شیوهٔ معماری ایرانی وارمنی - برپاست.

در حومهٔ اصفهان در زمان آن شاه مقبرهٔ شیخ بابا - رکن‌الدین که بنائی‌است پنج گوش باگنبدی بشکل هرم کثیرالسطوح پوشیده از کاشی‌آبی وسفید وسیاه درزمینهٔ فیروزه‌ای وهمچنین کاخهای بیرون شهر درپارکهای چهارباغ وهزارجریب باکلاه فرنگیها وفواره‌ها ساخته شد.

از آثاری که در زمان جانشینان شاه عباس اول در اصفهان احداث شد باید مقابر «درب امام» راکه درنیمهٔ دوم قرن هفدهم گرداگرد یک بنای بدوی اواسط

قرن پانزدهم ساخته شد ومدرسهٔ مادرشاه را که شاه سلطان حسین بافتخار مادرخود بنا کرد و در ۱۷۱۴م - ۱۱۲۶ هـ. پایان یافت، نام برد.

این مدرسه دروازهای مرتفع و گنبد مجللی دارد و از لحاظ تناسب اندازه‌ها و زیبائی تزئینات کاشی یکی از بهترین آثار معماری ایران شمرده میشود و هیچیک از ابنیهٔ اصفهان در برانگیختن تحسین سیاحان اروپائی بپای این مدرسه نرسیده است. پیه رلوتی نویسندهٔ فرانسوی در قرن نوزدهم دربارهٔ این مدرسه چنین مینویسد: «پیچ در پیچی بی بند وبار جزئیات (در تزئینات) برروی هم ساده است وآرامشی در بیننده تولید میکند: اینست راز بزرگ هنر ایرانی چه اینجا وچه در دیگرجاها».

از آثار هنری زمان شاه عباس اول درخارج از اصفهان - کاخهای شاهی مازندران - درفرح آباد واشرف - وجادهٔ شوسه بزرگ کرانهٔ ساحل جنوبی بحر خزر را - بطول ۲۷۰ کیلومتر باید نام برد.

درنیمهٔ دوم قرن هیجدهم کریمخان زند کاخ ومسجد وبازاری درشیراز ساخت. ساختمان مقابرسعدی وحافظ را نیز بنا کرد و مقبره‌ای دراصفهان ساخت. این ابنیه بقدر آثار قرن هفدهم وآغاز قرن هیجدهم از کمال برخوردار نیست. درپایان قرن هیجدهم انحطاط معماری ایران کاملاً مشهود گشت.

در قرن شانزدهم و ربع اول قرن هفدهم هنر مینیاتورسازی درایران وارد دوران جدیدی از رونق و شکفتگی گشت. درقرن شانزدهم مکتب مشهور مینیاتور سازی هرات که سنت های هنری بهزاد بزرگ را تعقیب میکرد - همچنان وجود داشت. خود بهزاد نیزپس از تأسیس دولت صفوی به تبریز پایتخت آن سلسله نقل مکان کرد و شاه اسمعیل ویرا در رأس نگارستانی که در آنجا ایجاد شده بود قرار داد. بهزاد تا هنگام مرگ، نقاش دربار شاه اسمعیل اول وطهماسب اول بود (۱۰۳۶-۱۰۳۳م - ۹۴۳-۹۴۰ هـ). بهزاد و شاگرد چیره دست و با استعداد او آقامیرك شالودهٔ مکتب نقاشی تبریز را ریختند.

یکی از کارهای آقامیرك تصویر مینیاتورهائی برای نسخهٔ خطی آثار نظامی گنجوی

(شاعر قرن ۶) بود[1]. بهترین مینیاتور آقامیرک «معراج محمد (ص)» یکی از آثار پرارزش وجالب توجه نقاشی ایران است.

در این اثر تلفیق رنگها فوق العاده خوب است: آسمان آبی روشن، زمینهٔ طلائی، جویبارهای نقره‌ای تیره. درآثار بهزاد شمایل زنان کمتر دیده میشود ولی در مینیاتورهای آقامیرک تصاویر زنان فراوان است.

سلطان محمد شاگرد بهزاد وآقامیرک استاد بزرگ مکتب مینیاتور تبریز بود. وی در مصور ساختن نسخهٔ خطی قیمتی شاهنامه که درسال ۱۵۳۷م - ۹۴۴ هـ. نوشته شده شرکت جست (این نسخه بر روی هم ۲۵۶ مینیاتور دارد). بسیاری ازمینیاتورهای سلطان محمد در کتابخانهٔ عمومی لنینگراد محفوظ است. مینیاتورهای سلطان محمد بسیار زنده‌است. تیپ‌ها کاملاً ایرانی‌است.

استاد دوست میداشت جوانانی را رسم کند که زیر درخت پرگل نشسته گوشه‌های چشمانشان روبالاست وابروانشان انحنای نیم دایره‌ای دارد وتبسم ملایمی برلبان وجامه‌ای تنگ وزیبا بتن دارند. سلطان محمد رسّام زندگی بیغم و مسعود و فارغ البال اشراف ایران است.

استاد محمدی شاگرد سلطان محمد (نیمهٔ دوم قرن دهم) برعکس معلم خود موضوعهائی از زندگی مردم را دوست میداشته: روستائی که با گاوهای نر زمین مزرعه را شخم میزند، یا چوپان با سگش و یا دلقکی که میرقصد و غیره مضامین مینیاتورهای او را تشکیل میدهند.

در مینیاتورهای محمدی صورت اشخاص وتصویرطبیعت باحقیقت زندگی مطابق است و وی آنهارا با واقع بینی مجسم کرده‌است. ازمیان عدهٔ کثیر نقاشان مکتب تبریز نام بی‌بی‌جه مروی مشهوراست. نقاشان مکتب تبریز به‌مینیاتورسازی اکتفا نکردند بلکه بر روی جلد کتاب نقاشی کرده ونقش قالی هم طرح مینمودند.

۱- در موزهٔ بریطانیا محفوظ است.

استاد محمود شاگرد بهزاد (نیمهٔ اول قرن دهم) به بخارا هجرت و مکتب نقاشی بخارائی را پی‌ریزی کرد. باید متذکر شویم که در آن شهر قبلاً سنن هنری ثابتی وجود نداشت.

در آغاز قرن یازدهم بر پایهٔ نگارستان اصفهان - که توسط شاه عباس اول تأسیس شده بود - مکتب نقاشی اصفهان پدید آمد. شاه عباس نخستین سلطان بود که در تاریخ ایران شاگردانی بخرج دولت ایران بروم فرستاد تا نقاشی ایتالیائی را فرا گیرند.

جانشینان شاه عباس اول نیز باو تأسی کردند. از میان این محصلین دولتی مشهورتر از همه محمد زمان بود که درحدود سال ۱۰۵۰ ه. در روم مشغول تحصیل بوده و مخفیانه بدین مسیح درآمده بود. وی بایران و دربار شاه عباس دوم بازگشت ولی چیزی نگذشت که بهندوستان رفت و در دربار شاه جهان «مغول کبیر» و دیگر سلاطین مغول مسلمان هندوستان مشغول کار شد.

درحدود سال ۱۰۸۶ ه. محمد زمان بایران بازگشت. وی نسخه خطی و منظومه های نظامی را بامینیاتور مصورساخت و کپیه هائی از تابلوهای نقاشان ایتالیائی تهیه کرد و آثار لاتینی را بزبان فارسی ترجمه میکرد.

تأثیر نقاشی «فرنگی» (در واقع ایتالیائی) درآثار نقاشان مکتب اصفهان کمتر از لحاظ شیوه‌ها وشگردهای هنری وبیشتر ازحیث انتخاب موضوعهای جدید بود - مثل «نابینایان»، «زاری بخاطر مسیح»[1] وغیره.

بزرگترین نقاش مکتب اصفهان رضاعباسی ارشد است که هنر مینیاتورسازی را با خوشنویسی توأم کرده بود. نازکی خطوط و تلفیق خاص الوان (بنفش مایل بسرخی با آبی‌آسمانی) از ویژگیهای شیوهٔ اواست. بعضی از مینیاتورهای رضا عباسی حتی درحدود سال ۱۶۳۰ در اروپا مشهور بوده و نظایری از آن رسم و رایج شده بود.

۱- نباید فراموش کرد که دین اسلام عیسی‌مسیح را یکی از پیغمبران بزرگ میداند.

محمدرضای تبریزی (درسال ۱۰۳۷ وفات کرد) که هم در اصفهان و هم در قسطنطنیه کار کرده بود معاصر رضاعباسی بود. یکی دیگر از نقاشان بزرگ آن مکتب معین مصور بود که تصویر رضا عباسی را نیز کشیده است.

تصویر شمایل اشخاص در مینیاتور وبخصوص شمایل جوانان زیبا وزنان جوان با وضع های ساختگی وغیرطبیعی ودستارهای بسیار بلند وعجیب وغریب ولباسهائی که گاهی تقلید ازالبسهٔ فرنگی است از ویژگیهای شیوهٔ این مکتب است.

از پایان قرن یازدهم ببعد انحطاط شدید وعمیق هنر مینیاتورسازی ایران مشهود میباشد. گرچه سنّت های هنری آن در قرن دوازهم و سیزدهم محفوظ مانده ولی مینیاتورسازان برده‌وار بتقلید کارهای استادان پیشین اکتفا کرده هیچ چیزتازه‌ای ازخود نیافریدند.

هنر خوشنویسی در ایران قرن دهم و یازدهم هنوز در اوج ترقی بود. از محمود نیشابوری خوش نویس دربار شاه‌اسمعیل ببعد نام عده‌ای از استادان چیره دست خط مشهور است.

در پایان قرن دهم قاضی احمدبن میرمنشی الحسینی رسالهٔ ویژه‌ای در بارهٔ خطاطان ونقاشان نوشت[1] درقرون یاد شده هنرصحافی وتجلید کتب (که هنوزخطی بود) مشهور بود وطالبان بسیار داشت. پوشش زمینه با گرد طلا (افشان) وتذهیب و تزئین و سرلوحه سازی وجلد چرمی و غیره متداول بود. درقرن هیجدهم این هنر دچار انحطاط گشت.

پوشش روکار دیوارها با کاشی هنوز درقرن هفدهم رونق داشت. پوشش روکار عمارت چهل‌ستون اصفهان که صحنه هائی از دیدار عاشق ومعشوقه را میان درختان سرو و درختچه های غرق درگل نشان میدهد بسیار زیباست. درقرن هیجدهم این هنر نیز دچار انحطاط شدید شد.

۱- پروفسور ب. ن. زاخودر این رساله رابروسی ترجمه وطبع ومنتشر کرده است- (رسالهٔ دربارهٔ خوشنویسان ونقاشان - مسکو، سال ۱۹۴۷ م).

در قرنهای دهم ویازدهم ه. هنر قالیبافی نیز در اوج ترقی بود. قالیهای ایرانی این عهد را میتوان بدو دسته تقسیم کرد: کارکارگاههای درباری و کارگاههای مردم (از آنجمله کارگاههای چادرنشینان). قالی بزرگی که استاد مقصود کاشانی برای مسجد صفویه در اردبیل بافته است وتزئینات فراوان از تصاویر گل و گیاه بالوان مختلف بر زمینه آبی آسمانی در آن بکار برده بسیار زیبا و گیراست. چند گروه از قالیهای ایرانی که با تصاویر گل و گیاه و نقوش جانوران تزئین شده است مشهور میباشد. در قالیهای بافت جنوب ایران که مربوط بقرنهای شانزدهم و هفدهم میباشد آثار نفوذ هندی دیده میشود. قالیهای ایرانی دوران مزبور از نفوذ چینی نیز بی نصیب نمی باشد.

پارچه های مصور ایرانی قرن دهم و یازدهم از لحاظ چیره دستی که دررسم تصاویر وتلفیق الوان آن بکار میرفت ممتاز بوده است. تأثیر شدید مکتب مینیاتور تبریز واصفهان کاملاً درتصاویرپارچه های مزبورمحسوس است. این رشتهٔ هنرصنعتی نیز درقرن دوازدهم رو بانحطاط رفت.

انحطاط رشته های یاد شدهٔ هنرفقط از پایان قرن یازدهم ویادوازدهم آغاز شد ولی انحطاط ادبی هم از آغاز قرن دهم یعنی اندکی بعداز مرگ آخرین شاعر بزرگ ایران جامی محسوس گشت. راست است که سنت ادبی وشکل ظاهر و کامل شعر که شاعران قرون پیشین تدوین کرده بودند در قرنهای دهم و یازدهم و دوازدهم نیز محفوظ ماند. ولی شکل بیجان گشته بود وبجای اینکه وسیلهٔ بیان مقصود باشد بصورت خود مقصود وهدف درآمد. پیشرفت تصنع وظاهرسازی در شکل بیان وظرف با فقر بیحد وحصر موضوع ومظروف وفقدان ابداع وابتکار توأم بود. افکار ومضامین جدید وجود نداشت.

شاعران تماثیل واستعارات وتشبیهات منظومات صوفیان را بصورت دیگر در اشعار خود آورده واز استادان شعر قرن‌های پنجم تا نهم ه. تقلید کرده موضوعهای ایشانرا بوام گرفته ویاقصیده‌های مطوّل درمدح ائمهٔ شیعه می‌سرودند.

از میان شاعران قرن دهم نامی‌تراز همه اینانند:

هاتفی (درسال ۱۵۲۱م-۹۲۸ھ. بدرود زندگی گفت) مؤلف منظومه‌ای دربارهٔ تیمور که تقلیدی است از شاهنامه. هلالی استرآبادی (در ۱۵۳۲م-۹۳۹ھ. درگذشت) مؤلف منظومهٔ «شاه و گدا» که روایتی است از موضوع کهنه‌ای که درادبیات صوفیان آمده‌است.

قاسمی (بعداز سال ۱۵۷۲م-۹۸۰ھ. درگذشت) مصنف منظومه‌ای درموضوعی که بارها (و شاعران بسیار) درآن قلمفرسائی کرده‌اند یعنی «داستان لیلی ومجنون» وغیره وهمچنین منظوماتی دربارهٔ دلیریهای شاه‌اسمعیل اول بنام «شاهنامهٔ شاه‌اسمعیلی». زلالی (درسال ۱۶۱۶م-۱۰۲۵ھ. درگذشت) مؤلف هفت منظومه بنام «سبعه سیاره» که بخش هفتم آن تحت عنوان «سلطان محمود (غزنوی) و ایاز» ازهمه بهتر است. شیخ بهاءالدین عاملی (درسال ۱۶۲۱م-۱۰۳۰ھ. درگذشت). «کشکول» او[1] که مجموعه‌ایست از داستانهای صوفیه مشهوراست.

صائب اصفهانی سرایندهٔ غزلهای بسیار که بیشتر آن تقلید است. وی بغیرحق بحافظ عصرخویش مشهور شده بوده.

شعرفارسی درآنزمان مامنی درهندوستان یافته بود. شاعران بزرگ ایرانی مانند عرفی شیرازی (درسال ۱۵۹۱م-۱۰۰۰ھ. درگذشت) وفیضی (درسال ۱۵۹۵م-۱۰۰۴ھ درگذشت) درآن شبه‌قاره بسربرده شعرمیگفتند. ولی درایران قرن دوازدهم شعردچار انحطاط کامل شده بود.

مورخان ایران تا اواسط قرن هیجدهم آثار پربهائی نوشتند. گرچه غالب آنها بزبانی پرطنطه وبیمزه وغیرطبیعی تحریر شده‌است[2]. درنیمهٔ دوم قرن هیجدهم دراین رشته نیزعلائم بارز انحطاط پدید آمد.

۱- کشکول ظرفیست که درویشان ایران درآن صدقه جمع میکنند.

۲- دربارهٔ مورخان بتفصیل دربخش ۲ این فصل وفصول هفتم و هشتم (بخش ۲) سخن گفته شده است.

در زمینه علوم دقیقه - ریاضیات وستاره شناسی وپزشکی- ازقرن شانزدهم ببعد هیچ چیز تازه‌ای پدید نیامد. تنها قدم قابل توجهی که در این رشته برداشته شد تشبثی بود که درعهد شاه اسمعیل اول برای ترمیم و احیای رصد خانهٔ مراغه که در زمان هلاکوخان ساخته شده بود بعمل آمد. بعدها براثر فشار ارتجاع مذهبی در ایران بتدریج میراث قرون سالفه نیز در زمینهٔ علوم دقیقه که محفوظ مانده بود ازدست رفت و علوم مزبور درقرن دوازدهم تقریباً نابود شد و نوشته های رسمی علمای شیعه... جانشین آن گشت.

بدیهی است که باوجود ارتجاع مذهبی وفقرعلوم دقیقه، فلسفهٔ مستقل غیرمذهبی نیز نمیتوانست رونقی داشته باشد. روحانیون شیعه فلسفه مستقل را هم مورد تعقیب قرار میدادند ومحکوم به خاموشی بود. معهذا فلسفهٔ مستقل غیرمذهبی ایران حتی در نامساعدترین اوضاع واحوال نیز - پیش از آنکه بالکل خاموش شود خانه روشن کرد و در آثار و شخص ملاصدرای شیرازی فیلسوف (در سال ۱۰۵۰ ه.وفات کرد) تجلی نمود.

ملاصدرا متفکری عمیق واصیل ومبتکر وآزادمنش بود وجهان بینی واستنتاجات جسورانه واصولی خویش را دربارهٔ عقایدمذهبی جاری وسازمان اجتماعی - جهان بینی که در واقع بادین رایج وجه تشابهی نداشت، بازبان وبیانی دشوار شرح داده است. اثر بزرگ ملاصدرا بنام «الاسفار الاربعه» بزبان عربی نوشته شده است. نوشته های ملاصدرا بعدها درتعلیمات نخستین مبلّغان مذهبی دیگر تأثیرداشت.

عبدالرزاق لاهیجی شاگرد ملاصدرا نظرهای استاد خویش را تعمیم بخشید ولی میکوشید ظاهراً آن نظرها را با مذهب مختار آشتی دهد تا از تعقیب علمای زمان مصون بماند.

بخش ۲۱- استنتاج از اوضاع اندوره

درظرف قرن هیجدهم م. (دوازدهم هـ.) ایران انحطاط اقتصادی عظیمی را گذراند وفقط در عهد کریمخان زند تا اندازه‌ای قد راست کرد.

درقرن هیجدهم عقب ماندگی وانحطاط جامعهٔ مرحلهٔ آخرفئودالی (که بابقایای رسوم زندگی «پدرشاهی - فئودالی» درمیان چادرنشینان آمیخته بود) در ایران با وضوح تمام نمایان گشت و کاملاً مشخص شد که دیگرتکامل تدریجی آتی کشور در چهارچوب روابط قدیم تولیدی و رژیم استبداد نظامی وفئودالی محال است.

ایران که زمانی از لحاظ اقتصاد وفرهنگ کشوری بسیارمتکامل بوده و از قرن سوم تا ششم هـ. مقامی بالاتر از کشورهای اروپائی داشته در پایان قرن دوازدهم هـ. به کشوری عقب مانده مبدل شد که از هیچ جهت با دول اروپائی که سرمایه‌داری درآنجا پیروز شده (انگلستان وفرانسه وهلند) ویا توأم وبموازات سیستم های دیگر ترقی میکرد - (روسیه) - قابل قیاس نبود.

این ضعف ایران منجر بدان شد که درپایان قرن دوازدهم درمعرض اعمال نفوذ اقتصادی وسیاسی دول اروپائی وبویژه انگلستان که کشور سرمایه‌داری صنعتی بود - واقع گردد. بدینطریق عامل جدیدی درتاریخ ایران واجد تأثیر ونفوذ گشت وبدین سبب پایان قرن دوازدهم را میتوان مبدأ تاریخ نوین ایران شمرد. درظرف قرن نوزدهم م. (دوران قاجاریه) ایران متدرجاً کشوری وابسته ونیمه مستعمره گشت.

پایان

توضیح بعضی اصطلاحات این کتاب طبق مفهومی که مقبول نویسندگان این تاریخ است و دربعضی موارد با نظر دانشمندان غرب متفاوت می‌باشد، وبرای فهم مطلب و اجتناب از سوء تفاهم اطلاع ازآن برای خواننده ضروری است.

کولون و کولونی - مشتق از کلمهٔ لاتینی Colonus و Colore که بمعنی کاشتن است.

در رم قدیم زارع زمینی‌راکه متعلق به«ارباب» یاسنیور فئودال بوده کولون می‌گفتند. وضع کولون اندکی بهتراز روستائی مقیّد بزمین یا سرف Serf بوده. کولونها براثر بحرانی که دراقتصاد برده‌داری رم پدید آمد ظهور کردند. بااین‌معنی که چون کار بردگان برای برده‌دار دیگر درآمدی نداشت صاحبان املاك وسیع ناگزیراراضی خویش‌را به قطعات کوچك تقسیم کرده به تولیدکنندگان خرده پا و بندگان آزاد کردهٔ خود باجاره برگزار کردند واینان بزمین مزبور مقیّد گشتند وبنام کولون نامیده شدند. یکی‌ازدانشمندان کولونها را اسلاف روستائیان مقیّد ویا سرفهای قرون وسطی نامیده است.

محل سکونت این کولونها را «مهاجرنشین»، «کولون نشین» یا «کولونی» می‌نامیدند. گاهی‌این کولون‌نشین‌ها جنبهٔ نظامی‌نیزداشتند ومتصرفات‌دولت مرکزی یا متروپول را در نقاط دیگر حفاظت میکردند و اصطلاحاً «کولونی نظامی» نامیده میشدند.

اقتصاد پولی - یا روابط کالا- پولی

اقتصادی است که مبنای‌آن مبادلهٔ دو کالا بواسطهٔ کالای سوم مشترك یعنی پول باشد.

روابط کالا-پولی هنگامی میان آدمیان پدید میآید که پول بمیدان اقتصاد قدم نهد وبعنوان واسطهٔ تبدیل وپرداخت بکار رود. وقتیکه جامعه ازمرحلهٔ اقتصادطبیعی گذشت و وارد دوران اقتصاد کالائی شد - یعنی تولید کننده محصول را برای بازار تولید کردنه مصرف شخصی- «روابط کالا- پولی» هم بتدریج پیدا میشود. فرق تبدیل با مبادله آن است که تبدیل مستلزم مبادله کالا میباشد بوساطت کالائی عمومی دیگر که پول نامیده میشود (مطابق فورمول «کالا - پول - کالا») در مقابل فورمول «کالا - کالا» که مربوط باقتصاد طبیعی است).

وقتیکه تولید کنندگان محصول کار خود (یابخشی ازآنرا) برای بازار تولید کنند وآنرا بپول رسانده بعد با آن پول لوازم خود را خریداری کنند، رابطه‌ای که میان تولید کنندهٔ اولی (فروشنده) و آخری (خریدار) پدید می‌آید «رابطهٔ کالا-پولی» نامیده میشود.

دربارهٔ جماعت خود مختار بدوی وجماعتهای روستائی

بعقیدهٔ نویسندگان این تاریخ سازمان جماعت بدوی Formation Communale[1] primitive نخستین شکل اجتماعی واقتصادی درتاریخ آدمی بوده است. ویژگیهای این دوران به زعم ایشان عبارت بود از:

۱- سطح بسیار پست نیروهای تولیدی

۲- تولید دسته جمعی

۳- مالکیت دسته جمعی وسایل تولید

روابط تولیدی نیز بالطبع تابع سه اصل فوق بوده ومبنای آن عبارت بود ازمالکیت اجتماعی وسایل تولید. افراد فقط مالک بعضی از وسایل تولید - که درعین حال سلاح

۱- بااینکه میدانم ترجمه نارساست. کلمات بهتری که مفهوم را ادا کند و معنی را تباه نکند نیافتم. امید است توضیحاتی که داده میشود مقصود را ادا کند. بویژه که لفظ «جماعت ده» و «جماعت روستا» در ستون قدیم فارسی برای ادای مفهوم «Commune rurale» آمده است.

دفاع دربرابر جانوران درنده نیزبشمارمیرفته بودند. درسازمان جماعت بدوی بهره کشی وجود نداشت - زیرا سطح بسیار پست تولید اجازه نمیداد چیزی زاید برمصرف وجود داشته باشد - تا کسی آنرا تصاحب کند.

جماعت بدوی بالکل و یا تاحدی خود مختار بوده است و مالکیت اجتماعی وسایل تولید، چنانکه گفته شد کلاً ویا بعضاً اعمال می‌شده (مثلاً فقط در مورد زمین).

بتدریج نه تنها شکل بلکه معنی ومفهوم جماعت بدوی هم دستخوش دگرگونی گشت. ازآن جمله جماعت عشیرتی، خانوادگی و مجاوری یا ارضی- که شکل اخیر سلف جماعت روستائی بوده - پدید آمد (مثل «مارکا» درآلمان)[1]. درکشورهای کنونی نیز هرجا که بقایای اقتصاد طبیعی وجود داشته باشد بعضی از آثار جماعات یاد شده نیزبصورت مسخ شده‌ای دیده میشود. (مثل مالکیت «جماعت ده» برمراتع، جنگلها و ازاینگونه - وهمچنین آثاری در رسوم وعادات).

جماعت عشیرتی

کانون اصلی جماعت بدوی - در دوران رونق وترقی آن - عشیرهٔ مادرشاهی (یا مادرسالاری) بوده (دراین باره علیحده سخن گفته خواهد شد). دراین جماعت نزدیکترین خویشاوندان (ازطرف زن) ازلحاظ اقتصاد واموراجتماعی وعقیدتی گروهی واحد را تشکیل میدادند.

درعهد انتقال از دوران پالئولیت (عصرقدیم حجر) متقدم به دوران متأخر پالئولیت وپیشرفتهای عظیمی که درنیروهای تولیدی حاصل شده بود (ومستلزم تبدیل «گلهٔ بدوی» و نا استوار به یک جماعت یک‌پارچهٔ تولیدی که افراد آن خویشاوندی نسبی داشته باشند بوده) جماعت بدوی بصورت عشیرت مادری یا جماعتی که درآن حساب نسب ازطرف مادر بعمل آید پدید آمد.

۱- مارکا = جماعت روستائی دراروپای غربی - درقرون وسطی - که درآن زمین مزروع ملک خصوصی عضو مارکا بوده ولی مراتع وجنگلها ومانند اینها ملک جماعت.

مبنای جماعت عشیرتی‌مادری یا مادرشاهی کار اجتماعی ومالکیت اجتماعی خویشاوندان برهمه وسایل تولید ومساوات درمصرف بوده‌است.

جماعت پدرشاهی (خانوادگی)

درعهد نئولیت(عصرجدید حجر) ویا انئولیت (عصرحجر ومس) براثرپیشرفت بیشتر نیروهای تولیدی، گروههای کوچکتر (کوچکتر ازجماعت عشیرتی) امکان زندگی مستقل‌اقتصادی یافتند و درنتیجه جماعت عشیرتی اندك اندك پاشیده شد و درون آن رفته رفته عشیرت مادری به‌عشیرت پدری(پدرشاهی یاپدرسالاری) تبدیل یافت وجماعت خانوادگی(که جماعت پدرشاهی، خاندانی وغیره نیزنامیده میشود) پیدا شد. این جماعت ازکسانی که ازطرف پدر بایکدیگر خویشی نزدیک داشتند- مرکب بود وافراد آن یکجا تولید ومصرف میکردند.

جماعت‌خانوادگی واحد اصلی‌اقتصاد جامعهٔ پدرشاهی‌بوده ودرمرحلهٔ نخست تکامل‌خود تا ۳۰۰ نفر را دربر میگرفته. (تاهفت پشت‌خویشاوندانی که اخلاف‌یك پدر بوده‌اند بازنان وفرزندانشان).

در رأس‌جماعت خانوادگی (پدرشاهی) مرد ارشد طایفه که غالباً انتخابی بوده قرار داشته‌است. وعادتاً بردگان جماعت پدرشاهی نیز جزو آن بوده‌اند. گرچه جماعتهای خانوادگئی که با یکدیگر خویشی داشتند مدتی همچنان جزو عشیرت پدرشاهی‌باقی ماندند ولی‌اهمیت‌اقتصادی‌جماعت‌عشیرتی درجریان‌پاشیدگی‌سازمان جماعت بدوی بسرعت زوال‌پذیرفت. مناسبات عشیرتی‌اهمیت واقعی‌خود را ازدست داد و وحدت عشیرت ازمیان رفت.

جماعت ارضی‌یا مجاوری

دراین دوره رفته‌رفته بجای‌مناسبات مبتنی برخویشاوندی‌نسبی وخونی‌موضوع مجاورت‌ارضی‌جماعات اهمیت پیدا کرد و واحدهای‌اقتصادی که ازلحاظ ارضی‌مجاور [illegible] نداشتند متحد شدند.

دراین واحدها هنوز بقایای مالکیت اجتماعی محفوظ مانده بود. دراین دوره «دوگانگی» ایجاد گشته بود. بااین معنی که درجماعات مجاوری مالکیت آلات کار و دامها شخصی بوده ولی مدتی مدید مالکیت جماعت برزمین باقی مانده بود وفقط بتدریج زمین هم بمالکیت خصوصی بعضی ازخانواده ها درآمد (نخست زمینهای اطراف مسکن وبعد زمین مزروعی وسرانجام مراتع ودیگر اراضی).

تکمیل آلات وابزار کار موجب پیدایش اقتصاد فردی گشت واین خود یکی از علل عمدهٔ ازهم پاشیدگی عشیره یاجماعت پدرشاهی بوده. کار فردی و توسعهٔ مبادله باعث پیدایش مالکیت خصوصی شد. پدید آمدن پیشه ها و تقسیم کار در اجتماع و رشد داد وستد وبازرگانی موجب گردآمدن ثروت وتمرکز آن در دست افراد وظهور برده داری گشت. بعقیدهٔ نویسندگان این تاریخ سازمان برده داری ازشکل جماعت بدوی وپدرشاهی مترقی تر ومبتنی برتولید پیش رفته تر بود.

سازمان جماعت بدوی دهها هزارسال حکمفرما بوده. ولی چون رشد نیروهای تولیدی وتوسعهٔ روابط درهمه جایکسان نبوده، جماعت بدوی جای خودرا - نه در زمان واحد بلکه - درادوار مختلف بسازمان واجد طبقه داد. مثلا درشرق قدیم این تحول تقریباً دو سه هزار سال پیش ازمیلاد مسیح صورت گرفت و دریونان وایتالیا درفاصلهٔ میان سدهٔ هشتم وپنجم پیش ازمیلاد وقوع یافت.

دربعضی قبایل آسیا وافریقا وامریکا واسترالیا هنوزهم برخی از آثارجماعات بدوی محفوظ مانده است.

آنچه گفته شد گرته گونه ایست. براثر اختلاف زمان ومکان جماعات بصورتهائی که با الگوی پیش گفته تفاوت داشته درمیآمدند. این نظرها هم درنتیجهٔ تحقیقاتی که اخیراً دراعماق آفریقا وآسیا بعمل آمده واشکال جدید جماعات روستائی و بدوی وغیره کشف شده اندکی دچار دگرگونی شده وحتی میان محققان شوروی نیزاختلاف- نظری پدید آمده ولی برروی هم نظریهٔ وجود جماعات بدوی و روستائی بحال خود باقی مانده.

اکنون وصف نمونهٔ زنده‌ای ازجماعت خودمختاربدوی (همسایگی) رادرعصرما از قول یکی از اعضای آن بشنوید. این شخص «توم بالبای» Tom balbaye رئیس جمهوری «چاد» درافریقای مرکزی است[۱]:

... «تقریباً چهل سال پیش بدنیا آمدم. یعنی در حدود سال ۱۹۲۰ م. ولی هرگز سن واقعی خودرا نخواهم‌دانست. درآنزمان ثبت احوال نداشتیم زیراجاده‌ای وجود نداشت. فقدان راه ما را مدتها از حملات برده فروشان مصون داشته بود. بدین‌سبب کس لازم‌نمیدانست به احداث جاده مبادرت ورزد. مردم سرزمین ما در دهکده‌ها زندگی‌میکردند وهردهکده تمام نیازمندیهای خود را رفع میکرد ومحتاج بخارج‌نبود (اقتصاد طبیعی) دهکدهٔ مسکن من «بسارا» نام داشت... میان جنگل درمحل مکشوفی که زمین‌آن از ریگ سرخ بود پنجاه کلبه ساخته شده بود. درمرکز این‌محوطه درخت بائوباب ستبری‌بود. بنظرم آنرا «درخت کنکاش»می‌نامیدیم. این درخت جانشین شهرداری وآموزشگاه و دادگاه بود وخلاصه، محور زمین و ستون آسمان بشمار میرفت.

گرداگرد مامزارع ارزن ونخود بود. همینکه تخم کاشته میشددیگر اهل‌ده کاری‌نداشتند، جزاینکه پرندگان‌را ازمزارع دورکنند وماکودکان‌روی «دیدگاهی» از چوب‌خیزران رفته‌طنابهائی‌را دائماًبحرکت درمیآوردیم و این طنابهابادبیزنهای حصیری را درمزارع تکان داده پرندگان را دورمیکردند».

«محصول‌مزارع‌مال همه‌بود و درتاپوی عظیمی از گل رس- که‌مانند مجسمهٔ یادگاری توی آفتاب گذاشته شده بود- نگهداری میشد. هرخانواده بقدراحتیاجش ارزن و نخود ازاین ظرف برمیداشت. هنگامی‌که عدهٔ افراد خانواده افزوده میشد سطح زمین‌مزروع‌را هم زیادتر میکردند. ازقدیم‌پیران ما میگفتند «جنگل بی‌پایان

۱- نقل از مجلهٔ «پاری ماچ»، چاپ پاریس، شمارهٔ ۶۲۸ مورخ ۲۲ آوریل سال ۱۹۶۱.

است . . در آن روزگاران هنوز نمیدانستیم که مثلهای قدیمی هم ممکن است نادرست از آب درآید. درموسم خشکی همهٔ مردم ده ما به‌شکار می‌رفتند . . . تنها قانونی که برای ما وجود داشت قانون ده خودمان و گفتهٔ رئیس آن بود که «گاسارد» نامیده میشد. همیشه «گاسارد» بهترین شکارچی بود.»

«باری. برروی‌هم سعادتمند بودیم. برهنه‌بودیم. فاقد همه چیز بودیم. ولی احتیاج به هیچ چیز نداشتیم. خوراك داشتیم. میرقصیدیم. شکار میکردیم. کنکاش میکردیم ونمیدانستیم که نمیدانیم واین خود سعادتی است. . . الخ»

مادر سالاری یا مادرشاهی

مرحله‌ای از دوران تکامل سازمان جماعت بدوی. ویژگی این مرحله، دربادی امر، تساوی حقوق زن و مرد وبعداً افزایش نقش رهبری زن در زندگی اجتماعی و اقتصادی بوده‌است.

مادرشاهی با دوران جدید عصر حجر (نئولیت) مصادف بوده (دورهٔ رونق مادرشاهی) اساس اقتصادی دوران مادرشاهی زراعت بوده. در دوران مادرشاهی حساب اصل ونسب وخویشاوندی را ازطرف زن نگاه میداشتند نه‌مرد. وپس‌ازنکاح مرد بخانه وعشیرت زن میرفت.

پدر سالاری یا پدر شاهی

مرحلهٔ دوم سازمان عشیرتی (پس از مادر شاهی). ویژگی این مرحله حکمفرمائی مرد ـ بسمت رئیس خانواده ـ دراقتصاد ومعیشت ومناسبات اجتماعی بوده‌است. در دورهٔ پدر سالاری تمام عوامل وعناصر انحطاط وازهم‌پاشیدگی درجماعت بدوی پدید آمد. این مرحله با تبدیل جامعهٔ بدوی به جامعهٔ واجد طبقه و پیدایش دولت پایان یافت.

روابط دوران پدرشاهی بصورت شیوهٔ زندگی ورسوم وعادات وآثار وبقایا درعهد برده‌داری وفئودالیزم نیزدیده میشده. روابط پدرشاهی درمحیط روستا بیش‌ازجاهای

دیگر پایداری کرده باقی‌ماند. تا این ایام نیز ویژگیهای عهد پدرشاهی در زندگی روزمره وعادات و رسوم بعضی اقوام عقب مانده محفوظ مانده‌است.

سازمان برده داری

در اواخر دوران جماعات بدوی نیروهای تولیدی درطی تکامل خویش به تنگنای چارچوب مناسبات اجتماعی جماعت بدوی برخوردند. تکمیل آلات وابزار کار موجب پیدایش اقتصاد فردی گشت واین خود - چنانکه گفته شد - یکی از علل عمدهٔ ازهم پاشیدگی عشیره یاجماعت پدرشاهی بوده. کار فردی وتوسعهٔ مبادله باعث پیدایش مالکیت خصوصی شد.

پدید آمدن پیشه‌ها وتقسیم کار دراجتماع و رشد داد وستد وبازرگانی سبب گردآمدن ثروت دردست افراد وظهوربرده‌داری گشت. برده‌داری نخستین سازمان اجتماعی و اقتصادی تاریخ بشربوده‌است. دراین سازمان اساس روابط تولیدی را مالکیت برده‌دار بر وسایل تولید وبردگان تشکیل میداده وبرده‌داران و بردگان طبقات اصلی جامعه بوده‌اند.

جامعهٔ برده‌داری دردوران انحطاط و ازهم گسیختگی سازمان جماعت بدوی (و براثر تکامل نیروهای تولیدی) پدید آمد. جامعهٔ برده‌داری مدارج چندی راپیمود ونخست درکشورهای شرق قدیم- درمصر وبابل وغیره- حکمفرما گشت. نمونهٔ کامل جامعهٔ برده‌داری همانا بردگی دریونان و رم قدیم بوده (درهزارهٔ اول پیش ازمیلاد تا چهارقرن بعدازمیلاد مسیح).

شرط اصلی تکامل برده‌داری تقسیم کار دراجتماع بوده‌است. زیرا براثر تقسیم کار تولید محصولات گوناگون بیش از مصرف تولیدکنندگان بلاواسطه (بردگان) مقدور گشت. بدین سبب مبادلهٔ محصولات میان افراد واجتماعات وگردآمدن ثروت در دست عده‌ای معدود وتمرکز وسایل تولید درکف اقلیت و تسلط آن براکثریت و تبدیل عده‌ای ازآدمیزادگان به برده میسر گشت. نخستین بردگان اسیران جنگی

بودند. در اجتماع برده‌داری - برخلاف سازمان جماعت بدوی - کار دسته جمعی و آزاد همهٔ اعضای جماعت، وجود نداشت. بدین‌سبب مالکیت عمومی وسایل تولید و همچنین مالکیت عمومی محصولات هم مفقود بوده وبرده‌دار مالک اصلی وسایل تولید و بردگان شمرده میشده.

به زعم نویسندگان این تاریخ در تاریخ بشر جامعهٔ برده‌داری بعدازجماعت بدوی - قدم مهمی به‌پیش بود. ولی‌این‌جامعه درطی‌سیرتکاملی‌بعدی خویش‌نه‌تنها به‌رشد نیروهای تولیدی یاری‌نکرد بلکه مانع‌ازنموآن‌شد وچون سد راه ترقی‌اجتماع گشت براثر اختلافاتی که در درون آن وجود داشت نابود گشت و فئودالیزم جای آنرا گرفت.

دربارهٔ فئودالیزم[1]

«فئودال» درقرون‌وسطی‌به‌دارندهٔ «فئود» یا«فیه‌ف» (Féod, Fief) می گفتند. وی «سنیور» و یا «امیر و یا ملک» و یکی از افراد گروه حاکم یعنی مالکان زمین بوده است.

فئود Féod **یا فیه‌ف** Fief در اروپای غربی بتقریب معادل ومطابق«اقطاع» بوده و در عهد فئودالیزم عبارت بود از زمینی که از طرف فئودال یا امیر، ملک (سنیور) به تابع وی (واسال)، بشرط انجام خدمت نظام و بعضی تعهدات دیگر تفویض می‌شده.

---

۱ - «فئودالیزم» را «ملوك الطوایفی» و جمعی «خان خانی» ترجمه کرده‌اند. دوران «ملوك‌الطوایف» نخستین‌بار درمتون فارسی به‌عهدی که چندان مشابهتی‌با فئودالیزم‌نداشته گفته شده‌است. ولفظ «خان‌خانی» و خان هم بیشتر ازعصر مغول به‌بعد متداول گشته وحال آنکه‌نوعی فئودالیته‌درایران قبل‌ازآن‌عصرهم وجود داشته. باضافه «فئودالیزم» و«فئودالیته» یک لفظ بین‌المللی‌است ومقصود معینی‌را بیان میکند وعصر ومرحله‌ای‌راکه درتاریخ همهٔ ممالک متمدن کنونی به‌صورتهای متفاوت وجود داشته میرساند. و بدین سبب همان کلمهٔ «فئودالیزم» حفظ شد.

بنه فیس Bénéfice - اراضئی که بهره‌برداری ازآن درمقابل خدمتی انجام شده یا انجام شدنی، ازطرف «سنیور» (امیر، ملک) به «واسال» (تابع وی) داده میشده. این حق نخست مادام‌العمر به«واسال» داده میشد ولی بعد بصورت موروثی درآمد.

آلو Alleu - نوع دیگر از اراضی فئودالی در اروپای غربی«آلو» نامیده میشده وتفاوت‌آن با بنفیس این بوده که ازهرگونه تعهدی معاف‌بوده ودارندهٔ آن نمی‌بایست خدمتی انجام دهد. آلو Alleu مالکیت بلاشرط وموروثی زمین درعهد فئودالیزم بوده. صاحب آلو مجبور نبود خدمتی درمقابل مالکیت زمین برای «سوزرن» یا امیر یاسلطان انجام دهد. آلو اندکی با سیورغال مشابهت داشته و با «فیه‌ف» Fief (چیزی شبیه به«اقطاع») متفاوت بوده.

اما فئودالیزم بطورکلی دورانی اجتماعی و اقتصادی بوده مبتنی بر مالکیت شخص‌فئودال (ویا شخصیت حقوقی‌فئودالی - مثلاً در مورد املاک موقوفه و غیره) بر وسایل‌تولید و در درجهٔ اول برزمین وتملک‌ناقص وی بر نیروی کار یعنی‌روستائی مقیّد بزمین، که بشکلی‌از اشکال‌تابع مالک فئودال‌بوده.

درعهد فئودالیته بموازات مالکیت کلی‌فئودال، روستائی و پیشه‌ور مالک آلات و ابزار تولید و مزرعهٔ خصوصی اطراف مسکن خویش نیز بوده. و مبنای مالکیت‌اخیر کار فردی وی بوده (نه کاری که دراراضی فئودال بصورت بیغار انجام میداده).

طبقات‌اصلی‌جامعهٔ فئودالی‌عبارت‌بودند از: زمین‌داران فئودال و روستائیان.

شرایط لازم شیوهٔ تولید دوران‌فئودالیته عبارت‌بوده‌است از:

۱- حکمفرمائی‌اقتصاد طبیعی- یعنی‌محصولات کار بیشتر برای مصرف‌داخلی تولید میشده نه مبادله در بازار (اقتصاد طبیعی در دوران جماعت بدوی و جامعهٔ برده‌داری و فئودالیزم حکمفرما بوده. درعهد ما اقتصاد طبیعی فقط در برخی نقاط معدود محفوظ مانده‌است).

۲- اختصاص وسیلهٔ تولید وبویژه زمین به تولید کنندگان بلاواسطه (روستائیان) وتقسیم آن میان آنان ومقیّد ساختن ایشان بزمین.

۳- اطاعت وتابعیت شخصی روستائی از مالک فئودال درامور غیراقتصادی (باصطلاح «اجبارغیراقتصادی») که خود درتحکیم موقع وقدرت اقتصادی فئودالهای دژ نشین نقش مهمی داشته.

در جامعه تکنیک بسیار بدوی حکمفرما بوده، تولید کالا بیشتر در شهرها رواج و رونق داشته وتاحدی زمینهٔ پیشرفت دوران صنعتی را فراهم می‌ساخته، ولی خادم فئودالیزم بوده وباعث پدیدآمدن دوران صنعتی نمی گشته. بطور کلی فئودالیزم جانشین دوران برده‌داری شد ولی دربعضی کشورها- درنتیجهٔ شرایط خاصی- بلاواسطه قایم‌مقام جماعت بدوی گشت. فئودالیزم درمرحلهٔ معینی ازتاریخ اقوام بشری موجب رشد وپیشرفت نیروهای تولیدی را فراهم کرد.

محصول اضافی در دوران فئودالیزم بصورت بهرهٔ فئودالی یا بهرهٔ مالکانه درآمد.

سیر تکاملی شیوهٔ فئودالی عبارت‌بود از تواتر سه شکل بهرهٔ مالکانه که یکی جانشین دیگری گردید، بدینقرار:

۱- بهرهٔ مالکانه بصورت کار (بیغار) - که روستائی بخشی از هفته را برای خود و درزمین خویش کار میکرد و دیگر روزهای هفته را به‌رایگان در زمین فئودال زراعت مینمود.

۲- بهرهٔ مالکانه بصورت جنس (یا مال‌الاجارهٔ جنسی) که روستائی فقط در زمین‌خود کار میکرد ولی‌مجبور بود بخشی‌از محصول را به‌فئودال بدهد (مزارعه).

۳- بهرهٔ‌نقدی - دراینمورد روستائی‌مجبوربود بخش اعظم درآمد نقدی خویش را

۱- مازاد آنچه‌برای حفظ بقای تولید کنندهٔ بلاواسطه ضرورت دارد. این‌اضافه فقط در دوره‌های برده‌داری‌وفئودالیزم وصنعتی بدست میآید. محصول اضافی را تولید کنندگان می‌آفرینند.

که از فروش محصولات خود دربازار بدست میآورد به‌فئودال بدهد. (این نوع بهرهٔ مالکانه غالباً دراطراف شهرهای بزرگ متداول بوده).

بهرهٔ مالکانه در عهد فئودالیزم و پیش‌از دوران صنعتی وجود داشته است و فئودال (یا مالک دژنشین) محصول اضافی وگاهی هم بخشی از محصول ضروری روستائی‌را تصاحب مینمود.

بهرهٔ فئودالی درمدارج گوناگون تکامل جامعهٔ فئودالی بصورت بیغار ویابهرهٔ جنسی‌رایج بوده و دراین‌دو مرحله تولیدات طبیعی (اقتصاد طبیعی - بماقبل رجوع شود) حکمفرما بوده. اما بهرهٔ نقدی بموازات پیدایش و رشد «روابط کالا - پولی» (بماقبل رجوع شود) درسازمان فئودالی‌پدید آمد.

سازمان سیاسی‌جامعهٔ فئودالی باشکال گوناگون بوده. ویژگی سازمان مزبور وجود سلسلهٔ مراتب «واسال» ها بوده (به‌توضیح این کلمه رجوع شود). کلیسا و روحانیت که زمین‌داران کلانی‌بودند در دوران فئودالیته - در غرب و شرق - نقش مهمی بازی کردند.

درعهد فئودالیته رشدافکار بطورکلی درمسیر معتقدات مذهبی‌بوده. ویژگی دیگر جامعهٔ فئودالی نابرابری حقوقی عمیق میان قشرهای جامعه و امتیازات عظیم فئودالهاازیکطرف وبی‌حقی کامل تولیدکنندگان بلاواسطهٔ در روستا وشهر وتابعیت و وابستگی شخصی روستائی به‌فئودال بوده. این تابعیت و تقیّد از لحاظ حقوقی نیز تثبیت شده بوده.

مالکیت هرقطعه زمین میان‌متصرف که «واسال» نامیده میشده وامیر یا«سوزرن» که زمین را به «واسال» داده بوده تقسیم‌شده بود. متصرف یا «واسال» و امیر یا «سوزرن» یا »سنیور» متقابلاً وظایف خاصی‌نسبت بیکدیگر داشتند. ولی شخصی که دربرابر تابعان ومتصرفان اراضی و «واسال» - های خود امیر یا «سوزرن» بودبنوبهٔ خویش «واسال» امیر بزرگتری محسوب میشده.

بدینطریق یک سلسلهٔ مراتب ارضی‌پدید آمده بوده که پست‌ترین مرتبهٔ آنرا

روستائی تشکیل میداده که زمین را زراعت میکرده وبرهیچکس امیر و «سنیور» نبوده و بالاترین درجهٔ آن امیر یا سلطان بوده که «واسال» هیچکس جز «خدا» نبوده.

در دوران فئودالیته غرب روستائیان بارها برضد فئودالها و ستمگری ایشان برخاستند.

انقلاب فرانسه درسال ۱۷۸۹ م. ضربهٔ قاطعی به‌اساس فئودالیزم غرب وارد آورد وتعادل جدیدی برقرار ساخت که موجب ترقی نیروهای تولیدی گردید.

در بعضی از کشورهای خاوری هنوز بقایائی از عهد فئودالیزم دیده میشود.

«واسال» - (از کلمهٔ لاتینی جدید واسالوس Vassalus) در قرون وسطی در اروپای غربی فئودالی‌را میگفتند که زمین را بصورت فئود Féod از فئودال بزرگتری که سوزرن (معادل امیر یاملک) نامیده میشد دریافت میداشت ودرعوض میبایست در رکاب او خدمت نظام انجام دهد (معمولاً سالی چهل روز) ویک سلسله وظایف دیگر را هم‌ازقبیل شرکت درشوری (یا «کوری» فئودال) وپرداخت مبلغ معینی وجه نقد وغیره ایفا نماید.

آنچه دربارهٔ فئودالیزم **واصطلاحات** مربوط بدان گفته شد مربوط به‌اروپای غربی ومرکزی وتاحدی شرقی‌است. این گرته گونه‌ایست وهمچنانکه درمورد جماعتهای بدوی وروستائی‌نیز تذکر داده شد درسرزمینهای مختلف مراحل گوناگون این دوره نیزبصورتهای متفاوت ظاهر گشته وگاه حتی‌مرحله‌ای درنتیجهٔ اوضاع واحوال‌خاص محیط بالکل وجود نداشته ویا مدت آن کوتاه ویاطولانی گشته. همچنانکه گرته با تصویرحقیقی وتصویر بازندگی‌فرق دارد این گرته‌راهم‌جز گرته - بنحو دیگری‌نباید تلقی کرد.

بهرتقدیربطور کلی‌تعریف‌نویسندگان‌این‌تاریخ دربارهٔ فئودالیزم همین‌است که گفته شد وچنانکه درآغاز خاطرنشان کردیم بانظردانشمندان‌غربی‌متفاوت است.

کلر وکلرنشین - دهکدهٔ یونان‌قدیم (بخصوص‌این‌اصطلاح در مورد آتن گفته میشد) که ساکنان آن‌هم کشاورز بودند وهم‌مرد جنگی ودر اراضی تسخیر شده ویا

سرزمینهای «شهر - دولت» های متحد یونان (شهری که به‌تنهائی دولتی را تشکیل میداده - مانند آتن) احداث میشده تانقاط مزبور ازلحاظ نظامی وسیاسی تحت نظارت قرار گیرد وضمناً به‌افراد بی‌بضاعت مرکز(متروپول) زمین داده شود. بویژه درقرن پنجم پیش از میلاد کلرنشین های بسیاربوجودآمد (درجزایرلمنوس وایمبروس وناکسوس و درخرسون فریجیه ودیگرنقاط).

استراتگ - شغل بسیار مهم دولتی دریونان قدیم که با اختیارات وسیع نظامی وسیاسی توأم بوده. استراتگها در زندگی «شهر - دولت» آتن نقش مهمی بازی کردند. از زمان کلیسفن (پایان قرن ششم پیش ازمیلاد) استراتگها هیئت ده نفرئی را تشکیل میدادند که هرسال درآتن انتخاب میشده وهریک ازآنان متنفذتر بوده عملاً رئیس دولت و کشور میشده. مثلا درقرن پنجم پیش از میلاد پریکلس معروف چنین مقامی داشت.

کاست - (بزبان پرتقالی بمعنی عشیره وقبیله) گروهی که افراد آن بوسیلهٔ حرفهٔ سوروثی واحد همبستگی داشتند و از خارج زن نمیگرفتند. کاست یا «صنف محدود» براثر پیدایش وتوسعهٔ تقسیم کار درجامعه پدید آمد.

عصرحجر - از لحاظ باستانشناسی قدیمترین عصرتاریخ بشمار میرود وازپیدایش نخستین آلات سنگی آغاز گشته به‌عهدی که آدمی بافلز(مس ومفرغ) آشنا شد پایان می‌پذیرد و به سه دوره تقسیم میشود:

۱- پالئولیت - یا عصرقدیم حجر

۲- مزولیت - یاعصرمتوسط حجر

۳- نئولیت - یا عصرجدید حجر (عصر بعدی یا «حجر ومس» را «انئولیت» گویند.)

عصر حجر قریب هشتصد هزارسال پیش آغاز شد وشش هزار سال پیش پایان یافت وحتی دربعضی سرزمینها دیرتر ازتاریخ فوق خاتمه پذیرفت.

درعصر حجر آدمیزادگان نخست ابزار خردکنندهٔ خشن دستی را بکار میبردند

و بتدریج آلات گوناگون برنده وسوراخ کننده ساختند و در عصر جدید حجر سنگ را سوراخ کردند وصیقل دادند وشیوهٔ ساختن وپرداختن آلات استخوانی وچوبی را کامل کردند. درعصرجدید حجر (نئولیت) ظروف گلین پدید آمد و آدمیزاده که پیش ازآن بگرد آوردن میوه‌جات و دانه‌ها اکتفا میکرد به‌شکار متشکل وماهیگیری پرداخت و نطفهٔ دام‌داری و زراعت دراین‌عهد پدیدآمد. جامعهٔ انسانی درعصرحجر ازحالت بدوی کامل وتوحش به‌سازمان جماعت بدوی گرائید.

اندوختهٔ بدوی - نمونهٔ بارزی‌از«اندوختهٔ بدوی» وقایعی‌بود که از قرن شانزدهم تاهیجدهم م. درانگلستان روی داد و روستائیان را به عنف از زمینهایشان بیرون می‌راندند. این جریان کما بیش در دیگر ممالکی که به دوران جدید صنعتی گام نهادند نیز به اشکال مختلفه دیده شده. بر روی هم «اندوختهٔ بدوی» در نظر نویسندگان این کتاب عبارت است از محروم ساختن تولیدکنندگان خرد وبه ویژه روستائیان ازوسایل تولید (زمین و ابزارکار وغیره). این جریان درکشورهای غرب پیش آهنگ دوران صنعتی بوده.

نظام استعماری یعنی‌استفاده از ملت‌های بومی امریکا وآسیا وآفریقا جریان «اندوختهٔ بدوی» را تشدید کرد. نویسندگان کتاب معتقدند که برای تولیدات صنعتی کنونی از یک طرف لازم است پول و وسایل تولیدووسایل زیستن در دست عده‌ای متمرکز شود و ازسوی دیگرکارگرانی وجود داشته باشند که از وسایل تولید محروم ولی آزاد بوده مقید به قیود فئودالی نباشند.

Call No......... *Date.........................*

Account No..........

J. & K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last stamped above. An overdue charges of 6 nP. will be levied for each day. The book is kept beyond that day.

منابع و مآخذ

مآخذ عربی و ترجمهٔ آنها

ابی یوسف یعقوب، کتاب الخراج، بولاق، ۱۳۰۲ ﻫ. (عربی)

« « ، (ترجمهٔ فرانسه) چاپ ۱۹۲۱، پاریس.

بلاذری (متن عربی - چاپ دخوئه) ۱۸۶۳.

بیرونی (چاپ زاخائو - ۱۸۷۸) متن عربی، لیپزیک.

بنداری (تاریخ سلجوقیان عراق) چاپ م.ت. هوتسما، لیده، ۱۸۸۹ (متن عربی).

ابوحنیفهٔ دینوری، کتاب الاخبار الطوال، چاپ لیده، ۱۸۸۸، گیرگاس (متن عربی).

ابن الاثیر (متن عربی) چاپ تورنبرگ ۷۶-۱۸۵۱ مجلد ۱-۱۴.

ابن عربشاه، عجایب المقدور فی اخبار تیمور، چاپ قاهره ۱۲۸۵ ﻫ. (متن عربی).

ابن بطوطه، رحله، چاپ دفرمری و سانگی نتی، ۵۹-۱۸۵۳- پاریس (متن عربی و ترجمهٔ فرانسه).

ابن مسکویه (متن عربی) چاپ آمدروز و مارگولیوث، اکسفورد (۳۱-۹۲۰).

ابن حوقل (متن عربی) BGA ۱۸۷۳، چاپ دوم ۱۹۳۸.

ابن خردادبه، کتاب المسالک والممالک BGA (متن عربی) ۱۸۸۹.

استخری (متن عربی) BGA، ۱۹۲۷.

مسعودی، کتاب التنبیه، چاپ دخوئه، ۱۸۹۴ (متن عربی)

مسعودی، مروج الزهب، چاپ باربیه دمینار و پاوه دکورتیل- پاریس. ۱۸۶۱-۱۸۷۷ (متن عربی و ترجمهٔ فرانسه).

مقدسی (متن عربی) چاپ دخویه، ۱۸۷۲، چاپ دوم، ۱۹۰۶.

نسوی، زندگی جلال الدین منکوبرتی- چاپ ا. هودا، پاریس ۹۵-۱۸۹۱ (متن عربی و ترجمهٔ فرانسه).

ثعالبی- ابومنصور (متن عربی و ترجمهٔ فرانسه)، چاپ زوتنبرگ، پاریس، ۱۹۰۰.

طبری، (متن عربی) چاپ دخویه ۱۹۰۱-۱۸۷۹.

طبری - ترجمهٔ آلمانی. نولدکه، لیدن، ۱۸۷۹.

طبری - ترجمهٔ فرانسهٔ تاریخ بلعمی، چاپ زوتنبرگ، پاریس ۱۸۷۴-۱۸۶۷.

عتبی، کتاب الیمینی (متن عربی)، چاپ دهلی ۱۸۴۷، چاپ لاهور ۱۸۸۳.
یعقوبی، احمد بن واضح (متن عربی)، چاپ هوتسما، ۱۸۸۳، لیدن.
یعقوبی، احمد بن واضح، کتاب البلدان BGA، ۱۸۹۲.
یاقوت الرومی الحموی (متن عربی وفهارس)، چاپ ووستنفلد، لیپزیگ ۱۸۶۶-۱۸۷۰.

مآخذ و متون فارسی

ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، چاپ مورلی، کلکته ۱۸۶۲-۱۷۶۱.
« « ، چاپ طهران ۱۳۰۷ ه.
« « ، چاپ غنی - فیاض، طهران ۱۹۴۵.
واصفی - زین الدین، بدایع الوقایع، نسخهٔ خطی فرهنگستان علوم ازبکستان شمارهٔ ۳۳۹۲.
وصاف، کتاب تاریخ وصاف، بمبئی، ۱۲۶۹ ه.
جوینی، تاریخ جهانگشای، چاپ قزوینی، لیدن - لندن، ۱۹۱۲، ۱۹۱۶، ۱۹۳۷.
جوزجانی، طبقات ناصری چاپ ناسو، کلکته، ۱۸۶۳-۱۸۶۳.
دولتشاه، تذکرة الشعرا، چاپ براون، لندن، ۱۹۰۱.
ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، چاپ عباس اقبال، طهران.
اسکندر منشی، تاریخ عالم‌آرای عباسی، چاپ سنگی طهران ۱۳۱۴ ه. چاپ طهران ۱۹۴۵.
اسکندر منشی، ذیل عالم‌آرای عباسی، چاپ سهیلی خوانساری، طهران ۱۳۱۷ ه.
شرف‌الدین علی یزدی، ظفرنامه، چاپ کلکته ۱۸۸۸-۱۸۸۷.
ظهیرالدین مرعشی، تاریخ طبرستان...) چاپ درن، ۱۸۵۰.
میرزا محمد مهدیخان استرآبادی، تاریخ نادری، چاپ طهران ۱۲۶۲ ه (وچاپهای دیگر)
میرخواند، روضة الصفا، چاپ بمبئی ۱۲۶۱ ه. (وچاپهای دیگر).
فصیح - مجمل فصیحی - نسخهٔ خطی فرهنگستان علوم شوروی (شعبهٔ شرق) شمارهٔ ۷۰۹.
محمد علی حزین، تاریخ احوال شیخ حزین، چاپ بلفور، لندن، ۱۸۳۱.
محمد بغدادی، کتاب التوسل الی الترسل، چاپ بهمنیار، طهران، ۱۳۱۵.
محمد کاظم، عالم‌آرای نادری، چاپ مسکو (۳ مجلد).
محمد بن هندوشاه نخجوانی، دستورالکاتب، نسخهٔ خطی شعبهٔ شرق فرهنگستان علوم شوروی
F. 185.
محمد صادق نامی، تاریخ گیتی گشای، چاپ نفیسی، طهران، ۱۳۱۷.

محمد طاهر وحید، تاریخ شاه عباس ثانی، نسخهٔ خطی، فهرست درن، شمارهٔ (۲) ۳۰۲.
ناصرخسرو ـ سفرنامه، چاپ شفر، پاریس، ۱۸۸۱ (وترجمهٔ روسی برتلس)
نظام الملک، سیاست نامه، چاپ شفر ۹۷-۱۸۹۱ (با ترجمهٔ فرانسه).
« « ، ترجمه ومقدمهٔ روسی توسط زاخودر.
نظامی عروضی سمرقندی، چهارمقاله، چاپ قزوینی، لیدن ـ لندن، ۱۹۱۰.
راوندی، راحت الصدور، چاپ محمد اقبال، لندن ۱۹۲۱.
رشیدالدین فضل الله، جامع التواریخ، تاریخ مغولان، تاریخ چنگیزخان (متن فارسی وترجمهٔ روسی برزین، ۱۸۸۸-۱۸۶۱.
« چاپ کاترمر-مجلد ۱، پاریس (متن فارسی وترجمهٔ فرانسه وحواشی، تاریخ هلاکو)
« چاپ بلوشه، لندن، ۱۹۱۱ (متن فارسی ـ تاریخ چنگیزخان).
« تاریخ غازان خان، چاپ Jahn، لندن ـ لیدن، ۱۹۴۰ (فارس)
رشیدالدین، تاریخ اباقاخان (متن فارسی، چاپ Jahn، پراگ، ۱۹۴۱).
رشیدالدین، جامع التواریخ ـ لنینگراد، ۱۹۵۲، مجید اول، کتاب ۲-۱ (ترجمهٔ روسی) مجلد ۳، ۱۹۴۶.
رشیدالدین ـ مکاتبات، چاپ خان بهادر محمد شفیع، لاهور، ۱۹۴۷.
عبدالرزاق سمرقندی، مطلع السعدین، مجلد ۲-۱ نسخهٔ خطی شعبهٔ شرق فرهنگستان علوم شوروی C-442 , C-443 - C449.
عبدالرزاق سمرقندی، مطلع السعدین، مجلد ۲-۱، لاهور ۱۳۲۸-۱۳۲۶.
عبدالرزاق سمرقندی، با ترجمهٔ بخشی از مجلد اول، چاپ کاترمر، پاریس، ۱۸۴۳.
سیفی هروی، سیف بن محمد، تاریخ نامهٔ هرات، چاپ استاد محمد زبیرالصدیقی، کلکته، ۱۹۴۴.
توکل بن بزاز، صفوة الصفا، نسخهٔ خطی شمارهٔ ۳۰۰ فهرست درن.
تذکرة الملوک، چاپ ومقدمهٔ مینورسکی، لندن، ۱۹۴۳.
تاریخ سیستان، چاپ ملک الشعراء بهار، طهران ۱۳۱۴ ه.ش.
عنصرالمعالی کابوس، قابوسنامه، چاپ رضاقلیخان هدایت، طهران ۱۲۸۰ ه. وچاپهای دیگر.
فردوسی ـ شاهنامه، چاپ موهل، پاریس ۱۸۷۸-۱۸۳۸.
فومنی ـ عبدالفتاح ـ تاریخ گیلان، چاپ درن ـ سن پطرزبورگ، ۱۸۵۸.
حمدالله مستوفی قزوینی، نزهت القلوب، چاپ لی استرنج، لندن، ۱۹۱۵.
« « تاریخ گزیده، چاپ براون، لندن ـ لیدن، ۱۹۱۳-۱۹۱۰.

حسن روملو، احسن التواریخ، چاپ سدون، بارودا، ۱۹۳۴-۱۹۳۱.

حسن فسائی، فارسنامهٔ ناصری، طهران ۱۳۱۳ ه.ق.

حافظ ابرو، تاریخ سلاطین مغول، چاپ دکتر خانبابا بیانی (متن فارسی وترجمهٔ فرانسه) پاریس ۱۹۳۷-۱۹۳۶.

حافظ ابرو، تألیف جغرافیائی (بدون عنوان)، نسخهٔ خطی شعبهٔ شرقی فرهنگستان علوم ازبکستان شمارهٔ ۵۳۶۱.

خواندمیر، حبیب السیر، طهران، ۱۲۷۱ ه.ق. وچاپ بمبئی ۱۲۷۳ ه.ق.

حسین زا دی سلسلة النسب صفویه، چاپ «ایرانشهر»، برلین ۱۳۴۳ ه.ق.

حدود العالم، نسخهٔ خطی توسانسکی، لنینگراد، ۱۹۳۰ (چاپ عکسی با مقدمهٔ بارتولد).

حدود العالم - ترجمه وتوضیح، مینورسکی، لندن، ۱۹۳۷.

نظام الدین شامی، ظفرنامه، چاپ فلیکس تائوئر، پراگ، ۱۹۳۷.

شرف خان بدلیسی، شرفنامه، مجلد ۲-۱- چاپ ولیامی نوف - زرنوف ۱۸۶۲-۱۸۶۰.

تألیفات خارجی - ترجمهٔ آثار باستانی وغیره

Геродот. История в девяти книгах, тт. I—II Русск. перевод с греч. Ф. Г. Мищенко, М., 1888.

Страбон. География Страбона. Русск. перевод с греч. Ф. Г. Мищенко, М., 1879.

Прокопий Кесарийский. История войн римлян с персами, кн. I—II, русск. перевод с греч. С. Дестуниса. СПб., 1876—1880.

Иешу Стилит (Иисус Столпник). Н. В. Пигулевская. Месопотамия на рубеже V—VI вв., М.—Л., 1940 (русск. перевод сирийск. хроники Иешу Стилита).

Абу-л-Фарадж (Бар Эбрайя). Chronicon Syriacum. Ed. Budge, London, 1932 (сир. текст с англ. переводом).

Анонимная сирийская хроника. Н. В. Пигулевская. Анонимная сирийская хроника времени Сасанидов. Записки ИВ АН СССР, т. VII, М.—Л., 1939 (русск. перевод и статья).

Сирийские историки V—VI вв. Н. В. Пигулевская. Сирийские источники по истории СССР, М.—Л., 1941 (русск. перевод из Истории Иоанна Эфесского и Хроники Захарии Ритора).

Михаил Сириец. Chronique de Michel le Syrien, patriarche jacobite . . . Ed. par J. B. Chabot, Paris, 1899—1905 (сирийск. текст и франц. перевод).

Мар Ябалаха III. Histoire de Mar Yabalaha III, patriarche des Néstoriens et du moine Rabban Çauma... Ed. par J. B. Chabot, Paris, 1895 (франц. перевод с сирийского).

Вардан Великий. Всеобщая история, М., 1861 (русск. перевод с древнеармянского).

Григор Акнерци (Магакия инок). История монголов инока Магакии. Русск. перевод с армянск. К. П. Патканова. СПб., 1871.

Григор Акнерци. Grigor of Akanc... The armenian Text with English translation and notes. Ed. by K. P. Blake and R. N. Frye, Cambridge Massachusets, Harvard University Press, 1954.

Егише вардапет. Война армян против персов. Русск. перевод с армянск. и примеч. Е. Диллена, Харьков, 1884.

Киракос Гандзакский. Histoire de l'Armenie par le vartabied Kirakos de Gantzak traduite par M. Brosset (франц. перевод с армянского).

Киракос Гандзакский. История Армении. Русск. перевод с армянск. Тер-Григоряна, Баку, 1954.

Лазарь Парпский. Lazare de Pharbe. Histoire d'Arménie... Ed. par Dr. S. Gesarian, Paris, 1269 (франц перевод с армянского)

Моисей Хоренский (Мовсес Хоренаци). Моисей Хоренский. История Армении. Русск. перевод с армянск. Н. О. Эмина, М., 1858; 2-е изд., М., 1893.

Павстос Бузанд. История Армении Фавстоса Бузанда. Русск. перевод с древнеармянск. М. А. Геворкяна, под ред. С. Т. Еремяна. Ереван, 1953.

Себеос. История епископа Себеоса. Русск. перевод с 4-го исправл. армянск. изд. Ст. Малхасянца. Ереван, 1939.
Степ'аннос Орбелян. Histoire de la Siounie par Stephannos Orbelian... Ed. par M. Brosset, SPb, 1864 (франц. перевод с армянского)
Степ'аннос Таронский (Асог'ик). Всеобщая история Степанноса Таронского Асох'ика. Русск. перевод с армянск. Н Эмина, М., 1864.
Армянские историки XVII—XVIII вв. Brosset. Collection d'historiens Armeniens, tt. I—II, SPb, 1874—1876 (Аракел Тебризский, Закария саркаваг, Есай католикос, История Давид-бега, Абраам Кретаци — франц. перевод с армянск.).
Картлис цховреба. Histoire de la Georgie.., vol. I—II. Ed. par M., Brosset, SPb. (параллельные издания — груз. текст и франц. перевод грузинского летописного свода; об Иране см. хроники Парсадана Гиоргиджанидзе и Сехниа Чхендзе).

Труды европейских путешественников и их переводы

Афанасий Никитин. Хождение за три моря Афанасия Никитина. Изд. АН СССР, под ред. Б. Д. Грекова и В. П. Адриановой-Перетц, М. —Л., 1948.
делла Валле, Пьетро. Viaggi, Brighton, 1843 (англ. перевод).
Волынский А. П. Зевакин Е. Азербайджан в начале XVIII в. Журнал посланника Волынского 1715—1718 гг. Баку, 1929 (извлечения).
Дон Хуан Персидский. Relaciones de Don Juan de Persia... Engl. translation by G. Le Strange, The Broadway travellers, 1926.
Итальянские путешественники XV—XVI вв. A narrative of Italian travels in Persia in XV and XVI centuries. Hakluyt series (I), vol. 49, part 1—2, London, 1870 (Иосафат Барбаро, Амброджо Контарини, Катерино Зено, Анджолелло, анонимный венецианский купец, В. д'Алессандри, —англ. перевод с итальянск.).
Кемпфер. Amoenitates exoticae. Lemgoviae, 1712.
Клавихо. Рюи Гонсалес де Клавихо. Путешествие ко двору Тимура в Самарканд в 1403—1406 гг. Испанск. текст, русск. перевод и примечания И. И. Срезневского, СПб., 1881.
Котов. Ф. А. Котов. О ходу в Персидское царство. Временник Московского общества истории и древностей российских, кн. XV М., 1852; новые издания 1907 и 1910 гг.
Крусинский. Krusinsky. Histoire de la révolution en Perse, Paris 1736—1739.
Ле Брюн. C. Le Brun's Travels. London, 1759 (англ. перевод с франц.).
дю Ман, Рафаэль. R. du Mans. Estat de la Perse en 1660. Ed. par Ch. Schéfer, Paris, 1890.
Марко Поло. И. П. Минаев. Путешествие Марко Поло. Русск. перевод старофранцузск. текста, под ред. В. В. Бартольда, СПб., 1902; нов. изд. Л., 1940.
Марко Поло. H. Yule. The Book of Ser Marco Polo, 3 ed., revised by H. Cordier, London, 1903.
Олеарий Адам. Подробное описание путешествия голштинского посольства в Московию и Персию в 1633, 1636 и 1639 гг... Полный русск. перевод с немецкого Павла Барсова, М., 1870.
Тавернье. J. B. Tavernier. Voyages en Turquie, en Perse et aux Indes, vol. I—VI, Paris, 1676.
Ханвей. Hanway. A historical account of British trade over the Caspia Sea, vol. I—IV, London, 1753.
Шарден. Voyages du chevalier Chardin en Perse... Ed. par L. Langlès, tt. I—X, Paris, 1811.

تألیفات وتحقیقات کمکی و راهنماها

Абегян М. История древнеармянской литературы, Ереван, 1944.
Бертельс Е. Э. Очерк истории персидской литературы. Л., 1928.
Бартольд В. В. Ислам. Общий очерк. Изд. „Огни", Пг., 1918.
Бартольд В. В. Историко-географический обзор Ирана. СПб., 1903.
Бартольд В. В. История изучения Востока в Европе и России. Изд. 2-е, Л., 1925.
Бартольд В. В. Культура мусульманства. Общий очерк. Изд. „Огни", Пг., 1918.
Бартольд В. В. Место Прикаспийских областей в истории мусульманского мира, Баку, 1925.
Бартольд В. В. Туркестан в эпоху монгольского нашествия, ч. II (исследование). СПб., 1900.
Гафуров В. Г. История таджикского народа, т. I, изд. 2-е. Сталинабад, 1952.
Дози Р. Очерк истории ислама. Предисл. и примеч. А. Е. Крымского. СПб., 1904.
Захедер Б. Н. История восточного средневековья (халифат и Ближний Восток), М., 1944.

Заходер Б. Н. Средиземноморье и Ближний Восток в средние века. Изд. МГУ М., 1940 (литогр.).
Иванов М. С. Очерк истории Ирана. Госполитиздат, 1952.
История народов Узбекистана, тт. 1—2. Ташкент, 1950; нов. изд., т. I, Ташкент, 1955.
Крачковский И. Ю. Над арабскими рукописями. Избр. соч., т. I, М.—Л., 1955.
Крачковский И. Ю. Очерки по истории русской арабистики. М.—Л., 1950.
Крымский А. Е. История арабов и арабской литературы. М., 1911.
Крымский А. Е. История Персии, ее литературы и дервишеской теософии, тт. I—III. М., 1909—1917 (3-е литогр. изд.).
Лэн-Пуль, Стэнли. Мусульманские династии. Хронологические и генеалогические таблицы с историческими введениями. Пер. с англ. с примеч. и дополн. В. В. Бартольда. СПб., 1899.
Марков А. Инвентарный каталог мусульманских монет Эрмитажа. СПб., 1896.
Миклухо-Маклай Н. Д. Описание таджикских и персидских рукописей Института востоковедения АН СССР, вып. I. М.—Л., 1955.
Мюллер А. История ислама, тт. I—III. Русск. пер. Н. Медникова. СПб., 1895—1896.
Орбели И. А. Синхронистические таблицы для перевода исторических дат по хиджре на европейское летоисчисление. Л., 1940.
Патканов К. П. Библиографический очерк армянской исторической литературы. СПб., 1880.
Райт Г. Краткий очерк истории сирийской литературы. Пер. с англ. К. А. Тураевой, под ред. и с дополн. П. К. Коковцева. СПб., 1902.
Ромаскевич А. А. Иранские источники по истории туркмен XVI—XIX вв. Материалы по истории Туркмении и туркмен, т. II. Изд. ИВ АН СССР, М.—Л., 1938.
Ромаскевич А. А. Персидские источники по истории туркмен и Туркмении X—XV вв. Материалы по истории Туркмении и туркмен, т. I. Изд. ИВ АН СССР, М.—Л., 1939.
Собрание восточных рукописей Академии наук Уз. ССР, тт. I—IV. Под ред. А. А. Семенова. Ташкент, 1953—1956.
Якубовский А. Ю. Проблемы социальной истории Востока в трудах акад. В. В. Бартольда. Вестник ЛГУ, 1947, № 12.
Becker C. H. Islamstudien, 2 Bände. Leipzig, 1924—1932.
Berchem M., von. La propriété territoriale et l'impôt foncier sour les premiers califes. Geneve, 1886.
de Boer T. J. Geschichte der Philosophie im Islam. Stuttgart, 1901.
Bretschneider M. P. Mediaeval researches from eastern asiatic sources. London, 1910.
Brockelmann C. Geschichte der arabischen Literatur, 2 Bände und 2 Erg.-Bände. Weimar, 1898, 1902; Leiden, 1937, 1938.
Brockelmann C. Geschichte der arabischen Literatur. Leipzig, 1901 (сокращенный очерк).
Browne E. G. A Literary History of Persia, vol. I—IV, London, 1902, 1906; Cambridge, 1928.
Caetani L. Annali dell'Islam, Milano. 1905—1907.
Dietz E. Die Kunst der islamischen Völker, Berlin, 1915.
Donaldson D. M. The shi'ite religion (A history of Islam in Persia and Irak)., London, Luzac C°, 1953.
Dorn B. Catalogue des manuscrits et xilographes orientaux de la Bibliotheque Publique de St.-Petersbourg, SPb., 1852.
Enzyklopädie des Islam (EI), hrsg. v. M. T. Houtsma u. a., Leiden, 1913, 1927—1936 (то же — параллельные издания на французском и английском языках).
Etessami I. Catalogue des manuscrits persans et arabes de la Bibliothèque du Madjless, Tehran, 1933.
Ethé H. Neupersische Literatur. GIPh, II, Strassburg, 1896—1904.
Goldziher I. Muhammedanische Studien, I—II, Halle, 1889—1899; то же, GIPh, hrsg. von W. Geiger und E. Kuhn, Strassburg, 1895—1901.
Hammer I. Histoire de l'Empire Ottomane, trad. de I. Hellert, vol. I—XIV, Paris, 1836—1839.
Heyd W. (G.). Histoire du commerce dans le Lewant. Leipzig, 1923 (Neue Ausgabe in 2 Bd. Leipzig, 1936).
Hitti Ph. K. History of the Arabs, 3-d edition. London, 1946.
Horn P. Geschichte der Persischen Litteratur. Leipzig, 1901.
Huart Cl. Histoire des Arabes, tt. I—II. Paris, 1912—1913.
Lambton A. K. S. Landlord and peasant in Persia. Oxford University Press, 1953.
Lammens H. Le Berceau de l'Islam. Rome, 1914.
Laufer B. Sino-Iranica, Chinese Contribution to the History of Civilisation in Ancient Iran. Chicago, 1919.
Le Strange. The Lands of the Eastern Caliphate. Cambridge, 1905.
Malcolm J. Histoire de la Perse.., traduite de l'anglais par John Malcolm.. Paris, 1821.

383
Malcolm Sir J. The History of Persia from the Most Early Period to the Present Time, 2 vols. London, 1829.
Marquart J. Eranschähr nach der Geographie des Pseudo-Moses Chorenaci... Berlin, 1901.
Martin E. K. The Miniature Painting and Painters of Persia, India and Turkey. London, 1912.
de Morgan J. Feudalism in Persia, its Origin, Development and Present Condition. Smithsonian Institute Report, 1913.
Nicholson K. A. The Mystics of Islam. London, 1914.
Poliak A. N. La Feodalité islamique, REI, Paris, 1936.
Poliak A. N. The Classification of Lands in the Islamic Law and its Technical Terms. American Journal of Semitic Languages and Literatures, 1940.
Pope A. and Ackerman Ph. Ed. A Survey of Persian Art.., vol. 1—9. London—New-York, 1938—1939.
Rieu Ch. Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, vol. I—III, London, 1879—1883.
Rieu Ch. Supplement to the Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum. London, 1895.
Rosen V. Les manuscrits persans de l'Institut des langues orientales decrits par le baron Victor Rosen. SPb., 1886.
Sachau E. Muchammedanisches Recht nach schafiitischer Lehre. Berlin, 1897.
Sandjabi K. Essai sur l'économie rurale et le régime agraire de la Perse. Paris, 1934.
Sarre F. Denkmäler persischer Baukunst, vol. I—VII. Berlin, 1901—1910.
Sauvaire M. H. Materiaux pour servir à l'histoire de la numismatique et de la metrologie musulmanes. Paris, 1885.
Schacht J. The Origins of Muhammadan Jurisprudence. Oxford, 1950.
Storey C. A. Persian Literature. A Bio-bibliographical Survey. Section II, fasc. I. General history. Section II, fasc. 2. Special histories of Persia etc., London, 1935—1936.
Taqi Bahrami, d-r. Tarikh-i kishawarzi dar Iran. Tehran, 1330 (1952; на перс. языке).
Tischendorf P. A., von. Das Lehnwesen den moslemischen Staaten. Leipzig, 1872.
Tornauw N. Le droit musulman exposé d'après les sources. Traduit en français par M. Eschbach. Paris, 1860.
Tyan E. Histoire de l' organisation judiciaire en pays d'Islam, 2 vols, Paris, 1938—1943.
de Zambaur E. Manuel de généalogie et de chronologie pour l'histoire de l'Islam Hannower, 1927.

مربوط به‌فصل ۱

Авдиев В. И. История древнего Востока. Изд. 2-е, перераб. и дополн., М., 1953.
Бартольд В. В. К истории персидского эпоса. ЗВОРАО, 1915, т. 17, вып. 3—4.
Дьяконов М. М. История древнего Ирана. „Вопросы истории", 1946, № 1.
Дьяконов И. М. История Мидии. М.—Л., 1956.
Массон М. Е. Народы и области южной части Туркменистана в составе Парфянского государства. Труды ЮТАКЭ, т. V, Ашхабад, 1955.
Струве В. В. Восстание в Маргиане при Дарии I. Материалы ЮТАКЭ, вып. I, Ашхабад, 1949.
Струве В. В. История древнего Востока. Изд. 2-е, М., 1941.
Струве В. В. Проблема зарождения, развития и разложения рабовладельческого общества древнего Востока, М.—Л., 1934.
Струве В. В. Родина зороастризма. „Сов. востоковедение", т. V, М.—Л., 1948.
Струве В. В. Советское востоковедение и проблема общественного строя Древнего Востока. Вестник ЛГУ, 1947, № 11.
Тураев Б. А. История Древнего Востока, т. I—II, под ред. В. В. Струве и И. Л. Снегирева. Л., 1936.
Cameron G. G. A pre-Achaemenid History of Persia, the Land and its People. Chicago, 1936.
Geldner K. F. Avestaliteratur. GIPh, II, Strassburg, 1896—1904.
Ghirschmann K. L'Iran de l'origine à l'Islam. Paris, 1951.
Gutschmid A. Geschichte Irans und seiner Nachbarländer. Tübingen, 1888.
Herzfeld E. E. Archaeological History of Iran. London, 1935.
Justi F. Geschichte des alten Persiens. Berlin, 1879.
Meyer Ed. Geschichte des Altertums, Bd. I—III. Berlin, 1925—1937.
Spiegel F. Eranische Altertumskunde, 3 Bd. Leipzig, 1871—1878.
Steele F. R. Nuzi Real Estate Transactions. Philadelphia, 1943.

مربوط به‌فصل ۲

Адонц Н. Армения в эпоху Юстиниана. Тексты и разыскания по армяно-грузинской филологии, вып. XI, СПб., 1908.
Заходер Б. Н. Иран при Сасанидах. Исторический журнал, 1938, № 12.
Иностранцев К. А. Сасанидские этюды. СПб., 1909.
Крымский А. Е. История Сасанидов. М., 1905.
Орбели И. А. и Тревер К. В. Сасанидский металл. М.—Л., 1935.
Пигулевская Н. В. Анонимная хроника. Записки ИВ АН СССР т. VII, стр. 63.
Пигулевская Н. В. Византийская дипломатия и торговля шелком в V—VII вв. Византийский временник, т. VII, 1953.
Пигулевская Н. В. Города Ирана в раннем средневековье. М.—Л., 1956.
Пигулевская Н. В. Иран на рубеже VI и VII веков. М.—Л., 1946.
Пигулевская Н. В. К вопросу о податной реформе Хосроя Анушервана. Вестник древней истории, т. 1, М., 1937.
Пигулевская Н. В. Маздакитское движение. Известия отделения истории и философии, 1944, № 3.
Пигулевская Н. В. Месопотамия на рубеже V и VI вв. Л., 1940.
Пигулевская Н. В. Производство шелка в Византии и Иране в IV в. Византийский временник, т. X, 1956.
Пигулевская Н. В. Сирийские источники по истории народов СССР. Л., 1941.
Тревер К. В. Сасанидский Иран в „Шах-Намэ". Сб. „Фердовси", М.—Л., 1934.
Bartholomae, C. Zum sasanidischen Recht, I—V. Heidelberg, 1918—1920.
Baumstark. Geschichte der syrischen Literatur. Bonn, 1922.
Bulsara. Sohrab Jainshedjee. The Laws of the Ancient Persia as found in the Matikan-e Hezar Datastan. Bombay, 1937.
Christensen A. Etudes sur le zoroastrisme de la Perse antique. KDVShfM, XV. 2. Copenhague, 1928.
Christensen A. L'Iran sous les Sassanides, 3-m ed. Copenhague, 1936.
Christensen A. Le regne du roi Kawadh I et le communisme mazdakite. KDVShfM IX, 6. Copenhague, 1925.
Herzfeld E. Iran in the Anicient East. London — New York, 1941.
Huart Cl. La Perse antique et la civilisation iranienne. Paris, 1925.
Labourt J. Le christianisme dans l'Empire Perse sous la dynastie Sassanide. Paris, 1904.
Marquart J. Eranschahr nach der Geographie des Pseudo-Moses Chorenaci. Berlin, 1901.
Rothstein G. Die Dynastie der Lahmiden in al-Hira. Berlin, 1899.
Sarre F. Die Kunst des alten Persien. Berlin, 1922.
Sarre F. und Herzfeld E. Iranische Felsreliefs. Berlin, 1910.
West E. W. Pahlaivi Literature. GIPh, II. Strassburg, 1896—1904.

К главе III

مربوط به‌فصل ۳

Айни Садриддин. Исьёни Муканнаъ. Сталинабад, 1944 (на тадж. яз.).
Бартольд В. В. К вопросу о франко-мусульманских отношениях. Хр. Восток, т. III, вып. 3, стр. 284—285.
Бартольд В. В. К истории крестьянских движений в Персии. Сб. „Из далекого и недавнего прошлого" в честь Н. И. Кареева, СПб., 1923.
Бартольд В. В. Теократическая идея и светская власть в мусульманском государстве. Отчет Санкт-Петербургского университета за 1902 г.
Кадырова Т. Восстание крестьян во главе с Хамзой ал-Хараджи на грани VIII—IX вв. Известия АН Уз. ССР, 1953, № 6, Ташкент.
Крачковский И. Ю. Арабские географы и путешественники. Известия Гос. географ. общ. № 5, М.—Л., 1937.
Крачковский И. Ю. К описанию рукописей Ибн Тейфура и ас-Сули, ЗВОРАО, т. XXI, СПб., 1912.
Томара. Бабек, М., 1936.
Якубовский А. Ю. Восстание Муканны. Советское востоковедение, т. V, 1948.
Якубовский А. Ю. Ирак на грани VIII—IX вв. н. э. Труды первой сессии арабистов при АН СССР, Л., 1937.
Якубовский А. Ю. Об испольных арендах в Ираке в VIII в. Советское востоковедение, т. IV, М.—Л., 1947.
Amedroz H. F. Abbasid administration at its decay. JRAS, 1913.
Becker C. H. Steuerpacht und Lehnwesen in den moslemischen Staaten. „Der Islam", Bd. V, Heft 1, 1914.
Dennett D. C. Conversiont and the Poll Tax in Early Islam. Harvard University Press and Oxford University Press, 1950 (Harvard Historical Monographs, XXII).

Gibb. The Arab Conquest in Central Asia, London, 1923.
Kremer A., von. Culturgeschichte des Orients unter den Chalifen, Bd. I—II, Wien, 1875—1877.
Kremer A. von. Über das Einnahmebudget des Abbasiden Reiches vom Jahre 306 H. (918—919). Wien, 1887.
Kremer A., von. Über das Budget der Einnahmen unter der Regierung des Hârûn al-Raschîd. Wien, 1887.
Lammens H. Etudes sur le regne du calife omaiyade Mo'awiya I. Beyrouth, 1906.
Lammens H. Le Berceau de l'Islam. Rome, 1914.
Le Strange G. Baghdad during the Caliphate. Cambridge, 1900
Lokkegaard F. Islamic taxation in the Classic Period. Copenhagen, 1950.
Mez A. Die Renaissance des Islams. Heidelberg, 1922.
Muir W. The Caliphate, its rise, decline and fall. 3-d ed. London, 1899.
Nöldeke Th. Der Chalif Mansur. Orientalische Skizzen, Berlin, 1892.
Nöldeke Th. Ein Sklavenkrieg im Orient. Orientalische Skizzen, Berlin, 1892.
Nöldeke Th. Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden aus der arabischen Chronik des Tabari übersetzt und mit ausführlichen Erläuterungen und Ergänzungen versehen. Leiden, 1879.
Weil G. Geschichte der Chalifen, Bd. I—V. 1846—1852.
Wellhausen J. Das arabische Reich und sein Sturz. Berlin, 1902.

К главе IV
مربوط به‌فصل ۴

Бартольд В. В. К вопросу о феодализме в Иране. Новый Восток, 1930, № 28.
Бартольд В. В. К истории крестьянских движений в Персии. В сб. „Из далекого и недавнего прошлого" в честь Н. И. Кареева, 1923.
Бартольд В. В. Султан Санджар и гузы. ЗВОРАО, т. XX, СПб., 1912.
Бартольд В. В. Туркестан в эпоху монгольского нашествия, ч. I (тексты); ч. II (исследование), СПб., 1898—1900.
Бертельс Е. Э. К вопросу о происхождении языка дари. Раб. Хроника ИВ АН СССР, вып. 2, Ташкент, 1944.
Бертельс Е. Э. Персидская поэзия в Бухаре X в. М.—Л., 1935.
Бертельс Е. Э. Персидский — дари — таджикский. Советская этнография, 1950, № 4.
„Бируни" Сборник статей под ред. С. П. Толстова, М.—Л., 1950.
Жуковский В. А. Развалины старого Мерва. Материалы по археологии России, вып. 18, СПб., 1894.
Жуковский В. А. Человек и познание у персидских мистиков. Отчет Санкт-Петербургского университета за 1894 г.
Завадовский Ю. Н. Ибн Сина и его философская полемика с Бируни. В кн. „Ибн Сина", Материалы научной сессии АН Уз. ССР, Ташкент, 1953.
Заходер Б. Н. Денданекан. Исторический журнал, 1934, № 3—4.
Заходер Б. Н. Мухаммед Нахшеби. К истории карматского движения в Средней Азии в X в. Уч. зап. МГУ, вып. 41, М., 1940.
Заходер Б. Н. Хорасан и образование государства Сельджуков. Вопросы истории, 1945, № 5—6.
Крачковская В. А. Изразцовый люстровый михраб Эрмитажа. „Иран", т. I, изд. АН СССР, Л., 1927.
Крачковский И. Ю. Арабские географы и путешественники. Известия Гос. географ. общества, № 5, М.—Л., 1937.
Крачковский И. Ю. Бируни и его роль в истории восточной географии. Сб. „Бируни", М.—Л., 1950.
Крачковский И. Ю. Вторая записка Абу Дулафа в географическом словаре Йакута. Изб. соч., т. I, М.—Л., 1955.
Крачковский И. Ю. Калила и Димна. Избр. соч., т. II, М.—Л., 1956.
Миклухо-Маклай Н. Д. Географический труд начала XIII в. на персидском языке. Уч. зап. ИВ АН СССР, т. IX. М., 1954
Миклухо-Маклай Н. Д. О происхождении „Дополнения" к „Тазкират ал-оулийа" Ферид-ад-дина Аттара. Краткие сообщения ИВ АН СССР, вып. 21, М., 1956.
Орбели И. А. Мусульманские изразцы. Изд. Эрмитажа, Пг, 1923.
Орбели И. А. Проблема сельджукидского искусства. „Третий Международный Конгресс по иранскому искусству и археологии". М.—Л., 1939.
Семенов А. А. К истории города Нисы в XII в. (по актам того времени). Труды ЮТАКЭ, т. V, Ашхабад, 1955.
Толстов С. П. См. „Бируни".
Якубовский А. Ю. Ибн Сина. В кн. „Ибн. Сина". Материалы научной сессии АН Уз. ССР. Ташкент, 1953.
Якубовский А. Ю. Махмуд Газневи. К вопросу о происхождении и характере Газневидского государства. Сб. „Фердовси", Л., 1934.
Якубовский А. Ю. Сельджукское движение и туркмены в XI в. Изв. АН СССР (отд. обществ. наук), 1937, № 4.

Якубовский А. Ю. Феодальное общество Средней Азии и его торговля с Восточной Европой в X—XV вв. Материалы по истории Узбекской, Таджикской и Туркменской ССР, ч. I. Изд. ИВ АН СССР, Л., 1933.
Amedroz H. F. Three Years of Buwaihid Rule in Baghdad, a. H. 389—93, being a Fragment of the History of Hilāl as—Sābi. JRAS, 1901.
Bowen H. The Life and Times of Ali ibn Isa the Good Vizier. Cambridge, 1928.
Browne E. G. A Literary History of Persia, vol. I. From the earliest Times until Firdawsi; vol. II. From Firdawsi to Sa'di. London, 1919—1920.
Kremer A., von. Culturgeschichte des Orients unter den Chalifen. Bd. I—II. Wien 1875—77.
Macdonald D. B. Iktā', EI, vol. II.
Massignon L. Tarika, EI, vol. IV.
Schwarz P. Iran im Mittelalter, nach den arabischen Geographen, Bd. I—IX. Leipzig, 1896—1936.

К главе V — مربوط به‌فصل ۵

Али-заде А. А. Земельная политика ильханов в Азербайджане (XIII—XIV вв.). Труды Ин-та истории АН Аз. ССР, т. I, Баку, 1947.
Али-заде А. А. Из истории феодальных отношений в Азербайджане в XIII—XIV вв. Термины „тарх" и „копчур". ССИА, вып. I, Баку, 1949.
Али-заде А. А. Из истории феодальных отношений в Азербайджане в XIII—XIV вв. Термин „харадж". Изв. АН Аз. ССР, 1953, № 3.
Али-заде А. А. Из истории феодальных отношений в Азербайджане в XIII—XIV вв. Термин „тамга". Изв. АН Аз. ССР, 1955, № 5.
Али-заде А. А. К вопросу об институте икта в Азербайджане при ильханах XIII—XIV вв. Изв. Аз. ФАН, 1942, № 5, изд. 2-е ССИА, вып. I, Баку, 1949.
Али-заде А. А. К вопросу об институте инджу. Изв. Аз. ФАН, 1943, № 8; изд. 2-е, ССИА, вып. I, Баку, 1949.
Али-заде А. А. К вопросу о положении крестьян в Азербайджане в X—XIV вв. Труды Ин-та истории и философии АН Аз. ССР, т. III, Баку, 1953.
Бартольд В. В. Персидская надпись на стене анийской мечети Мануче. Анийская серия, № 5, СПб., 1911.
Бартольд В. В. Рецензия на книгу Blochet, Jntroduction à l'histoire des Mongols. „Мир ислама", т. I. СПб., 1912.
Бартольд В. В. Туркестан в эпоху монгольского нашествия, ч. I, (тексты), ч. II—(исследование), СПб., 1898—1900.
Беленицкий А. М. К вопросу о социальных отношениях в Иране. Советское востоковедение, т. V, 1948.
Владимирцов Б. Я. Общественный строй монголов. Монгольский кочевой феодализм. Л., 1934.
Владимирцов Б. Я. Чингис-хан. Изд. Гржебина, Берлин, 1922.
Греков Б. Д. и Якубовский А. Ю. Золотая орда и ее падение. М.—Л., 1950.
Д'Оссон. История монголов. От Чингис-хана до Тамерлана. Пер. и предисл. Н. Козьмина. Т. I. Чингис-хан. Иркутск, 1937.
Иванин М. И. О военном искусстве и завоеваниях монголо-татар и среднеазиатских народов при Чингис-хане и Тамерлане. СПб., 1875.
Петрушевский И. П. Городская знать в государстве Хулагуидов. Советское востоковедение, т. V, 1948.
Петрушевский И. П. Из истории орошения и техники сельского хозяйства в Иране в XIII—XV вв. Уч. зап. ЛГУ, № 179 (СВН, вып. 4), Л., 1954.
Петрушевский И. П. К вопросу о подлинности переписки Рашид-ад-дина. Вестник ЛГУ, 1948, № 9.
Петрушевский И. П. Новый персидский источник по истории монгольского завоевания. Вопросы истории, 1946, № 11—12.
Петрушевский И. П. О формах феодальной зависимости крестьян в Иране в XIII—XIV вв. Советское востоковедение, 1955, № 5.
Петрушевский И. П. Рашид-ад-дин и его исторический труд (вступ. статья к "сборнику летописей" Рашид-ад-дина". Пер. с перс. Л. А. Хетагурова, т. I, кн. I Изд. ИВ АН СССР, М.—Л., 1952).
Петрушевский И. П Состояние сельского хозяйства в Иране в XIII— первой половине XIV вв. Уч. зап. ЛГУ, № 195 (СВН, вып. 6), Л., 1956.
Петрушевский И. П. Труд Сейфи как источник по истории Восточного Хорасана. Труды ЮТАКЭ, т. V, Ашхабад, 1955.
Петрушевский И. П. Феодальное хозяйство Рашид-ад-дина. Вопросы истории, 1951, № 4.
Попов Н. И. Яса Чингис-хана и уложение монгольской династии Юан-чао-дян-чжан. ЗВОРАО, т. XVII, СПб., 1907.
Строева Л. В. Уничтожение монголами государства исмаилитов в Иране. Уч. зап. ЛГУ, № 179 (СВН, вып. 4), Л., 1954.

Успенский Ф. И. Византийские историки о монголах и египетских мамлюках. Византийский временник, Л., 1926.
Якубовский А. Ю. Восстание Тараби в 1238 г. Труды ИВ АН СССР, т. XVII, 1936.
Якубовский А. Ю. Феодальное общество Средней Азии и его торговля с Восточной Европой в X—XV вв. Материалы по истории Узбекской, Таджикской и Туркменской ССР, ч. I. Изд. ИВ АН СССР, Л., 1933.
Barthold W. W. 12 Vorlesungen über die Geschichte der Türken Mittelasiens, deutsche Bearbeitung von Theodor Menzel, Berlin, 1935 (Beiband zu „Die Welt des Islams", Bd. 14—17, 1932—1935).
Blochet E. Introduction à l'histoire des Mongols de Fadl Allah Rashid ed-Din. GMS, Leiden — London, 1910.
Browne E. G. A History of Persian Literature under Tartar Dominion (1265—1502). Cambridge, 1920 (во 2-м издании то же под заглавием: A literary history of Persia, vol. III, Cambridge, 1924).
Browne E. G. Account of a rare Manuscript — History of Isfahan. JRAS, 1901.
Cahun L. Introduction à l'histoire de l'Asie, Turcs et Mongols, Paris, 1896.
Deguignes J. Histoire générale des Huns, des Turcs, des Mongols et des autres Tartares occidentaux, ouvrage tiré des livres chinois, Paris, 1756—1768.
Eqbäl (Ikbäl), Abbas. Tarikh-e mufassal-e Iran, vol. I, Tehran, 1933 (на перс. яз.).
Grousset R. Histoire de l'Asie, vol. III. Le monde Mongol, Paris, 1921—1922.
Hammer-Purgstall J. Geschichte der Ilchane, 2 Bände. Darmstadt, 1841—1843.
Lewicki M. Les inscriptions mongoles inédites en écriture carrée. Wilna, 1937 (Collectanea Orientalia, XII — China).
Loewe H. M. J. The Mongols, Cambridge Mediaeval History, vol. IV, ch. 20, Cambridge, 1923.
Minorsky V. A Mongol Decree of 720—1320 to the Family of Shaykh Zahid. BSOS, vol. XVI, part 3, 1954.
Minovy M. and Minorsky V. Nasir-ad-Din Tusi on finance. BSOS, vol. X, part 3, 1940 (текст и перевод памятника с введением).
d'Ohsson C. Histoire des Mongols depuis Tchinghiz khan jusqu'à Timurbeg ou Tamerlan, vol. I—IV. La Haye, 1834—1835.
Pelliot P. Les Mongols et la Papauté. Revue de l'Orient Chrétien, vol. XXIII, XXVIII, 1922, 1931.
Poliak A. W. The Influence of Chinghiz-Khan's Yasa upon the General Organisation of the Mamluk State, 1940—1942.
Riasanowsky V. W. Fundamental Principles of Mongol Law, Tientsin, 1937.
Abel Remusat J. P. Mémoires sur les rélations politiques des princes chrétiens et particulièrement des rois de France avec les empereurs Mongols, Mémoires de l'Academie des Inscriptions, vol. VI—VII, 1822 1824.
Spuler B. Die Mongolen in Iran. Berlin, 1955.

مربوط به فصل ۶

К главе VI

Айни Садриддин. Алишер Навои. Сталинабад, 1948 (на таджикск. яз.).
Бартольд В. В. Новый источник по истории Тимуридов. Записки ИВ АН СССР, т. V, 1935.
Бартольд В. В. Мир Али-Шир и политическая жизнь. Сб. „Мир Али-Шир", Л., 1928.
Бартольд В. В. Народное движение в Самарканде в 1365 г. ЗВОРАО, т. XVII, СПб., 1906.
Бартольд В. В. Улугбек и его время. Пг., 1918.
Бартольд В. В. Хафиз-и Абру и его сочинения. Сб. „Ал-Музаффарийэ" в честь В. Р. Розена, СПб., 1897.
Беленицкий А. М. Историческая топография Герата в XV в. Сб. „Алишер Навои", М—Л., 1946.
Беленицкий А. М. К истории феодального землевладения в Средней Азии при Тимуридах (институт союргал). „Историк-марксист", 1941, № 4.
Денике Б. П. Живопись Ирана. М., 1938.
Денике Б. П. Искусство Востока. Казань, 1923.
Заходер Б. Н. Ширазский купец на Поволжье в 1438 г. Краткие сообщения ИВ АН СССР, вып. XIV, 1955.
Марков А. Каталог джелаиридских монет. СПб., 1897 (с очерком истории государства Джелаиридов и с обзором источников).
Массон М. Е. К исторической топографии Герата в XV в. Сб. „Великий узбекский поэт", Ташкент, 1948.
Молчанов А. А. К характеристике налоговой системы в Герате эпохи Алишера Навои. Сборник статей „Алишер Навои", изд. Уз. ФАН СССР, Ташкент, 1940.
Орбели И. А. Мусульманские изразцы Гос. Эрмитажа. Пг., 1923.

Петрушевский И. П. Внутренняя политика Ахмеда Ак-Коюнлу. ССИА, вып. I, Баку, 1949.
Петрушевский И. П. Государства Азербайджана в XV в. ССИА, вып. I Баку, 1949.
Петрушевский И. П. Движение сербедаров в Хорасане. Ученые записки ИВ АН СССР, т. XIV, М., 1956.
Петрушевский И. П. К истории института сойургала. Советское востоковедение, 1949, т. VI.
Строева Л. В. Сербедары Самарканда. Уч. зап. ЛГУ, № 98 (СВН, вып. I), Л., 1949.
Якубовский А. Ю. Тимур. Опыт краткой характеристики. Вопросы истории, 1946, № 8—9.
Якубовский А. Ю. Черты общественной и культурной жизни эпохи Алишера Навои. Сб. „Алишер Навои", М.—Л., 1946.
Hinz W. Das Rechnungswesen orientalischer Reichsfinanzämter im Mittelalter, Der Islam, Bd. 29/1—2, Berlin, 1949.
Martin E. R. The Miniature Painting and Painters of Persia, India and Turkey London, 1912.
Minorsky V. A civil and military review in Fars in 881=1476, BSOS, vol. X, part. I, 1939.
Minorsky V. A soyurghal of Qasim... Aq-Qoyunlu. BSOS, vol. IX, part. 4, 1939.
Minorsky V. La Perse entre Turquie et Venise en XV-e siècle, Paris, 1932.
Minorsky V. The Aq-Qoyunlu and land reforms. BSOS, vol. XVII, part 3, 1955.
Minorsky V. Thomas of Metsop on the Timurid—Turkman Wars. Lahore, 1955.

К главе VII مربوط به‌فصل ۷

Болдырев А. Н. Зайн-ад-дин Васифи, таджикский писатель XVI в. Сталинабад, 1956.
Болдырев А. Н. Мемуары Зайн-ад-дина Восифи как источник для изучения культурной жизни Средней Азии и Хорасана на рубеже XV—XVI вв. ТОВЭ, т. IV, Л., 1940.
Болдырев А. Н. Очерки из жизни гератского общества. ТОВЭ, т. IV, М.—Л., 1947.
Жуковский В. А. Рецензия на „Die Denkwürdigkeiten des Schah Tahmasp I... von P. Horn". ЗВОРАО, т. VI, 1892.
Миклухо-Маклай Н. Д. Гератское восстание 1535—1536 гг. Уч. зап. ЛГУ, № 195 (СВН, вып. 6), Л., 1956.
Миклухо-Маклай Н. Д. К истории политических взаимоотношений Ирана со Средней Азией в XVI в. Краткие сообщения ИВ АН СССР, вып. 4, М., 1952.
Петрушевский И. П. Азербайджан в XVI—XVII вв. ССИА, вып. I, 1949.
Петрушевский И. П. Восстание ремесленников и городской бедноты в Тебризе в 1573 г. Известия Аз. ФАН СССР, 1942, № 3. Изд. 2-е, ССИА, вып. V, Баку, 1949.
Тер-Аветисян С. В. Город Джуга. Материалы по истории торговых сношений джульфинских купцов. Тбилиси, 1937.
Babinger F. Marino Sanuto's Tagebücher als Quellen zur Geschichte der Safawiya. A volume of oriental studies presented to Edw. G. Browne, ed. by T. W. Arnold and R. A. Nicholson, 1922.
Barb K. A. Über die unter dem Namen Tarich el-Akrad bekannte Kurdenchronik von Scheref. Wien, 1853.
Browne E. G. A History of Persian Literature in Modern Times (A. D. 1500—1924) Cambridge, 1924 (во 2-м изд. то же под заглавием: „A literary history of Persia vol. IV, Modern times, AD 1500—1924, Cambridge, 1930).
Hinz W. Das Steuerwesen Ostanatoliens im XV and XVI Jahrhundert, ZDMG, Neue Serie, Bd. XXV, 1950.
Lambton, A. K. S. The Regulation of the Waters of the Zayande Rud. BSOS, vol. IX, part 3, 1939.
Minorsky V. The Poetry of Shah Ismail. BSOS, vol. X, part 4, 1942.
Roemer. Schah Ismail II. Lpz., 1940.
Ross E. D. Early years of shah Ismail I. London, 1896 (то же, JRAS, 1896).
Schefer Ch. Notice sur l'ouvrage intitulé Histoire d'ambassadeur de Nizamchah. Chrestomathie Persane, t. II, Paris, 1885.
Seddon C. N. Hasan-i Rumlu's Ahsan-at-tawarich. JRAS, 1926.
Teufel F. Schah Tahmasp und seine Denkwürdigkeiten. ZDMG, Bd. 37, 1883.

К главе VIII مربوط به‌فصل ۸

Ашрафян К. Падение державы Сефевидов. Сб. „Очерки по новой истории стран Среднего Востока", Изд. МГУ, М., 1951.

Миклухо-Маклай Н. Д. О налоговой политике шаха Аббаса I. Советское востоковедение, т. VI, М.—Л., 1949.
Миклухо-Маклай Н. Д. Рукописи труда Искендера Мунши „Тарих-и аламара". Бюллетень АН Уз. ССР, 1947, № 1.
Петрушевский И. П. Вакфные имения Ардебильского мазара в XVII в. Труды Ин-та истории АН Аз. ССР, т. I Баку, 1947.
Петрушевский И. П. Народное восстание в Гиляне в 1629 году. Уч. зап. ИВ АН СССР, т. III, М 1951.
Петрушевский И. П. Очерки по истории феодальных отношений в Азербайджане и Армении в XVI—начале XIX вв. Изд. ЛГУ, Л., 1949.
Тигранов Л. Из общественно-экономических отношений в Персии. СПб., 1909.
Фильрозе Н. К вопросу о формах земельной собственности в государстве Сефевидов. Сб. „Очерки по новой истории стран Среднего Востока". Изд. МГУ, М., 1951.
Bayani, Khanbaba. Sazman-i kashwari-yi Iran dar zaman-i Safaviye, „Amuzish u parvarish", 1320=1941, № 6, 7—8 (на перс. языке).
Bellan L. L. Chah Abbas I, sa vie, son histoire. Série „Les grands figures d'Orient III, Paris, 1932.
Browne E. G. Note on an apparently unique Manuscript History of the Safawi Dynasty of Persia. JRAS, July, 1921.
Erdmann F. Iskender Munschi und sein Werk. ZDMG, Bd. 15, 1861.
Hidayet Hoseyn. Iskander-bev Munshi. EI, vol. II
Minorsky V. Schahsewen. EI, vol. III.
Minorsky V. Tadhkirat al-muluk, a manual, of Safawid administration. GMS, New series, XVI, London, 1953 (Introduction, Commentary and Appendices).
Minorsky V. Tiyul. EI, Supplements, livraison „M" bis.
Naficy, Hasan Mosharraf-ed-Douleh. L'impot et la vie économique et sociale en Perse. Paris, 1924.
Ross E. D. Sir Antony Sherley and his Persian Adventure. London, 1933.
Sanjabi K. Essai sur l'économie rurale et le régime agraire de la Perse, Paris, 1934.

К главе IX مربوط به‌فصل ۹

Ашрафян К. З. Антифеодальные движения в империи Надир-шаха. Уч. зап. ИВ АН СССР, т. VIII, М., 1953.
Денике Б. П. Живопись Ирана, М., 1938.
Зевакин Е. С. Прикаспийские провинции в эпоху русской оккупации, ИООИА, № 5, Баку, 1928.
Кишмишев. Походы Надир-шаха в Герат, Кандагар, Индию и события в Персии после его смерти. Тифлис, 1889.
Миклухо-Маклай Н. Д. Записка С. Аврамова как исторический источник по истории Ирана XVIII в. Уч. зап. ЛГУ (СВН, вып. 3), Л., 1952.
Миклухо-Маклай Н Д. Из истории афганского владычества в Иране (20-е годы XVIII в.). Уч. зап. ЛГУ, № 179 (СВН, вып. 4), Л., 1954.
Миклухо-Маклай Н. Д. О первом томе труда Мухаммеда Казима. „Советское востоковедение, т. I, 1948.
Миклухо-Маклай Н. Д. Рукопись „Аламара-и Надири". Уч. зап. ИВ АН СССР, т. VI, М.—Л., 1953.
Миклухо-Маклай Н. Д. Труд Мухаммед-Казима и его значение для истории Туркмении. Известия Туркм. ФАН СССР, 1945, № 5—6.
Godard A. Isfahan. „Athar-e Iran", annales de service Archéologique de l' Iran, t. II, Haarlem, 1937.
Khanykov N. Lettre de M. Khanykov à M. Dorn précedée d'un rapport de cet Académicien. Mélanges Asiatiques, t. III, livraison I, 1857, SPb.
Lockhart L. Nadir-Shah, a Critical Study based mainly on comtemporary sources. London, 1938.
Martin E. K. The Miniature Painting and Painters of Persia, India and Turkey. London, 1912.
Minorsky V. Esquisse d'une histoire de Nader-chah, Paris, 1934.
Naficy Hasan (Musharraf-ed-Douleh). L'impot et la vie économique et sociale en Perse. Paris, 1924.
Nafisi Sa'id. Akhirin yadigar-i Nadir-shah. „Majalle-yi Sharq", Tehran, 1300 hijri (на перс. языке).
Nikitine B. La structure économique de la Perse. „Révue économique internationale" 1931, septembre, Bruxelles.

Call No.........

Date......... ....

Account No.........

J. & K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last stamped above. An overdue charges of 6 nP. will be levied for each day. The book is kept beyond that day.

انتشارات مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی

۱ - کشورهای توسعه‌نیافته Y . Lacoste . ترجمهٔ دکترهوشنگ نهاوندی	۱۳۴۰	۸۰ ریال
۲ - روش مردم شناسی P . Bessaignet . ترجمهٔ دکترعلیمحمد کاردان	۱۳۴۰	۴۰ ریال
۳ - مقدمه برعلم‌جمعیت A . Sauvy . ترجمهٔ دکتر جمشید بهنام	۱۳۴۰	۹۰ ریال
۴ - طرح روان‌شناسی طبقات اجتماعی M . Halbwachs . ترجمهٔ دکترعلیمحمد کاردان	۱۳۴۰	۱۱۰ ریال
۵ - روش مردم شناسی (بزبان فرانسوی) Méthode de l'anthropologie P . Bessaignet	۱۳۴۰	۴۵ ریال
۶ - فشندك به ضمیمه جغرافیای طالقان (دفترهای مونوگرافی ۱) هوشنگ پورکریم - محمدحسن صنیع‌الدوله	مهر ماه ۱۳۴۱	۷۵ ریال
۷ - جمعیت شناسی . جلد اول، دموگرافی عمومی دکترجمشید بهنام	مهرماه ۱۳۴۱	۱۰۰ ریال
۸ - انسان گرسنه(ژئو پلیتیک گرسنگی) J . DE Castro .ترجمهٔ منیره جزنی (مهران)	مهر ماه ۱۳۴۱	۲۳۵ ریال
۹ - یوش (دفترهای مونوگرافی ۲) سیروس طاهباز	خرداد ماه ۱۳۴۲	۷۵ ریال
۱۰ - جغرافیای اصفهان (دفترهای مونوگرافی ۳) میرزا حسین خان . بکوشش دکتر منوچهر ستوده	مرداد ماه ۱۳۴۲	۷۰ ریال
۱۱ - جزیره خارك دردورهٔ استیلای نفت (دفترهای مونوگرافی ۴) خسرو خسروی	شهریور ماه ۱۳۴۲	۸۰ ریال
۱۲ - روشهای مقدماتی آماری دکترعباسقلی خواجه نوری ، مهندس عزت‌الله راستکار، نصرت‌الله سرداری ، مهندس ابوالقاسم قندهاریان ، مهندس علی مدنی	آبان ماه ۱۳۴۲	۲۰۰ ریال
۱۳ - تاریخ اجتماعی ایران در دوران پیش از تاریخ وآغاز تاریخ سعید نفیسی	دی ماه ۱۳۴۲	۱۴۰ ریال
۱۴ - اصول حکومت آتن ارسطو. ترجمهٔ باستانی پاریزی	اسفند ماه ۱۳۴۲	۱۵۰ ریال
۱۵ - ایلخچی (دفترهای مونوگرافی ۵) غلامحسین ساعدی	اسفند ماه ۱۳۴۲	۱۰۰ ریال
۱۶ - تاریخ اجتماعی‌ایران از انقراض ساسانیان تا انقراض امویان سعید نفیسی	اسفندماه ۱۳۴۲	۱۴۰ ریال
۱۷ - قواعد روش جامعه‌شناسی E . Durkheim . ترجمهٔ دکترعلیمحمد کاردان	خرداد ماه ۱۳۴۳	۱۲۰ ریال
۱۸ - ایل‌باصری (دفترهای مونوگرافی ۶) F.Barth. ترجمهٔ دکترکاظم ودیعی	شهریور ماه ۱۳۴۳	۱۰۰ ریال

۱۹ - روشهای تحلیلی جمعیت شناسی

دکتر امانی — شهریورماه ۱۳۴۳ — ۷۰ ریال

۲۰ - اقتصاد جهان فردا

دکتر هوشنگ نهاوندی — شهریور ماه ۱۳۴۳ — ۹۰ ریال

۲۱ - بررسی مسائل اجتماعی شهر تهران

شهریور ماه ۱۳۴۳ — ۲۵۰ ریال

۲۲ - اصول برنامه ریزی رشد اقتصادی

ترجمهٔ دکترامیرحسین جهانبگلو — آذرماه ۱۳۴۳ — ۶۰ ریال

۲۳ - روش مردم شناسی بسنیه

P. Bessaignet ترجمه دکترعلیمحمد کاردان — چاپ دوم — دیماه۱۳۴۳ — ۴۰ ریال

۲۴ - کشورهای توسعه‌نیافته

ایولوکوت دکترهوشنگ نهاوندی — فروردین۱۳۴۳ — ۸۰ ریال

۲۵ - نمایندگان مجلس شورای ملی در بیست و یك دوره قانونگذاری

«مطالعهٔ از نظر جامعه‌شناسی سیاسی»

خانم شجیعی تحقیقی شماره ۲ — خردادماه ۱۳۴۴ — ۲۷۰ ریال

۲۶ - روشهای تحقیق در علوم اجتماعی (جلد اول)

ترجمهٔ دکتر خسرو مهندسی — خرداد ماه ۱۳۴۴ — ۲۱۰ ریال

۲۷ - اصول علوم سیاسی (جلد اول)

دکتر رضا علومی — امرداد ماه ۱۳۴۴ — ۱۵۰ ریال

۲۸ - واقعیات حاصل از ارقام

ترجمه مهندس قندهاریان — تیر ماه ۱۳۴۴ — ۳۲۰ ریال

۲۹ - روش بررسی وشناخت کلی ایلات عشایر

نوشته : دکترپرویز ورجاوند — شهریورماه ۱۳۴۴ — ۱۱۰ ریال

۳۰ - خیاو یامشکین‌شهر

نوشته : غلامحسین ساعدی — آبانماه ۱۳۴۴ — ۱۰۰ ریال

۳۱ - بیرق ایران (تألیف ۱۷)

تألیف حمید نیرنوری — آبانماه ۱۳۴۴ — ۸۵ ریال

۳۲ - نشر اندیشه‌ها وروش‌های نو در روستا

نوشته : مهندس عطاءالله معتدل — دیماه ۱۳۴۴ — ۷۵ ریال

۳۳ - روشهای توسعه اقتصادی

بقلم جان‌کنت گالبرایت ، ترجمهٔ دکترهوشنگ نهاوندی — اسفندماه ۱۳۴۴ — ۳۵ ریال

۳۴ - کشاورزی ومناسبات ارضی در ایران عهد مغول (ج ۱)

ترجمه کریم کشاورز — اسفندماه ۱۳۴۴ — ۱۳۵ ریال

۳۵ - کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول (ج ۲)

ترجمه کریم کشاورز — اسفندماه ۱۳۴۴ — ۱۵۰ ریال

۳۶ - اهل هوا

نوشته دکترغلامحسین ساعدی — اردیبهشت ۱۳۴۵ — ۷۰ ریال

۳۷- مسائل روان‌شناسی جمعی وروان‌شناسی اجتماعی
فروردین ماه ۱۳۴۵ ۸۰ ریال
ترجمه دکترعلیمحمد کاردان

۳۸- طالب آباد
اردیبهشت ۱۳۴۵ ۲۷۰ ریال
تألیف جواد صفی نژاد

۳۹- مسائل کشورهای آسیائی وافریقائی .
مردادماه ۱۳۴۵ ۱۲۰ ریال
تألیف مجید رهنما

۴۰- بزهکاری نوجوانان
شهریورماه ۱۳۴۵ ۵۰ ریال
ترجمه : دکتر ابراهیم رشیدپور

۴۱- جمعیت‌شناسی عمومی جلد اول (چاپ دوم)
آذرماه ۱۳۴۵ ۱۰۰ ریال
تألیف دکترجمشید بهنام

۴۲- تاریخ اجتماعی کاشان
مهرماه ۱۳۴۵ ۱۲۰ ریال
تألیف حسن نراقی

۴۳- برنامه ریزی درپنج کشور اروپای غربی، شرقی
خردادماه ۱۳۴۶ ۱۰۰ ریال
ترجمهٔ ابوالفضل قاضی

۴۴- جمعیت‌شناسی عمومی جلد دوم
خردادماه ۱۳۴۶ ۸۰ ریال
تألیف دکتر جمشید بهنام

۴۵- بامدی طایفه‌ای ازبختیاری
شهریورماه ۱۳۴۶ ۱۲۰ ریال
زیر نظر: دکترپرویز ورجاوند(تحقیقی ۴)

۴۶- طرح روانشناسی طبقات اجتماعی چاپ دوم
امردادماه۱۳۴۶ ۱۱۰ ریال
ترجمهٔ دکتر علیمحمد کاردان

۴۷- تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سدهٔ هیجدهم (ج ۱)
امردادماه ۱۳۴۶ ۱۲۰ ریال
ترجمه: کریم کشاورز

۴۸- تاریخ ایران ازدوران باستان تا پایان سدهٔ هیجدهم (ج ۲)
آذرماه ۱۳۴۶ ۱۵۰ ریال
ترجمه: کریم کشاورز

۴۹- جامعه شناشی طبقات احتماعی درآمریکا
آذرماه ۱۳۴۶ ۱۴۰ ریال
از : احمد اشرف

۵۰- وضع وشرایط روح علمی
اسفند ماه ۱۳۴۶ ۷۵ ریال
ترجمه : دکترعلیمحمد کاردان

۵۱- روشهای تحقیق درعلوم اجتماعی (جلد اول) چاپ دوم
اسفندماه ۱۳۴۶ ۲۲۰ ریال
ترجمه : دکتر خسرو مهندسی

۵۲- انسان گرسنه چاپ دوم
اسفندماه ۱۳۴۶ ۲۳۵ ریال
ترجمه : منیرجزنی (مهران)

۵۳- سینما ونوجوانان «آموزش فیلم»
اسفندماه ۱۳۴۶ ۱۰۰ریال
ترجمهٔ : دکترابراهیم رشیدپور

۵۴- نظری به جغرافیای جمعیت
فروردین ماه ۱۳۴۷ ۹۰ریال
ترجمه و تألیف : دکترمهدی امانی

۵۵- دنیای سال دوهزار
خرداد ماه ۱۳۴۷ ۱۰۰ریال
ترجمهٔ شریف لنکرانی

۵۶- چند مقاله در بارهٔ دورنگری
ترجمهٔ : امیرحسین جهانبگلو — تیر ماه ۱۳۴۷ — ۷۰ ریال

۵۷- جهان سوم و پدیده کم رشدی
ترجمه : منیرجزنی — تیر ماه ۱۳۴۷ — ۱۲۰ ریال

۵۸- تحول دانشگاه‌ها در اروپا و امریکا
ترجمه : ناصر موفقیان — بهمن ماه ۱۳۴۷ — ۶۰ ریال

۵۹- بورکراسی در اجتماع نو
ترجمه : محمد علی طوسی — مهره ماه ۱۳۴۷ — ۵۰ ریال

۶۰- اصول برنامه‌گزاری رشد اقتصادی
ترجمه : امیرحسین جهانبگلو — آذر ماه ۱۳۴۷ — ۶۰ ریال

۶۱- منابع آمارهای جمعیتی در ایران
دکتر مهدی امانی — آذر ماه ۱۳۴۷ — ۳۰ ریال

۶۲- فهرست مقالات مربوط به علوم اجتماعی (جلد اول)
بهمن ۱۳۴۷ — ۹۰ ریال

۶۳- ارتباط جمعی و رشد ملی
ترجمه و تألیف : ابراهیم رشید پور — خرداد ماه ۱۳۴۸ — ۱۵۰ ریال

۶۴- جامعه شناسی کشورهای صنعتی
ترجمه : رضا علومی — مرداد ماه ۱۳۴۸ — ۱۲۰ ریال

۶۵- اکولوژی انسانی و بهداشت
ترجمه : دکتر سیاوش آگاه — مرداد ماه ۱۳۴۸ — ۱۴۰ ریال

۶۶- از خشت تا خشت
نوشته : محمود کتیرائی — مرداد ماه ۱۳۴۸ — ۱۴۰ ریال

۶۷- جمعیت شناسی عمومی
تألیف دکتر جمشید بهنام — بهمن ماه ۱۳۴۸ — ۱۸۰ ریال

۶۸- روشهای تحلیلی جمعیت شناسی
تألیف : دکتر مهدی امانی — بهمن ماه ۱۳۴۸ — ۱۰۰ ریال

۶۹- مردم شناسی (جلد اول)
ترجمهٔ : ثریا شیبانی — فروردین ۱۳۴۹ — ۸۰ ریال

۷۰- جهان سوم در کشورهای پیشرفته
ترجمهٔ : درهٔ مهاجرانی (میرحیدر) — خرداد ۱۳۴۹ — ۶۰ ریال

۷۱- بحران دنیای متجدد
ترجمهٔ : ضیاءالدین دهشیری — خرداد ۱۳۴۹ — ۷۰ ریال

۷۲- تخصص و نیروی انسانی
باهتمام : عبدالعلی فرمانفرمائیان — مهرماه ۱۳۴۹ — ۷۰ ریال

۷۳- تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سدهٔ هیجدهم (جلد اول چاپ دوم)
ترجمهٔ : کریم کشاورز — بهمن ماه ۱۳۴۹ — ۱۲۰ ریال

KASHMIR UNIVERSITY
Iqbal Library
Acc. No 17-8-980

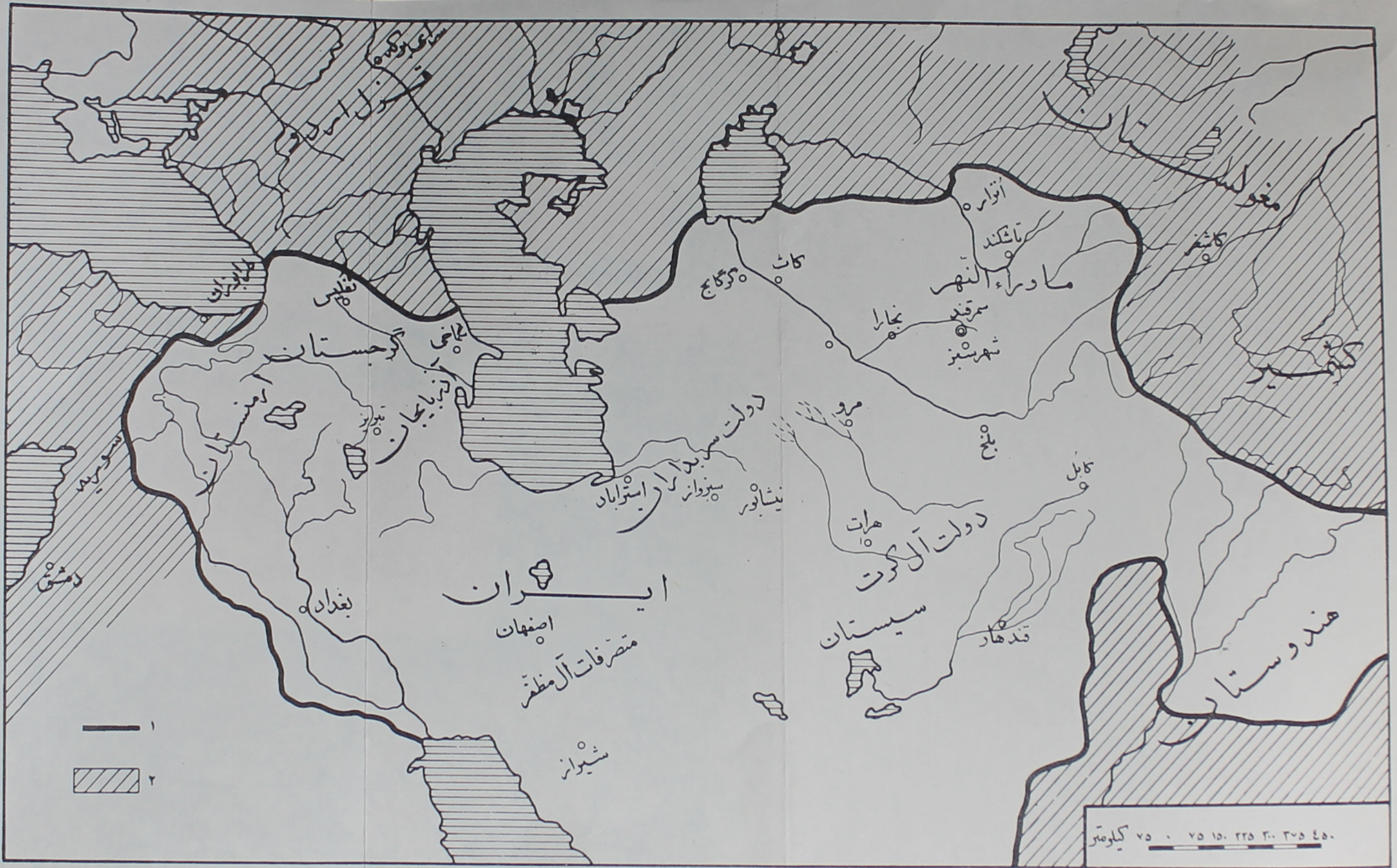

نقشهٔ شمارهٔ ۳ ایران در قلمرو تیموریان (پایان قرن چهاردهم - آغاز قرن پانزدهم م. قرن هشتم تا نهم هجری)

۱- حدود دولت تیموریان در پیرامون سال ۱۴۰۵ م / ۸۰۸ هـ. ۲- نواحی که موقتاً تحت اشغال لشکریان تیمور درآمده بوده

Call No..........

Date.......... ....

Account No..........

J. & K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last stamped above. An overdue charges of 6 nP. will be levied for each day. The book is kept beyond that day.

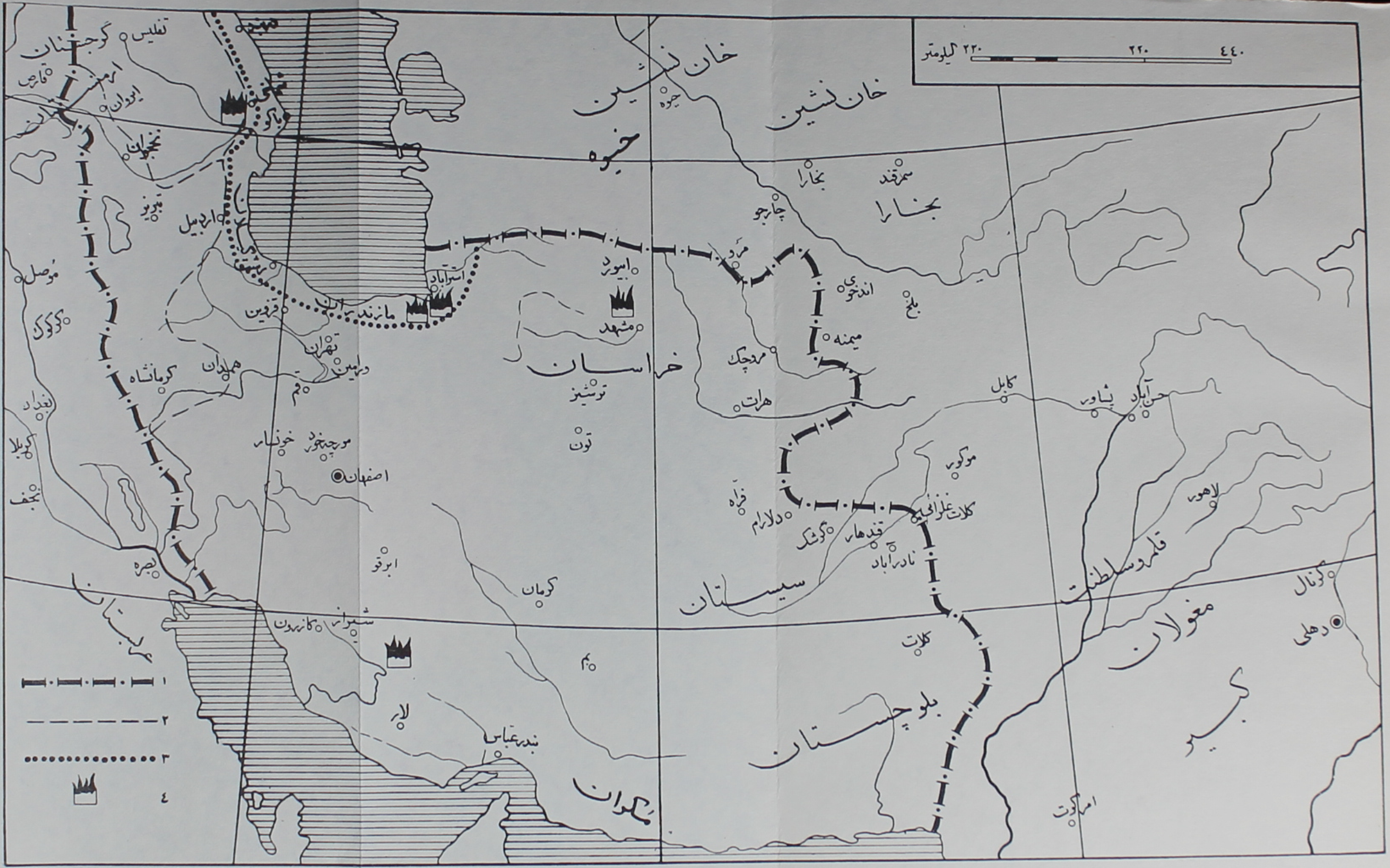

نقشهٔ شمارهٔ ۴ - ایران در حدود سال ۱۱۳۵ ه.

۱- مرزهای دولتی صفویان از آغاز قرن ۱۲ تا ۱۱۳۵ ه. ۲- حدود اراضی که ترکان در قفقاز و ایران در حدود سالهای ۱۱۳۳ تا ۱۱۴۲ ه. گرفتند ۳- حدود اراضی که طبق پیمان پطربورگ سال ۱۷۲۳ م جزو روسیه شده بوده. ۴- کانونهای شورشهای روستائی و قبایل صحرانشین در سالهای ۱۱۵۳ تا ۱۱۶۳ ه. ق.

Call No.......... Date........... ....

Account No..........

J. & K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last stamped above. An overdue charges of 6 nP. will be levied for each day. The book is kept beyond that day.

Call No.........

Date........... ....

Account No.........

J. & K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last stamped above. An overdue charges of 6 nP. will be levied for each day. The book is kept beyond that day.

Publications de l'Institut d'Études
et de Rechèrches Sociales
de l'Université de Téhran.
No. 74

L'histoire de L'Iran depuis les anciens Temps jusqu'à la tin du XVIII - e siècle.

Tome II

Par

N.V. Pigoulevskaya, A. you. yakoubovsky
I.P.Pètrouchevsky, L.V. Stroëva, A.U. Belenitsky.

traduction
de
Karim Kéchaverz

Deuzième Édition

Call No.........

Account No.........

Date.........................

J. & K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last stamped above. An overdue charges of 6 nP. will be levied for each day. The book is kept beyond that day.

این کتاب نخستین آزمایشی است
حاوی مطالب ایران شناسان شوروی
که طبق اسلوب خاص ایشان برشته
تحریر در آمده است. نویسندگان
کوشیده‌اند تا تاریخ ایران‌را درعهد
عتیق و قرون وسطی با دوار تقسیم
کنند... در این کتاب نظم و قانون
تکامل و ویژگی روابط تولیدی در
جامعه فئودالی مورد بررسی اجتماعی
قرار گرفته است.